دانش

۸۱
تابستان
۱۳۸۴

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

هو العزیز

لطیفه ایست نهانی که عشق از و خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست
قلندران حقیقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست
بر آستان تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلک سروری به دشواریست

گنجینهٔ دانش

منم هم چشم و هم طوفان که طوفان است در چشمم

منم هم چشم و هم طوفان که طوفان است در چشمم

منم هم جان و هم جانان که جانان است در جانم

شعر از خواجوی کرمانی
پدید آورنده: استاد جواد بختیاری

دانش

۸۱
تابستان
۱۳۸۴

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

روی جلد :

لطیفه ایست نهانی که عشق ازو خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست
قلندران حقیقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست
بر آستان تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلک سروری به دشواریست
«حافظ»

پدیدآورنده: استاد عباس اخوین

یادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش مقاله‌ها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - دارای چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
  - ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان است.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام مأخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانهٔ ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام‌آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان
دورنویس: ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۹۲-۲۲۶۳۱۹۱
Email:daneshper@yahoo.com
daneshper@gmail.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

ادب امروز ایران

فارسی شبه قاره

گزارش وپژوهش

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن دانش

باعنایات الهی، فصلنامهٔ دانش، با نشر شمارهٔ حاضر بیست و یکمین سال انتشار نسبتاً مرتب را آغاز می‌کند. به فضل پروردگار توانا این مجلّه کوشیده است که کلّیهٔ موضوعات و مطالب فرهنگی، ادبی و تاریخی مورد علاقهٔ مردم کشورهای منطقه را -که به بهترین نحو در زبان و ادب فارسی متجلّی است - در شماره‌های مختلف منعکس سازد. آثار منثور و منظوم در برگیرندهٔ تحقیق و پژوهش پیرامون پیوستگی‌های تاریخی، فرهنگی وادبی کشورهای منطقه با ایران، آثار و تأثیرات بزرگان شعر وادب، نقد شعر و ادب فارسی در شبه قاره، اقبال‌شناسی وشعر فارسی امروز شبه قاره و همچنین ادب امروز ایران حدود ۸۰۰ عنوان و همچنین گزارش و پژوهش‌های ادبی فرهنگی و پژوهشی، معرفی کتابهای و نشریات تازه و پاسخ به نامه‌های علاقه‌مندان میراث غنی مشترک ادب و فرهنگ فارسی تقریباً به ۵۰۰ مورد طی دو دههٔ اخیر در این فصلنامه چاپ و در اختیار دوایر دانشگاهی، علمی، ادبی وفرهنگی جهان فارسی قرارگرفته است.

در این منطقه از دنیا «دانش» تنها نشریهٔ علمی، پژوهشی است که فارسی نویسان چندین کشور از جمله: پاکستان، بنگلادش، ترکمنستان، تاجیکستان، افغانستان، ایران و هند با آن همکاری نزدیک دارند.

برخود فرض می‌دانیم از همهٔ دانشمندان و نویسندگان گران مایه که بانوشتن مقاله و یا اظهار نظر عالمانه، به گسترش فرهنگ اسلامی و زبان همدلی فارسی کمر همّت بربسته‌اند، از بُن جان سپاسگزاری کنیم. از خوانندگان عزیز مجلّه صمیمانه و صادقانه می‌خواهیم: پرتو فضل خویش را بردانش هم چنان بتابانند.

بی گمان فروغ دانش از رای و خرد و از ذوق و هنر شما استادان نکته سنج و شاعران خوش قریحه است:

ای فـروغ مـاه حُسـن از روی رخشـان شـما
آب روی خـوبی از چـاه زنـخدان شـما
بـا صبا هـمراه بـفرست از رخت گـلدسته ای
بـو کـه بـویی بشنویم از خـاک بستان شـما
عـمرتان بـاد و مـراد ای سـاقیان بـزم جـم
گـرچـه جـام مـا نشـد پُـر مـی به دوران شـما
کی دهد دست این غرض یارب که همدستان شوند
خـاطر مـجموع مـا زلف پـریشان شـما
مـی‌کند حـافظ دعـایی بشـنو آمـینی بگـو
روزی مـا بـاد لعـل شکّـر افشـان شـما

در بخش متن منتشر نشده معمولاً به نسخه‌های خطّی رسایل و مجموعه‌های موجود در کتاب خانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان توجه می‌شود. در این شماره از آثار میر سید علی همدانی «رسالهٔ مشتیه» با مقدمه و تعلیقه چاپ می‌شود.

مولتان در شبه قاره از مراکز کهنسال ترویج شعر و ادب فارسی به شمار می‌رود. تعداد کثیری از عارفان و متصوّفان نظیر بهاء الدین زکریا سهروردی، جلال الدین مخدوم جهانیان، شاه رکن عالم در این سرزمین به نشر و اشاعهٔ تعلیمات انسان سازانه اشتغال داشتند ودر همین سامان هم غنوده‌اند. شیخ فخر الدین عراقی قریب ربع قرن در حضور زکریا سهروردی در مولتان می‌زیست. در مقالهٔ مشروحی خدمات شخصیتهای سرشناس مولتانی طی هزار سال اخیر مورد بررسی قرار گرفته است.

باوصف اینکه در قرن نوزدهم میلادی زبان انگلیسی به جای فارسی در شبه قاره رسمیّت یافت اما به برکت به وجود آمدن صنعت چاپ و برخی از دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های مطالعاتی و پژوهشی، صدها نسخ خطی فارسی کراراً چاپ و منتشر گردید و ده‌ها نفر پژوهشگر و استاد زبان و ادب فارسی پرورش گردیدند. اغلب آنان در دانشگاه‌های شبه قاره به تدریس زبان و ادب فارسی، عربی و یا اردو اشتغال داشتند و وسیلهٔ تصحیح، تحشیه، نقد و بررسی آثار بزرگان فارسی گردیدند. طی مطلبی احوال و آثار چندتن از نخبگان و استادان زبان و ادب پاکستان در قرن بیستم معرفی گردیده که امیدواریم توجه خوانندگان خوش ذوق و ادب دوستان را جلب نماید.

والحمد لله اولاً و آخراً
مدیر دانش

تصنیف: میر سید علی همدانی

به کوشش: دکتر نعمت الله ایران زاده *

رسالهٔ مشتیه

مقدمه

میر سید علی همدانی متوفی به سال ۷۸۶ هـ ق. از عرفا و نویسندگان برجستهٔ جهان اسلام و مروّج شریعت محمدی(ص) در شبه قارهٔ هند و آسیای میانه وبنیانگذار **ایران صغیر**[1] –کشمیر – است.

دکتر محمد ریاض [2]، دکتر حسین همدانی [3] و دکتر پرویز اذکایی [4] از جمله پژوهشگرانی هستند که آثار سودمند و خواندنی دربارهٔ ابعاد شخصیت و نفوذ معنوی و روحانی وگسترهٔ فکر و هنر میر سید علی همدانی، نگاشته‌اند. آثار علمی امیر کبیر میر سید علی همدانی، ازگیرایی خاصی برخوردار است؛ مع الوصف هنوز همهٔ آثار و رسایل ایشان، تصحیح انتقادی نشده و نشر نیافته است.

روان شاد دکتر محمد ریاض، چند رساله از آثار میر سید علی همدانی را تصحیح کرده و به چاپ سپرده بود ؛ از جمله: رسالهٔ فتوتیه، مرادات دیوان حافظ، چهل و یک غزل از میر سید علی همدانی ؛ رسالهٔ درویشیه، السبعین فی فضایل امیر المؤمنین (هفتاد حدیث در مناقب امام علی با ذکر سخنی از آن حضرت در ذیل هر حدیث)، و رسالهٔ ذکریّه.

در مجلهٔ دانش (فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) هم قبلاً

---

* – عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی – تهران و رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان – اسلام آباد

رساله‌های تلقینیه، منامیه، همدانیه (دانش شمارهٔ ۱۶)، عقبات (ش ۱۷ و ۱۸؛ نیز ۶۳ - ۶۲)، داودیه و فقریه (ش ۳۶) به کوشش محققان گرانمایه مرحوم دکتر ریاض، آقای غلام حسن حسنو و آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی تصحیح و نشر یافته است.

دکتر اذکایی نیز «رسالهٔ همدانیه» را به همراه کتاب «مروّج اسلام در ایران صغیر» با ویرایش و تعلیقه چاپ کرده است.

***

دکتر ریاض در کتاب «شرح احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی»، دربارهٔ تعدادی از رسایل میر سید علی همدانی نکات سودمندی نگاشته است.

به نظر می‌رسد به دلیل استعمال این بیت معروف حکیم سنایی:

«سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب   لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن»

دکتر ریاض چنین توضیحاتی را دربارهٔ موضوع رسالهٔ مشیت تحریر کرده است:

«این رساله برای راهنمایی سالکان راه خداوندی است و مؤلف محترم در آن توصیه می‌فرماید که سالکان باید که تن به رضای الهی و **مشیت** او بدهند می‌فرماید که در راه مجاهده و مراقبه و ریاضت عجلت پسندی و ناشکیبایی سزاوار سالک نیست باید خود حرکت و عمل را ادامه بدهد و از برکت رضای خداوندی چشم داشت نیک داشته باشد و به هیچ وجه نومید نگردد.

ایمان به **مشیت** و رضا تقاضا می‌کند که سالک با ثابت قدمی و خلوص نیت کسانی که تن به رضای خداوندی می‌دهند رضای الهی روزی آنان می‌گردد یعنی آنچه که می‌خواهند در واقع عملی می‌گردد ولی برای این کار باید از تن و جان بگذرند.»[۴]

در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، استاد منزوی دو جا به این رساله متعرّض شده است. یک بار «**المشیة**»[5] و یک بار به صورت «**مشیت**: سلوک»[۶]

منزوی در معرفی رسالهٔ «مشیت» می‌نویسد:

«گفتاری است کوتاه باسربندهای ای درویش! ای عزیز! به نثر آمیخته با نظم، برای سالکان راه. در آن گوید با یادگرفتن علوم و اصطلاحات عقیم عرفانی نمی‌توان به حقیقت رسید، بلکه باید دانسته‌ها را از لوح ضمیر شست و با مجاهدت و ریاضت، راه پیمود و پس از حصول توحید علمی در تحصیل عملی کوشید ▮ از نسمات عنایت و آثار فیضان انوار کشف سری و روحی بهره‌مند شد. و جز به وسیلهٔ ترک تعلقات و در عین حال مشیت الهی وصول به عالم کشف میسر نیست. کسی بدون سعی و کوشش برای کندن

چاه، که شرط دسترسی به آب است، با ریختن آب در مغاکی، نباید انتظار دست یافتن به چشمهٔ گوارا داشته باشد.»[7]

در این معرفی کوتاه از استاد منزوی، عبارت «جز به وسیلهٔ ترک تعلقات و در عین حال مشیت الهی وصول به عالم کشف میسر نیست» پیش از آنچه مبتنی بر متن رساله و مطاوی کلام باشد، برداشت فهرست نگار ارجمند از عنوان رساله است که در نظرشان «مشیت» آمده است.

افزون بر آنچه گفته شد، خود استاد منزوی عناوین دیگری را که رساله بدان‌ها نامیده شده است، نقل می‌کند:

«مشیت: سلوک: منبه که در فهرست‌ها بدین سه نام آمده نشریهٔ ادبیات آذرآبادگان ۱۳۲۹: ۳۲۰ رسالهٔ «مشیت» - نفیسی ۱: ۴ «رسالهٔ مشیبه» که گویا غلط چاپی است - ریو ۲: ۸۳۶ «مشیه».[8]

عجیب است که همین نام‌ها در راهنمای فهرست مشترک به شکل دیگری نقل شده است: المشیه؛ مشیبیه.[9]

در فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش[10] تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی، برای نخستین بار با عنوان مشتیه[11] مواجه می‌شویم! هر چند در ذیل مشیت (عنوان رساله‌ای از نسخهٔ خطی ۵۴۱۷ از مجموعهٔ ۱۷ نسخهٔ فارسی، عربی، نثر و نظم از میر سید علی همدانی)، فهرست نگار محترم نتوانسته تردید و پرسش خود را پنهان کند و نوشته است: مشیت (= مشتیه = منبه (؟)).[12]

***

ممکن است این احتمال به ذهن خطور کند که عنوان رساله، مشیت (مصدر میمی به معنی خواستن و اراده) است و کاتبان به هنگام کتابت آن را به شکل اصلی **مشیئة** نوشته‌اند و مقصود از مشیت ارادهٔ پروردگار عزّوجل است. اما در نسخهٔ ۱۴۰۹۲ موجود در کتابخانهٔ گنج بخش، عنوان رساله به صورت مشتیه (یعنی تقدّم **ت** بر **ی**) به روشنی نگارش یافته است. از سوی دیگر اگر عنوان رساله دقیقاً مشیت یا مشیئة می‌بود، فهرست نگاران در ثبت آن دچار اشکال و تردید نمی‌شدند؛ حال آنکه دیدیم به شکل‌های گونه‌گون آن را ذکر کرده‌اند:

مشیبه؛ مشیه؛ مشیبیه؛ منبه؛ مشتیه

البته اگر عنوان رساله را مشیّت هم در نظر بگیریم می‌توان این گونه توجیه کرد که معنی لغوی مشیّت یعنی خواستن، مقصود بوده و به خواستن وطلب در این رساله اشاره و تأکید هم شده است.

در رسالهٔ مورد بحث، میر سید علی همدانی، به مسألهٔ مشیت (مشیّت باری تعالی) -که مبحثی کلامی و فلسفی است- نپرداخته است، بلکه با تمثیل دربارهٔ جدوجهد سالک تشنه کام در طلب -که مبحثی عرفانی است- نکته هایی نغز وسودمند آورده است. اتفاقاً ابیات آغازین رساله، براعت استهلال بسیار زیبایی در پیوند با موضوع رساله و عنوان رساله است.

حال با این توضیحات نکتهٔ مبهمی که می‌ماند، معنی و کاربرد واژهٔ مُشتیه است. بی گمان میر سید علی همدانی به ادبیّات عرب تسلط داشته است و نگارش چندین رساله به عربی گواه صادق این مدّعاست.

***

مشتیه از لغت شتا - شَتْواً گرفته شده است[۱۳] و «مشتاة» یعنی «خانه زمستانی».[۱۴]

«والاصل فی المشتی الداخل فی الشتاء کالمُرْبِعْ و المُصیف الداخلُ فی الربیع و الصیف»[۱۵]؛ یعنی المشتی کسی را گویند که وارد زمستان شده است. «والعرب تجعلُ الشتاءَ مجاعة لانَّ الناس یلتزمون فیه البیوت و لایخرجون للأنتجاع»[۱۶] و عرب، زمستان را گرسنگی و زمان قحط و تنگی معیشت می‌داند؛ بنابر این **«المُشتی: الذی اصابته المجاعة»**[۱۷]**؛ یعنی مشتی: فرد قحط زده [گرسنه و تشنه / بی زاد و توشه] را گویند.**

با این توضیحات به نظر می‌رسد اگر در متن رساله نیک تأمل کنیم مقصود میر سید علی همدانی را از نامگذاری رساله به مُشتیه در می‌یابیم به ویژه آن که در ابتدا به سالک با عنوان ای درویش خطاب می‌کند و معنی لغوی درویش یعنی کسی که بی زاد و توشه است هر چند در رساله معنی عرفانی و اصطلاحی درویش مقصود باشد. تمثیلی هم که آورده است در ارتباط با عنوان است: «سلیم دل... خواست تا وی را هم منزلی و آبی بود. مغاکی خشک، تشنه در بیابان طلب کرد و از آن چاه‌های بعیده به دلو آب آورد و در او ریخت. و آن احمق این قدر ندانست که طریق تحصیل آب آن است که اول مدتی در تحفیر آن محل، سعی

بلیغ می‌باید نمود تا به معنی اصلی رسد...».

غیر از آنچه گفته شد درعناوین رسایل میر سید علی همدانی، نامگذاری رساله بر سیاق مُشتیه جالب توجه است؛ عناوین تعدادی از آثار فارسی و عربی منسوب به میر سید علی همدانی عبارتند از: [18]

همدانیه؛ فتوتیه ؛درویشیه ؛منامیه ؛عقلیه ؛مشتیه ؛ ذکریه ؛عقلیهٔ امیریه ؛داودیه ؛ چهل مقام صوفیه؛نوریه؛ اسرار القلبیه؛ فقریه ؛ فقیریه؛ تلقینیه؛بهرامشاهیه ؛عقبات یا قدوسیه؛ وجودیه ؛انسانیه ؛اربعین امیریه؛ذکریه ؛اورادیه ؛ اوراد فتحیه؛ الواردات الغیبیه و اللطایف القدسیه، الملامتیه ؛ الصوفیه؛ الرسالة القدسیه فی اسرار النقطة الحسّیة، المشیرات الی اسرار الهویة الغیبیة ؛ طبقات باطنیه؛ خواطریه؛ شرح قصیدهٔ تائیهٔ فارضیه؛ شرح قصیدهٔ میمیهٔ (خمریّه) فارضیه ؛ شرح قصیدهٔ عینیهٔ روحیه (ابن سینا).

بنابر این: المُشتیه از نظر إعراب، در عنوان رساله صفت واقع شده برای موصوف «الرسالة» که در این جا ذکر نشده است: الرسالة المُشتیة

رسالهٔ مشتیه از زبانی ساده، تمثیلی و گیرا برخوردار است و اصطلاحات عرفانی با تمثیل « صفت عسل شنیدن به گوش و ذکر عسل کردن به زبان و چشیدن چاشنی عسل و تلذّذ به ادراک حلاوت عسل» به شیوایی و روشنی بازگو شده است. بهره گیری از اشعار و اقتباس از آیات، این رسالهٔ عرفانی را خواندنی و دلنشین ساخته است.

در تصحیح رساله املای کلمات را به رَسمِ خط امروزی نزدیک کردیم تا خواندن متن آسان‌تر باشد.

به منظور بَهره مندی عموم خوانندگان گرامی، مواردی را که در رساله به معنی کردن وتوضیح نیاز بود، نشانِ ستاره *گذاشته، در آخر متن به ترتیب آنها را توضیح دادیم.

نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۴۰۹۲ کتابخانهٔ گنج بخش [19]، متنِ اساس قرارگرفت و به نسخهٔ خطی شمارهٔ ۴۴۰۹ [20] و ۵۴۱۷ [21] به عنوان نسخه بدل توجه شد. هر چند اختلاف دو نسخه بسیار اندک بود. نسخهٔ ۴۴۰۹ با **الف** و نسخهٔ ۵۴۱۷ با نشان **ب** در پاورقی مشخص شده است.

یادداشتها

۱ - فیلسوف بزرگ جهان اسلام، علامه اقبال لاهوری، میر سید علی همدانی را چنین ستوده است:

سید السادات، سالار عجم — دستِ او معمار تقدیر اُمم
تا غزالی درس الله هُو گرفت — ذکر و فکر از دودمان او گرفت
مرشد آن کشور مینو نظیر — میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطّه را آن شاه دریا آستین — داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد ایرانِ صغیر — با هنرهای غریب و دلپذیر
یک نگاه او گشاید صدگره — خیز و تیرش را به دل راهی بده

رک: کلیات اقبال فارسی، ص ۷۴۶ و ۷۴۷ ؛ نیز دیوان اقبال لاهوری (میکدهٔ لاهور)، ص ۴۱۷.

۳ - رک: شاه همدان، میر سید علی همدانی ؛ تألیف دکتر سید حسین شاه همدانی، ترجمه و تعلیق، دکتر محمد ریاض خان ؛ اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۷۴ هش / ۱۹۹۵م.

۲ - احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی [با شش رساله از وی] ؛ دکتر محمد ریاض ؛ اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چ دوم ۱۳۷۰

۴ - رک: مروج اسلام در ایران صغیر ؛ دکتر پرویز اذکایی.

۵ - احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی، ص ۱۴۶ و ۱۴۷

۶ - رک: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ؛ احمد منزوی ؛ جلد دوم، ص ۹۷۱.

۷ - رک: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ؛ احمد منزوی ؛ جلد سوم، ص ۱۹۲۵.

۸ - همان

۹ - همان

۱۰ - رک: راهنمای فهرست مشترک نسخه‌های فارسی پاکستان ؛ انجم حمید ؛ ص ۲۹۴

۱۱ - رک: فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش ؛ دکتر محمد حسین تسبیحی، ص ۵۵۴

۱۲ - همان، ص ۵۵۶

۱۳ - المنجد فی اللغة ؛ ذیل «شتا»

۱۴ - لغت نامه دهخدا؛ ذیل «مشتاة».

۱۵ - لسان العرب ؛ ذیل «شتا»

۱۶ - همان.

۱۷ - همان .

۱۸ - رک: احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی؛ نیز فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش.

۱۹ - نسخهٔ خطی شماره ۱۴۰۹۲ کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان در برگیرندهٔ ۲۴ رساله (فارسی ،عربی، نثر و نظم) از میر سید علی همدانی است. این مجموعه در قرن نهم ه ق به خط تعلیق کتابت شده است.

۲۰ - نسخهٔ خطی شماره ۴۴۰۹ در برگیرندهٔ ۸۴ رساله از میر سید علی است. در این مجموعه در آغاز رساله عنوان مشتیه ذکر نشده است و رساله با سرعنوان هوالهادی متبرک است. این استعانت از اسم هادی باری تعالی خود به نوعی در ارتباط با محتوای رساله است.

۲۱ - نسخهٔ خطی شمارهٔ ۵۴۱۷ کتابخانهٔ گنج بخش، در برگیرندهٔ ۱۷ رساله از همدانی است که در حدود قرن ۱۲ ه‍ق، کتابت شده است و رسالهٔ مشتیه در صفحات ۳۷۳ - ۳۷۹ مجموعه هست.

رسالهٔ مشتیه

پی نبری ذرّه‌ای زان چه طلب می‌کنی ... تا نشوی ذرّه وار در غم او ناپدید

کارکن ار عاشقی بارکش ار مفلسی ... زان که بدین سرسری یار نیاید پدید

سوخته شو تا مگر در تو فُتد آتشی ... کاتش او چون بجست سوخته را برگزید

ای درویش، گفت و شنود تو و امثال تو بدین نوع کلمات و اظهار این نمط عبارات، بدان سلیم* دل مانَد که در منازل عامّه چاه‌های آب دیده بود که مردم از آن جا انواع انتفاع می‌گرفتند: از سقایه* وغیره. خواست تا وی را هم منزلی و آبی بود. مغاکی* خشک، تشنه در بیابان طلب کرد و از آن چاه‌های بعیده، به دلو آب آورد و در او[1] ریخت. و آن احمق این قدر ندانست که طریق تحصیل آب آن است که اول مدتی در تحفیر* آن محل، سعی بلیغ می‌باید نمود تا به معنی[2] اصلی رسد، و بعد ملازمت شروط هنوز معلوم نیست که آب متوقّع*[3] مرجو*، انتفاع را شاید یا نه. چراکه اختلاف طعوم و روایح و الوان آب هر معینی به حسب استعداد زمین ینبوع* است. فی الجمله بعد فراغ جد و جهد و ظهور آب اگر از شوایب* نتن* و تلخی و شوری، خالی بود فهو المطلوب، و الّا آبی بُوَد مردود که

۱ - الف: وی

۲ - الف: معین

۳ - ب: مرتفع

هیچ کس بدان التفات ننماید، اما این قدر باشد که به قدر ظهور معین از
۱۶ ایراد آب[۱] مستعار* و تنشّف*[۲] و تغویز* ایمن گردد.
چون این مقدمه معلوم کردی، اکنون بیندیش که طالب این مطلوب را از
راه گذر این نوع سعی [برگ ۱۸۷ – a]که از ریختن آب است در آن مغاکی
بی کوشش تحفیر مشروط هرگز حصول مقصود صورت نبندد. هم چنین
۲۰ از اکتفا به دانش[۳] این نوع کلمات و ادراک این قدر اشارات جزُ حرمان
نیفزاید و فایدهٔ فهم این مقدار معانی اصطلاحات بیش از آن نبود که به
واسطهٔ آن از حجابِ بیگانگی و ظلمتِ شرک، خلاص یابد ؛ اما به مجرد
فهم این معانی به پیرامن بارگاه سروران سنریر[۴] ولایت نتوان[۵] رسید و
۲۴ به اصغای روایات سمعی و لقلقهٔ حکایات لسانی، زلال صاف محبت از
کأسات* عنایت «سقاهم ربُّهم*» نتوان چشید، بلکه نفس خبیثهٔ حیوانی و
صفات ردّیهٔ انسانی را تا سالها دُر بوتهٔ توبه به انواع نیران* مجاهدات و
شکنجهٔ اصناف ریاضات، تصفیه ندهد و ذواعی افکار فاسده و تصورات
۲۸ باطله را – که جُند نفس امارهاند[۶] – به مقامع* ذکر مشروط سرکوفته

---

۱ – الف: آن
۲ – الف : تنشیف
۳ – الف : دانستن
۴ – الف : سرور
۵ – ب: نتواند
۶ – ب : اماره است

ندارد و درد تأسف نایافت بر باطن غالب نگردد و تا شبها[۱] عمر عزیز به توجه و تضرّع* و اسراع*، روز نگرداند[۲] و روزها اوان* حیات با خرانِ توحّش و انقطاع*، شب نگرداند، بویی از آثار این سعادت[۳] به مشام جان سالک نرسد؛ **نظم:**

۳۲

بِــقَدْرِ الکَــدِّ تُکْــتَسَبُ المَـعَالی | وَ مَــنْ طَــلَبَ العُــلَی سَــهِرَ اللَّــیَالی
تَــرُومُ العِــزَّ ثُــمَّ تَــنَامُ لَــیْلاً | یَـخُوضُ[۴] اَلبَـحْرَ مَـنْ طَـلَبَ اللَّـئالی

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب | لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن*

۳۶

ای عزیز صفت عسل شنیدن به گوش و ذکر عسل کردن به زبان دیگر است و چشیدن چاشنی عسل، دیگر و تلذّذ به ادراکِ حلاوتِ عسل، دیگر. گفتن[۵] و شنیدنِ [برگ ۱۸۷ B] صفت آن، هرکس به هر وقت تواند؛ اما چشیدن آن موقوف است به جهد و کوشش و قیام شرایط اسباب تحصیل آن ؛ هم چنین فهم معانی اشاراتِ مُصطلح به مثابت شنیدن عسل می‌دان. و ملازمت شرایط سلوک به احتمال مکروه و بذل روح به مثابت تحصیل اسباب[۶] و ظهور نتایج تأثیرات نسیم عنایت در باطن به مثابت چشیدن وانجذاب* هستی سالک به‌مقناطیس* جذبات و تقلّب آینهٔ قلبی و سرّی و روحی در اطوار* غیوب* عوالم علوی*

۴۰

۴۴

۱ - الف : و شبها
۲ - الف : نکند
۳ - الف : آثار سعادت
۴ - الف: یغوص
۵ - الف : تلذّذ به ادراک گفتن
۶ - الف: تحصیل آن

وسفلی* وحصول وجد* و سکر* به مشاهدهٔ وارادتِ* غیبی به مثابت تلذّذ به حلاوت عسل؛ هم چنانکه حال خورندهٔ عسل را با حال گویندهٔ بی‌حاصل هیچ نسبت نیست، هم چنین میان پویندگان راه و گویندگان از
۴۸ این حدیث آگاه[1]، نه چندان دوری است که در حد امکان گنجد یا در میزان وصف و بیان کسی برسنجد[2]؛ **شعر**:

از تو خبر به نام ونشان است خلق را
و آن گه همه به نام و نشان از تو بی خبر
۵۲ نقش تو در خیال و خیال از تو[3] بی نصیب
یاد[4] تو بر زبان و زبان از تو بی خبر
شرح و بیان تو چه کنم زان که تا ابد
فهم از تو عاجز است و بیان از تو بی خبر[5]

۵۶ **ای عزیز** اگر سرّ این معنی در فضای طارم افلاک یافت شدی، آسمانیان فریاد و نفیر «ما عَرَفناک»* نزدندی و اگر در موطن[6] عالم خاک وصول بدان جناب میسر شدی، زمینیان با چندین هزار حسرت و زفیر* با خاک نشدندی. نه سُکّان* سماوات را از این حال خبری، و نه قُطّان* خطهٔ
۶۰ خاک را از این سرّ اثری؛ **نظم**:

-بدوگر رسیدن میسّر شدی جهان را به پهلو بگردیدمی[7]

---

۱ - الف : بی آگاه ,
۲ - ب : در سنجد
۳ - ب : خیالِ تو
۴ - الف : نام
۵ - الف : به جای این بیت، بیت دیگری هست:
جویندگان گوهر دریای کُنه تو در وادی یقین و گمان از تو بی خبر
۶ - الف : مواطن
۷ - ب : نگردیدمی

- نیست گویی این حقیقت یا نیم من اهل راز[1]
ذره‌ای گر اهلمی* این در نماندی بسته باز

۶۴ [برگ ۱۸۸ A]

صد هزاران عاشق خون بار، و صد هزار سالک بی قرار در هر آنی و هر زمانی از ازمنه و دهور و اعصار بر بوی نسیم این سعادت جان‌ها نثار[2] و عمرها ایثار کردند و آخر الامر همه به صولت هیبت «ما التراب[3] و رب الارباب»* بالبِ دوخته و جگر سوخته از راه آمده، باز گشتند و با سوز و در[د][4] فراق و محنت نایرهٔ اشتیاق همراز گشتند. **رباعی:**

۶۸

آن ره[5] که من آمدم کدام است ای جان / تا باز روم که کار خام است ای جان

در هر گامی هزار دام است ای جان / نامردان را عشق حرام است ای جان

۷۲ **ای عزیز** روندگان این راه و محرمان این درگاه، عاشقان جانباز و والهان تن گداوند که گاو هوا[6] را به تیغ بی دریغ ناکامی قربان کردند و حبال*[7] تعلقات رابه مقراضِ* «قل الله ثم ذرهم»* قطع کردند و از غرور تسویل*[8] عدو - که «یَعِدُهُم و یُمَنِّیهِم»* عبارت از آن است - تبرّا نمودند و از

۷۶ رعونت* گفت و گوی، رویِ همّت به خشونت جست و جوی آوردند و قدمِ عزیمت بر سر راحات* و لذّات بدنی زدند و در بیتِ احزان[9] دنیا،

۱ - ب : یا نیم من از اهل راز

۲ - الف : کلمهٔ «نثار» را ندارد: جان‌ها و عمرها

۳ - الف : مالتراب

۴ - الف : با سوزد درد

۵ - الف : زان که

۶ - ب : کام و هوا

۷ - ب : جبال

۸ - الف : تساویل

۹ - الف : بیت الاحزان

ماتم نفس بداشتند و جمیع تمتّعات عقبا را نابود انگاشتند[1] و در بادیهٔ طلب، تحمل مکاره و تجرّع کأساتِ بلیّات[2]، شعار خود ساختند و بعد
۸۰ از حصول توحید علمی در تحصیل توحید عملی، شنیده و دانسته را از لوح ضمیر بشستند به امید آن که در صف افلاس *مُقمِّران* من اثر هوایی علی هواه* راه[3] توانند یافت و با خاک نشینان راه گذر نسمات[4]* عنایت تعرّض نفحات الطاف توانند کرد و به اقتناء* آثار سابقان [برگ
۸۴ B ۱۸۸] عرصهٔ ولایت و خضر صفتان بادیهٔ هدایت از ظلمات طبیعت راه به عین الحیوة حقیقت[5] توانند برد و از ینبوع حکمت میاه* لباب* علوم حقیقی - که مثمر شهود اسرار و مطالعهٔ اخبار است - اعتراف توانند کرد و از تکلف حفظ[6] اصطلاحات عقیم که مثال آب
۸۸ مستعار است که به واسطهٔ دلو سمع و ادلاء* تقلید در چاهِ خیال بر ضلال انصاب* می‌یافت، مستغنی گردند و از نتایج آثار فیضان انوار کشف سرّی و روحی بهره‌مند شوند و از قید کسوتِ عیشِ مُکدّرِ مُنَقّصِ* حسی، منسلخ* گردند و به صفات مَلَکی و اخلاق الهی و حیات طیبه[7] زندهٔ
۹۲ ابد گردند. رزقنا الله و ایّاکم مآثر مقاصد اولیائه و اوردنا موارد مشارب اصفیائه انّه «قریب مجیب»* والحمدلله وحده «والسلام علی من اتبع الهدی»*.
[برگ ۱۸۹]

***

۱ - الف : جمیع تمتعات دنیا و نیل درجات عقبی را نابوده انگاشتند

۲ - الف : بلیّات را

۳ - الف : بتوانند

۴ - ب : نسیم، نسخهٔ الف تا کلمهٔ «نسمات» را دارد و از آن به بعد افتادگی دارد.

۵ - ب : کلمهٔ حقیقت را ندارد.

۶ - ب : حظوظه

۷ - ب : اخلاق الهی حیات طیبه

توضیحات

صفحهٔ ۲۰ سطر ۵ – سلیم: تندرست، بی‌عیب ؛ سلیم دل: مجازاً به معنی ساده دل، خوش طلب، زود باور.

س ٦ – سقایه: سقایت، موضع سقی، جای آب دادن، دادن آب.

س ۷ – مغاک: جای فرو رفته وگود، گودال .

س ۹ – تحفیر: کندن زمین، حفر.

س ۱۱ – متوقّع: منتظر و امیدوار

س ۱۱ – مرجُوّ [marjovv] امید داشته شده.

س ۱۳ – ینبوع: چشمهٔ بزرگ

س ۱۳ – شوایب: جِ شایبه، عیب، شک، گمان .

س ۱۴ – نَتِن: بد بوی، گنده، عفن ؛ نَتْن: بویِ ناخوش .

صفحه ۲۱ س ١٦ – مستعار: عاریتی، قرضی: از چراغ مستعارچه همدمی‌طلبی (خاقانی)

س ١٦ – تَنَشُّف: خشک کردن، ازبین بردن رطوبت یاتری ؛ رک: ذیل «تنشیف» در فرهنگ فارسی سخن.

س ١٦ – تغویر: تَغَوّر، تغوّرا: به غور یعنی زمین پست آمد، تنویر: پستی زمین :

س ۲۵ – کأسات: جِ کأس ؛ جام، کاسه، پیاله

س ۲۵ – «... وسَقَهُم ربُّهمُ شراباً طهوراً» ؛ یعنی «و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان بنوشاند.» بخشی از آیهٔ شریفهٔ ۲۱ / سورهٔ مبارکهٔ انسان ۷٦.

س ۲٦ – نیران: [niran] جِ نار، آتش‌ها؛

– چشمم بد دور خلوتی دیدم روشن از نور خلق نه از نیران (هاتف)

– به نیرانِ شوق اندرونش بسوخت حیا دیده بر پشت پایش بدوخت (سعدی)

س ۲۸ – مقامع: جِ مِقْمَعَة، عمود آهنین ؛ چوبی که آن را بر سر مردم زنند تا خوار و ذلیل

گردد: «اول نفس خود را به مقمعهٔ توبت نصوح از تورط و انهماک در مناهی و ملاهی قلع و قمع کند» (مصباح الهدایه مصحح همایی، ص ۳۷۳). با نقل از لغت نامهٔ دهخدا.

صفحهٔ ۲۲ س ۳۰ – تضرّع: خواری کردن، فروتنی کردن، زاری کردن، التماس

س ۳۰ – اسراع: شتافتن، شتاب کردن، شتاباندن.

س ۳۰ – اوان: هنگام، زمان

س ۳۱ – انقطاع: بریده شدن، گسستن

س ۳۳ – این دو بیت در امثال و حکم دهخدا در ذیل «از تو حرکت از خدا برکت» نقل شده است. استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی، در «یادداشتهایی دربارهٔ ابیات عربی کلیلهٔ بهرام شاهی»، دو بیت را چنین آورده، تقریر کرده‌اند:

بِقَدْرِ الکَدِّ تُکْتَسَبُ المَعَالی　　وَ مَنْ طَلَبَ العُلَی سَهِرَ اللَّیَالی

تَرُومُ العِزَّ ثُمَّ تَنَامُ لَیْلاً　　یَغُوصُ اَلْبَحْرَ مَنْ طَلَبَ اللَّئالی*

گویندهٔ این دو بیت را (که بیت اول را صاحب راحة الصدور نیز آورده است ص ۴۷۰) نیافتم. صلاح الدّین صفدی نیز در شرح لامیة العجم دو بیت به صورت زیر، و بدون ذکر نام گوینده آورده که :

یَغُوصُ اَلْبَحْرَ مَنْ طَلَبَ اللَّئالی　　وَ مَنْ رَامَ العُلَی سَهِرَ اللَّیَالی

تَرُومُ العِزَّ ثُمَّ تَنَامُ لَیْلاً　　لَقَدْ اَطْمَعْتَ نَفْسَکَ بِالمُحَالِ

(غیث المسجم ج ۲، ص ۹)

در کلیله و دمنه مصراع اول شعر این گونه نقل شده است: «بِقَدْرِ اَلْکَدِّ تُقْسِمُ المَعَالی» رک: کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصر الله منشی؛ به کوشش مجتبی مینوی، ص ۱۷.

س ۳۵ – این بیت –که ضرب المثل شده است – از سنایی است؛ از قصیده‌ای به مطلع:

برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزن　　رُخ چو عیّاران نداری جان چو نامردان مکن

برای توضیحات بیشتر: رک: تازیانه‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی)، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۱۷۷ – ۱۸۰ و ۴۳۲ – ۴۳۳؛ مولوی نیز گفته

است:

سالها باید که تا از آفتاب　　لعل گردد رنگ و رخشانی و تاب

رک: امثال و حکم دهخدا.

س ۴۳ – انجذاب: کشیده شدن به سوی کسی یا چیزی، کشش؛ در عرفان، حالت سکر و بی خودی.

س ۴۳ – مقناطیس: معرب از یونانی، مغناطیس؛ آهن ربا

گلوی خصم وی سنگین درای است　　چو مقناطیسی از آهن ربای است

(نظامی گنجوی)

س ۴۴ – اطوار: جِ طور: راه‌ها، طریقه‌ها، روش ها

س ۴۴ – غیوب: جِ غیب

س ۴۴ – علوی: جهان زیرین

صفحه ۲۳ س ۴۵ – سفلی: دنیا، جهان زیرین

س ۴۵ – وجد: خوشی بسیار، ذوق؛ در تصوّف: واردی است که از حق تعالی بر دل آید و باطن را از هیأت خود بگرداند به احداث و صفی غالب چون حزنی یا فرحی

س ۴۵ – سُکْر: [Sokr] مستی در مقابل هشیاری

س ۴۵ – واردات: آنچه در دل صوفی خطور کند از اموری که بر دیگران پوشیده است:

گشاید دری بر دل از واردات　　فشاند سر دست بر کاینات

(سعدی، بوستان)

س ۵۷ – ما عرفناک: «مٰا عَرَفناکَ حَقّ مَعْرِفتکَ» : [خداوندا!] تو را چنان که شایستهٔ معرفت توست، نشناختیم.» ؛ رک: فرهنگ مأثورات متون عرفانی؛ در بحار الانوار ج ۶۹، ص ۲۹۲، این حدیث از قول شیخ بهایی به نبی (ص) نسبت داده شده. به نقل از تعلیقات « مکاشفات رضوی در شرح مثنوی معنوی»؛ محمد رضا لاهوری؛ به تصحیح دکتر رضا روحانی، ص ۹۲۲ و ۹۲۳.

س ۵۸ – زفیر: به گلو فروبردن آواز، دم بر آوردن؛ مجازاً آه و ناله

س ۵۹ – سُکّان: جِ ساکن، باشندگان

س ۵۹ – قُطّان: جِ قاطن، ساکنان، متوطنان

صفحه ۲۴ س ۶۳ –گر اهلمی...: اگر اهل هستم / اگر اهل باشم این در بسته نمی‌ماند. یاء شرط به آخر فعل و جزای شرط افزوده شده است. رک: کلیات سبک‌شناسی؛ دکتر سیروس شمیسا، ص ۲۲۵.

س ۶۷ – ما التراب و رب الارباب: به صورت «ما للتُّراب و ربّ الارباب»؛ یعنی «خاک را با پروردگار چه کار» در عبارات صوفیه و متون ادبی به کار رفته است. رک: فرهنگ مأثورات متون عرفانی، ص ۲۶۹.

س ۶۹ – نایره: آتش؛ شعلهٔ آتش

س ۷۳ – حبال: ریسمان‌ها، رشته‌ها، حبل‌ها، طناب‌ها؛ در حاشیهٔ نسخهٔ خطی ۱۴۰۹۲ حبال را این چنین معنی کرده است: حبال به معنی رسن‌ها و یا بندها، جمع حباله باشد که به معنی رسن و دام‌ها.

س ۷۴ – مقراض: قیچی

س ۷۴ – قلِ الله...: «قلِ الله ثُمَّ ذَرهم فی خوضِهِم یلعبون»: «بگو: خدا، آن‌گاه آنها را واگذار که در یاوه‌گویی خصمانهٔ خود بازی کنند.» (پاره‌ای از آیهٔ شریفهٔ ۹۱ / سورهٔ مبارکهٔ انعام ۶).

س ۷۴ – تسویل: آراستن چیزی برای فریب و گمراهی دیگران، اغوا کردن، به گمراهی افکندن

س ۷۵ – یَعِدهم...: «یَعِدُهُم و یُمَنّیهِم و ما یَعِدُهم الشیطانُ الاّ غُروراً»: «شیطان وعده شان می‌دهد و آنها را آرزومند می‌کند، لکن شیطان به آنها جز فریب وعده نمی‌دهد.» (قرآن کریم: ۱۲۱ / النساء ۴)

س ۷۶ – رعونت: خودبینی، خودخواهی، خودآرایی، کم عقلی، نادانی

س ۷۷ – راحات: جِ راحت، آسایش، آسودگی

صفحه ۲۵ س ۸۱ – افلاس: بی چیز شدن، نادار گشتن، تنگدستی، ورشکستگی

س ۸۱ – مُقَمِّران: ج مُقَمِّر [moqammer] ؛ قمار بازان

س ۸۲ – من اثر هوایی علی هواه: از اثر عشق و محبتم بر او.

س ۸۲ – نسمات: جِ نسمه: دم، نفس، روح، روان، ج: نسم، نسمات

س ۸۳ – افتناء: نابود شدن، افناء: نابود گردانیدن، نیست کردن

س ۸۶ – میاه miyah ج ماء، آبها:

دوزخ آشامان دریا در، ز شیشهٔ رخش او — بی خبر گردند و نشناسند نیران از میاه

(عثمان مختاری)

س۸۶ – لباب: برگزیده، خالص

س ۸۸ – ادلاء: أدْلی إدْلاءُ الدلو و نحوها: او را وا داشت که دلو را به چاه فرود برد. «ادلاء تقلید» و «چاهِ خیال» هر- دو اضافهٔ تشبیهی هستند.

س ۸۹ – انصاب، مجسمه‌ها، اصنام

س ۹۰ – منقص : نقص دار، معیوب ؛ نیز مقایسه شود: مُنَغِّص: مکدّر، ناخوش، تیره گردانیده

س ۹۱ – منسلخ: عاری: از قید کسوت عیش منسلخ گردند: عیش را رها سازند. جامهٔ خوشی را از تن به درّ آورند.

س ۹۳ – «... ان ربی قریب مجیب» ؛ پروردگار من [به شما] نزدیک و اجابت کننده است؛ بخشی از آیهٔ ۶۱ / سورهٔ هود ۱۱.

س ۹۳ – «والسلام علی من اتبع الهدی»: «و درود بر آن کس که از هدایت پیروی کند» ؛ بخشی از آیهٔ ۴۷ / سورهٔ طه ۲۰.

منابع

۱ - قرآن کریم ؛ ترجمهٔ استاد ابوالفضل بهرام پور ؛ تهران ؛ انتشارات حر و سبحان ۱۳۸۴.

۲ - احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی [باشش رساله از وی]، دکتر محمد ریاض ؛ اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چ دوم ۱۳۷۰

۳ - امثال و حکم ؛ علی اکبر دهخدا ؛ تهران امیر کبیر ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹

۴ - تازیانه‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی)؛ دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی؛تهران: آگاه، چ دوم ۱۳۷۶.

۵ - حاصل اوقات (مجموعه‌ای از مقالات) ؛ دکتر احمد مهدوی دامغانی ؛ به اهتمام دکتر سید علی محمد سجادی ؛ تهران: سروش ۱۳۸۱.

۶ - راهنمای فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ؛ انجم حمید ؛ اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷.

۷ - دیوان اقبال لاهوری (میکدهٔ لاهور)؛ تصحیح و مقدمه: محمد بقایی (ماکان)؛ تهران: اقبال ۱۳۸۲.

۸ - شاه همدان، میر سید علی همدانی (۷۱۴ - ۷۸۶ ه‌ق)؛نوشتهٔدکتر سید حسین شاه همدانی؛ ترجمه و تعلیق دکتر محمد ریاض خان، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۷۴ ه ش / ۱۹۹۵م.

۹ - شرح لغات و مشکلات دیوان انوری ابیوردی ؛ دکتر سید جعفر شهیدی ؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۷.

۱۰ - فرهنگ بزرگ سخن ؛ به کوشش دکتر حسن انوری ؛ دورهٔ ۸ جلدی، تهران: سخن ۱۳۸۱.

۱۱ - فرهنگ فارسی ؛ دکتر محمد معین ؛ دورهٔ شش جلدی ؛ تهران: امیر کبیر، چ دهم ۱۳۷۵.

۱۲ - فرهنگ لاروس (عربی - فارسی)، تألیف دکتر خلیل جُرّ ؛ ترجمهٔ سید حمید طبیبیان، دو جلدی، تهران: امیر کبیر، چ پنجم ۱۳۷۳

۱۳ - فرهنگ مأثورات متون عرفانی (مشتمل بر احادیث، اقوال و امثال متون عرفانی فارسی)، باقر صدری نیا؛ تهران: سروش، ۱۳۸۰

۱۴ - فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ؛ دکتر محمد حسین تسبیحی ؛ اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۸.

۱۵ - فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ؛ احمد منزوی ؛ اسلام آباد مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ؛ جلد دوم، ۱۳۶۳ ه‍ ش.

۱۶ - فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان ؛ احمد منزوی ؛ اسلام آباد مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ؛ جلد سوم، ۱۳۶۳ ه‍ ش.

۱۷ - کشف الالفاظ اقبال (فرهنگ واژه‌های کلیات فارسی علامه اقبال)؛ دکتر ساجد الله تفهیمی؛ خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کراچی، ۱۳۸۱.

۱۸ - کلیله ودمنه ؛ انشای ابوالمعالی نصرالله منشی ؛ تصحیح و توضیح مجتبی مینوی ؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ دوم ۱۳۴۵ ه‍ ش.

۱۹ - کلیات اقبال فارسی ؛ لاهور: دکتر جاوید اقبال، غلام علی پبلیشرز، ۱۹۷۳م.

۲۰ - کلیات سبک‌شناسی ؛ دکتر سیروس شمیسا ؛ تهران: انتشارات فردوس و نشر اندیشه، چ سوم ۱۳۷۴.

۲۱ - لسان العرب ؛ ابن منظور ؛ قم - ایران: نشر ادب الحوزه ۱۴۰۵ ه‍ / ۱۳۶۳ ق.

۲۲ - لغت نامهٔ دهخدا

۲۳ - مجلهٔ دانش شماره‌های: ۱۶ زمستان ۱۳۶۷ ؛ ۱۷ و ۱۸ بهار و تابستان ۱۳۶۸ ؛ ۳۶ زمستان ۷۲ و شماره‌های ۶۳ - ۶۲ پاییز و زمستان ۱۳۷۹.

۲۴ - مروج اسلام در ایران صغیر (احوال و آثار میر سید علی همدانی به انضمام رسالهٔ همدانیه)؛ دکتر پرویز اذکایی ؛ همدان: انتشارات دانشگاه بو علی باهمکاری شرکت انتشارات مسلم همدان، ۱۳۷۰

۲۵ - مکاشفات رضوی در شرح مثنوی معنوی ؛ محمد رضا لاهوری ؛ مقدمه، تصحیح وتعلیقات: رضا روحانی ؛ تهران: سروش ۱۳۸۱.

۲۶ - المنجد فی اللغة و الاعلام ؛ لویس معلوف ؛ تهران: انتشارات اسماعیلیان ۱۳۶۲، چ افست [از روی چاپ السادسة و العشرون، دار المشرق بیروت]

*****

اندیشه

و

اندیشه‌مندان (۱)

دکتر محمد بقایی (ماکان)*

اقبال و هسه: قلندران شهر عشق

چکیده:
هرمان هسه نویسندهٔ آلمانی آثاری نظیر سفر به شرق، روذالذه،سیدارتا و سایر آن با علامه اقبال همسانیهای فکری گونه گونی دارند. بنیاد اندیشهٔ آنان بر محبّت و عشق استوار است. هر دو به جوانان و زندگی آنان بسیار اهمّیت می‌دهند .هر دو جامعهٔ مادی گرای صنعتی و تُهی از عواطف انسانی را طرد می‌کنند.هر دو ارزشهای والای معنوی و عاری از تعصّب جغرافیایی را می‌ستایند. هَر دو بـه شدّت طالب بازفهمی و بازنگری در نهادهای تثبیت شدهٔ قدرت، دولت، هنر، تعلیم و تربیت، اندیشه‌های دینی و امور اجتماعی هستند. بنابر این باید آنان را از پایه ریزان پُست‌مدرنیسم به شمار آورد.

❊❊❊

آنان که با آثار هرمان هسه نویسندهٔ معروف آلمانی آشنایی دارند، می‌دانند که در همهٔ آنها اندیشه ای فلسفی، عارفانه، یا اجتماعی مطرح می‌شود که نظیرش را به لحاظ مشابهتی که با افکار فلسفی و عرفانی شرق دارد، درکمتر نویسنده غربی می‌بینیم. برای مثال مفهوم نهایی رمان معروف سفر به شرق پژواک این سخن خیام در باب عالمانی است که :

ره زین شب تاریک نبردند به روز   گفتند فسانه ای و در خواب شدند

در همین رمان، نکات بسیاری می‌توان یافت که با افکار عرفانی ایرانی نزدیکی تام دارد. کمتر اثری از هسه می‌توان دید که در آن به نوعی از شرق و

* - نویسنده و اقبال شناس معاصر ایرانی ساکن تهران Makanbaghal@yahoo.com

فرهنگ برآمده از آن یادی نشده باشد. در رمان اندوهبار روزالده که همچون بسیاری دیگر از آثارش حکایت از زندگی پرفراز و نشیب وی دارد، سرانجام برای رهایی خویش از مصائب زندگی به شرق پناه می‌برد، تا در اینجا «فضایی تازه، پاک و به دور از زشتی» بیابد. البته این سفر خیالی، و از نوع سفر منطق الطیر است که دلیل راهی به نام لئو (Leo) جای هدهد عطار را می‌گیرد. ولی خود هسه در سال ۱۹۱۱م یعنی در سی و چهار سالگی به سرزمین اقبال، یعنی به هند، سفر می‌کند. او چهار سال از اقبال کوچکتر بوده است. اتفاقاً سه سال پیش از این تاریخ، اقبال در کشور هسه بوده است. او از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸م در اروپا به تحصیل اشتغال داشت و دکترای فلسفه خود را از دانشگاه مونیخ دریافت کرد. بررسی‌های تطبیقی او از فلسفهٔ غرب و شرق نشان می‌دهد که در هر دو حوزه، اندیشه بسیار گمارده است. در شعر خود نیز اشاراتی به ممارستهای فلسفی خود دارد. در غزلی می‌گوید:

حکمت و فلسفه کرده است گران خیز مرا خضر من! از سرم این بارگران پاک انداز

بنابر این اقبال به دلیل آشنایی با فلسفهٔ غرب که اکابر آن از آلمان برخاسته‌اند، طبیعتاً با اندیشمندانی نظیر هسه که در زمان وی بسیار مطرح بوده، بسیار آشنایی داشته است، چنانکه با نیچه دیگر متفکر معاصر وی. البته او در آثار خود نامی از هسه نمی‌برد، ولی مشابهتهایی در افکار او و هسه می‌یابیم که پیداست متأثر از افکار و آثار اوست، و این احتمالاً به جهت توجهی بوده که آن نویسندهٔ اندیشمند به افکار عرفانی شرقی بخصوص هند، داشته است. وقتی آثار او را می‌خوانیم، حسرت شرقی نبودن غرب را، در جای جای نوشته هایش، چه به صورت مستقیم و چه به طور ضمنی احساس می‌کنیم. این حسرت در اقبال هم وجود دارد. او همه‌ی تلاشش این بوده که شرق، شرقی بماند. هسه شرق را «سر منزل نور» می‌داند. اقبال نیز شرق را سر منزل فرهنگی والا می‌شمارد که مشرق زمین به برکتش قداست یافته است. اقبال و هسه هیچیک به شرق جغرافیایی نمی‌اندیشند. شرق مورد نظر هسه «سرزمینی خاص و محدوده ای جغرافیایی را شامل نمی‌شود» بلکه شرق از نظر او «زادگاه روح است که جان را شکوفا و جوان می‌سازد». اندیشه مذکور یادآور این بیت سعدی

است که:

این وطن مصر و عراق و شام نیست — این وطن شهری است کو را نام نیست

اقبال نیز که انوار حقیقت را در آیین اسلام راستین می‌جست «اقوام شرق» را به جایی هدایت می‌کند که چنین فروغی در آن ساطع باشد:

قلب ما از هند و روم و شام نیست — مرز و بوم او بجز اسلام نیست

دل به دست آور که در پهنای دل — می‌شود گم، این سرای آب و گل

هسه نیز در تمامیِ آثارش، قلب یا دل را که می‌توان از آن به عشق و محبت تعبیر کرد. بسیار مورد توجه قرار می‌دهد. اصولاً بنیاد اندیشه او بر محبت و عشق ورزی است. رمان دمیان برهمین اساس شکل گرفته. بئاتریس در این زمان تجسم همان معنویت نابی است که اروپا در آن دوره مفسده‌آمیز به کلی فاقد آن بوده است. بئاتریس در کمدی الاهی دانته شخصیتی «ملکوتی و محبوب» است که از آن زمان نماد عشق و عفاف ملکوتی شده است؛ اندیشه‌ای که اقبال برای ترویج و تبلیغ آن سعی بسیار کرد. بخش مهمی از جاوید نامه که همانند کمدی الاهی شرح یک سفر خیالی به عالم دیگر است، اختصاص به دیدار چهره‌های ملکوتی و محبوب دارد که باوصف آنها، نیکوییهای اخلاقی، صفای باطن و عشق ناب را می‌ستاید. عشق از نظر اقبال عنصری است که موجب ثبات و استواری زندگی می‌شود و آمیزه‌ای است از شوریدگی، قدرت، محبت، اشراق و خلاقیت. عجیب اینکه در آثار هسه نیز عشق ترکیبی از همین مفاهیم است. اینکه اقبال در مورد عشق می‌گوید:

ز عشق درس عمل گیر و هرچه خواهی کن

که عشق جوهر هوش است و جان فرهنگ است

سخنی است که هسه در تمامی نوشته هایش مطرح می‌سازد، در نیزهوش، سیدارتا، دمیان، سفر به شرق، گلدموند و دیگر آثارش از طرح مستقیم و ضمنی این اندیشه غافل نمی‌ماند. اینکه عشق «جوهر هوش» و «جان فرهنگ» است و بر قامت عقل وفرهنگ باید قبای عشق پوشاند، عقیده‌ای است که در مقابله با عقل گرایی مفرط اروپای آن زمان به وجود آمد.

اقبال و هسه هر دو بر این عقیده تأکید داشته‌اند، زیرا عشق را چراغ راه

عقل می‌دانستند. هسه در مورد مفهوم عشق، نهایتاً متأثر از مولوی است و مولوی مراد و مرشد اقبال است.

پیر رومی مرشد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر

توجه عمیق هسه به عرفان شرق بی دلیل نیست زیرا او از طریق خانواده‌اش با افکار متعالی بر آمده از عرفان شرق آشنایی بسیار داشت که تأثیرش در آثار وی مشهود است. پدر بزرگش «هرمان گوندرت» و اجدادش از ادبای صاحب نام و از شرق شناسان معروفی بودند که در مورد فرهنگ و تمدن شرق، بخصوص شبه قاره هند، تحقیقات وسیعی انجام دادند و به این منظور مرکز بزرگی در هند ایجاد کردند. آنان به فرهنگ پُر بار شرق عشق می‌ورزیدند و آن را خوب می‌شناختند. علاقه «گوندرت» به شرق، به دخترش «ماری هسه» نیز منتقل شد، تا آنکه در نوه‌اش «هرمان» به شکوفایی رسید. جذابیت فرهنگ و بخصوص عرفان شرق سبب شد تا هسه در ۱۹۱۱م راهی هند شود و شرق را از نزدیک حس کند و آن را ببوید. این سفر تفکری عمیق ودقیق را در زمینه‌ی تضادهای جهان معاصر در او به وجود آورد ودلبستگی او را به فلسفه و عرفان شرق به اوج رساند. در همین زمان است که روح لطیف و ذهنیت او بیش از پیش صبغهٔ عرفان شرق می‌گیرد. بنابر این می‌توان گفت که هسه در شبه قاره هند با افکار سرآمدان عرفان شرق و شعرای بزرگ ایرانی نظیر مولوی، سنائی، عطار و دیگران که مورد توجه اقبال هستند و در آثار مختلف او بخصوص شاهکارش جاویدنامه از آنها یاد شده، آشنا می‌شود.

تأثیر و محبوبیت شعر فارسی را درمیان مردم شبه قاره هند، از اعتراض عظیمی می‌توان دریافت که با انتشار نخستین چاپ اسرار خودی در این سرزمین پیش آمد، دقیقاً در همین ایام اقامت هسه در هند است که وقتی نخستین چاپ اسرار خودی اقبال منتشر می‌شود که در آن ابیاتی در انتقاد از صوفیگری منفعلانه و انزوا طلب بوده، تظاهراتی عظیم علیه چاپ این کتاب در شبه قاره به راه می‌افتد که سرانجام اقبال به خلاف میل باطنی خود مجبور می‌شود، ابیات مورد اعتراض را حذف کند. بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که اندیشمندی همانند هسه نمی‌توانسته در چنین فضایی با آثار عارفان ایرانی آشنا نشده باشد.

در زمان سفر به عشق «دره موربیوی سفلی» نماد مغاک عمیق امیال نفس لوامه و هواجس حقیرانه بشر است. هسه می‌گوید گذشتن از گذرگاههایی چنین خطرناک بی راهنما و دلیل راه ممکن نیست؛ و درست در همین جاست که وقتی «لئو»، راهنمای انجمن، از جمع راهیان یا سالکان جدا می‌شود، وحدتشان از میان می‌رود. این نکته تفسیر این دو بیت حافظ است :

طریق عشق، طریقی عجب خطرناک است   نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبری

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی   که جام جم نکند سود، وقت بی بصری

اقبال نیز بر همین باور است که :

نظر ز صحبت روشندلان بیفزاید   ز درد کم بصری، توتیا چه می‌جویی

در مورد تأثیرات متقابل اقبال و هسه، علاوه بر بررسی تطبیقی و مشابهتهای موجود در افکار این دو اندیشمند، دلیل قانع کنندهٔ دیگری هم در دست است و آن اظهار نظری است که هرمان هسه در مورد محمد اقبال می‌نماید. خانم آنه ماری شیمل -که تحقیقاتی ارزشمند در زمینهٔ عرفان اسلامی و موضوعات وابسته به آن دارد و در سال ۱۹۵۷ میلادی جاوید نامه اقبال را به زبان آلمانی ترجمه نمود - در بخشی از مقدمه این ترجمه دیدگاه هسه را به عنوان تأئیدی بر نظر خود درج می‌کند که نشان می‌دهد خالق دمیان، آثار اقبال را با دقت تمام مورد مطالعه قرار داده. هسه می‌نویسد: «محمد اقبال لاهوری به سه قلمروی معنوی تعلق دارد؛ آثار گرانبهایش نیز از سرچشمهٔ این سه عالم معنوی سیراب می‌شوند: قلمروی معنوی هند، قلمروی روحانی اسلام، و اندیشه‌های مغرب زمین. او مسلمانی است برخاسته از سرزمین هند و تربیت شدهٔ مکتب قرآن، و دانتا و عرفان ایرانی -اسلامی؛ بسیار متأثر از فلسفه غرب، و با نیچه و برگسون آشنا. او ما را در عروج فزاینده‌ای، به قلمروی معنوی خود هدایت می‌کند».

وقتی اندیشمندی همانند هسه -که در ردیف نویسندگان طراز اول جهان است و از برندگان صاحب نام جایزهٔ ادبی نوبل - درمورد متفکّری، زبان به تحسین می‌گشاید و آثارش را «گرانبها» می‌خواند، و آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، نمی‌تواند از تأثیر افکار مورد تمجید خویش دور بماند.

شرح همه مشابهت هایی که در شیوهٔ تفکر اقبال و هسه وجود دارد از حوصلهٔ این گفتار بیرون است ولی به طور اختصار می‌توان به چند مورد کلی اشاره کرد که مبین اساس تفکر این دو اندیشمند پُر آوازه است. هسه اعتقادی به دانش رسمی نداشت، چهارده ساله بود که مدرسه را رها کرد و قدم به عرصهٔ زندگی نهاد. نخستین رمان او پی‌تر کامنزیند –که در سال ۱۹۰۴م منتشر شد – در انتقاد از نظام تعلیم و تربیت حاکم است که جوانان را از خلاقیت و ابتکار باز می‌دارد. در رمان تیزهوش زندگی پسر مدرسه‌ای را (که در واقع زندگی خود اوست) به تصویر می‌کشد که خواستهایش در هیچ جهتی جامهٔ عمل نمی‌پوشد. این رمان انتقادی است بر دستگاه تعلیم و تربیت که چه گونه با نادیده گرفتن ظرایف روح کودکان و نوجوانان شادابترین گلهای بوستان زندگی را پژمرده می‌سازد. هسه در این اثر تربیتی همانند اقبال به والدین و مربیان و معلّمان هشدار می‌دهد که از قالب اصول تربیتی بسته و بی روح بیرون آیند و با دقایق روح لطیف امیدهای فردای جامعه آشنا شوند، چرا که اگر بخواهند فقط به ضابطه‌ها توجه کنند و همه کودکان را در چهار چوب مقررات خشک بگنجانند و به یک چشم ببینند، جامعه را از پایه ویران می‌سازند و مشتی اطفال نوتعلیم را لوح ادبار در بغل می‌نهند. اقبال با توجه به این موضوع و اینکه علم، عاری از بینش اشراقی شده است می‌گوید:

علمی که تو آموزی، مشتاق نگاهی نیست / وامانده‌ی راهی هست، آواره‌ی راهی نیست

اقبال نیز مانند هسه علم عاری از معنویت، یا به اصطلاح او عاری از «نظر» را ناکار آمد و بی حاصل می‌داند:

علم را مقصود اگر باشد نظر / می‌شود هم جاده، هم راهبر

علم تفسیر جهان رنگ و بو / دیده و دل پرورش گیرد از او

بر مقام جذب و شوق آرد تو را / باز چون جبریل بگذارد تو را

مقصود اقبال و هسه از علم این است که میان قدرت ناشی از دانش و نیروی عشق ارتباطی متناسب برقرار باشد. تعمق در آثار اینان ما را به این نتیجه می‌رساند که از دیدگاه این دو اندیشمند، علم باید به خدمت عشق در آید؛ زیرا تنها از این طریق است که می‌توان اطمینان یافت بشر از نیروی عظیم علم در راه

اهداف انسانی و مقاصد سازنده استفاده خواهد کرد. اقبال در کتاب بازسازی اندیشه دینی در اسلام می‌گوید «انسان امروزی با فلسفه هایی که در نقادی و تخصص گرایی علمی دارد، خود را در وضع عجیبی گرفتار می‌بیند. طبیعت‌گرایی، قدرت بی سابقه ای برای مهار نیروهای طبیعت به او بخشیده ولی ایمان را از زندگی وی دزدیده است... بنابر این با غلبه‌ای که انسان نو از طریق نتایج فعالیت عقلی خویش بر طبیعت یافت، نهال معنویت در وجودش خشکید...»[1] هسه نیز چنانکه اشاره شد همین نظر را دارد. در سیدارتا می‌گوید علاقه بیش از حد به علم رسمی سبب می‌شود تا آدمی از دستیابی به «آتمان» و سعادت جاوید باز ماند. نیچه نیز با علم رسمی و اصولاً با هرچه که فقط آپولویی باشد و صبغه ای از دیونیزوس نداشته باشد مخالف است. البته ناگفته نماند که ریشه این تفکر در ادب فارسی سابقه‌ای طولانی دارد. شیخ بهایی می‌گوید:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال — نه از او کیفیتی حاصل نه حال

و حافظ می‌گوید:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی — که علم عشق در دفتر نباشد

اقبال نیز در مورد «مردان حال» می‌گوید:

نشهٔ از حال بگیرند و گذشتند ز قال — نکته‌ی فلسفه دُرد تهِ جام است اینجا

اقبال و هسه عقل و عشق را مکمّل یکدیگر می‌دانند. بررسی دقیق افکار آنان ثابت می‌کند که به هیچ روی عقل ستیز نبوده‌اند و آن را خوار نمی‌شمردند، بلکه اعتراضشان به ارزش بیش از حدی است که زمانهٔ ایشان بر عقل می‌نهاد. اقبال جهان را در اختیار دو نیروی عقل و عشق می‌بیند، و هسه در رمان دمیان این دو نیرو را در دو قطب موردبرزسی قرار می‌دهد. هسه نیز مانند اقبال می‌گوید این دو قلمرو در زندگی بشر مکمّل یکدیگرند. اگر روح آدمی فقط با عقل قرین شود به ورطهٔ تباهی می‌رود و اگر تنها به عشق بگراید از حقیقت واقعی و کلی جهان بی‌خبر می‌ماند. اقبال نیز دقیقاً مروج همین اندیشه است :

1 - بازسازی اندیشهٔ دینی در اسلام ترجمهٔ محمد بقایی ماکان، ج ۲، ص ۲۵.

از همه کس کناره گیر صحبت آشنا طلب

هم ز خدا خودی طلب، هم ز خودی خدا طلب

از خلش کرشمه ای، کار نمی‌شود تمام

عقل و دل و نگاه را جلوه جدا جدا طلب

و در جای دیگری می‌گوید :

علم تا از عشق برخوردار نیست　　جز تماشا خانهٔ افکار نیست

هسه و اقبال همانند مولوی حیات صرفاً عقلانی را ظلمانی و شیطانی و عشق را الاهی و نورانی می‌دانند:

داند، آن کو نیکبخت و محرم است　　زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است

زیرکی بفروش و حیرانی بخر　　زیرکی ظنّ است و حیرانی بصر

جالب است که اقبال و هسه در پی چنین اندیشه‌ای معتقدند که از شیطان نباید گریخت، باید او را شناخت وسپس مهارش کرد. در رمان دمیان شیطان به عنوان نماد افکار، نفی و ویرانی معرفی شده است؛ اما در زندگی بشر، به همین میزان برای اثبات بسیاری از حقایق و برای سازندگی عاملی ضروری است. از این رو اهریمن، پیوسته باکسی است که می‌خواهد از تضادها مطلع شود و از این طریق با آنچه ارزشها را شکل می‌دهد در تماس باشد. از همین روست که اقبال می‌گوید :

جهان از خود برون آوردهٔ کیست؟　　جمالش جلوهٔ بی پردهٔ کیست؟

مرا گویی که از شیطان حذر کن　　بگو با من که او پروردهٔ کیست؟

هسه در دمیان می‌گوید:« خدا در عهد قدیم و عهد جدید به تحقیق هیأتی شگفت‌آور و با شکوه دارد، ولی آنچنان که باید توصیف نشده است. او دارای شفقت پدرانه، و یکپارچه نیکی و والایی و جمال و تعالی و مهربانی است. اینها همه درست، اما در جهان علاوه بر اینها چیزهای دیگری هم وجود دارد که به شیطان نسبت داده می‌شود. بنابراین موضوعات این بخش از جهان و تمامی آن نیمه‌ای که به او مربوط می‌شود، پوشیده و پنهان مانده است... به نظر من باید همه چیز را محترم شمرد، کل جهان را، نه صرفاً آن نیمه‌ای که به صورت تصنّعی جدا شده.» اقبال نیز می‌گوید:

مزی اندر جهان کور ذوقی　　　که یزدان دارد و شیطان ندارد

به عبارت دیگر هر دوی آنان هر آنچه را در عالم هست از «او» می‌دانند و بنابراین عاشقند بر همه عالم که همه عالم از اوست.

اقبال و هسه به لحاظ اجتماعی و خانوادگی نیز وضعیتی مشابه دارند. هر دو در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشودند؛ هر دو در ادامهٔ تحصیل با مشکلاتی خاص خود مواجه بوده‌اند، هر دو در ازدواج اولشان شکست خوردند، هر دو به واسطهٔ این شکست دچار سرخوردگی و بیماری روحی شدند، هر دو در ازدواج اولشان صاحب پسری شدند که بعد مخالف آنان از آب در آمد؛ محیط اجتماعی هر دو دستخوش تلاطم و نابسامانیها و کشاکشهای طاقت فرسا بوده است؛ هر دو یکی از فرزندانشان را از دست دادند که بر ایشان بسیار جانکاه بوده است؛ هر دو برای هدایت جامعهٔ خود دست به سخنرانی و انتشار مقاله زدند که سرانجام موجب محدودیتهای اجتماعی آنان شد؛ هر دو بیش از فهم متعارف جامعه می‌اندیشیدند و لا جرم خود را در سرزمین خویش بیگانه حس می‌کردند. اکثر قهرمانان هسه افرادی هستند تنها و بی کس که در وطن خود غریبه‌اند و احساس می‌کنند به حال خود رها شده‌اند و جامعه‌ای که بتواند ارزشهایشان را کشف و آنان را به خود جذب کند، وجود ندارد. احساس عمیق تباهی، تنهایی یأس آور، اضطراب و دلهره، یعنی حالاتی که هایدگر و سارتر تحت عنوان آنگست angst مطرح می‌سازند در آثارشان مشهود است. اقبال این احساس را در مثنوی چه باید کرد ، و در جاوید نامه به عیان اظهار می‌دارد. او نیز مانند هسه از اینکه در جامعهٔ خویش فهم نمی‌شود، رنج می‌برد. دردی که در طول تاریخ برهمهٔ اندیشمندان پیشتاز حاکم بوده است :

چو رخت خویش بربستم از این خاک　　　همه گفتند با ما آشنا بود
ولیکن کس ندانست این مسافر　　　چه گفت و با که گفت و از کجا بود

هر دو به جوانان و زندگی آنان بسیار اهمیت می‌دهند؛ هر دو جامعهٔ مادی گرای صنعتی و تهی از عواطف انسانی را طرد می‌کنند؛ هر دو ارزشهای والای معنوی و عاری از تعصب جغرافیایی را می‌ستایند؛ هر دو به شدت طالب باز فهمی و بازنگری در نهادهای تثبیت شدهٔ قدرت، دولت، هنر، تعلیم و

تربیت، اندیشه‌های دینی و امور اجتماعی هستند. بنابراین آنان را باید از پایه‌ریزان پست مدرنیسم به شمار آورد. هر دو برای انسان این حق مسلم را قائلند که راه خویش را خودش انتخاب کند؛ هدف هسه از نگارش رمان سیدارتا، تبلیغ همین اندیشه بوده است، اندیشه‌ای که از مضامین محوری شعر اقبال است :

اگر تقلید بودی شیوه‌ای خوب پیمبرهم ره اجداد رفتی

اقبال و هسه هر دو به تاریخ و سنت احترام می‌گذارند و هویت کنونی را مبتنی بر ریشه‌ها و هویت پیشین می‌خواهند، هسه بینش خود را مرهون اندیشمندان پیش از خود می‌داند و مشخصاً از نووالیس، هولدرین، جبین یا وول، و گوتفریدکلر نام می‌برد و آنها را عمیقاً می‌ستاید. اقبال نیز با خضوع و خشوع تمام خویشتن را مرید اندیشمندانی نظیر مولوی می‌داند. او در یادداشتهایش می‌نویسد «اذعان دارم که به هگل، گوته، غالب، بیدل، و وردز ورث بسیار مدیونم. دو بزرگوار نخستین مرا به ماهیت اشیا رهنمون شدند. دومین و سومین نفر که در شمار شعرای بزرگند، پس از آنکه تحت تأثیر افکار واشعار خارجی قرارگرفتم به من آموختند که چه گونه شرقی بمانم. آخرین نفر هم، در آن زمان که به تحصیل اشتغال داشتم، مرا از الحاد باز داشت». اقبال مطالعه‌ای عمیق در فلسفه، دین، تاریخ و عرفان و اساطیر شرق و غرب داشت، و به روانشناسی، موسیقی، ونقاشی نیز علاقه‌مند بود. هسه هم دقیقاً به این امور توجه داشت و در همهٔ این زمینه‌ها، به تصدیق آثارش مطالعهٔ در خور تأمل داشته است.

هر دوئ آنان معتقد به تحرّی حقیقت بودند که از اصول هندوئیزم است. آنان خود تحرّی را از حقیقت مهمتر می‌شمارند. رمان سیدارتا تفسیر این بیت اقبال است که:

خوشا کسی که به دنبال محمل است هنوز تپیدن و نرسیدن چه عالمی دارد

اقبال و هسه هر دو به دو نوع مرگ قائلند: یکی مرگی که ادامهٔ زندگی است ؛ یعنی در واقع دهلیزی است برای یک تغییر و تحول. این مرگ، مرگ انسانهای واقعی است که پس ازگذشتن از آن معبر در مرتبه‌ای عالی قرار می‌گیرند؛ دیگری مرگی که انسانهای دانی از آن هراس دارند؛ زیرا پایان همهٔ چیز است.

هسه در سیدارتا فوت واسودوای پاک سرشت را - که مردی قایقران است - به خلاف مرگ کامالا - که زنی روسپی است - شرح نمی‌دهد. مرد قایقران زمانی که احساس می‌کند دیگر عمرش سرآمده به میان جنگل می‌رود و با وحدتی که در همهٔ عالم است می‌آمیزد، حال آنکه کامالا به این وحدت نائل نمی‌شود، از آنجا که مرگش او را به قلمروی خاص وی، یعنی دنیای مادرانه که از آن دل برکنده و آواره شده باز می‌گرداند، مرگی دردناک است. ولی واسودوا به هنگام مرگ، مانند سالهای متمادی زندگی خود، باجریان رویدادها هماهنگی کامل دارد و مرگ نیز برای او واقعه‌ای است مانند دیگر وقایع که به تعبیر اسلامی «واقع می‌شود» بنابر این مرگ او صرفاً تأئید و ادامه طریقی است که در زندگی پیموده.

آنچه هسه در این قسمت از رمان سیدارتا می‌گوید منطبق با دیدگاهی است که اقبال در مورد مرگ دارد و آن را در جای جای آثارش متذکر شده. از جمله در گلشن راز جدید (ابیات ۲۲۵ - ۲۳۱) می‌گوید، مرگ وقتی دردناک و هول‌انگیز است که آدمی به «خود» خویش متکی نباشد، از عشق (به مفهوم اقبالی) دور بیفتد و آتش ناشی از آن را در ذرات این جهان نیفکند:

خودی تا ممکناتش وانماید	گره از اندرون خود گشاید
از آن نوری که وا بیند نداری	تو او را فانی وآنی شماری
از آن مرگی که می‌آید چه باک است	خودی چون پخته شد از مرگ پاک است
ز مرگ دیگری لرزد، دل من	دل من، جان من، آب و گل من
زکار عشق و مستی برفتادن	شرار خود به خاشاکی ندادن
به دست خود، کفن بر خودبریدن	به چشم خویش، مرگ خویش دیدن
تو را این مرگ، هر دم در کمین است	بترس از وی که مرگ ما همین است

در این دیدگاه مشترک می‌بینم که وقتی «خود» به مرتبهٔ متعالی یا به «کمال» می‌رسد، دیگر حتی از مرگ هم باکی ندارد. مرگ فقط برای آن «خود» و فردی معنای نیستی و نابودی می‌دهد که در مرتبهٔ عارضی باقی می‌ماند. از همین روست که انسان آرمانی هر دوی آنان خصوصیات شاهباز را دارد و دیگران در برابرش همانند تیهو هستند. در رمان دمیان قهرمان داستان، سینکلر - که در

واقع خود هسه است - باپرنده‌ای مأنوس است که از نوع پرندگان معمولی نیست، بلکه یک شاهین شکاری است، شاهینی بلند آشیان که مناعت طبع دارد. خصوصیات این پرنده معرف ویژگیهای سینکلر است و نشان دهندهٔ دیدگاه والای او به عنوان عضوی از نخبگان معنوی جامعه که در پی دستیابی به کمال نفسانی هستند. در اینجا هسه این مفهوم را القاء می‌کند که انسان باید برتر از عامهٔ مردم باشد، یعنی شکار نشود، بلکه شکار کند، شخصیتی رفیع و آسمانسای داشته باشد. او همه این مفاهیم را در نماد شاهین جمع می‌آورد؛ شاهینی که مناعت دارد و به دنبال صید مختصر نمی‌رود:

به تاج هدهدم از ره مبرکه باز سفید　　چو باشه در پی هر صید مختصر نرود

اقبال نیز معتقد است که انسان واقعی باید خصوصیات شاهین را داشته باشد:

اگر یک قطره خون داری، اگر مشت پَری داری

بیامن با تو آموزم، طریق شاهبازی را

اقبال این مضمون را به صورتهای مختلف در اشعارش آورده است. دربیتی دیگر می‌گوید:

جُرّه شاهینی به مرغان سرا، صحبت مگیر　　خیز و بال و پر گشا! پرواز تو کوتاه نیست

انسان آرمانی اقبال همانند انسان آرمانی هسه کسی است که صفات شاهباز را دارد. او در نامه‌ای به یکی از دوستانش می‌نویسد:« شاهباز از نظر من نمادی است ازکسی که تمامی خصوصیات فقر (بامفهوم اقبالی) در او مجسم می‌شود. اولاً مناعت طبع دارد و بسیار بامتانت است و از صید حیوان دیگری ارتزاق نمی‌کند؛ ثانیاً زندگی آزادی دارد و از همین رو آشیانه نمی‌سازد؛ ثالثاً بلند پرواز است، دیگر آنکه تنهایی را دوست دارد، و سرانجام اینکه نگاه نافذی دارد.»

اینها ویژگیهایی است که اقبال در شرق و هسه در غرب برای آدمیان طالب بودند تا به مدد چنین خصوصیاتی جامعهٔ آرمانیشان شکل گیرد.

*****

استاد دکتر غلام سرور *

نقد و بررسی
شرح حال، دیوان، مثنویات و قصاید
سنایی غزنوی

اشاره:
گفتهٔ مولانا را همه مولوی شناسان به خاطر دارند:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او — ما از پی سنایی و عطار آمدیم

در جهان فارسی توجه به مولانا درمیان فارسی گویان عارف از همه بیشتر است و به احوال و آثار عطار نیشابوری نیز در محافل علمی با نشر کتاب، رساله، ترجمه یا مقاله التفاتی هست؛ اما به سنایی غزنوی توجه پژوهشگران کمتر معطوف می‌گردد. چه عواملی موجب این کم التفاتی است؟ استاد دکتر غلام سرور این مطالب علمی را در چهار قسمت شرح حال، دیوان، مثنویات و قصاید سنایی تهیّه فرموده بودکه ما صلاح دانستیم آن را تلفیق داده، به صورت مقاله به دوستداران ادب فارسی بویژه فرهیختگان شعر عرفانی و متصوّفانه عرضه بداریم.

***

شرح حال سنایی:
در نام سنایی غزنوی در تذکره‌های شعرا و صوفیه اختلاف زیاده آمده است، اینک بیان اختلافات در نام سنایی غزنوی:

۱ - محمد عوفی (متوفی در سال بعد از ۹۲۵ هـ / ۱۲۲۸ م) در کتاب لباب‌الالباب که قدیمترین تذکرهٔ شعرای فارسی زبان است، نام سنایی غزنوی را

---

* - پژوهشی است از زنده یاد استاد دکتر غلام سرور (م ۱۹۹۸م). آن مرحوم همکاری‌های علمی شایانی با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان داشته‌اند. «دانش»

بدین طریق آورده است:« مجدد الدین آدم السنایی».

۲ – مولانا عبدالرحمن جامی (متوفی در ۸۹۸ هـ/ ۱۴۹۲م) در تذکرهٔ صوفیه موسوم به نفحات الانس نام سنایی را بدین طریق می‌آورد: کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدم است.

۳ – دولت شاه سمرقندی (متوفی در ۹۰۲ هـ/ ۱۴۹۶م) در تذکرة الشعرای خود نام سنایی را بدین طریق می‌آورد:«ابو المجد مجدود آدم السنایی».

ولی خود سنایی نام خود را در مقدمهٔ دیوان خود بدین طریق آورده است: روزی من که مجدود بن آدم سنایی ام، در مجدو سنا این کلمات نگاه کردم.

مولد سنایی شهر غزنین است که پایتخت سلاطین خانوادهٔ غزنوی بوده است. ولی تاریخ ولادت او در هیچ تذکره‌ای نیامده است و نیز دربارهٔ تحصیلات علوم متداوله سنایی در هیچ تذکره‌ای ذکری نیامده است. شهر غزنین مهد علوم و فنون و مرکز علما و حکما بود و ظاهر است که سنایی که در آن نوع محیط علم و حکمت چشم گشوده و پرورش یافته بود تحصیلات علوم متداوله را به تکمیل رسانیده بود.

از آثار او ظاهر است که او علاوه بر دواوین شعرای فارسی زبان دواوین شعرای عربی زبان را نیز مطالعه کرده بود چنان که در بیت ذیل به دونفر از شعرای عربی زبان یعنی فرزدق و جریر اشاره می‌کند:

هست تا نفس نفیست باعث تعلیم دیو   بود هم فرّ فرزدق داعیهٔ جرّ جریر

سنایی علاوه علوم دیگر در حکمت و فلسفه نیز دستگاهی داشت، چنان که در بیت ذیل اشاره می‌کند:

که یا رب مر سنایی را سنایی ده تو در حکمت

چنان کزوی به رشک افتد روان بو علی سینا

و نیز دربیان اوصاف معنوی مثنوی حدیقة الحقیقه دربارهٔ علوم دینی و عرفانی در ابیات ذیل اشاره می‌کند:

این کتابی که گفته‌ام در پند	چون رخ حور دلبر و دلبند
هرچه دانسته‌ام ز نوع علوم	کرده‌ام جمله خلق را معلوم
آنچه نصّ است آنچه اخبار است	وز مشایخ هر آنچه آثار است
اندر این نامه جملگی جمع است	مجلس روح را یکی شمع است

از شرح حال سنایی چنان ظاهر می‌گردد که دورهٔ زندگانی او در دو قسمت مهمی منقسم است که مطالب آن دو قسمت را در ذیل می‌آوریم:

سنایی در قسمت اول زندگانی خود خواستار حظوظ زندگانی بوده و سخن سرایی را وسیلهٔ حصول آن قرارداده بود، و او در این دوره به دربار سلاطین غزنوی پیوستهٔ و قصایدی در مدح و ستایش سلطان ابراهیم بن سلطان مسعود اول (۴۵۱ تا ۴۹۲ هـ / ۱۰۵۹ تا ۱۰۹۹ م) و سلطان مسعود ثالث بن سلطان ابراهیم (۴۹۲ تا ۵۰۸ هـ / ۱۰۹۹ تا ۱۱۱۴م) و سلطان بهرام شاه بن سلطان مسعود ثالث (۵۱۲ تا ۵۴۷هـ / ۱۱۱۸ تا ۱۱۵۲ م) و وزرا و ندما و قضاة ادوار حکومت آن سه سلطان غزنوی سروده است.

سنایی چنان که از آثار او ظاهر می‌گردد، از آغاز جوانی از غزنین حرکت کرد و مدت دراز در بیشتری از شهرهای خراسان مانند بلخ وسرخس و هرات و نیشابور اقامت دشت و در همین اوان به ارادهٔ گذاردن حج بیت الله شریف در مکه المکرمه و زیارت روضهٔ مقدس حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه وآله و سلم - از بلخ به جانب عربستان مسافرت نمود و در بین راه قصیده‌ای در «اشتیاق (خانهٔ) کعبه در راه حج» سروده است و اینک بیتی چند ازآن قصیده :

گاه آن آمد که با مردان سوی میدان شویم	یک ره از ایوان برون آییم و برکیوان شویم
راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم	خانه پردازیم و سوی خانهٔ یزدان شویم
گرچه در ریگ روان عاجز شویم از بی دلی	چون پدید آید جمال کعبه جان افشان شویم
یا به دست آریم سرّی یا بر افشاییم سر	یا به کام حاسدان گردیم یا سلطان شویم

سنایی بعد از گذاردن حج بیت الله شریف و زیارت روضهٔ مقدس حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه وآله و سلم - از عربستان به بلخ مراجعت نمود و مدتی در شهرهای بلخ و سرخس و مرو و نیشابور اقامت داشته بالاخر به مولد خود یعنی غزنین بازگشت و تا آخرین ایام زندگانی همان جا بود. چندی بعد در غزنین تغییری در احوال روحی او پیدا شد و او حالت پیشین دنیاوی و مدیحه سرایی سلطان ابراهیم بن سلطان مسعود اول (۴۵۱ تا ۴۹۲ هـ / ۱۰۵۹ تا ۱۰۹۹م) ترک گفته لباس درویشی پوشید و زندگانی زهد و عبادت را پیش گرفت.

دورهٔ دوم زندگانی او همین دورهٔ درویشی و زهد و عبادت است.

اکنون به بیان واقعه‌ای می‌پردازیم که سبب تغییر احوال روحی او بوده است.

مولانا عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲م) در کتاب نفحات الانس واقعه مزبوره را بدین طریق بیان نموده است:

«و سبب توبهٔ وی (یعنی سنایی غزنوی) آن بود که سلطان محمود سبکتگین در فصل زمستان به عزیمت گرفتن بعضی از دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود و سنایی در مدح وی قصیده گفته بود و می‌رفت به عرض رساند (تا این که) به در گلخنی (یعنی آتش خانهٔ حمام) رسید و آوازی شنید که (لای خوار) به ساقی خود می‌گفت:

«پر کن قدحی به کوری محمودک سبکتگین تا بخورم»

ساقی گفت:« محمود مرد غازی است و پادشاه اسلام»

(لای خوار) گفت:« پس مردکی ناخوشنود است. آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حیز ضبط نه در آورده می‌رود تا مملکت دیگر بگیرد».

(لای خوار) قدح بگرفت و بخورد و باز گفت:

«پر کن قدحی دیگر به کوری سناییک شاعر»

ساقی گفت:« سنایی مرد فاضل و لطیف طبع است»

(لای خوار) گفت:« اگر لطیف طبع بودی به کاری مشغول بودی که وی را به کار آمدی. گزافی چند در کاغذ نوشته که به هیچ کار وی نمی‌آید، و نمی‌داند که وی را برای چه کار آفریده‌اند».

سنایی چون این را بشنید حال بر وی متغیر گشت و به تنبیه آن لای خوار از مستی و غفلت هشیار شد و پای در راه نهاد و به سلوک مشغول شد.

باید بگوییم که مولانا جامی در حکایت فوق که دربارهٔ تغییر احوال سنایی بیان کرده است به یک اشتباه بزرگی دچار شده است. او واقعه تغییر احوال سنایی را در دورهٔ سلطان محمود غزنوی بیان کرده است و حال آن که سلطان محمود غزنوی در سال ۴۲۱ هـ / ۱۰۳۰م وفات یافت وسنایی در سال ۵۲۵ هـ / و یا ۵۳۵ هـ / ۱۱۴۱م به رحمت حق پیوسته است و فاصله‌ای که بین وفات هر دو است، به صد و چهار و یا صد و چهارده سال می‌کشد.

دولت شاه سمرقندی (متوفی در ۹۰۲ هـ / ۱۴۹۶ م) حکایت تغییر احوال سنایی را در کتاب تذکرة الشعرای خود نسبت به حکایت فوق مولانا جامی مشروحاً بیان کرده است. می‌گوید:

«اما سبب توبهٔ حکیم سنایی این بود که او مدح سلاطین (غزنوی) گفتی،

و ملازمت حکام کردی. نوبتی در غزنین مدحی جهت سلطان ابو اسحاق ابراهیم بن سلطان مسعود اول گفته و سلطان عزیمت هند داشت به تسخیر قلاع کفار. حکیم (سنایی) می‌خواست که به تعجیل قصیده را بگذراند قصد ملازمت سلطان کرد.

در غزنین دیوانه‌ای بود که او را لای خوار گفتندی، و (او) از معنی خالی نبود. همواره در شراب خانه دُرد شراب جمع کردی و در گلخنها تجرّع نمودی.

چون حکیم به در گلخن رسید از گلخن آوازی شنود. قصد کرده شنود که لای خوار باساقی می‌گوید.

(لای خوار گفت): «پر کن قدحی تا به کوری ابراهیمک غزنوی بنوشیم».

ساقی گفت: «این سخن را خطا گفتی چه ابراهیم پادشاهی است عادل؛ مذمت او مکن.

دیوانه (لای خوار) گفت: «چنین است اما مردکی نا خوشنود و ناانصاف است غزنین را چنان که شرط است ضبط ناکرده در چنین زمستانی سرد میل ولایت دیگر دارد، و چون آن ولایت بگیرد، آرزوی مُلک دیگر خواهد کرد».

آن قدح بستد و نوش کرد، و ساقی را گفت:

«پر کن پر کن قدحی تا به کوری سناییک شاعر بنوشیم».

ساقی دیگر گفت: «این خطا از صلاح دور است، و در باب سنایی طعن مکن که او مردی ظریف و خوش طبع و مقبول خاص و عام است».

(دیوانهٔ لای خوار) گفت: «غلط مکن که (او) مردکی احمق است. لافی و گزافی چند فراهم آورده نام او شعر کرده، و از سر طمع هر روز دست بر دست نهاده در پیش ابلهی به پای ایستاده خوش آمدید می‌گوید، و این قدر نمی‌داند که او را برای هرزه گویی نیافریده‌اند. اگر روز عرض اکبر از او سوال کنند «ای سنایی! به حضرت ما چه آوردی، چه عذر خواهد آورد؟ و این چنین کسی را چرا ابله و فضول نشاید گفت؟»

حکیم سنایی چون این شنید از حال به حال رفت و این سخن کارگر آمده دل او از خدمت مخلوق بگردید و از دنیا دل سرد شده، دیوان مدح ملوک را در آب انداخت و طریق انقطاع و مرید و عبادت شعار ساخت.

در آخر این دو حکایت بگوییم که اگرچه در بعضی جاها عبارات هر دو حکایت از یک دیگر تفاوت دارد، ولی از لحاظ مطالب بین آنها فرقی نیست.

و نیز در ضمن مطالب هر دو حکایت به یک نکته‌ای دیگر باید اشاره کنیم. و بگوییم که محققین عصر جدید بدین نوع حکایاتی که دربارهٔ تغییر حال سنایی در فوق بیان شده است. اعتقادی ندارند و عقاید خود را در تغییر احوال سنایی بنحو دیگری بیان می‌نمایند. به عنوان مثال:

دکتر بیح الله صفا استاد دانشگاه تهران در ضمن وقایع مزبوره در جلد دوم تاریخ ادبیات در ایران می‌گوید:

«اهل خانقاه دربارهٔ این تغییر حال او (یعنی سنایی) افسانه‌ای داشتند و معتقد بودند علت توجه شاعر به توحید و اعراض از دنیا اثر طعن وتحریض یکی از مجذوبان مشهور به لای خوار بوده است. و علت جعل آن داستان اعتقاد اهل سلوک است به این که تغییر حال ارباب طریقت همواره از تأثیر نفس یا نظر یکی از مشایخ و اقطاب بوده است. لیکن مسلم است که این حال در سنایی نتیجهٔ تأثری است که وی از شغل خویش داشته و ناکامیی است که باهمهٔ فضل و دانش و طبع لطیف و قوی خود تحمل می‌کرده... شاید در این امر معاشرت سنایی با سالکان راه عرفان که در آن ایام در بسیاری از بلاد و علی الخصوص در بلاد مشرق پراگنده بودند، تأثیر داشت، خاصه که سنایی زود از غزنین پای بیرون نهاد و در بلاد خراسان با رجال مختلف علم و عرفان معاشرت یافت».

باید بگوییم که عقاید استاد صفا دربارهٔ تغییر احوال سنایی بدین سبب قرین صحت معلوم می‌شود که سنایی در علم سلوک پیرو شیخ ابو یوسف یعقوب همدانی (متوفی در ۵۳۵ هـ / ۱۱۴۱م) بود. چنان که دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعرا می‌گوید :

«(سنایی) چون از غزنین به خراسان آمد و دست ارادت در دامن تربیت شیخ المشایخ ابو یوسف همدانی - قدس سره - زد، در خلوت نشست و عزلت اختیار کرد.

مدت مسافرت سنایی در بلاد خراسان و در ضمن مسافرت به عربستان به یقین معلوم نیسنت ولی بعد از آن که او به غزنین بازگشت تا آخر عمر خود زندگانی خود را در گوشه گیری و عزلت گذرانیده او به سخن سرایی مشغول بود و به تکمیل مثنوی معروف خود موسوم به حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة موفق گردید. در تاریخ وفات سنایی نیز در تذکره ها اختلاف است :

۱ - مولانا جامی می‌گوید:«تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود به نظم آورده

است سنهٔ خمس و عشرین و خمسمایة (۵۲۵ ه) بوده است و بعضی تاریخ وفات وی را همین نوشته‌اند. والله اعلم».

۲ - دولت شاه سمرقندی می‌گوید:« وفات حکیم سنایی در محروسهٔ غزنین در شهور سنهٔ ست و سبعین و خمسمایه (۵۷۶ ه) بوده».

۳ - استاد مدرس رضوی در مقدمهٔ دیوان سنایی می‌گوید:« قول نزدیک به صواب برای وفات سنایی سال ۵۳۵ ه است. مزار سنایی در غزنین زیارتگاه خاص و عام است».

دیوان سنایی

دربارهٔ عدهٔ صحیح ابیات دیوان سنایی غزنوی در تذکره‌های شعر اختلاف زیاده موجود است:

۱ - دولت شاه سمرقندی (متوفی در ۹۰۲ ه/ ۱۴۹۶م) در تذکرة الشعرای خود دربارهٔ عدهٔ ابیات دیوان سنایی غزنوی می‌گوید:

«دیوان حکیم سنایی سی هزار بیت زیاده است مجموع حقایق و معارف و ترک دنیا».

۲ - میر محمد تقی الجعفری الحسینی (متوفی در ۱۱۷۳ ه/ ۱۷۵۶م) متخلص به خیال و صاحب کتاب بوستان خیال دربارهٔ عدهٔ ابیات دیوان سنایی غزنوی می‌گوید:

«دیوان حکیم سنایی غزنوی سی هزار بیت زیادت است مجموع حقایق و معارف و مواعظ و نصایح. اما آنچه به نظر حقیر فقیر تقی الدین الحسینی رسیده بیشتر از دوازده هزار بیت نیست مشتمل بر قصیده و غزل و قطعه و رباعی و چند قصیده در حقایق و معارف».

۳ - آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه تهران و مرتّب دیوان سنایی در مقدمهٔ دیوان سنایی دربارهٔ عدهٔ ابیات دیوان سنایی می‌گوید:

«دیوان سنایی که شامل مدایح و زهدیات و قلندریات و ترکیب بند و ترجیع بند و غزلیات و قطعات و رباعیات می‌باشد که مطابق دیوان حاضر بالغ بر ۱۳۳۴۶ بیت است. شامل ۳۱۰ قصیده از مدحیات و زهدیات و قلندریات که قسمت مهم و عمدهٔ کتاب را تشکیل می‌دهد به علاوه هفت ترکیب بند و ترجیع بند و مسمط و ۳۷۶ غزل و ۱۸۴ قطعه و ۴۳۲ رباعی و ۲ فرد می‌باشد و چنان که

تقی الدین (الحسینی) نقل کرده اشعار دیوان سنایی منحصر به همین مقدار که در این جا آورده شده، و حتماً قسمت مهمی از آن که مخصوصاً قصاید مدحی و غزلیاتش از میان رفته».

چنان که دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعرا در آخر حکایت در ضمن گفته‌های طنزآمیز لای خوار و تغییر احوال سنایی در موضوع گم شدن قسمت مهمی از اشعار سنایی وبخصوص قصاید مدحیه می‌گوید:

«حکیم چون این (یعنی گفته‌های لای خوار دربارهٔ سلطان ابراهیم غزنوی و ازان خود) شنید، از حال به حال رفت، و این سخن کارگر آمده، دل او از خدمت مخلوق بگردید و از دنیا دل سرد شده دیوان مدح ملوک را در آب انداخت و طریق انقطاع و زهد و عبادت شعار ساخت»

البته باید بگوییم که در دیوان سنایی قصاید مدحیه دربارهٔ سلطان ابراهیم غزنوی (۴۵۱ تا ۴۹۲ هـ / ۱۰۵۹ تا ۱۰۹۹ م) موجود نیست و ازین امر بدین نتیجه می‌رسیم که گفتهٔ دولت شاه سمرقندی دربارهٔ گم شدن قصاید مدحیه بعد از تغییر احوال سنایی قرین صحت است.

ولی بعد ازان که سنایی از مسافرت طولانی به غزنین بازگشت و تا آخر عمر در همان جا بوده قصایدی در مدح سلاطین معاصر خودگفته است؛ یعنی در دیوان او:

بیست و چهار قصیده در مدح سلطان بهرام شاه غزنوی (۵۱۲ تا ۵۴۷هـ / ۱۱۱۸ تا ۱۱۵۲م) و یک قصیده در مدح سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱ تا ۵۵۲ هـ / تا ۱۱۱۷ تا ۱۱۵۷م)، و یک قصیده در مدح محمد تکین بغراخان (از ملوک ترک خانیهٔ ماوراء النهر (۴۹۵ تا ۵۲۴ هـ / ۱۱۰۲ تا ۱۱۳۰م) موجود است.

از ذکر مدح سلاطین که بگذریم، باید شرح دهیم که سنایی قصایدی و یا قطعاتی در مدح بزرگان و معاصرین طبقه‌های ذیل گفته است، و یا با آنان روابطی خاصی داشته است:

اول: وزرا و امرا و حکام

دوم: علما و عرفا و قضات

سوم: شعرا

ذکر بزرگان طبقهٔ اول و دوم موجب تطویل کلام است. البته ذکر شعرایی که سنایی در مدح آنان اشعاری سروده است، خالی از اهمیت نیست:

۱ - مسعود سعد سلمان لاهوری که در حدود سال ۴۴۰ هـ / ۱۰۴۸م در شهر معروف لاهور ولادت یافت. او در دوره های حکومت سلاطین ذیل غزنوی زیسته است:

۱ - سلطان ابراهیم بن سلطان مسعود اول (۴۵۱ تا ۴۹۲ هـ / ۱۰۵۹ تا ۱۰۹۹م)
۲ - سلطان مسعود ثالث بن سلطان ابراهیم (۴۹۲ تا ۵۰۸ هـ / ۱۰۹۹ تا ۱۱۱۴م)
۳ - سلطان بهرام شاه بن سلطان مسعود ثالث (۵۱۲ تا ۵۴۷ هـ / ۱۱۱۸ تا ۱۱۵۲م)

مسعود سعد سلمان بنا بر سوی ظن از جانب سلطان ابراهیم به سبب قربت سیف الدوله بن سلطان ابراهیم دوازده سال در زندان بود، و ازان به بعد در دورهٔ حکومت سلطان مسعود بن ابراهیم به سبب قربت ابو نصر پارسی هشت سال در زندان بود. او در آخر عمر از زندان رهایی یافت و در سال ۵۱۵ هـ / ۱۱۲۱م در غزنین وفات یافت، حبسیات او معروف است. سنایی دیوان او را جمع آوری نمود.

۲ - امیر معزّی در آغاز جوانی شاعر دربار سلطان ملک شاه سلجوقی (۴۶۵ تا ۴۸۵هـ / ۱۰۷۲ تا ۱۰۹۲م) بود و بعد از وفات او به دربار سلطان سنجرین ملک شاه (۵۱۱ تا ۵۵۲ هـ / ۱۱۱۷ تا ۱۱۵۷م) پیوست و قصایدی در مدح آنان سرود در دربار سلطان سنجر او برتبهٔ امیر الشعرایی رسید و صاحب ثروت و خدم و حشم گردید. او در حدود ۵۲۰ هـ / ۱۱۲۶م وفات یافت.

سنایی به مقام او در سخن سرایی بسیار معتقد بود و در غزل سرایی پیرو سبک او بود و در رثاء او سه قطعه گفت که در دیوان او موجود است.

۳ - سید حسن غزنوی مشهور به اشرف در غزنین زیسته از علما و واعظان بزرگ دورهٔ خود بود. بنابر سوء ظنی از جانب سلطان بهرام شاه بن مسعود ثالث (۵۱۲ تا ۵۴۷هـ / ۱۱۱۸ تا ۱۱۵۲م) از غزنین برای حج بیت الله شریف و زیارت روضهٔ مقدس حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به عربستان رفت و در بازگشت چندی در بغداد بوده در سال ۵۵۲ هـ / ۱۱۶۱م به جانب غزنین رهسپار گردید، و در بین راه در قریهٔ آزادوار وفات یافت. سنایی در مثنوی کارنامهٔ بلخ در مدح او می‌گوید:

تاج و کان موافقان سخن	وقت تحسین شعر میر حسن
از پس بوحنیفه اسکافی	که بر اشراف دارد اشرافی

۴ - عثمان مختاری غزنوی در آغاز جوانی به سخن سرایی پرداخته و قصایدی در مدح سلاطین ذیل سروده است :

۱ - ارسلان شاه اول بن کرمان شاه صاحب کرمان (۴۹۴ تا ۵۳۶ هـ / ۱۱۰۰ تا ۱۱۴۱م)

۲ - سلطان ابراهیم غزنوی بن سلطان مسعود اول (۴۵۱ تا ۴۹۲ هـ / ۱۰۵۹ تا ۱۰۹۹م)

عثمان مختاری در قصیده سرایی شهرت تمام داشت. او مثنوی شهریارنامه نیز گفته است. او در سال ۵۴۴ یا ۵۴۹ هـ / ۱۱۴۹ یا ۱۱۵۴ م) وفات یافت.

سنایی در مدح او قصیده سروده است که مطلع آن در ذیل است :

نشود پیش دو خورشید و دو مه تاری تیر گـر بـَرَد ذرّه‌ای از خـاطرِ مـختاری تـیر

اکنون برگردیم به محتویات دیگر دیوان سنایی :

بعد از مطالعه دیوان سنایی بدین نتیجه رسیدیم که بیشتر از محتویات آن مشتمل است بر قصاید و علاوه بر قصاید مدحیه بیشتری از قصاید او بـدون عنوانات است، البته عدهٔ خاصی از قصاید او را که عنوانات نیز دارد، می‌توان به قسمتهای ذیل منقسم کرد:

اول در زهد و عرفان، در حکمت و موعظت و در پند و نصیحت

دوم در مذمت دنیا و مال دنیا، در شکایت روزگار و در مذمّت اهل زمان

سوم در مطالب و موضوعات مختلفهٔ ذیل :

الف - در صفت بهار

ب - در نادرست خواندن علما

ج - در بطلان حجت دهریان

د - در اشتیاق کعبه و راه حج

هـ - در نتیجه حال نیشابور

نمونه‌ها:

۱ - در اصلاح حال و صفای قلب و کسب دانش می‌گوید :

مکن در جسم و جان منزل که این دون است وَ آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینْ جـاباش وَ نـه آن جـا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی
که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

چو علمت هست خدمت کن چو دانایان که زشت آید
گرفته چینیان احرام ومکی خفته در بطحا

به حکمت جامه‌ای نو کن ز بهر آن جهان، ورنه
چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا

۲ - رنج و سعی و عبادت لازم است تا انسان به معالی انسانی و معارف رحمانی نایل شود. سنایی در این موضوع اشعاری سروده است بی نظیر و بی مانند می‌گوید:

هر کسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسید
درد باید مرد سوز و مرد بایدگام زن

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

ماه‌ها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و خاک
زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن

عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

غزل سنایی:

اگرچه غزل قبل از دورهٔ سنایی موجود بود ولی پیشرفت آن به اندازهٔ کافی نبود. البته با شیوع و نشر افکار تصوف و عرفان غزل رنگ تازه‌ای گرفت؛ زیرا سنایی اولین شاعر بزرگی است که افکار عرفانی را در اشعار خود آورده است، و قصاید و مثنویات او حاوی انواع افکار عرفانی می‌باشد. غزل سنایی نیز از لحاظ مطالب و معانی عرفانی جنبش تازه‌ای یافت، چنانچه احساسات و اشارات لطیف و زیبای عرفانی در غزل او تمام معنی موجود است. اینک یک غزل شیوای سنایی:

سؤال کرد دل من که دوست با تو چه کرد
چرات بینم با اشک سرخ و با رخ زرد؟

دراز قصه نگویم حدیث جمله کنم
هر آنچه گفت نکرد، و هر آنچه کشت نخورد

جفا نمود و نبخشود و دل ربود و نداد
وفا بگفت نکرد و جفا نگفت و بکرد

نه چاره‌ای که دل از دوستیش باز کنیم
نه حیله‌ای که توانم ز راه باز آورد

بر انتظار میان دو حال ماند ستم
کشید باید رنج و چشید باید درد

ایا سنایی لؤلؤ زدیدگانت مبار
که در عقیلهٔ هجران صبور باید مرد

قطعات سنایی:

قطعات سنایی حاوی افکار اخلاقی است. اینک دو قطعه به عنوان مثال:

دوستی گفت:« صبر کن، زیراک — صبر کار تو خوب زود کند
آب رفته به جوی باز آید — کارها به از آن که بود کند
گفتم:« ار آب رفته باز آید — ماهی مرده را چه سود کند»

در ذمّ خمر خوردن گوید:

نکند دانا مستی، نخورد عاقل می — در ره مستی هرگز ننهد دانایی
چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا — نی چون سرو نماید به مثل سرو چو نی
گر کنی بخشش گویند که می‌کرد نه او — ور کنی عربده گویند که او کرد نه می

رباعیات سنایی: از مطالعهٔ رباعیات سنایی بدین نتیجه رسیدیم که گوینده در آتش محبت محبوب می‌سوزد؛ فریاد می‌زند و می‌گوید:

گر خاک شوم، چو باد بر من گذرد — ور باد شوم چو آب بر من سپرد
جانش خوانم، به چشم من در نگرد — از دست چنین جان جهان جان که برد

***

بختی نه که با دوست در آمیزم من — صبری نه که از عشق بپرهیزم من
دستی نه که با قضا در آویزم من — پایی نه که از میانه بگریزم من

مثنویات سنایی

سنایی غزنوی مثنویات ذیل از خود باقی گذاشته است:

۱ - حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه یا الهی نامه ؛ ۲ - سیر العباد الی المعاد یا کنوز الرموز ؛ ۳ - طریق التحقیق ؛ ۴ - کارنامهٔ بلخ ؛ ۵ - عشق نامه ؛ ۶ - عقل نامه

در نسخهٔ خطی مثنوی‌های سنایی در دیوان هند (لندن) مثنوی غریب‌نامه نیز به نام او موجود است. آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه تهران در مقدمهٔ دیوان سنایی، مثنوی بهرام و بهروز به نام سنایی آورده است.

دکتر ذبیح الله صفا، در تاریخ ادبیات در ایران جلد دوم مثنوی تجربة العلم به نام سنایی آورده است.

از مثنوی‌های سنایی حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة معروف به حدیقهٔ سنایی شهرت تمام دارد و از لحاظ مطالب عرفانی مهمترین مثنوی‌های اوست و مشتمل است بر ده باب ذیل :

الباب الاول فی التّقدیس و التّمجید و التّعظیم
الباب الثانی فی نعت النبی صلی الله علیه وآله واصحابه رضوان الله علیهم اجمعین
الباب الثالث فی صفت العقل
الباب الرابع فی فضیلت العلم
الباب الخامس فی الغفلة و القهور
الباب السادس فی صفت الافلاک و البروج
الباب السابع فی الحکمة و الامثال
الباب الثامن فی العشق و المحبة
الباب التاسع فی حسب حاله و بیان احوال و فخر هذا الکتاب بکتب المتقدمین والاخرین
الباب العاشر فی مدح السلطان بهرام شاه (غزنوی) و الصدور و القضاة

جای تعجب است که در این مثنوی تمام عنوانات به زبان عربی است.
بنا بر شهرت این مثنوی تذکره نویسان و محققان عقاید خود را دربارهٔ آن بیان کرده‌اند، اینک عقاید پنج نفر از آنان را در ذیل می‌آوریم:

۱ - مولانا عبدالرحمن جامی (متوفی در ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲م) در کتاب نفحات الانس دربارهٔ حدیقهٔ سنایی می‌گوید:
«وکتاب حدیقة الحقیقة برکمال وی (یعنی سنایی) در شعر و بیان اذواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیلی قاطع و برهان ساطع است».

۲ - دولت شاه سمرقندی (متوفی در ۹۰۲ هـ / ۱۴۹۶م) در تذکرة الشعرا دربارهٔ حدیقهٔ سنایی می‌گوید:
«اما از گفتهٔ حکیم سنایی کتاب حدیقه است که هر چمن از آن حدیقهٔ ریاض حقیقت و طریقت است، و اهل توحید و تصوف اغلب ابیات این کتاب در رسایل به استشهاد می‌آرند».

۳ - دکتر رضا زاده شفق در تاریخ ادبیات ایران دربارهٔ حدیقهٔ سنایی می‌نویسد:
«و توان گفت: شاهکار شاعر است از حیث احتوای مطالب عرفانی و علمی و از جهت بلاغت و حسن سبک دربین کتب متصوفه ممتاز است».

۴ - آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه تهران در مقدمهٔ دیوان سنایی دربارهٔ حدیقهٔ سنایی می‌نویسد:

«و آن از شاهکاری مهم ادبی فارسی است که در نوع خود بی مثل و مانند می‌باشد».

۵ - دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران جلد دوم معتقد است:

«حدیقة الحقیقة از جمله منظومه‌هایی است که در ادبیات فارسی تأثیر فراوان داشته و در ایجاد منظومه‌هایی از قبیل تحفة العراقین خاقانی (متوفی در ۵۹۴ ه / ۱۱۹۵ م) و مخزن الاسرار نظامی (متوفی در ۵۹۸ ه / ۱۲۰۲م) و جام‌جم اوحدی مراغی (متوفی در ۸۳۸ ه / ۱۳۳۷م) اثر مستقیم کرده است.

البته استاد براون در کتاب تاریخ ادبی ایران جلد دوم بر عکس جمله عقاید توصیف‌آمیزی از جانب تذکره نویسان ایرانی دربارهٔ حدیقهٔ سنایی می‌گوید:

«منظومه‌ای است که نسبت به عارفانهٔ خالص اخلاقی می‌باشد که در بحر سکته دار و غیر جاذب گفته شده، و به عقیدهٔ من کسالت‌انگیزترین کتابهاست در (زبان) فارسی، حاوی سخنان بی مزه و بی شعورانه و حکایات بی معنی و در مقابل مثنوی جلال الدین رومی به مراتب پست است.

و از آن به بعد ترجمهٔ تمثیل ذیل را که به عنوان «فی جماعة العمیان و احوال الفیل» در حدیقهٔ سنایی آمده است، به طور نمونه خوب از تمثیلات حدیقه بزبان انگلیسی آورده است:

بود شهری بزرگ در حد غور — وندرآن شهر مردمان همه کور

پادشاهی بر آن مکان بگذشت — لشکر آورد و خیمه زد در دشت

داشت پیلی بزرگ باهیبت — از پی جاه و حشمت و صولت

مردمان را ز بهر دیدن پیل — آرزو خاست زان چنان تهویل

چند کور از میان آن کوران — بر پیل آمدند از آن عوران

هر یکی را به لمس هر عضوی — اطلاع او فتاد بر جزوی

چون بَرِ اهل شهر باز شدند — بر شان دیگران فراز شدند

هیئت و شکل پیل پرسیدند — و آنچه گفتند جمله بشنیدند

آن که دستش به سوی گوش رسید — دیگنری حال دل از او پرسید

گفت: شکلی است سهمناک عظیم — پهن و صعب و فراخ همچو گلیم

وان که دستش رسید زی خرطوم — گفت: گشت است مر مرا معلوم

راست چون ناودان میانه تهیست — سهمناک است و مایهٔ به تهیست..

وان کـه را بُـد ز پـیل مـلموسش — دست و پـای سـتبر پـر بـوسش
گفت: شکلش چنان که مضبوط است — راست همچو عـمود ومـخروط است
هـر یکـی دیـد جـزوی از اجـزا — هـمگنان را نـظر فـتاده خـطا
هـیچ دل را ز کـلی آگـه نـی — عـلم بـا هـیچ کـور هـمره نـی
از خـدایـی خـلایق آگـه نـیست — عـقلا را در ایـن سـخن ره نـیست

البته بر عکس عقیدهٔ استاد براون دکتر رضا زاده شفق در تاریخ ادبیات ایران در ستایش اوصاف معنوی حدیقهٔ سنایی می‌نویسند:

«سنایی در حدیقه افکار دلپسند و شعائر بلند و راهنماییهای سودمند را بامضامین عرفانی باهم آورده است».

و اکنون بعضی از تمثیلات اخلاقی را برای نمونه در ذیل می‌آوریم:

۱. ابـلهی دیـد اشـتری بـه چـرا — گفت: نقشت همه کژ است چرا؟
گفت اشـتر کـه انـدر ایـن پـیکار — عـیب نـقاش مـی‌کنی هشـدار
در کژی منْ مکن بـه عـیب نگـاه — تو ز مـن راه راست رفـتن خـواه

و مقصود از این تمثیل «نه آرایش ظاهر به تنهایی دلیل خوبی است، و نه نازیبایی بیرون دلیل بدی کردار است که نشانهٔ خوبی است».

۲. نطق زیبا ز خامشی بهتر — ورنه از جان فرامشـی بـهتر
در سخن در ببایدت سفتن — ورنه گنگی به از سخن گفتن
گنگ اندر حدیث کم آواز — به که بسیار گوی بیهده تـاز

و مقصود از این تمثیل این است که «مرد اگر سخن زیبا گوید نطقش بهتر وگرنه خاموشی از بیهوده گویی پسندیده‌تر است».

۳. عقل در راه حق دلیل تـو بس — عقل هـر جـایگاه خـلیل تـو بس
عـقل خـودکارهای بـد نکـند — هـر چـه آن نـاپسند خـود نکـند
عـقل بـر هـیچ دل ستم نکـند — به طـمع قـصد مـدح و ذم نکـند

و مقصود از این ابیات این است که مرد باید که در جملهٔ کارهای خود عقل را راهنمای خود گرداند، تا مقصود خود را به دست بیارد. گویی بهترین راهنمای مرد، عقل است.

دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعرا واقعه‌ای دربارهٔ حاسدان سنایی بیان می‌کند که چه طور آنان بر تکمیل حدیقه، سنایی را مورد طعن و تشنیع قرار دادند، و آن شاعری را که به گوشه‌ای نشسته به کسی کار نمی‌داشت آزاری

رسانیدند. اینک واقعهٔ مزبوره:

«باوجود این فضل و کمال (سنایی) چون حدیقه تمام کرد، علمای ظاهر غزنین بر حکیم طعن کردند و اعتراض نمودند(و سنایی) آن کتاب را به دارالسلام بغداد فرستاد، و به دار الخلافه عرض کرد، و از علمای بغداد و ائمه آن دیار بر صحت عقیدهٔ خود فتوی حاصل کرد».

و خود سنایی واقعهٔ مزبوره را در آخرحدیقه به عنوان ذیل بیان می‌نماید:

«کتبت کتاباً الی مدینة السلام (بغداد) الی الامام الاجل برهان الدین جمال الاسلام ابی الحسن علی بن ناصر الغزنوی الملقب به بریان گر به سبب طعن طاعنین و عرضه الی دارالخلافة الامامیة المقدسیة اعز الله انصاره.

گرچه هستم اسیر هر نا اهل — چشم دارم که کار گردد سهل
تا کی این انقباض و این دوری — به سر من که تو نه معذوری
این کتابی که کرده‌ام در پند — چون رخ حور دلبر و دلبند
هرچه دانسته‌ام ز نوع علوم — کرده‌ام جمله خلق را معلوم
آنچه نصّ است آنچه اخبار است — و ز مشایخ هر آنچه آثار است
اندر این نامه جملگی جمع است — مجلس عقل را یکی شمع است
عقلا را غذای جان باشد — فضلا را ینبهٔ از روان باشد
جاهلان جمله ناپسند کنند — و ز سر جهل ریشخند کنند
تو چه گویی بیا و فتوی کن — نیست اندر سخن مجال سخن

استاد دکتر صفا در تاریخ ادبیات جلد دوم در ضمن واقعهٔ فوق دربارهٔ حدیقهٔ سنایی به این طریق اظهار عقیده می‌نماید:

«اشعاری که سنایی به (امام الاجل برهان الدین ابوالحسن علی بن ناصر الغزنوی ملقب به) بریان گر فرستاد معرف کامل کتاب او و مطالب اصلی آن است»...

و اضافه می‌نماید:« این کتاب (یعنی حدیقه) را که در اوان وفات سنایی پراگنده بود، محمد بن علی الرفا به امیر (سلطان) بهرام شاه (غزنوی) گرد آورد، و مقدمه‌ای فصیح بر آن نگاشت».

البته دربارهٔ مثنویات دیگر سنایی باید بگوییم که تمام آنها نسبت به مثنوی حدیقة الحقیقة به اختصار گفته شده است، و علاوه بر کارنامهٔ بلخ که مطایبه نامه نیز گفته می‌شود، دربارهٔ مثنویات دیگر دکتر رضا زاده شفق در تاریخ

ادبیات ایران می‌گوید:

«به طور کلی می‌توان گفت: محتویات تمام مثنوی‌ها راجع است به معانی تصوف و مطالب عرفان و عبارت است از توحید خدا و نعت پیمبر - صلی الله علیه وآله و سلم - و [مدح] اولیا و تحریض به ترک دنیا و اعراض از ظاهر و رجوع به باطن و ترک خودپرستی و غرور و کسب مقامات معنوی».

و استاد دکتر صفا در ضمن آن اضافه می‌نماید:

«سنایی در مثنوی‌های خود به ایراد معانی و الفاظ دشوار و اشاره به مسایل مختلف علمی و فلسفی و عرفانی و دینی توجه کرده، و از این حیث بسیاری از ابیات او در سیر العباد و طریق التحقیق و حدیقه محتاج شروح مفصل است تا مورد فهم خواننده تواند شد، و از میان مثنوی‌های او حدیقة الحقیقة را عبداللطیف بن عبدالله العباسی (متوفی در ۱۰۴۸ هـ / ۱۶۳۸م) شرح کرده است.

قصاید سنایی:

قصیده در ایران در دورهٔ حکومت سامانیان (۲۶۱ تا ۳۸۹ هـ / ۸۲۴ تا ۹۹۹م) آغاز گردید، ولی پیشرفت واقعی آن در دورهٔ عروج حکومت غزنویان (یعنی از آغاز حکومت سلطان محمود تا خاتمهٔ حکومت سلطان بهرام شاه: از ۳۸۸ تا ۵۴۷ هـ/ ۹۹۸ تا ۱۱۵۲ م) بوده است. قصیده سرایان بزرگ که قبل از سنایی غزنوی بوده و یا دربار سلاطین غزنوی انتساب داشتند در ذیل می‌باشند:

۱ - عنصری بلخی ملک الشعرای دربار سلطان محمود او در سال ۴۳۱ هـ / ۱۰۳۹م وفات یافت.

۲ - فرخی سیستانی که در سال ۴۲۹ هـ / ۱۰۳۷م وفات یافت.

۳ - منوچهری دامغانی که در سال ۴۳۲ هـ / ۱۰۴۰م وفات یافت.

قصیده سرایان معروف که با سنایی غزنوی معاصر بوده و با دربار سلاطین غزنوی انتساب داشتند. در ذیل می‌باشند:

۱ - ابوالفرج رونی (متوفی در سال بعد از ۴۹۲ هـ / ۱۰۹۹م)

۲ - مسعود سعد سلمان لاهوری (متوفی در ۵۱۵ هـ / ۱۱۲۱م)

۳ - عثمان مختاری غزنوی (متوفی در ۵۴۴ یا ۵۴۹ هـ / ۱۱۴۹ یا ۱۱۵۴م).

۴ - سید حسن غزنوی معروف به اشرف (متوفی در ۵۵۲ هـ / ۱۱۵۷م)

شعرای فوق همه به تمام معنی قصیده سرا بودند و قصایدی در مدح سلاطین غزنوی می‌گفتند، و سنایی غزنوی نیز در دورهٔ اول سخن سرایی خود در زمرهٔ همان شعرای قصیده سرا بوده است ولی بعد از تغییر حال علاوه بر چند قصیدهٔ مدحیه قصاید عرفانی و اخلاقی سروده است.

اکنون به موضوع خاص مقاله یعنی نظر انتقادی بر قصاید سنایی غزنوی برگردیم.

بعد از مطالعهٔ خاص تمام قصاید سنایی غزنوی بدین نتیجه رسیدیم که قصاید سنایی غزنوی از لحاظ موضوعات منقسم است در قسمتهای ذیل:

اول، در حمد باری تعالی و نعت حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه وآله و سلم -

دوم، در مدح سلاطین و بزرگان دینی و عرفانی؛

سوم، در زهد و عرفان، حکمت و موعظت و پند و نصیحت، مذمت دنیا و مال دنیا؛

چهارم، در موضوعات مختلفه.

و بیشتری از مهمترین ومعروفترین قصاید او از لحاظ موضوعات همان است که در قسمت سوم آمده است.

ما اینجا دوقصیده از قسمت سوم و یک قصیده از قسمت چهارم انتخاب کردیم، و اکنون بالترتیب به شرح مختصات آن می‌پردازیم:

۱ - قصیده‌ای که مطلع آن در زیر است، یکی از معروفترین قصاید سنایی است که او در زهد و موعظت و پند و نصیحت گفته است:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش نه آنجا

علامه اقبال از محتویات ومطالب این قصیده متأثر شده منظومه‌ای در همین بحر به زبان اردو سروده است که در کتاب بال جبریل او به مطلع ذیل موجود است:

سما سکتا نهین پهنائے فطرت مین مرا سودا غلط تها، ای جنون شاید ترا اندازهٔ صحرا

بعد از مطالعهٔ قصیدهٔ فوق الذکر سنایی از مطالب آن هرچه به دست آمده است، ما به عنوانات مختلفه در ذیل می‌آوریم:

۱ - در ترک دنیای پست گوید:

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی
قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا

ترا دنیا همی گوید که دل در ما نبندی به
تو خود این پند ننیوشی از این گویای ناگویا

۲ - در تلقین به فهم قرآن حکیم گوید (یعنی نه به تلاوت محض قرآن حکیم)

عروس حضرت قرآن نقاب آن گه براندازد
که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی
که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

۳ - در مذمّت مال دنیا و ترک حرص مال دنیا گوید:

گر از دوزخ همی ترسی به مال خود مشو غرّه
که اینجا صورتش مال است و آنجا شکلش اژدرها

گر امروز آتش حرصت بکُشتی بی گمان رَستی
وگر نه تَفِّ آن آتش ترا هیزم کند فردا

چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

۴ - در تلقین به آموزش علم دین و حکمت گوید:

چوتن جان رامزیّن کن به علمِ دین که زشت آید
درون سو شاه عریانی برون سو کوشک در دیبا

به حکمت جامهٔ نوکن ز بهر آن جهان ورنه
چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا

۵ - در ترک صحبت دنیا داران گوید:

اگر دینت همی باید ز دنیا دار پی بگسل
که حرصش با تو هر ساعت بود بی حرف و بی آوا

همی گوید که دنیا را به دین از دیو بخریدم
اگر دنیا همی خواهی بده دین و ببر دنیا

۶ - در ترک صحبت نااهلان گوید:

گر از زحمت همی ترسی ز نااهلان ببر صحبت
که از دامِ زبون گیران به عُزلت رَسته شد عنقا

۷ - دربارهٔ پذیرش صفت قناعت گوید:

گرت نزهت همی باید به صحرای قناعت شو
که آنجا باغ در باغ است وخوان در خوان ووا دروا

۸ - در آخر قصیده سنایی ابیات دعائیه گوید:

به دل نندیشم از نعمت، نه در دنیا نه در عقبی
همی گویم به هر ساعت چه در سرّا چه در ضرّا

که یارب مر سنایی را سنایی دِهْ تو در حکمت
چنان کز وی به رشک افتد روان بو علی سینا

مگر دانم در این عالم ز بینش آزی و کم عقلی
چو رای عاشقان گردان، چو طبع بی دلان شیدا

زبان مختصر عقلان ببند اندر جهان بر من
که تا چون خود نخوانندم حریص و مفسد و رعنا

به هرچه از اولیا گویند رزقنی و وفّقنی
به هر چه از اولیا گویند آمنّا و صدّقنا

۲ - دربارهٔ قصیدهٔ سنایی که مطلعش در ذیل است:

طلب ای عاشقانِ خوش رفتار	طرب ای نیکوانِ شیرین کار

مولانا عبدالرحمن جامی (متوفی در ۸۹۸ ه / ۱۴۹۲م) در کتاب نفحات الانس در ضمن شرح حال سنایی غزنوی می‌گوید:

«وی (یعنی سنایی) را قصیدهٔ رائیه است زیادت از صد و هشتاد بیت که آن را رموز الانبیا وکنوز الاولیا نام نهاده و بسی معارف و حقایق و لطایف و دقایق در آن جا درج کرده است. و اولش این است:

طلب ای عاشقان خوش رفتار	طرب ای نیکوان شیرین کار»

ولی در دیوان حاضر که آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه تهران ترتیب داده است عدهٔ ابیات این قصیده یکصد و چهل و پنج آمده است.

دولت شاه سمرقندی (متوفی در ۹۰۲ ه / ۱۴۹۶م) در ضمن شرح حال سنایی غزنوی می‌گوید:

«و چند قصیدهٔ او در توحید و معارف بی نظیر است، و بزرگان تتبّع آن نموده‌اند». و دربارهٔ قصیده‌ای که مطلعش در ذیل است، می‌گوید:

طلب ای عاشقان خوش رفتار	طرب ای شاهدان شیرین کار

و این قصیده را شیخ اوحد الدین کرمانی (متوفی در ۶۹۷ هـ / ۱۲۹۸م) و شیخ فخر الدین عراقی (متوفی در ۶۸۸ هـ / ۱۲۸۹م) و غیر ایشان تتبّع کرده‌اند و جواب گفته‌اند.

دولت شاه سمرقندی در این جا به اشتباهی دچار گردیده است، شیخ اوحد الدین کرمانی در تتبّع قصیدهٔ فوق سنایی قصیده‌ای نگفته بلکه مرید او رکن الدین اوحدی مراغی در تتبّع قصیدهٔ سنایی قصیده گفته است که مطلعش این است:

سرِ پیوند ما ندارد یار　　　چون توان شد ز وصل برخوردار؟

آقای مدرّس رضوی در مقدمهٔ دیوان سنایی دربارهٔ قصاید او می‌گوید:

«وی را در ترک و تجرید دنیا قصاید بلندی است که چند قصیدهٔ آن در همان دوران خودش بسیار شهرت یافته، و قصیدهٔ وی بدین مطلع:

طلب ای عاشقان خوش رفتار　　　طرب ای شاهدان شیرین کار

به بحر ابرار موسوم گشت، و مختارِ خواص و مرغوبِ افاضل شده است».

بعد از مطالعهٔ دقیق این قصیده از مطالب خاص آن هر چه به دست رسیده است، در ذیل می‌آوریم:

۱ - به عاشقان حق صدایی می‌زند و می‌گوید:

طلب ای عاشقان خوش رفتار　　　طرب ای نیکوان شیرین کار
تاکی از خانه هین رَه صحرا　　　تاکی از کعبه هین در خمّار
زین سپس دست ما و دامن دوست　　　بعد از این گوش ما و حلقهٔ یار
در جهان شاهدی و ما فارغ　　　در قدح جرعه‌ای و ما هشیار

در این باره می‌گوید:

۲ - انسان اشرف المخلوقات است.

چرخ و اجرام چاکران تو اند　　　تو از ایشان طمع مدار مدار
حلقه در گوش چرخ و انجم کن　　　تا دهندت به بندگی اقرار

۳ - در فضیلت علم صحیح گوید:

علم کز تو ترا بنستاند　　　جهل از آن علم به بود صد بار
آب حیوان چو شد گره در حلق　　　زهر گشت ار چه بود نوش گوار

۴ - در تلقین دربارهٔ پیروی حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - گوید:

در طـریق رسـول«ص» دست آویـز | بـر بسـاط خـدای پـا افشـار
جز به دست و دل محمد«ص» نیست | حـلّ و عـقد خـزینهٔ اسـرار
چون دلت پر ز نور احـمد«ص» بـود | بـه یـقین دان کـه ایـمنی از نـار

۵ - در مقایسهٔ عقل و عشق گوید:

عـقل در کـوی عشـق ره نـبرد | تـو از آن کـور چشم چشم مـدار
کی توان گفت سِرّ عشق به عقل | کی توان سُفت سنگ خاره به خار

۶ - دربارهٔ عالم فاضل ولی بی کردار گوید:

عالمت غافل است و تو غـافل | خفته را خفته کی کند بیدار؟
غول باشد نه عـالم آن کـه از او | بشنوی گفت و نشنوی کـردار

۳ - قصیده‌ای که سنایی در اشتیاق کعبه و راه حج گفته نیز از قصاید غرّای اوست. اینک مختصات آن:

۱ - در آغاز قصیده در اشتیاق دیدار کعبه گوید:

گاه آن آمد که بامردان سوی میدان شویم | یک ره از ایوان برون آییم و برکیوان شویم
راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم | خانه پردازیم و سوی خانهٔ یزدان شـویم

۲ - در مشکلات سفر کعبه گوید:

گاه در صحن بیابان باخران همره بویم | گاه در کنج رباطی باسگان همخوان شـویم
گـاه از ذلّ غـریبی بـار هر نـاکس کشیم | گاه در حال ضرورت یـار هرنادان شـویم
غمگساری نه که اشکی بارد از غمگین بویم | مهربانی نـه کـه آبی آرد، ارعـطشان شـویم

۳ - باز به اشتیاق دیدار کعبه قوی دل گردد و در ستایش سفر کعبه گوید:

ایـن سـفر بُسـتان بیماران راه ایزد است | ما ز روی استقامت سرو ایـن بُستان شـویم
بادیه بوته است، ماچون زرّ مغشوشیم راست | چون بپالودیم از او، خالص چو زرّکان شویم

۴ - در آخر قصیده مقصود سفر کعبه را به این طریق بیان می‌کند:

گرچه در ریگ روان عاجز شویم از بی دلی | چون پدید آید جمال کعبه جان افشان شویم
یا به دست آریم سِرّی، یا بـر افشانیم سَر | یا به کام حاسدان گردیم، یا سـلطان شـویم
یا پدید آییم در میدان مـردان همچو کـوه | یا بـه زیـر پشتهٔ ریگ اجـل پـنهان شـویم

******

دکتر قاسم صافی *

خدمات علمی و ادبی
پرفسور دکتر عبد الشکور احسن

پژوهشگر زبان و فرهنگ ایران و استاد ممتاز دانشگاه پنجاب

چکیده:
برقرار کردن ارتباط فرهنگی با همه حوزه‌های زبان فارسی یکی از وظیفه‌های مهم فارسی زبانان است و باید در این رابطه، تأکید خاصی بر ارتباط با ایران شناسان و فارسی زبانان بخصوص با اندیشمندان کشورهای همسایه و گفت و شنود و همدلی با شخصیتها و خادمان برجستهٔ آن داشت. آنچه که در پی می‌آید، در راستای این هدف نگارش یافته و حاوی شرح حال و آرای مختصری از پرفسور دکتر عبدالشکور احسن استاد ممتاز و پژوهشگر فرهیختهٔ زبان و فرهنگ ایران و شبه قاره است. او از شخصیتهای صاحب نامی است که همّ خود را در طول حیات در راه مطالعات ایران و پاکستان مصروف کرده و زندگی پُرثمر خود را وقف تحقیق و تدریس زبان فارسی و ادبیات غنیّ آن کرده و چندین اثر نفیس پدید آورده است.

***

دیدار دوستان، آشنایان، افراد خانواده در فرهنگ ایران زمین سابقهٔ ممتدی دارد. دید و بازدیدهای نوروزی و آنچه بدان به «صله رحم» تعبیر می‌شود همه مظاهری است از این سنت گرانقدر که در مردم ایران و شرق سابقه داشته است.

---

* - دانشیار دانشگاه تهران.

چه بسا بسیاری از استادان ایرانی در ایران و ایرانشناسان و دوستداران ادب و فرهنگ ایران زمین در خارج مشتاق هستند که از تندرستی همکاران و دوستداران خود آگاهی یابند و برکمّ و کیف فعالیتهای ادبی و تحقیقی آنان واقف شوند.

بنده مدتی پیش بر آن شدم که این سنت را به نمایندگی مزدمی که به علت دوری و مشکلات نمی‌توانند به دیدار دوستانشان برسند بهٔ جا آورده و دیداری انجام دهم و طبعاً گفتگویی با دیدارکنندگان داشته باشم. گفتگویی که بتواند جوابگوی خواستهاي دیدارکنندگان مفروض باشد.

افزون بر آن زندگینامه‌ای از این بزرگان گرانقدر در دسترس آنان و سایر طالبان قرار گیرد و از سوی دیگر بدین وسیله تبادل اطلاعاتی میان محققان ایرانشناس نیز انجام گیرد که هر یک، از فعالیتهای تحقیقاتی همکارانشان در خارج ازکشور آگاهی یابند و با تبادل اطلاعات، کار یکدیگر را مکمل باشند.

از یُمن سفری به لاهور، توفیقی حاصل شد تا با پرفسور دکتر عبدالشکور احسن استاد ممتاز و شخصیت برجستهٔ معاصر پاکستان و شادروان دکتر محمد باقر، دکتر ظهور الدین احمد و استادان و ایرانشناسانی دیگر دیداری داشته باشم و ضمن گفتگو، ره آوردی از نظرات و احوال ایشان را فراهم ساخته، تقدیم فرهیختگان و ادب دوستان کنم.

دکتر عبدالشکور آن طور که خود برای من نقل می‌کرد در لاهور مرکز ایالت پنجاب و معتبرترین مرکز فرهنگی پاکستان زاده شد. محیط خانوادگی اش با زبان فارسی سازگاری داشت. پدر ومادرش، فارسی را نیکو می‌دانستند. مادرش گلستان و بوستان را در کودکی فرا گرفته بود و پدرش ابیات زیادی از انواع شعر فارسی در حافظه داشت. آن دو پس از هر نوبت که نماز می‌خواندند در دعای خود، شعر فارسی به کار می‌بردند. عبدالشکور، دوران تحصیلات مقدماتی را تا سطح دیپلم در این شهر و دورهٔ لیسانس را در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی و علوم اقتصادی، در دانشگاه دولتي لاهور به پایان برد. سپس به اخذ درجهٔ فوق لیسانس در رشته زبان و ادبیات فارسی ولیسانس در رشتهٔ حقوق از دانشگاه علیگره (۱۳۱۷ ش - ۱۹۳۸م) توفیق یافت. در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ در محضر استادان بنام دانشگاه تهران دربارهٔ زبانهای پهلوی و فارسی باستان و

اوستا و فرهنگ باستانی ایران به تحصیل پرداخت و به اخذ شهادتنامه‌های فوق لیسانس در رشته‌های فوق از دانشگاه تهران نائل آمد.

او علی رغم کوتاهی مدت اقامت در ایران، از درک محضر استادان بزرگی چون: مجتبی مینوی، سعید نفیسی، لطفعلی صورتگر، بدیع الزمان فروزانفر، رضا زاده شفق، احسان یارشاطر، ابراهیم پورداود، صادق کیا، محمد معین، پرویز ناتل خانلری، ذبیح الله صفا و صادق گوهرین غافل نماند و در تحصیلات و مطالعات خود چنان کوشا و خستگی‌ناپذیر بود که در طول یازده ماه اقامت در ایران، آن طور که خود نقل می‌کرد شش گواهینامه دریافت کرد. در این سفر پربار، اندیشه‌اش را پیرامون نگارش رسالهٔ دکترا به سوی موضوعی بدیع یعنی «گرایشهای جدید در زبان فارسی» جهت داد. چند سال بعد در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ بنا به دعوت دانشگاه فردوسی مشهد به تدریس در دورهٔ دکترا پرداخت. موضوع تدریس وی، تأثیرات فرهنگ ایرانی در شبه قارهٔ پاکستان و هند بود.

دکتر عبدالشکور ضمن ارادتی که به تمام بزرگان سخن پارسی دارد، سخت تحت تأثیر حافظ و مولوی است و آن دو را بارزترین چهره‌های ادب پارسی بر می‌شمارد که شیوهٔ سخنسرایی و گوهر نظریات و تفکراتشان در احوال وی تأثیر سازنده و عمیق داشته است.

معتقد است که مولوی، زندگی را از جنبه‌های روحانی و مسائل اخلاقی ومسائل مادی، به طرز خاص شرح داده و تفسیر کرده است و تمام زندگی را طوری دقیق دیده که انگاری هیچ شاعر در دنیا، دقت نظر و ادراک دقیق او را نداشته باشد. مولوی موضوعات مختلف در مسائل زندگی را عمیق دیده و دقیق حل می‌کند. موقعی که مثنوی را می‌خوانیم موضوعات زیادی نظرمان را جلب می‌کند. مثنوی همچون دریای ژرفی است که هر چه بیشتر از آن استفاده می‌کنیم تشنگی افزون می‌شود. فکر مولوی مسائل حیات و حقایق کاینات را در بر دارد. وی عشق را نیروی اصلی و اساسی زندگی می‌داند و آن را با چنان شور و هیجان و نشاط و با سوز و گداز می‌سراید که نظیری در جهان شعر ندارد.

علامه محمد اقبال که به پیروی وشاگردی مولانای روم افتخار می‌کند اظهار می‌کند: «چنان امروز به یک رومی نیاز دارد که روح امید را خلق کند و آتش شوق برای زندگی روشن سازد». همان طور که حافظ شیرازی، شاعری

است که شور مستی و جوش و حرارت وموسیقی و آهنگ در دیوانش بیداد می‌کند و شاید کسی دیگر بجز مولوی این هنر را نداشته باشد. فرق بین مولوی و حافظ این است که مولوی به هنر چندان علاقه مند نیست. او در احساسات و شور و مستی که دارد فرو رفته است. البته حافظ یک هماهنگی و تطابق بین عقیده و هنر داده است که هیچ شاعر دیگری در فارسی پیدا نمی‌شود که این تطابق را داشته و از لحاظ فکر و عقیده به هر دو مسلط باشد و حافظ از دیگران سبقت می‌گیرد، و گوهر فلسفهٔ حافظ هم عشق است، هم محبت و هم انسانیّت.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

***

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند وبس بازار خود فروشی از آن راه دیگر است

این استغنا که حافظ دارد کس دیگری نیست که داشته باشد مثلاً:

که بَرَد به نزد شاهان ز من گدا پیامی که به کوی می‌فروشان دو هزار جم به جامی

این طور شعر می‌گوید، آن نشان دوستی و آن محبت و آن استغنا و آن بلندی فکر و آن رفعت نظر که حافظ دارد، کس دیگر ندارد. برای توضیح کافی به تأثیر عرفانی ای که اشعار مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی و حافظ شیرازی در سیر و سلوک و احوال زندگی او داشته، به همان پیغام محبت و پیغام استغنای آنان اشاره می‌کند؛ آن پیغام شکسته دلی و تلطف و مدارایی که البته بیشتر آرمان است و آدمی به آن نمی‌رسد. مولوی و حافظ یک نمونهٔ ابرمرد تاریخند. شعر مولوی یادتان باشد که:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا ورستم دستانم آرزوست

گفتم که یافت می‌نشود، گشته‌ایم ما گفت: آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

این است مولوی، او قهرمان است و اقبال دربارهٔ او به زبان شعر در زبان اردو می‌گوید:

هم خوگر محسوس و هین ساجل کی خریدار

اک بحر پر آشوب و پر اسرار هی رومی

تو بهی هی اسی قافلهٔ شوق مین اقبال

جس قافله شوق کا سالار هی رومی

ما که خوگر محسوساتیم فقط خریدار ساحلیم اما مولوی یک بحر پرآشوب و پر اسرار است. ای اقبال، تو یکی از آن پیروان قافله شوق هستی که رومی سالار آن قافلهٔ شوق است.

براستی گفتار مخاطب مؤدب من دکتر عبدالشکور، از واکنشی اصیل و از کنکاشی درونی، مایه و حکایت داشت و از خلال سخنهایش آگاهی احساس و استنباط نسبت به آرمان انسانی پدیدار بود و از تأثر عظیمی که فرهنگ اسلامی بر شبه قاره گذشته بود و بدان احترام می‌گذاشت یاد می‌کرد و ابراز می‌داشت: «چون ایران در فرهنگ مسلمانان شبه قاره، تأثیرات عمیقی گذاشته است. از عرفان وتصوف تا آداب و رسوم فرهنگ آن در حیات ما انعکاس یافته است و در تمام شئون زندگی ما، چه در مذهب و چه در عرفان، چه در هنرهای زیبا وزبان و ادبیات و چه در آداب و رسوم، حتی در لباس و خوراک، فوق العاده مؤثر بوده است. ما در زمینه هنرهای زیبا مثل هنر معماری و نقاشی وخطاطی و تهذیب و تجلید، از ایران الهام گرفتیم، گرچه طبق ذوق و قریحهٔ مردم این سرزمین، تحولاتی هم پدید آوردیم.

از دورهٔ قدیم و حتی از دوره قبل از تاریخ، نفوذ فرهنگ ایران در شبه قاره شروع شده است. آثاری در سوات و در شمال غربی پاکستان پیدا شده که با آثاری از قبیل خراسان و خوزستان خیلی با هم نزدیک است. یعنی این دو کشور ایران و پاکستان از لحاظ فرهنگی با هم نزدیک بوده‌اند. در دورهٔ هخامنشیان نام کشور «ستاگدیا» برده شده که همین پاکستان امروز است. داریوش در بعضی از کتیبه‌های خود در تخت جمشید نوشته که من شاهنشاه بیست ویک کشورم و آن کشورها را نام برده است. یکی از آنها این پاکستان ماست... هرودوت می‌نویسد که داریوش تا «بیاس و ستلج» آمده و از آن جلو نرفته است. من حساب کردم که آنجا همین پاکستان امروز است...

دورهٔ شکوفایی تأثیرات فرهنگی ایران در سرزمین پاکستان از دورهٔ غزنویان آغاز می‌شود. قدیمترین زن شاعر زبان فارسی، پاکستانی است. نام وی «رابعهٔ قزداری» است ؛ اولین کسی که به فارسی شعر گفت. قزدار در بلوچستان پاکستان است. خانم رابعهٔ قزداری به صورت یک صوفیه درآمده بود و فریدالدین عطار درکتاب معروف الهی نامه خود از او ذکر کرده است.»

دکتر عبدالشکور احسن با روحی سرشار از عشق و شور و باصدایی رسا و دلنشین، در گفتگوی صمیمانه‌ای که با وی داشتم همچنان از وجوه مشترک ایرانیان و پاکستانیان سخن می‌گفت و سخت بدان می‌بالید و اصرار داشت تا این مشترکات تاریخی و فرهنگی، مورد مطالعه و سنجش دقیق و مستمر قرار گیرد و به طور شایسته و بایسته ارزیابی شود. اعتقاد داشت:

«... مردم پاکستان با ایران خیلی آشنایند. ایران برای ملت پاکستان، کشوری ناشناخته نیست. مردم می‌دانند چه سرزمینی است و چه سابقهٔ درخشانی داشته است و کتابها هم درباره آن زیاد تحریر شده است. ایران و پاکستان به قدری باهم نزدیک بوده‌اند که کانّه یک فرهنگ داشتند و هم زبان و هم کیش بوده‌اند و روابط هند مخصوصاً در دورهٔ مغول، با همهٔ اختلافات سیاسی‌ای که روی هرات و قندهار داشت، با ایران خیلی محکم شد.

همچنین زبان اردو و ادبیات اردو به قدری تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته است که شاید در دنیا نظیر نداشته باشد. مثلاً در شعر اردو نیز همان غزل و قصیده است و مثنوی و رباعی و تشبیه و استعاره و همان کوهکن و شیرین و مجنون که در فارسی هست. هرچه در زبان فارسی و شعر فارسی بود، مال پاکستان بود. از گلهایی صحبت می‌کردند که اینجا پیدا نمی‌شود. همهٔ از ایران بود... حتی شاعران امروز که شعر می‌سرایند نمی‌دانند که آنها چقدر تحت تأثیر ادبیات فارسی اند.»

این فرزانهٔ دانشمند، کانون رهبری خلاّق علمی، فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و دینی سرزمین خود را ایران می‌دانست، تأثیر فرهنگ و تمدن ایران در شبه قاره را چندان زیاد می‌دانست که تأکید بسیاری بر ایرانشناسی و مطالعات مربوطه قائل بود. او برای سرنوشت میراث گرانقدر تمدن و فرهنگ مشترک ایران و پاکستان با دید ژرف می‌نگریست. تأکید داشت باید در زمینهٔ مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و تاریخی دو کشور، اطلاع مفید داشته باشیم و علما و ادبا و عرفا و شعرای دو کشور را به یکدیگر متعارف کنیم؛ مثلاً این موضوع که ایران چطور تأثیرات فرهنگی در پاکستان دارد و فرهنگ ایران، چه تأثیراتی در فرهنگ پاکستان و با مسلمانان شبه قاره داشته است موضوع بسیار جالبی است که باید در رأس مطالعات ایرانشناسی در این منطقه قرار گیرد.

امروزه لازم است کتابهایی که دربارهٔ ایران چاپ می‌شود و یا دربارهٔ فرهنگ ایران یا هنرهای ایران در جهان چاپ می‌شود، در پاکستان متعارف شود و در این کشور آنها را توزیع بکنیم.

به هر حال، ما هم به دنبال منابع یا مراکز قوی ای هستیم که بتواند ما را در این جهت (ایرانشناسی در پاکستان) تغذیه دهد و با مردم امروز ایران و سابقه زبان و فرهنگ وتاریخ آن متعارف کند و فرهنگ ایشان و اجتماعات آنان را آن طور که هست به مابشناساند، زیرا ایجاد هر نوع رابطهٔ قوی بین دو کشور، به واقع شناسایی هرچه تمامتر بافت فرهنگی - اجتماعی و درجات خلقی و سابقهٔ کهن ملت و فرهنگ هر دو کشور است.»

دکتر عبدالشکور احسن، در تحقیقات ادبی وتاریخی پاکستان، صاحبنظر است و با زبان و ادب فارسی، الفتی تمام دارد. عمر پُربارش در این زمینه و زمینه‌های مربوط به مطالعات ایرانشناسی و فرهنگ و زبان مشترک ایران و پاکستان وتدریس و تألیف سپری شده ودهها اثر نفیس پدید آورده است.

او علاوه برکارهای تحقیقاتی ومطالعاتی، از امور اجرایی نیز باز نماند و به مدت ۱۸ سال ادارهٔ تحقیقات پاکستان و مجلّه آن را سرپرستی کرده است. در طول عمر پربار خود، مقالات متعدّد و چندین تألیف به سه زبان فارسی، اردو و انگلیسی نگاشته از جمله: تصحیح مهر نیمروز و دستنبو از میرزا غالب، گنج دانش، قندپارسی، پاکستان ادب، اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جایزه از انتشارات مرکز تحقیقات پاکستان و دانشگاه پنجاب و آثار به انگلیسی شامل :

Modern Trends in the Persian Language, Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad

An appreciation of Iqbal's Thought and Art, Research Society of Pakistan, Lahore.

The Imperial Library of the Mughals, (edited) University of the Punjab, Lahore

Studies in Persian Language and Literature, Printing in hand, Bazm-i-Iqbal, Lahore.

استاد عبدالشکور احسن در این ملاقات، تفاهم بسیار نشان می‌داد و

حفظ مراسم سادهٔ غریب نوازی و مهماندوستی ای را که در گفتگو با مرحوم دکتر محمد باقر و شادروان پرفسور غلام سرور و مرحوم پرفسور بشیر حسین و زنده‌یاد دکترسبط‌حسن‌رضوی و دکتر محمد ریاض صاحبنظران وایران شناسان دیگر پاکستانی مشاهده کردم، به کمال مراقب بود. وی بسیار متین، خون گرم، استوار، فهیم، علیم و پاکیزه روی و پاکیزه دل بود. در دقایق ونکات ریز زبان و ادب فارسی تسلط کامل داشت. و هم اکنون مایهٔ عزت و افتخار اهل تحقیق و نظر و استادان است و او را پیشکسوت و طلایه دار خویش می‌دانند.

او دلدادهٔ فرهنگ و زبان مشترک ایران و پاکستان وشخصیتی بسیار با احساس و پرشور به نظر می‌رسند ؛ فصاحتش درکلام و بلاغتش در بیان فوق العاده است. از استادان بافضیلت معاصر ایرانی نظیر مرحوم علی اکبر دهخدا، ملک الشعرای بهار و جلال آل حمد به نیکی یاد می‌کنند و برای آنان احترام بسیار قائل است. خاطرات بسیار شیرین از ایران و ایرانیان داشت و ایران را مثل میهن خود تلقی می‌کنند.

باشد که این بیان کوتاه، کمکی باشد در جهت اکرام چنین عزیزانی که حقی بزرگ بر زبان و ادب پارسی وگسترش آن دارند و نیز زمینه‌ای را فراهم آورد برای شناسایی بیشتر این بزرگوار که درگوشه وکنار دنیا بویژه در شبه‌قاره، عمر خود را در این راه بزرگ سپری می‌کنند.

خدمات این اندیشمند و دیگر استادان گرانقدر غیر ایرانی که بی هیچ چشمداشتی، صادقانه به زبان و ادب پارسی خدمت می‌کنند، شایستهٔ بسی تقدیر است و امید که مسئولان مربوط در جهت بزرگداشت این بزرگواران بیش از پیش، تمهیدی بیندیشند.

*****

سید مرتضی موسوی [1]

ایران شناسی و ایران شناسان برجسته در پاکستان طی قرن بیستم میلادی [2]

چکیده

در قرن نوزدهم میلادی زبان فارسی در شبه قاره از رسمیّت افتاد و زبان انگلیسی جایگزین آن شد، اما در همین قرن مراکز متعدد آموزش و ترجمه و تدوین و تألیفی و همچنین نشر و چاپ متون فارسی در سراسر شبه قاره به وجود آمد که عمدهٔ آنها شهر کلکته جهت ایجاد انجمن سلطنتی آسیایی بنگال و کالج فورت ویلیام ، و لاهور برای افتتاح دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب که در شبه قاره در زمینهٔ آموزش زبانهای شرقی از جمله فارسی پیشقراول بوده، و لکهنؤ برای دایر شدن چاپخانهٔ نامی نولکشور که صدها آثار ارزشمند منثور و منظوم فارسی را چاپ و منتشر نموده است. ایران شناسی و خدمات علمی ایران شناسان پاکستان در همین عقب نما طی قرن بیستم میلادی مورد مطالعه قرار گرفته است.

❊❊❊

لغات: شبه قاره ، دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور ، ایرانشناسان پاکستان طی قرن بیستم میلادی

---

۱ - مدیر فصلنامهٔ دانش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

۲ - متن مقاله برای سلسلهٔ همایش های بررسی پیشینهٔ ایران شناسی و دستاوردهای آن تا امروز، بنیاد ایرانشناسی ، تهران. (۳۰ آذر تا ۳ دیماه ۱۳۸۳).

پیشگفتار

۱ ایران شناسی در سرزمین پاکستان به همان اندازه قدمت و سابقه دارد که سلطه و سیطرۂ مسلمانان در این صفحات شبه قاره برای نخستین دفعه برقرار، و برای قرن های متمادی، ادامه داشته است. خود محمد بن قاسم، قبل از ورود به این آب و خاک، امور حکومت فارس را متصدّی و مقیم شیراز بوده است. بنابراین می توان گفت که ایران شناسی در پاکستان در حدود سیزده قرن سابقه دارد، بهمین دلیل کلیۂ مورّخان، متصوّفان، سخنوران، نویسندگان، تذکره‌نگاران که به زبان فارسی آثاری از خود باقی گذاشته اند، به نحوی می توان به عنوان ایران شناس قلمداد نمود؛ اما در این مقاله کوشش می‌شود که ایران شناسان قرن بیستم میلادی را باارزیابی آثار علمی، پژوهشی و ادبی و همچنین خدمات آموزشی آنان معرفی نمود.

۱.۱ قبل از این که به خود موضوع بپردازیم ملاک کار این پژوهش، یعنی اینکه چه کسانی به عنوان خدمتگزاران ایران شناسی در پاکستان قلمداد شده اند، در ذیل آورده می شود:

۱ - متولّد و متوفّای در پاکستان

۲ - متولّد در خارج از پاکستان اما اقامت ممتد در پاکستان

۳ - متولّد در پاکستان اما اقامت ممتد در خارج از پاکستان

۴ - متوفّایِ قرن بیستم میلادی

۱.۲ اینک شمّه ایٔ از احوال و آثار و خدمات علمی چند تن از ایران شناسان برجسته که در صحنۂ ایران شناسی در پاکستان طی یک قرن اخیر سهم شایانی دارند، بطور مجمل در این مقاله منعکس می گردد.

۲ ۱- میرزا قلیج بیگ (۱۸۵۳ - ۱۹۲۹م)

۲.۱ از حیث علمی و ادبی، یکی از راههای مهم شناخت مناطق و سرزمین‌ها از نوباوگانی است که در آغوش خود پرورانده اند. شبه قاره جنوب آسیا نوابغی مثل امیر خسرو، فیضی فیاضی اکبرآبادی، اسد الله غالب و علامه اقبال را طی قرنهای متمادی تحویل جامعۂ ادبی و شعری به ویژه به زبان فارسی داده و هم

اکنون تاریخ ادبیات فارسی را بدون ذکر سهم شخصیتهای فوق نمی توان به سلک نگارش درآورد. همچنین شخصیّت علمی و ادبی میرزا قلیج بیگ مظهر ارتقاء و توسعهٔ ادبیات فارسی و سندهی در سرزمین مهران پاکستان می باشد. سال ولادت نابغهٔ شهیر ۱۸۵۳ م و تاریخ ارتحالش نیز ۱۹۲۹ م می باشد. طی زندگانی مثمر ۷۷ سالهٔ او ، تصنیف و تألیف و ترجمهٔ در حدود ۴۵۷ کتاب، رساله و اثر به زبانهای فارسی، سندهی، اردو، انگلیسی و کارهای علمی به زبانهای عربی، بلوچی و سایر السنه، اعجاب آور است.

۲.۲ از بیست و دو اثر که میرزا قلیج بیگ به زبان فارسی تألیف و تصنیف نمود، یکی «گرجی نامه» است که در ۱۳۸۰ هش با تصحیح و تنقیح خانم فائزه زهرا میرزا ، نتیجهٔ میرزا قلیج بیگ ، استادیار زبان و ادبیات فارسی در دانشکده دخترانهٔ مارگلای اسلام آباد، و با راهنمایی دانشمند گرامی آقای دکتر محمد حسین تسبیحی توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد چاپ و منتشر گردیده است.

۲.۳ میرزا قلیج بیگ در سال ۱۸۵۳م مطابق با ۱۲۷۰ هـ ق در محلهٔ «تندوتورو»ی حیدرآباد سند چشم به جهان گشود. وی تحصیلات متداول را در زادگاه در مکتب و مدرسه اکتساب نمود و اغلب تلمّذ وی از ابوی خویش بوده است. از هفت سالگی به فکر سخن پرداخت، از لحاظ تسلّط به السنهٔ ششگانه فارسی، عربی، انگلیسی، سندی و بلوچی و اردو و کثرت آثار منظوم و منثور و تراجم، میرزا قلیج در تاریخ ادبی مشرق زمین کم نظیر بوده است.

۲.۴ بی مناسبت نیست در این مرحله تذکّری ازین واقعیت بشود که از ۲۲ کتاب فارسی، از آثار میرزا قلیج بیگ ، گرجی نامه دومین کتاب فارسی اوست که ۷۳ سال پس از درگذشت این نویسنده و سخنور برجسته منتشر گردیده. اولین کتاب فارسی وی به نام «مفتاح القرآن» ، در حین حیات میرزا قلیج بیگ به چاپ رسیده بود. همین امر نشان می دهد که هزاران نسخ خطی که در پاکستان و سایر کشورهای منطقه در کتابخانه های عمومی و خصوصی موجود است ، نیاز به ارزیابی علمی از ناحیهٔ محافل صلاحیت دار داشته ودارد تا به حفظ و توسعهٔ میراث مشترک خدمتی ارزنده انجام شود، بدین معنی که طی سالهای آتی اگر نشر همهٔ آثار علمی به زبان فارسی امکان پذیر نباشد، حدّاقل مهم‌ترین آثار

متفکّران، مورّخان، نویسندگان و سخنوران این سرزمین های پهناور، به تواند چاپ برسد و مورد استفادهٔ علاقه مندان قرار گیرد.

۲.۵ میرزا قلیج بیگ در حین استخدام دولتی نخست به صورت معلّم زبان فارسی در دبیرستان دولتی حیدرآباد سند به مدت شش سال مشغول به تدریس گردید. آنگاه در امتحان مسابقه ای ادارهٔ مالیاتی دولت شرکت نمود و در حدود سی و یک سال در این زمینه منشأ خدماتی بود، تا اینکه در ۱۹۱۰م به افتخار بازنشستگی نایل آمد. از طرف دولت وقت در سال ۱۹۰۶م مدال «قیصر هند» به وی اعطاء شد و بعدها در ۱۹۲۴م به عنوان « شمس العلماء» ملقّب گردید.

اینک نگاهی به شمارهٔ مؤلّفات و آثار میرزا قلیج بیگ به زبانهای مختلف :

الف - ادبیات سندی ۳۸۵ اثر

ب - ادبیات انگلیسی ۴۱ اثر

ج - ادبیات فارسی ۲۲ اثر

د - ادبیات اردو ۰۵ اثر

ه - ادبیات عربی ۰۳ اثر

و - ادبیات بلوچی ۰۱ اثر

جمعاً ۴۵۷ اثر

۲.۶ میرزا قلیج بیگ غیر از زبانهایی که به آن آثاری تصنیف، تألیف و یا ترجمه کرد، به زبانهای ترکی و گجراتی و مراهتی نیز آشنایی داشت. در ادبیات سندی در موضوعات متنوّعی ، آثاری از خود باقی گذاشته که شامل تاریخ ، فلسفه ، جغرافیه، ریاضی، زبان شناسی ، دستور زبان ، نمایشنامه و رُمان نویسی، طب ، اخلاق، نجوم ، کشاورزی و نقد ادبی است و به همین دلیل او را به القاب سعدی سند و خیام سند و حتی شکسپیر سند یاد کرده اند.

۲.۷ میرزا قلیج بیگ در صحنهٔ ایران شناسی سهم شایانی دارد. او کسی است که آثار علمی و ادبی برجستهٔ فارسی را به زبانهای متعدّدی از جمله انگلیسی و سندهی برگردانده و موجب ترویج و اشاعهٔ ایران شناسی و فرهنگ ایران زمین در این صفحات بوده است.

۲- پرفسور دکتر شیخ محمد اقبال (م ۱۹۴۵م)

۳ از استادان به نام زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب و رئیس اسبق دانشکده خاورشناسی، استاد دکتر شیخ محمد اقبال (م ۱۹۴۵م) بعلّت همعَصری و همنامی با علامه محمد اقبال (م ۱۹۳۸م) در محافل علمی جهانی به درستی شناخته نشده. وی مصحح راحة الصدور الراوندی است، که در اروپا منتشر گردید. همچنین کتاب وی «ایران به عهد ساسانیان» در دانشگاه های شبه‌قارّه جزو مواد درسی بوده. مقالات عدیدهٔ وی به فارسی و اردو پیرامون تتبّعات در زبان و ادب فارسی و ایران شناسی در مجلّهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی (اورینتل کالج میگزین) چاپ و منتشر گردیده. او کسی است که دیدارهای متعدّد علمی از ایران پیش از استقلال پاکستان نمود و رابط عمده در زمینه ایران شناسی در آن زمان در این منطقه از جهان بوده است.

۳- پرفسور حافظ محمود خان شیرانی (۱۸۸۰ - ۱۹۴۶م)

٤ استاد حافظ محمود خان شیرانی استاد اسبق دانشکدهٔ خاورشناسی که در عین حال محقّق، مصحح، سنگه شناس طراز اول بوده. او در تونک به دنیا آمد و با تکمیل تحصیلات متوسطه در شبه قاره در ۱۹۰۴م برای ادامهٔ تحصیلات عالی به انگلستان رهسپار شد. در لندن دوره هایی را در رشتهٔ حقوق، زبان عربی و فارسی گذراند. پس از درگذشت پدرش که جهت ادامهٔ تحصیل از وی پشتیبانی می کرد، او بخدمت شرکت لوزاک در آمد. در همان زمان اوّلین کتاب به نام طلوع و عروج اسلام اثر دکتر هنری استاب را توسط شرکت لوزاک به چاپ رسانید. در ۱۹۱۲م از طرف همان شرکت در هند مأموریت یافت. در ۱۹۲۲م به عنوان مربّی زبان اردو به دانشکدهٔ اسلامیه لاهور پیوست. از ۱۹۲۰م در مجلهٔ مخزن و از سال بعد در مجلهٔ اردو مقالات علمی در زمینهٔ ایران شناسی وادب فارسی بطور مرتّب می‌نوشت. در سال ۱۹۲۵م در مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی آغاز به نگارش و چاپ نتایج پژوهشهای خود پرداخت. دو اثر او تنقید شعرِ العجم مؤلّفهٔ مولانا شبلی نعمانی واردو در پنجاب تا سال ۱۹۲۸م چاپ و مورد توجه محافل علمی قرار گرفته بود. در ۱۹۳۳م «تذکرهٔ مجموعهٔ نغز» را تصحیح نمود و منتشر ساخت. در ۱۹۴۰م به افتخار بازنشستگی نائل

آمد. سال بعد کتابخانهٔ شخصی خویش شامل ۲ هزار و یکصد نسخهٔ خطی و هزار و هفتصد جلد کتاب چاپی را به دانشگاه اهداء کرد. در ۱۹۴۲م به دهلی منتقل گردید و در ۱۵ فوریه ۱۹۴۶ به کسالت ضیق النفس بدرود حیات گفت.
مقالاتی که در مدت ۴۱ سال (۱۹۰۵ - ۱۹۴۶) در مجله های علمی و ادبی مختلف پیرامون زبان و ادبیات فارسی واردو و سایر موضوعات مورد علاقه انتشار داده بود، توسط نوهٔ او دکتر مظهر محمود شیرانی در ده مجلّد تدوین و توسط انجمن ترقی ادب لاهور منتشر گردیده است. استاد شیرانی در زمینهٔ شاهنامهٔ فردوسی هم تتبّعاتی انجام داد که در محافل ادبی مورد توجّه قرار گرفت.

٤ - پرفسور دکتر مولوی محمد شفیع (۱۸۸۳ - ۱۹۶۳م)

۵ استاد دکتر مولوی محمد شفیع متبحر به زبانهای فارسی و عربی و در ایران شناسی و علوم اسلامی به مرتبهٔ والایی قرار داشت. استاد بدیع الزّمان فروزانفر در قصیدهٔ غرّایی وی را ستوده که مطلعش اینست :

دهر و دوران کم آورَد فرزند چون محمد شفیع دانشمند

شرح احوال و آثار استاد شفیع را می توان در مقدمهٔ مثنوی وامق و عذرای عنصری بلخی (م ۴۴۱هـ ق) که توسط استاد تصحیح و در ۱۹۶۷م چاپ گردیده ملاحظه نمود. سایر آثار وی عبارتند از:

۱ - تتمّهٔ صوان الحکمه از علی بن زید بیهقی : ترجمهٔ فارسی موسوم به درةالاخبار، تدوین و تحشیه، لاهور، ۱۹۵۱م.
۲ - مطلع السعدین مؤلّفهٔ عبدالرّزاق سمرقندی (قرن ۸ هـ) تدوین و تحشیه با معانی و فرهنگ، لاهور، ۱۹۵۲م.
۳ - مکاتبات رشیدی از رشید الدین فضل الله همدانی (م ۷۱۸ هـ) متن فارسی با تعلیقات مشروح، لاهور، ۱۹۵۳م.
۴ - تذکرهٔ میخانه از ملا عبدالنّبی فخر الزمانی قزوینی، متن با تعلیقات مشروح، لاهور، ۱۹۵۳م.

استاد دکتر شفیع در ۱۹۵۳م ریاست اولین هیأت عالی رتبه فرهنگی پاکستان را که از ایران دیدن کرد، به عهده داشت که به عضویت و شامل ۱۴ تن

از استادان برجستهٔ ایران شناسی و ادب فارسی وقت از دانشگاه های پنجاب، سند، کراچی، پیشاور و داکا بوده است.

۵ - استاد سید وزیر الحسن عابدی

۶ استاد عابدی در بجنور چشم به جهان گشود. تحصیلات عالی را در اوائل دههٔ ۱۹۵۰م در دانشگاه تهران داشت. چندین کتاب به تحقیق و تنقیح وی به چاپ رسیده که شامل منتخباتی از متون فارسی غالب به مناسبت سدهٔ اسدالله غالب(م ۱۸۶۹م)، دیوان ابوالفیض فیضی فیاضی (م ۱۰۰۴ هـ ق) خسرو شیرین سخن - منتخباتی ازکلیات امیر خسرو دهلوی (م۷۲۵ هـ ق) و مآخذ مولوی در افکار اقبال به اردو و همچنین جلد اول فهرست نسخه های خطّی کتابخانهٔ حافظ محمود شیرانی ، انتخاب دبستان عجم در دو جلد، مقالات منتخب مجلّهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی در دو مجلد و کتابی در زمینهٔ دستور زبان فارسی نیز شامل مولّفات استاد عابدی است.

۶ - پیر حسام الدین راشدی (م ۱۹۸۲م)

۷ یکی از شخصیتهای منفرد پاکستانی در صحنهٔ ایران شناسی، و ایران دوستی طی قرن بیستم میلادی، پیر حسام الدین راشدی، چشم و چراغ یکی از دودمان های اصیل سند و متّصف به فضایل علمی و روحانی و معنوی بوده‌است. او به برکت ذوق سلیم و مطالعات وسیع، عالم و ادب شناس ممتاز زبان فارسی در این مرز و بوم بوده . خدمات علمی پیر راشدی به حدّی مورد توجّه مقامات فرهنگی و دانشگاهی ایران قرار گرفته است که در سالهای آخر زندگانی مثمر، مسافرتهای عدیده ای به ایران کرد و در یکی ازین سفرهای رسمی که بنابه دعوت مقامات ایرانی صورت گرفت، دانشگاه تهران دکترای افتخاری هم به وی اعطاء نمود. کتابخانهٔ شخصی پیر راشدی دارای نسخ خطی نادر و کمیاب و کتابهای چاپ شده ارزنده بوده که صیت آن در سر تا سر محافل علمی خاورشناسی پیچیده بود. بنده در کتابخانه های خصوصی و شخصی در زمینهٔ موضوعات مربوط به زبان و ادب فارسی و ایران شناسی کمتر کتابخانهٔ دیگر در پاکستان را می شناسم که خاور شناسان باختری که به پاکستان سفر

می‌کردند، علاقهٔ ویژه جهت استفاده از آن نداشته باشند.

۷.۱ از مؤلّفات و انتشارات متعدّد پیر راشدی، کتابهای نامبردهٔ زیر، اغلب برای اولین دفعه چاپ و منتشر گردیده است:

۱ - تذکرة الشعرای کشمیر اصلح میرزا با چهار ضمایم (جمعاً در پنج مجلّد)
۲ - تذکرهٔ ریاض العارفین تألیف آفتاب رای لکهنوی .
۳ - مثنوی مهر و ماه جمالی دهلوی (متوفی ۹۴۲ هـ) که در سال ۱۳۵۳ هش به وسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر گردیده.
۴ - مقالات الشعراء از میر علی شیر قانع تتوی ، کراچی ۱۹۵۷م.
۵ - مثنوی مظهرالآثار سرودهٔ شاه جهانگیر هاشمی کرمانی ، حیدر آباد، ۱۹۵۷م.
۶ - مثنویات و قصاید میر علی شیر قانع تتوی ،حیدرآباد، ۱۹۶۱م.
۷ - مکلی نامه میر علی شیر قانع تتوی ،حیدرآباد، ۱۹۶۳م.
۸ - مثنوی چنیسر نامه از ادراکی بیگلری ، حیدرآباد، ۱۹۶۴م.
۹ - تحفة الکرام میر علی شیر قانع تتوی ، حیدرآباد ، ۱۹۷۲م.

۷ - دکتر محمد بشیر حسین (م ۱۹۸۳م)

۸ دکتر محمد بشیر حسین یکی از اساتید فاضل و محقّقان نامدار به شمار می‌رفت. در ۱۹۶۳م. با گذراندن پایان نامه به موضوع « فعل مضارع » در زبان فارسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل گردید. نخست در کتابخانهٔ موقوفهٔ دیال سینگ لاهور به تحقیق و فهرست نگاری اشتغال داشت. آنگاه به گروه فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی پیوست و در حین تدریس بکرسی استادی گنج بخش منسوب به علی بن عثمان هجویری، ارتقاء یافت . علاوه بر رسالهٔ دکتری از آثار دیگر دکتر بشیر حسین، فهرستهای توصیفی کتابخانه های شخصی دکتر مولوی محمد شفیع و حافظ محمود شیرانی و تلفظ فارسی ایران (امروز) می باشند که چاپ و منتشر گردیده است. این محقّق برجسته بر اثر ابتلاء به سرطان خون در سن حدود پنجاه سالگی بدرود حیات گفت .

۸ - پرفسور دکتر سید محمد عبدالله (۱۹۰۶ - ۱۹۸۶م)

۹ استاد دکتر عبدالله تحصیلات و مطالعات عالی در سه زبان فارسی، عربی و اردو داشته و مدتهای مدیدی به تدریس و تحقیق مشغول بود. در حین تصدّی به ریاست دانشکدهٔ خاورشناسی در ترویج زبانهای شرقی از جمله در نهضت جایگزین ساختن زبان اردو به عنوان زبان رسمی در پاکستان به جای زبان انگلیسی که میراث دورهٔ استعمار است، فعالانه سهیم و شریک بوده است. تتبّعات گستردهٔ وی در ادبیات فارسی بحدّی بود که از مولوی شناسان و اقبال‌شناسان سرشناس عصر به شمار می رفت. مقالاتی علمی وی در باب شهرآشوبهای فارسی و نظیری نیشابوری را می توان در مجموعهٔ مقالات او «مباحث» (به اردو) ملاحظه کرد.

۹ - دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی (۱۹۰۷ - ۱۹۹۰م)

۱۰ آقای دکتر عرفانی، دانشیار دانشکدهٔ دولتی کویته در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰م به مدت ۱۵ سال به تدریس مشغول بود. آنگاه برای دو سال و اندی به عنوان نمایندهٔ فرهنگی شبه قاره در مشهد بتدریس زبان انگلیسی اشتغال داشت. یک سال و نیم پس از تأسیس پاکستان، در ۱۹۴۹م به عنوان اوّلین وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی سفارت پاکستان در تهران اعزام گردید، و در حین مأموریت شش سالهٔ اوّل توانست آثاری متعدّد دربارهٔ مشاهیر شعر و سخن ایران و پاکستان منتشر سازد، از جمله:

۱ - رومی عصر در شرح احوال و آثار علامه اقبال، تهران، ۱۳۳۰ ش.
۲ - شرح احوال و آثار ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۳۴ش.
۳ - انتخاب شعر فارسی معاصر جلد یکم (هفده شاعر)
انتخاب شعر فارسی معاصر جلد دوم (سیزده شاعر) لاهور ۱۳۳۵ ش.
۴ - ایران صغیر یعنی تذکره شعرای فارسی کشمیر، تهران، ۱۳۳۵ ش.
و آثاری منتشرهٔ دیگر در ایران و پاکستان.

۱۰.۱ از سال ۱۹۵۶م به مدت دو سال و اندی مدیریت فصلنامهٔ فارسی زبان «هلال» کراچی که از طرف ادارهٔ مطبوعات دولت پاکستان برای تشئید مناسبات فرهنگی میان دو کشور از کراچی منتشر می‌شد، به عهده داشت و از

سال ۱۹۵۸م مجدداً برای شش سال دیگر به سمت قبلی در تهران منصوب شد.
در این دوره آثاری به شرح زیر از وی چاپ و منتشر گردید:
۱ - داستانهای عشقی پاکستان، تهران، ۱۳۴۰ ش.
۲ - سرود سرمد : در شرح احوال و آثار و انتخاب اشعار سید صادق سرمد، تهران، ۱۳۴۲ ش.

آقای دکتر عرفانی پس از مراجعت به موطن و تقاعد نیز سالها به امر تدریس و تحقیق و نگارش مشغول بود و در این مدت نیز یازده کتاب دیگر به فارسی، انگلیسی و اردو منتشر ساخت. این دوبیتی سرودهٔ ملک الشعراء بهار بهترین معرّف عرفانی ایران شناس می باشد:

دوش آمد پی عیادت من — مَلَکی در لباس انسانی
گفتمش چیست نام پاک تو؟گفت — خواجه عبدالحمید عرفانی!

۱۰- پرفسور فیروز الدین رازی

۱۱ استاد فارسی دانشکدهٔ دولتی لاهور، محقّق، لغت شناس دارای چندین اثر علمی از جمله فرهنگ سه زبانهٔ فارسی انگلیسی و اردو که در دههٔ ۱۹۵۰م تدوین و منتشر نموذ و در این رهگذر در پاکستان مبتکر به شمار می رود. او جهت تفحّص و تحقیق در فرهنگ نویسی فارسی در سال ۱۹۵۰م به تهران سفر کرد و از محضر استادان مسلّم ایرانی وقت کسب فیض کرد. ملک الشعرا بهار آخرین غزل را که در یک نشست علمی قرائت کرد به افتخار فیروز الدین رازی در تهران تشکیل شده بود، مصرع اول آن بدینقرار است :
دارم به یاد این سخن از پیر می فروش
استاد رازی در زمینهٔ فارسی آموزی نیز آثاری از خود باقی گذاشته است.

۱۱- دکتر هرومل سدارنگانی(۱۹۱۳ - ۱۹۹۲م)

۱۲ پژوهشگر برجستهٔ شبه قاره، محقّق ممتاز زبان و ادب فارسی و ادیب و سخنور نامی در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۱۳م در شهرک شهدادپور در بخش سانگهر استان سنده در عشیرهٔ سدارنگانی متولّد گردید. وی تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در زادگاه تکمیل نمود و جهت اخذ دانشنامه های کارشناسی و

کارشناسی ارشد در دانشکدهٔ ناسیونال حیدرآباد، و دی . جـ ، سند کالج کراچی، و اسماعیل کالج بمبئی، ثبت نام کرد. از محضر استادان نامور و ادبای سرشناس زبانهای فارسی ، انگلیسی و سندهی نیمهٔ اول قرن بیستم در سند، دکتر هوتچند گربخشانی و دکتر عمر بن محمد داود پوتا اکتساب فیض کرد. پس از اخذ فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی به عنوان مربّی فارسی در دی.جـ کالج آغاز خدمت نمود. در همین اثناء در ۱۹۴۶م بانوشتن پایان نامه «سخنوران فارسیگوی سند» به زبان انگلیسی از دانشگاه بمبئی نایل به اخذ دکترای زبان فارسی گردید.

۱۲.۱ در ۱۹۴۷م پس از تجزیهٔ شبه قاره به دو کشور، مثل برخی ادیبان و معلّمان هندوی معاصر دیگر، دکتر سدارنگانی به دهلی منتقل گردید و در دانشگاه به امر تدریس و در برنامه‌های فارسی رادیو آغاز به فعالیت نمود که سالها ادامه داشت. در ۵۷-۱۹۵۶م دکتر سدارنگانی بابورس دانشگاه تهران به اخذ دکتری دانشکده ادبیات دانشگاه تهران موفق گردید و همان رسالهٔ انگلیسی دانشگاه بمبئی را با اضافه کلمه «هند» در موضوع و با ترجمه به فارسی به عنوان رسالهٔ دکتری تسلیم نمود. اما اهمّیت تحقیق دکتر سدارنگانی را محقّقان و پژوهشگران نیمهٔ دوم قرن بیستم از جمله مولّفان مطالب در دایرة المعارفها، و گردآورندگانی نظیر دکتر ظهور الدین احمد (ادب فارسی پاکستان) دکتر سبط حسن رضوی (فارسی گویان پاکستان) با استفاده و ارجاع مکرّر مسجّل ساخته‌اند. متن انگلیسی کتاب در سالهای ۱۹۵۶م و ۱۹۸۷ م دو دفعه توسط هیئت ادبی سندهی درکراچی / حیدرآباد، چاپ گردید در حالی که متن فارسی آن در تهران منتشر گردیده است.

۱۲.۲ دکتر سدارنگانی با آثار علمی متعددی که به زبان سندهی تصنیف ، تألیف یا ترجمه کرد، موجب تشئید وتوسعهٔ افکار استادان سخن نظیر حکیم سنایی، عطار نیشابوری ، سعدی شیرازی، شیخ محمود شبستری ،حافظ شیرازی، امیر خسرو دهلوی، مولانا جامی، عرفی شیرازی و غنی کشمیری در ادبیات سندهی گردیده است. اینک از چند اثر دیگر دکتر سدارنگانی اسم می‌بریم:

۱ - شاه جو چوند شعر: اشعار منتخب شاه عبداللطیف بهتایی، چاپ بمبئی ،

۲ - کنور پاژون یا تاریم : کتاب پژوهشی دربارهٔ شعر شاه عبداللطیف، چاپ ۱۹۸۴م.

۳ - مجموعهٔ مقالات چاپ ۱۹۶۶م.

۴ - بابر نامه ترجمهٔ سندهی.

۵ - امراو جان ادا - ترجمه.

۶ - گروگوبند سنگھ - ترجمه.

۷ - سسی پنون - ترجمه.

۸ - ولتول - ترجمه

دکتر سدارنگانی در تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۹۲ در ۷۹ سالگی در دهلی بدرود حیات گفت.

۱۲ - استاد میرزا مقبول بیگ بدخشانی (۱۹۰۵ - ۱۹۹۳م)

۱۳ استاد بدخشانی در روستای مغلانوالی در بخش سیالکوت چشم به جهان گشود. با تکمیل تحصیلات کارشناسی ارشد در رشتهٔ ادب فارسی، در دانشکده های مختلف دولتی به امر تدریس مشغول گردید. برای تهیهٔ آثار و مقالات علمی قریحهٔ خاصّی داشت، به تهیهٔ کتب درسی نیز توجهی داشته، آثار مهم وی بدین قرار است :

۱ - ادب نامهٔ ایران (اردو) ۱۹۶۵م

۲ - تاریخ ایران ازمادها تا ساسانیان (ایضاً) ۱۹۶۷م.

۳ - تاریخ ایران از ظهور اسلام تا عصر حاضر (ایضاً) ۱۹۷۱م.

۴ - ترجمهٔ اردوی سکینة الاولیای داراشکوه لاهور ۱۹۷۱م.

۵ - ادارت جلد چهارم تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۱م

۶ - تدوین مواد درسی کارشناسی فارسی انتخابی ۱۹۷۵م.

۱۳ - پرفسور دکتر محمد باقر (۱۹۱۰ - ۱۹۹۳م)

۱٤ دکتر محمد باقر در دهکده ای در حوالی فیصل‌آباد به دنیا آمد. با اخذ کارشناسی ارشد فارسی از دانشگاه پنجاب جهت تکمیل دورهٔ دکتری به

انگلستان رفت. در حین تدریس در دانشکدۀ خاورشناسی به ریاست گروه و سپس به ریاست دانشکده ارتقاء یافت. وی در حین حیات از برجسته ترین استادان فارسی نیم قرن اخیر پاکستان بشمار می رفت. از سال ۱۹۳۹م که اولین دفعه به ایران سفر کرده بود، او ۲۵ دیدار کوتاه و دراز مدت از ایران داشته است.

۱۶ اثر تحقیقی و یک صد مقالۀ علمی از آثار ارزشمند اوست از جمله :

۱ - لغت مدارالافاضل (در چهار مجلّد) دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۰م.

۲ - تدوین و تصحیح دیوان جویای تبریزی (م ۱۱۱۸ ه)، لاهور، ۱۹۷۱م.

۳ - احوال و آثار و افکار علاّمه اقبال (به اردو و انگلیسی) در دو مجلد ۱۹۸۱ و ۱۹۸۵

۴ - تذکرۀ مخزن الغرائب (پنج جلد) تألیف ۱۲۱۸ ه/۱۸۰۳م، دو جلد اول را دانشگاه پنجاب و ۳ جلد دیگر را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر کرده است. ۱۹۶۹ تا ۱۹۹۴م.

۵ - تاریخ پنجاب (فارسی) مولّفۀ ۱۸۴۰م، اکادمی ادبی پنجابی، لاهور، ۱۹۷۲م.

۶ - مسافرتها و ایام البیرونی (انگلیسی) ادارۀ تحقیقات دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۵م.

۷ - درفش کاویانی نوشتۀ میرزا غالب، لاهور، ۱۹۶۹م.

۸ - تاریخ گذشته و حال لاهور (انگلیسی) ۱۹۸۴م.

۱۴.۱ امتیاز دیگر پرفسور باقر تربیت و پرورش شاگردان و همکارانی برجسته نظیر دکتر عبدالشکور احسن، دکتر ظهور الدین احمد، دکتر آقا یمین خان، دکتر محمد ظفر خان، دکتر عبدالحمید یزدانی، دکتر سید محمد اکرم، دکتر آفتاب اصغر، دکتر انعام الحق کوثر، دکتر محمد بشیر حسین، دکتر نسرین اختر ارشاد، استادان و روسای سابق گروه فارسی دانشکده خاورشناسی و دانشکده های دولتی و صدها نفر مروّجان فارسی در سطح کشور طی دهه های اخیر می باشند.

کالس منتقل گردید و مدّتی یک کالج نوبنیاد خصوصی را اداره کرد و از سال ۱۹۵۰ الی ۱۹۵۵ در دانشکده اردوی کراچی سمت دانشیاری و مدیریت گروه فارسی را به عهده داشت. با تأسیس گروه آموزشی فارسی در دانشگاه کراچی، به ریاست گروه آموزشی فارسی منصوب و تا بازنشستگی به تدریس و آموزش اشتغال داشت.

۱۷.۱ یکی از کارهای برجستهٔ استاد غلام سرور در دههٔ ۱۹۵۰ میلادی تدوین و انتشار کتب درسی دبیرستانی و دانشگاهی است که هنوز هم شامل برنامهٔ دروس می باشد که اسامی آنها بدین قرار است:

۱ - حرف نو، بخش یکم، منتخباتی از نثر قدیم و جدید، برای دورهٔ متوسطه.
۲ - حرف نو، بخش دوم، منتخباتی از شعر قدیم و جدید، برای دورهٔ متوسطه.
۳ - نقش تازه، بخش یکم، منتخباتی از نثر قدیم و جدید، برای دورهٔ کارشناسی.
۴ - نقش تازه، بخش دوم، منتخباتی از شعر قدیم و جدید، برای دورهٔ کارشناسی.
۵ - آثار جاویدان، گزینشی از آثار نویسندگان معاصر ایران برای دورهٔ کارشناسی ارشد.
۶ - افکار جاویدان، گزینشی از اشعار فارسی معاصر برای دورهٔ کارشناسی ارشد.

استاد غلام سرور در حین انجام تدریس در دانشگاه به امر تحقیق و پژوهش توجهی خاص داشت. مقاله های علمی وی در مجلّه های فارسی زبان هلال، و صدای پاکستان مرتّب منتشر می گردید.

۱۷.۲ پس از بازنشستگی بود که آقای دکتر غلام سرور به کار سنگین تصحیح و تدوین مقدمهٔ خلاصة الالفاظ جامع العلوم و خلاصة الالفاظ جامع العلوم (ملفوظات حضرت جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان) همّت گماشت که هر دو جداگانه به وسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۱۹۹۲م) چاپ و منتشر گردید. سایر آثار منتشر شدهٔ دکتر غلام سرور بدین قرار است:

۱ - گل های بهار، انتخابی از شعرای معاصر ایران، چاپ علیگر، ۱۹۴۵ م.
۲ - سخن نو در سه جلد، منتخباتی از نثر فارسی معاصر، چاپ علیگر، ۱۹۴۷.
۳ - تاریخ ایران قدیم (اردو) از دورهٔ اساطیری تا دورهٔ ساسانیان، چاپ کراچی.

۴ - دستور زبان فارسی (اردو).
۵ - تاریخ زبان فارسی جلد اول.
۶ - فهرست توصیفی نسخه های خطی عربی و فارسی کتابخانهٔ اُچ شریف گیلانی در بخش بهاولپور ۱۹۶۰م

۱۷.۳ چندین کتاب دیگر به اردو، انگلیسی و فارسی از آثار استاد تا به حال منتشر نشده است. اگر ده ها مقاله که استاد برای مجلّه های اردو، فارسی و انگلیسی نوشته بود و همچنین ده ها گفتار رادیویی که در ضمن ایران شناسی و زبان و ادبیات فارسی نوشته و در برنامهٔ زبان فارسی رادیو پاکستان خود پخش نموده است در نظر بگیریم ، می توان گفت که پشتکار استاد اعجاب‌آور بوده‌است.

۱۷.٤ امّا یکی از ویژگیهای منحصر به فرد استاد غلام سرور تربیت و راهنمایی ۲ الی ۳ نسل از شاگردانی برجسته در علیگر و کراچی می باشد که شامل دکتر سید محمد، رئیس سابق دانشگاه اسلامی علیگر ، دکتر تنزیل الرحمن، قاضی بازنشسته دادگاه عالی سند و رئیس سابق شورای ایدیولوژی اسلامی پاکستان، آقای ممتاز علوی سفیر سابق پاکستان ، دکتر سید مطیع الامام مرحوم استاذ و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی ، دکتر ابوسعید نور الدین (داکا)، دکتر عابد علی خان استاد و رئیس بازنشستهٔ گروه آموزش فارسی دانشگاه کراچی، دکتر محمد ریاض مرحوم، استاد و رئیس اسبق گروه اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال اسلام آباد، دکتر سبط حسن رضوی مرحوم، استاد گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی راولپندی و مدیر اسبق فصلنامهٔ دانش ، دکتر سید علی رضا نقوی رئیس سابق بخش فارسی و حقوق اسلامی ادارهٔ تحقیقات اسلامی اسلام آباد ، دکتر صغری بانو شکفته، استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه ملّی زبانهای نوین اسلام آباد ، دکتر طاهره صدیقی استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه کراچی ، دکتر ساجد الله تفهیمی استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه کراچی ، دکتر اطاعت یزدان دانشیار سابق فارسی دانشگاه پیشاور ، پیشاور ، دکتر حسین جعفر حلیم دانشیار بازنشستهٔ فارسی دانشگاه کراچی ، خود اینجانب و دهها تن دیگر که در صحنهٔ آموزش و ترویج زبان و ادبیات فارسی و توسعهٔ ایران شناسی ، فارسی نویسی و

کارهای علمی و انتشاراتی سهم شایان دارند. استاد در ۱۹۹۸م به رحمت ایزدی پیوست، روانش شاد!

۱۷- پرفسور دکتر سید مطیع الامام (۱۹۱۹- ۱۹۹۹م)

۱۸ دکتر سیّد مَطیع الامام خواهر زادهٔ سید حسین امام (متوفّی ۱۹۸۵م) یکی از همکاران قائداعظم در نهضت استقلال طلبی پاکستان، در سال ۱۹۱۹م در پتنه (بهار) متولّد گردید. تحصیلات دانشگاهی را با اخذ فوق لیسانس در رشته های اردو و فارسی در سال ۱۹۴۳ م به پایان رسانید و از ۱۹۴۴ الی ۱۹۴۸ در دانشکدهٔ محلّی به تدریس اردو و فارسی اشتغال داشت. پس از منتقل شدن به کراچی از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۵ در دانشکدهٔ اسلامیه به تدریس فارسی مشغول بود و در ۱۹۵۵م موقعی که بخش فارسی در دانشگاه کراچی تأسیس گردید، به عنوان استادیار به گروه فارسی پیوست . در حین ۲۴ سال خدمت به رتبهٔ استادی ارتقاء یافت ، و در سالهای ۷۴-۱۹۷۲ و ۷۹-۱۹۷۸ ریاست گروه آموزشی فارسی را نیز به عهده داشت. در حین تدریس با تنظیم پایان نامه به فارسی با عنوان « شیخ شرف الدین یحیی منیری و سهم او در نثر متصوّفانهٔ فارسی» در سال ۱۹۶۵م به دریافت درجهٔ دکتری از دانشگاه کراچی نائل آمد. این رساله به وسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر گردیده است. اثر مهم او فهرست میکروفیلم های مخطوطات مربوط به سلسله فردوسیه (به زبان انگلیسی) در سال ۱۹۶۹م چاپ گردید . مقالات تحقیقی وی به فارسی در ماهنامه های وحید و مهر چاپ تهران و به اردو در مجلّه‌های شوق و تاج چاپ کراچی منتشر شده است. استاد دکتر مطیع الامام در ۱۹۹۹م داعی اجل را لبّیک گفت.

نتیجه گیری

۱۹ در این مقاله ۱۷ نفر ایران شناس پاکستان معرّفی گردیده اند که طی قرن بیستم میلادی می‌زیستند و مصدر و منشاء خدمات ارزنده در صحنهٔ ایران شناسی بوده اند. در حالیکه دهها ایران شناس سرشناس پاکستانی که در همان قرن متولّد گردیدند و در قرن بیست ویکم میلادی به قید حیات هستند و

خدمات علمی ایشان بسیار ارزنده بوده و کماکان ادامه دارد، در این مقال از معرفی شان به ترس از اطالهٔ کلام بیش از حد معمول، احتراز نموده ایم که شامل استادان، نویسندگان و مؤلفان متعدّد رشتهٔ ایران شناسی نظیر پرفسور دکتر عبدالشکور احسن ، دکتر ظهور الدین احمد ، دکتر وحید قریشی، دکتر سید محمد اکرم ، دکتر انعام الحق کوثر ، دکتر نبی بخش قاضی ، پرفسور دکتر نبی بخش بلوچ ، دکتر محمد ظفر خان (م ۲۰۰۵م)، دکتر آقا یمین خان ، دکتر سید علی رضا نقوی ، دکتر عبدالحمید یزدانی ، دکتر صغری بانو شکفته ، دکتر آفتاب اصغر ، دکتر نسرین اختر ارشاد، دکتر ک.ب.نسیم، دکتر ظهیر احمد صدیقی، دکتر غلام مصطفی خان (م۲۰۰۵م)،دکترریاض الاسلام،دکترساجدالله تفهیمی ، پرفسور حضور احمد سلیم (م۲۰۰۴م)، دکتر سلطان الطاف علی، دکتر محمد صدیق شبلی ، دکتر شمیم محمود زیدی ، دکتر محمد سلیم اختر ، دکتر روشن آرا بیگم ، دکتر ظاهره صدیقی ، دکتر کلثوم سید (م ۲۰۰۱م)، دکتر سید سراج الدین ، دکتر گوهر نوشاهی ، دکتر مهر نور محمد ، و نگارندهٔ این مقاله و ایران شناسان دیگر میباشند که همهٔ آنان در نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی بدنیا آمدند و تحصیلات عالیه در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی و یا رشته های مربوط به ایران شناسی را در اروپا ، ایران و یاخود پاکستان تکمیل نموده ، به امر ترویج رشتهٔ ایران شناسی مشغول گردیدند. در این جا تذکّر این نکته شایسته خواهد بود که تربیت شدگان برخی از همین اساتید که در حال حاضر در سطح دانشگاههای پاکستان به امر تدریس اشتغال دارند و در عین حال به تدوین و تصحیح متون ایران شناسی و تحقیق و پژوهش نیز عنایت کافی مینمایند، مثل دکتر محمد سلیم مظهر ، دکتر معین نظامی ، دکتر محمد ناصر ، دکتر نجم الرشید ، دکتر محمد فرید ، دکتر ریحانه افسر ، دکتر شهلا سلیم نوری ، دکتر عصمت نسرین ، دکتر سرفراز ظفر ، دکتر انجم حمید ، دکتر غلام ناصر مروت ، پرفسور شرافت عباس ، دکتر عارف نوشاهی ، وسایرین، مضافاً بر خدماتی ارزنده که تاکنون انجام داده اند، انتظار می رود که طی سالهای آینده ان شاء الله در ترویج رشتهٔ ایران شناسی در پاکستان سهم شایانی خواهند داشت. دراین رهگذر همکاریهای نهادهای علمی و پژوهشی ایران بویژه بنیاد ایران شناسی با مؤسسه‌های علمی و پژوهشگران پاکستانی در بالابردن سطح نتایج پژوهشی و نشر واشاعهٔ آثار تحقیقی موثر خواهد بود. شایسته خواهد بود که جهت ایجاد

هم آهنگی مطالعات ایران شناسی در این منطقه از دنیا ، به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مسئولیت برنامه‌های پژوهشی «بنیاد ایران شناسی» با فراهمی تسهیلات و امکانات لازم تفویض گردد که دارای کتابخانهٔ معظّمی با بالغ بر ۲۲ هزار نسخ خطی و ۴۴ هزار کتاب چاپی که تعداد قابل توجّهی آن کمیاب است ، و همکاران ایران شناس و پژوهشگر متعدّد می تواند مصدر و منشأ پژوهش های گسترده تر در زمینهٔ ایران شناسی گردد.

پانوشته ها

۱- ر.ک . فصلنامهٔ دانش شمارهٔ ۵۳ ، تابستان ۱۳۷۷ ش ویژه نامهٔ شیرانی مقالهٔ آقای دکتر سید علی‌رضانقوی صص ۷۹-۸۱.

۲ - اقبال ایران (اردو) مولّفه دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی ص ۱۴۵ ، سیالکوت ۱۹۸۶م.

۳ - همان ، ص ۱۵۷.

منابع و مآخذ

۱ - عرفانی، دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی ، اقبال ایران (اردو)، سیالکوت ، ۱۹۸۶م.

۲ - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قاره ، اسلام آباد، ۱۹۹۳م.

۳ - بانک اطلاعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، زبان فارسی در پاکستان (نام و نشانی استادان فارسی) ، اسلام آباد، ۱۳۷۷ ه ش .

۴ - فائزه زهرا میرزا،گرجی نامه : گردآوردهٔ شمس العلماء میرزا قلیچ بیگ ، اسلام‌آباد، ۲۰۰۱م.

۵ - فصلنامهٔ «دانش» شمارهٔ مشترک ۵ - ۷ ، و شماره های ۱۳ ، ۳۶ ، ۵۱، ۵۳ و شمارهٔ مشترک ۵۴-۵۵ اسلام آباد.

۶ - نگارنده، یادداشتهای شخصی .

*****

دکتر محمد مهدی توسّلی *

زندگی و خدمات تیپو سلطان

آخرین فرمانروای مسلمان جنوب هند

چکیده

تیپو سلطان فرمانروای میسور دکن پس از درگذشت سلطان حیدر علی پدر نامدارش به اریکهٔ حکومت تکیه زد. تیپو مجاهدی آزادی خواه و سیاستمدار لایقی بود و در قرن هیجدهم میلادی که استعمار انگلیس داشت در شبه قاره جایی برای خود باز می‌کرد برای بیرون راندن نیروهای انگلیس از خاک موطن با بصیرت سیاسی و توانایی نظامی عمل کرد. او با کشورهای ایران، عثمانی و فرانسه از درِ دوستی در آمد و سفیرانی به دربار آنان گسیل داشت. اسلام دوستی و وطن پرستی از مشخّصات وی بوده است. او ادب دوست و با فرهنگ بود. به زبانهای فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه تسلّط داشت. با وصف اسلام گرایی گسترده هندوان را به مناصب مهم از جمله به نخست وزیری گمارد. مورخان در زمینهٔ کشورداری، مهمّات جنگی و اصلاحات اجتماعی از وی توصیفهای فراوانی کرده‌اند. کتابخانهٔ تیپو دارای دستنوشته‌های ذی‌قیمت بود که پس از به شهادت رسیدن او به انگلستان و کلکته انتقال داده شد.

***

مقدمه

تیپو سلطان، فرزند حیدر علی خان (۱۱۶۰ - ۱۱۰۱ ق. / ۱۷۸۲ - ۱۷۲۲م.) حاکم مسلمان میسور، (ناحیهٔ جنوب شبه قاره) در سال ۱۷۴۹م.(۱) و به قولی در ۲۰ نوامبر ۱۷۵۰م.(۲) در ناحیهٔ دیون هلی (۳) در شهر سرینگاپتم(۴)، مرکز وقت حکومت میسور، در ایالت کرناتک امروزی (۵) دیده به جهان گشود.

---

* - عضو هیأت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان - زاهدان.

مادرش، فخر النّساء بیگم، خواهر زیبا و پرهیزکار عبدالحکیم نواب کالاپا(۶) و دختر میر معین الدین (۷) بود. از آنجاکه پیش از تولّد تیپو، مادرش از زاهد فرزانه و دانشمند هند تیپو مستان «نذرانه» گرفته بود، بعد از تولّد فرزندش او را به نزد وی برد و درخواست نمود کودک را برکت دهد و نشانه هایی درباره آیندهٔ نوزاد به او بگوید. چون تیپو مستان نشانه‌های بزرگی و جلال در سیمای کودک دید، به فخر النساء گفت از او به دقّت پرستاری کند و نام «**تیپو**» را برای او انتخاب کند.(۸)

در رابطه با ریشهٔ نام تیپو، مباحث زیادی وجود دارد؛ اما بدون توجه به زبان‌شناسی، این واژه ریشه کناری - منسوب به ایالت کرناتک - دارد و به معنی «**ببر**» است.(۹)

اجداد تیپو

اجداد تیپو از شیوخ قریش و شافعی مسلک بودند.(۱۰) آنان ابتدا به دهلی و بعد از چند سال از دهلی به گلبرگه شریف در ایالت دکن مهاجرت کردند. بنابر قول کرمانی جدّ اعلی تیپو سلطان، شیخ ولی محمد نام داشت که مردی خداپرست و مورد احترام درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی (وفات ۶۶۳ ق.) معروف به «غریب نواز» بود و از دولت، ماهیانه مقرری دریافت می‌کرد. شیخ دختر یکی از نزدیکان خواجه را برای فرزندش به زنی گرفت و بعد از مرگ پدر، با همهٔ اعضای خانواده‌اش به بیجاپور رفت و به خدمت امیر دکن درآمد. در حملهٔ تیموریان به دکن، شیخ نزدیکان خود را از دست داد و ناگزیر به ایالت کرناتک رفت و در آنجا مقامی شایسته یافت. وی چهار پسر داشت که یکی از آنها به نام شیخ فتح محمد، پدر بزرگ تیپو سلطان بود.(۱۱) شیخ فتح محمد سپاهی مردی شجاع و ماهر بود و منصب «چهار صد پیاده و صد سوار» داشت. (۱۲) فرزندش حیدر علی نزد راجگان میسور مقامی والاکسب کرد و بعدها توسط فرمانروایان تیموری هند به لقب «خانی» و «نوّابی» سرافراز گردید و به امیری میسور رسید و در تاریخ هند به «سلطان حیدر علی خان بهادر» شهرت یافت.(۱۳) وی تا سال ۱۷۸۲م.، که سال وفات اوست، در میسور با قدرت حکومت کرد.

تیپو سلطان

تیپو بعد از مرگ پدر به حکومت میسور رسید. پدر و پسر هر دو مسلمان بودند و با سنّت صوفیه، بزرگ شدند. هر چند هر دو اهل میسور بودند، اما زمانی که به قدرت رسیدند، تعداد زیادی از هندوها را به موقعیت و منصب‌های بالا در دربار خود منصوب کردند.(۱۴)

گرچه دربارهٔ دوران کودکی تیپو اطلاعات اندکی وجود دارد، ولی از دوران جوانی و میان سالی وی دانسته‌های بسیار و در عین حال مختلف در دست است.(۱۵)

زمانی که خبر فوت پدر به وی رسید، تیپو در حال تادیب گردنکشان در نواحی مختلف میسور بود. وی به سرعت خود را به پایتخت رساند و در بیستم محرم ۱۱۳۷ ق. بر تخت سلطنت جلوس کرد. (۱۶) تیپو سرداران لشکر و ناظمان پیشین را در منصب‌های خود ابقا کرد و به دفع اشرار پرداخت. چندی بعد نیروهای انگلیسی علیه میسور صف آرایی کردند و به سوی سرینگاپتم لشکرکشیدند. تیپو با شجاعت تمام نیروهای مهاجم را شکست داد و قلعه‌های مستحکم نظامی منطقه را از وجود دشمنان پاک کرد. سپس به وی خبر رسید که نیروهای دیگری از سپاهیان انگلیسی از ترچناپلی عبور کرده و در حال رسیدن به میسور است. وی بدرالزمان خان از سرداران معروف خود را با افراد بسیار به مقابلهٔ آنها فرستاد و مجدداً شکست سختی به نیروهای انگلیسی داد و صدها اسیر گرفت.(۱۷) در این زمان **شیواجی**، پیشوای هندو مذهب قوم مرهته (=مراته) در ایالت مهاراشترا، در حال تاخت و تاز بود.(۱۸) وی از درگیریهای نیروهای انگلیسی با تیپو سلطان استفاده کرد و علیه وی وارد کارزار شد، اما به سختی شکست خورد و درخواست صلح کرد. کرمانی می‌نویسد که به تدریج تا ۱۱۹۹ ق. بیشتر شهرها و قلعه‌ها به تصرّف سلطان درآمد.(۱۹)

تیپو تا سال ۱۷۹۹ م./ ۱۲۱۹ - ۲۰ ق. فرمانروایی کرد. در همین سال تیپو، به علّت حیله گریهای دولت انگلیس در شبه قاره و نیروهای مرهته و عدم یاری دولت آصفیهٔ نظام از وی، از پا درآمد و شهید شد.(۲۰) تاریخ شهادت وی از عبارات زیر استخراج شده است:

«نسل حیدر شهید اکبر شد»، «تیپو به وجه دین محمد «ص» شهید شد»،

«شمشیر گم شد» - ۱۲۲۰ ق. جلوس وی بر تخت سلطنت درمیان جنگ و جدال آغاز شد و فرمانروایی او در اوج بدعهدی و خیانت هم میهنانش به انجام رسید.(۲۱)

شخصیّت تیپو

بیتسون (۲۲) در خصوص سیمای ظاهری تیپو می‌نویسد: «قامتش در حدود ۵ فوت و ۸ اینچ بود. وی گردنی کوتاه، شانه هایی چهارگوش و نسبتاً تنومند داشت. ساقهایش بخصوص پاها و دستهایش کوتاه بود. چشمانی نافذ و کاملاً گشوده با ابروانی کمانی و بینی عقابی و ترکیبی عموماً قهوه‌ای رنگ داشت.» (۲۳) این طرح کلی و آشنای بسیاری از تصاویر اوست. معمولاً وی در لباس سبز رنگ، که رنگ مقدّس مسلمانان است، ظاهر می‌شد.(۲۴) به خاطر معنی نامش، به ببر علاقهٔ فراوانی داشت و این حیوان نماد شخصی او بود. زمانی هم که بر تخت نشست، دستور داد تصویر ببر را بر روی پرچم حکومت میسور نقشین کنند. سر اسلحه‌ای که حمل می‌کرد، کلّه ببر بود. واژه شیر (ببر) تنها حرفی بود که به صورت حکّاکی یا مهر شده بر روی اشیای مورد استفادهٔ وی قرار داشت.(۲۵)

در سرتاسر هند، وی به «ببر میسور» شهرت داشت. حتی نوارهای روی لباسش و روی پرده‌ها و روتختیش و روی متّکا و کلاهش نماینده و شبیه پوست ببر بود.(۲۶) خود تخت و هشت گوشهٔ آن با هشت کلّه ببر آرایش شده بود و تمام تخت مانند بدن کشیده ببر به نظر می‌رسید، به گونه‌ای که کله طلایی ببر جلوی تخت را تشکیل می‌داد.(۲۷) ببرهای زنده زنجیر شده نیز از دروازه‌های بزرگ قصرش در جزیرهٔ سرینگاپتم نگهداری می‌کردند و داخل قصر، ببرهای بیشتری وجود داشت، بعضی در قفس و بعضی زنجیره شده. از کلام غرورآمیزی که به او نسبت داده شده اینست:« بهتر است دو روز مانند ببر زندگی کنی تا دویست سال مانند گوسفند بمانی»(۲۸)

کاخ‌های تیپو

معروفترین کاخ تیپو، کاخ لعل باغ (= باغ سرخ فام) در انتهای شرقی

جزیرهٔ سرینگاپتم بود که مدتی طولانی برپا نماند. خانم کلیو (۲۹) می‌نویسد که آن کاخ بسیار زیبا و کاملاً به رنگ سفید و طلایی بود! اما تیپو هرگز بعد از ۱۷۹۲م به خاطر درگیر بودن در جنگ های میسور علیه نیروهای انگلیسی در آن زندگی نکرد.(۳۰)

در انتهای غربی جزیره، در داخل قلعه، کاخ دیگری وجود داشت که امروزه تنها بقایایی از آن باقی مانده است، اما قصر زیبای «دولت» هنوز پابرجاست. این قصر با باغ هایی به سبک باغ های کهن ایرانی و نهرهای پُر آب، کبوتر خانه و سردر هلالی شکل است.(۳۱)

تیپو و سیاست

تیپو مجاهد مردی آزادی خواه و سیاستمداری لایق بود. وی برای بیرون راندن نیروهای انگلیسی از خاک هند با بصیرت سیاسی و توانایی نظامی عمل کرد و با دولت‌های مناطق مختلف هند مانند دولت نظام، مرهته، نپال، کشمیر، جی‌پور، جودهپور و کشورهای ایران، عثمانی، عدن، عمان و فرانسه، دست دوستی دراز کرد و سفیرانی به دربار آنان گسیل داشت ؛امّا تنها ناپلیون آمادهٔ همکاری با وی شد، زیرا فرانسه در آن زمان با بریتانیا بر سرِ هند رقابتِ مستعمراتی داشت و به دنبال جای پایی در شبه قاره می‌گشت. به همین خاطر به کمک وی آمد و افسران خود را برای تربیت سپاه میسور به هند فرستاد. پیش از آن، در سال ۱۷۸۸م.، سفرای تیپو به نام‌های محمد درویش خان و اکبر علی خان و محمد عثمان خان به دربار لویی شانزدهم رسیده بودند، اما آنان موفقیتی حاصل نکردند و در نتیجه نتوانستند اعتماد فرانسه را برای دریافت اسلحه و دیگر تجهیزات نظامی جلب کنند.(۳۲) بعدها انقلاب فرانسه که در همان سالی روی داد که تیپو نیمی از قلمروش را از دست داده بود، برای تیپو منبع خجلت زدگی به حساب آمد، زیرا وی نمی‌توانست خود را عمیقاً متقاعد کند با حکومتی همدردی نماید که با سر بریده شاه آغاز شده بود.(۳۳) با این وجود فرانسه و میسور متحد باقی ماندند. تیپو لختی صبر کرد تا زمان بگذرد؛ جمهوری خواهان زمانی که فرصت توجه به امور شرق را یافتند، خود را مشتاق داشتن روابط حسنه ای که همیشه بین فرانسه و میسور وجود داشت، نشان دادند.

نتیجتاً تیپو درخواست اسلحه و نیرو کرد.(۳۴)

عنوان و شیوه زندگی تیپو

عنوان سلطان جزیی از نام او بود.(۳۵) زندگی وی شامل دو جنبهٔ مشخص بود: «اسلام دوستی» و «وطن پرستی». وی در طول حیاتش چهار بار با نیروهای استعمار جنگ کرد و هرگز به صلح با آنان و وطن فروشی راضی نشد.

علم دوستی تیپو

تیپو امیری ادب دوست و با فرهنگ بود و به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه تسلّط داشت.(۳۶)

وی حامی عالمان، شاعران، ادیبان و مورّخان بود. تذکره معروف ریاض العارفین به دستور وی و توسط مولوی محمد اسحاق، شاعر دربار تیپو، تألیف شد. بیشتر از چهل و پنج کتاب از جمله: سلطان التواریخ، خلاصهٔ سلطانی، زاد المجاهدین، کتاب الاخبار، جواهر القرآن، جامع عباسی، انشای جعفری (در فقه شیعه) و فتح المجاهدین به دستور وی به نگارش در آمد. آثار پر ارزش دوران تیپو در کتابخانه‌های هند و لندن نگهداری می‌شود. نیز در همین دوره، نخستین روزنامه به زبان اردو انتشار یافت که برای لشکریان او در خصوص جهاد مطلب می‌نوشت.

توصیف مورّخان از تیپو

مورخان بیگانه، به ویژه انگلیسی‌ها، همواره شخصیّت او را ستوده و تحسین کرده‌اند. وی در امور مملکتی و دیپلماسی یدطولایی داشت؛(۳۷) امور خارجه و داخلی و مالی و بازرگانی را شخصاً اداره می‌کرد. وزیر مالی در دوران او، «میر آصف» یا «دیوان» خوانده می‌شد. به خاطر احترام به هندوها، پُست وزیراعظم را به برهمنی هندو مذهب به نام پورینه،(۳۸) که قبلاً هم در دربار پدرش خدمت می‌کرد، سپرد.(۳۹) تعداد سربازان وی به صد و هشتاد هزار تن می‌رسید. دستهٔ نومسلمانان را «احمدی» یا «محمدی» می‌نامیدند؛ سپاهیان میسور را «زمره» و غیر آن را «غیر زمره» می‌گفتند. سواره نظام به «گروه اسلامی»

شهرت داشت. بعدها نیروهای سپاهی را به سه گروه تقسیم کرد: قشون، رساله و جوق.(۴۰)

کرمانی می‌نویسد که تیپو سلطان ذهنی فعال و نبوغی عالی برای اختراع داشت؛ وی کشتی‌های مناسبی طراحی کرد و برای ساخت آنها از مس به جای آهن استفاده نمود؛ کرم ابریشم از خارج وارد کرد و بدین طریق موجبات ترقی صنعت ابریشم را فراهم نمود؛ مراودات بازرگانی را با اروپاییان از راه خلیج فارس و دریای سرخ (بحر احمر) رونق بخشید. از ایران، از طریق بندر هرمز مروارید وارد کرد و کارگاه های فراوانی از جمله کاغذ سازی، آلات موسیقی، سنگ تراشی و صنایع ظریفه برای جوانان دایر نمود. زمین‌ها را بین کشاورزان تقسیم کرد و مالیات فرآوزده‌های کشاورزی را کاهش داد و در نتیجه بر تولید و رونق محصولات کشاورزی افزود.(۴۱)

به گفتهٔ کرمانی، تیپو سلطان مردی متّقی و مؤمن بود و استعمال مشروبات الکلی را حرام می‌دانست. مجرمین را وامی داشت به عنوان جزا، درخت بکارند. سال هجری را بر مبنای بعثت نبوی (ص) قرار داد. اسامی دفاتر را به اسامی حسنی مزین کرد: دفتر غفار، دفتر رزاق وغیره. اسامی شهرها را با نام‌های اسلامی تغییر داد: بنگلور به دارالسرور، کولار به عظیم آباد، دیون‌هلی به یوسف آباد، سرینگاپتم به ظفرآباد وغیره. نخستین سرشماری به دستور وی در هند صورت گرفت.(۴۲)

مسکوکات تیپو

به دستور وی سکّه هایی از جنس طلا، نقره ومس ضرب شد. کارگاه‌هایی برای ضرب سکّه در شهرهای میسور، بنگلور، بدنور و کالی کت دایر کرد. روی یک جانب سکّه، «هو السلطان العادل الوحید» و سوی دیگر آن این مصرع فارسی نوشته شده بود :

مصرع :

دین احمد در جهان روشن ز فتح حیدر است (۴۳)

سکّه‌های زر را احمدی، صدیقی، فاروقی و راحتی می‌نامیدند و سکّه‌های نقره را حیدری، عثمانی، باقری و جعفری.(۴۴)

اصلاحات اجتماعی

وی انجام بسیاری از رسوم اجتماعی هندوان را که با سنّت‌های اسلامی مغایرت داشت، مانند ازدواج یک زن با چند برادر یا شوهر (مثلاً در شهر کورک) یا قربانی انسان برای خشنودی اصنام را ممنوع اعلام کرد و برای آنها مجازات سخت قرار داد. همچنین صنایع ظریفه به ویژه جلدسازی در زمان وی رونق بسیار یافت.

کتابخانهٔ تیپو

نشریه دینبورگ، چاپ ژوئیه ۱۸۰۹ می‌نویسد: فهرست توصیفی کتابخانهٔ شرقی مرحوم تیپو سلطان به اهتمام چارلز استوارت در سال ۱۸۰۹ م منتشر شد. استوارت نوشته است که بسیاری از کتاب های کتابخانهٔ تیپو توسط پدرش حیدرعلی تهیّه شده است. بعضی در خلال جنگ ۱۷۸۰م از قلعه چیتور (۴۵) به دست آمده است... تمام جلدها مجدداً در سرینگاپتم با نام های (مبارک) **الله، محمد، فاطمه، حسن و حسین** تزیین شده‌اند...و نام های چهار خلیفهٔ اول در چهار گوشه جلد آمده ودر بالای جلد عبارت «حکومت توسط خداوند اعطا شده است» و در پایین «خداوند کافی است» آمده است و مُهر تیپو سلطان (۴۶)...

بعد از شهادت تیپو سلطان، افسران انگلیسی خانواده وی را به کلکته فرستادند و کلّیه لوازم و کتاب ها به کتابخانهٔ **فورت ویلیم** کلکته ارسال شد و نسخه‌های خطّی قرآن مجید، که گران بهاترین کتاب های مجموعهٔ سلطان بودند و از دستنوشته‌های اورنگزیب (۱۰۲۷ - ۱۱۱۸ هجری قمری) امپراتور بزرگ تیموریان هند، به کاخ ویندزر در لندن فرستاده شد. تخت مرصّع و مطلاّ و قالی‌های زربفت و شمشیرهای مرصع نشان و دیگر اسلحه‌های گران قیمت وی به موزهٔ لندن سپرده شد.(۴۷)

عرس تیپو

به مناسبت سالگرد شهادت تیپو، هنوز مراسمی در زادگاهش، در سرینگاپتم ،در میسور برگزار می‌شود.(۴۸) مراسم با ورود دوستداران و شستشوی سه قبر در داخل آرامگاه وی آغاز می‌شود. به یاد وی موزه و

انستیتوی تحقیقات تیپو سلطان، در سال ۱۹۸۳م تأسیس شده است.(۴۹) این مرکز به جمع‌آوری وتهیّه عکس و میکروفیلم و ویدئوفیلم از تمام اشیای مربوط به حیدرعلی و تیپو سلطان مشغول است.

پی نوشتها :

۱. نور النساء، ص ۲؛ دائرة المعارف کمبریج هند، ص ۱۰۹ و دهخدا ذیل حرف ت.
۲. حیدر علی خان، ص ۱.
۳.
۴.
۵. دائرة المعارف کمبریج، ص ۱۰۸
۶. نور النساء، ص ۳.
۷. کرمانی ، ص ۲۰.
۸. نور النساء، همانجا.
۹. همانجا
۱۰. کرمانی، همانجا
۱۱. همان، صص ۸ - ۹.
۱۲. همان، ص ۱۹.
۱۴. حیدر علی خان، ص ۱.
۱۵. تیپو سلطان حکمران میسور، ص ۱.
۱۶. کرمانی، صص ۲۵۸ - ۲۶۱
۱۷. همان، صص ۲۶۶ - ۲۶۷، ندوی ، ص ۲۶ و حبیب، ص ۶.
۱۸ - بریتانیکای دانش‌آموز هند، ص ۸، ج ۵
۱۹ - کرمانی، صص ۲۹۹ - ۳۰۱
۲۰ - بریتانیکا، همان ص ۱۶۰
۲۱ - کرمانی، ص ۳۸۷.
۲۲.
۲۳. تیپو سلطان حکمران میسور، همانجا.
۲۴. همانجا
۲۵. نورالنساء، ص ۳.
۲۶. همان، ص ۴.
۲۷. همانجا.
۲۸. همانجا.
۲۹.
۳۰. داخل کاخ تیپو سلطان، ص ۱.
۳۱. همانجا.
۳۲. مقدمه بر تیپو سلطان، ص ۱.
۳۳. همان، ص ۵.
۳۴. همانجا.
۳۵. عرفان حبیب، ص ۱۴۶.
۳۶. کرمانی، صص ۲۵۸ - ۲۶۱.
۳۷. عرفان، حبیب، صص ۴۰ - ۶۵.
۳۸.
۳۹. همان، ص ۱۱۱؛ پورینه وزیر اعظم میسور، ص ۱.
۴۰. کرمانی ، ص ۳۹۸.

۴۱. کرمانی، صص ۳۹۸ – ۳۹۹.

۴۲. کرمانی، ص ۴۰۰.

۴۳. سکه‌های تیپو سلطان، ص ۱.

۴۴. همانجا.

۴۵.

۴۶. استوارت، ص ۴۸ به بعد و جلد کتاب‌ها، ص ۲.

۴۷. همانجاها.

۴۸. عرس تیپو سلطان، ص ۱.

۴۹. همانجا.

منابع و مآخذ:

۱ – ندوی، محمد الیاس ؛ سیرت تیپو سلطان شهید، حیدرآباد، مطبع محمدی، ت.ن.

۲ – کرمانی، سید میر حسین ؛ نشان حیدری، حیدرآباد، مطبع دارالکریم، ت.ن..

3 - Irfan Habib; State and Diplomacy Under Tipu Sultan, India 2001.

4 - Stewart, Charles; Descriptive Catalogue of the Oriental Library of the Tippo Sultan of Mysor, London 1809.

5 - The Cambridge Encyclopedia of India, Edited by Francis Robinson, Cambridge 1989.

6 - Student's Britanica India, vol.5, New-Delhi 2000.

Internet:

1 - Tipu Sultan, the Tiger of Mysore;

2 - Tipu Sultan;

3 - Haidar Ally Cawn;

4 - Tipu Sultan , Ruler of Mysore;

5 - Tipu's Coinage;

6 - Purniya, Chief Minister of Mysore;

7 - Interior of Tipu Sultan's Palace;

8 - Tipu Introduction;.

9 - Volume of Notes from Dr. John Hope's Lectures.

نرگس جابری نسب[1]

کردار کاوهٔ آهنگر در شاهنامهٔ فردوسی

چکیده:

در قرن چهارم هجری حکومت مستقل و خود متّکی سامانی در خراسان و فرارود به وجود آمد که سرپرستی دانشمندان و سخنوران معاصر را ارج قائل بود. به‌همین سبب رودکی «بخارا» را از حیث علمی همسان بغداد قلمداد کرده بود. شاهنامهٔ فردوسی در طول عمر بیش از هزار ساله‌اش دمساز جاودانهٔ ملّت ایران وشریک غمها و شادی‌هایش بوده است. در پادشاهی جمشید در آن سوی اروند رود شاهی عادل به نام «مرداس» پسری داشت جاه طلب به نام ضحاک که به سودای مسند شاهی به مرگ پدر راضی می‌شود. بر اثر بوسهٔ ابلیسی به دو کتف ضحاک دومار گرسنه می‌روید. ماران غذا می‌خواهند و غذایشان هر روزه مغز سر دو تن آدمیان تشخیص داده می‌شود. دعوی خدایی جمشید مردم را از وی آزرده خاطر کرده است. پس از شکست جمشید ضحاک به تصاحب تاج و تخت ایران موفّق می‌شود. دو جوان ایرانی به نام ارمایل و گرمایل در شمایل آشپز به قصر می‌آیند. ضحاک شبی شوم‌ترین خواب زندگی را می‌بیند. مؤبد سبب قیام فریدون را شرح می‌دهد، وی فرزند آبتین آزادهٔ ایرانی است. در همین اثناء داد خواه آهنگری که عمال پسر جوانش را گرفتند تا مغزش را خوراک ماران کنند و ازکاوه به خاطر نفوذش در بین مردم دلجویی می‌کند. اماکاوه پیش بند چرمیش را بر سر نیزه می‌کند که نمادی از رنج و درد مردم و مظهر این است که بزودی حکومت تبدیل خواهد شد. فریدون سفارش سلاح مخصوص برای کشتن ضحاک می‌دهد. او به عبادتگاه می‌رود و به ستایش یزدان پاک می‌پردازد. فریدون ضحاک را در غار تاریخ به میخ لعنت می‌آویزد. روزی که فریدون ضحاک را به بند کشید مردم آن را مهرروز و مهرگان خواندند. در مقاله از داستان باستانی به ویژه در صحنهٔ روانشناسی عمومی تحلیل خاصی صورت گرفته است.

***

---

۱ - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب تهران.

در زمان خلفای راشدین حکومت اسلام حکومتی مذهبی بود و در زمان امویان حکومت اسلام یک حکومت سیاسی شد و شمشیر و تعصب به جای عدل و پرهیزکاری به میان آمد. دولت اموی برای برتری عرب و حفظ نژاد عرب بسیار می‌کوشید و برای انتشار زبان عربی در ممالک اسلامی تلاشهای بسیاری می‌کرد تا آنجا که مصر قبطی و شام رومی و عراق کلدانی تدریجاً به ممالک عربی تبدیل شدند. ایرانیان در دوران سلطه بنی امیّه تحقیر فراوان دیدند تعصّب نژادی فرزندان ابوسفیان، ملّت آزاده و نژادهٔ ایران را به واکنش واداشت. تا آنجا که در عین اعتقاد به شریعت اسلام و حقّانیتش به نبرد با نفوذ سیطره جویانه اعراب برخاستند.

سرزمین پهناور خراسان بعد از سالها شلطهٔ اعرابی که به عنوان عامل و والی از طرف خلفای بنی امیه و بنی عباس به کشتن و کندن و سوختن مشغول بوده‌اند، در قرن سوم تکانی به خود می‌دهد و با ظهور حکومت سامانی نفس راحتی می‌کشد. مؤسس این سلسله ایرانی امیر اسماعیل سامانی است. مسلمانی که حساب دین را از نژاد و قومیت جدا می‌داند و به عمارت و ساختن آمده است نه غارت و سوختن.

قرن چهارم مقارن با جلوس نوهٔ امیر اسماعیل سامانی به نام امیر نصر برتخت پادشاهی است. وزیر و درباریان وی همه از دانشمندان صاحب فضل وفضیلت هستند. مردان آزاده‌ای که از فیض حضورشان شهر «بخارا» پایتخت سامانیان جلوه و شکوهی گرفته است و در مقابل بغداد پایتخت عباسیان به عنوان مرکز تازه فرهنگ ایرانی و معارف اسلامی قد علم کرده است.

او در عین اعتقاد به شریعت مقدّس اسلام، اهل فضل و تحقیق را محترم می‌دارد و قلمرو گسترده حکومتش جولانگاه متفکّرانی است که می‌کوشند باافکار خود بر وسعت معارف اسلامی بیفزایند و مردم خراسان را از تعدّیات غارتگرانه دربار عباسی نجات بخشند.

در این دوره دو شیوه تفکّری که سالها در جهان اسلام مقابل هم ایستاده بودند کارشان به جدال می‌کشد. از این دو جریان فکری یکی زاییدهٔ فکری خلفای بنی امیّه است که چون پیامبر گرامی اسلام از میان قوم عرب برخاسته، مردم غیر عرب را گنگ و زبان بسته می‌خوانند و هر عربی را بر عجم فضیلت

می‌نهند. اگرچه آن عرب بی نصیب از تمدن و معرفت باشد و این عجم مفسّر برجستهٔ قرآن.

در مقابل این طرز تفکّر اندیشهٔ دیگری هم هست که فضیلت را منحصر به تقوا می‌داند و ایرانی و تازی در نظرشان یکسانند پس ایرانیان در زیر این عَلَم گرد هم می‌آیند تا ریشهٔ این نژاد پرستی را از جهان اسلام بر اندازند. داستان قیام ابومسلم خراسانی و انتقال حکومت از بنی امیه و آل مروان به خاندان عبّاسی نتیجهٔ برخورد این دو شیوه تفکّر است و شکوه خلافت عباسی در دوران هارون و مامون نتیجهٔ مستقیم دخالت ایرانیان آزاده در حکومت بغداد می‌باشد.

نصر بن احمد فرهنگ پرور است و به کرامت انسانی حرمت می‌نهد. همان کرامتی که تاج فرخنده‌اش لگدکوب تعصّب نژادی خلفای بنی امیه گشت. دربار نصر بن احمد مرکز دانشمندان برجسته وشاعران آزاده و روشنفکران آزاداندیش است درباری که وزیرانش، بزرگانی چون بلعمی و جیهانی‌اند و شاعرانش شهید بلخی و رودکی؛ درش به روی همه متفکّران عالم اسلام از هر طریقت و مذهبی گشوده است؛ بی هیچ خشونتی و تعصّبی، از سنّی حنفی گرفته تا شیعهٔ معتزلی، از مبلغان بنی عباس گرفته تا داعیان خلفای فاطمی که همه پرستندگان الله‌اند و امت رسول الله.

امیر نصر با تأسیس یکی از بزرگترین کتابخانه‌های جهان در پایتخت سامانیان و ایجاد محیط امنی برای جلب دانشمندان و متفکّران، شهر بخارا را به مقامی می‌رساند که رودکی به هیچ دغدغهٔ خیالی، نغمهٔ پیروزی سر می‌دهد که «امروز به هر حالی بغداد بخاراست» کار آزادی و آزادگی به جایی می‌رسد که دقیقی ترانهٔ «می خون رنگ و کیش زرتشتی» زمزمه می‌کند بی آنکه تیغ جلاد بر گردنش فرود آید، و رودکی با قصیده «مادر می را بکرد باید قربان» صحنهٔ زیبایی از شکوه دربار سامانیان پیش چشم خلایق می‌گسترد، بی آنکه گرفتار لعن و نفرین شود. و حاصل این شیوهٔ حکومت و این آزادی اندیشه و بیان، هجوم متفکّران به آن سرزمین و رواج بحثهای علمی و فلسفی و فقهی می‌باشد.

این گونه است که قرن چهارم و پنجم از وجود برجسته‌ترین متفکّران و دانشمندان و شاعران و ادیبان زینت می‌گیرد و از پر تو تلاش ایران دوستانهٔ این شاهان است که دربار محمود غزنوی با وجود چهار صد شاعر بر دستگاه رقیبان

فخر می‌فروشد، و هر گوشهٔ سرزمین خراسان تبدیل به دانشگاهی اسلامی و مؤسسه‌ای تحقیقاتی دور از هر تعصّب و تقیّدی می‌شود.

در دورهٔ استبدادی پس از سامانیان به یاد گذشتهٔ ایران باستان افتادن و با نظم شاهنامه نسل جوان ایرانی را با سوابق درخشانش آشنا کردن و قهرمانی چون رستم و شاه رعیت پروری چون کیخسرو را در مقابل دیو مردم خواری چون افراسیاب قرار دادن و مردم را به شیوه‌ای غیر مستقیم به مقایسه و داوری کشیدن و ایرانیان را متوجّه انحطاط نسل و آشفتگی روزگارشان کردن، جز مبارزه با سلطهٔ ترکان و اعراب چه هدفی می‌توانست داشته باشد؟

فردوسی در نامهٔ رستم فرخزاد به برادرش به عنوان پیشگویی سردار ایرانی وضع زمانه را این گونه مجسم می‌کند:

ز دهقان و از ترک و از تازیان — نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود — سخنها به کردار بازی بود

زیان کسان از پی سود خویش — بجویند و دین اندر آرند پیش

همین امر سبب تحریک طبع ستم ستیز مردم آزاده برای مقاومت در برابر ظلم و ستم اعراب شد، و زیباترین جلوهٔ این مقاومت در عالم ادبیات جلوه گر شد و شاهنامهٔ فردوسی یادگار چنین دورانی است. از همه زیباتر رندی دهقان‌زادهٔ طوس است، در اهدای شاهنامه به دربار محمود غزنوی. اهدای اثری لبریز از حماسه و مفاخر ایرانی به پیشگاه سلطان قدرتمندی که مشروعیت حکومتش بسته به تأیید عباسیان بغداد است، زیباترین شاهکار رندانهٔ فردوسی است. او چنین مجموعه‌ای را در لفاف مدحی برای «جهاندار محمود شاه بزرگ» پیچید و میان درباریان با جرأت و جسارت خواند و این گونه دانسته و سنجیده قدم در راهی گذاشت که عاقبتش آوارگی و تنگدستی بود.

او داستانهای اسطوره‌ای ایران باستان را مجموعه‌ای دلنشین و حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز دیده است که هم بازگفتنش در آن روزگار سیاه تسلّط اعراب و ترکان بر سرزمین ایران، خدمتی وطن دوستانه بود و هم به پارسی سرودنش ضامن دوام زبان فارسی و حفظ استقلال فرهنگ ایرانی و هم به بهانهٔ داستان سرایی مجالی مناسب برای انتقال تجارب اجتماعی پیشینیان در زبان رمز و کنایه بود.

داستانهای اسطوره‌ای [1] جوهر فرهنگ و معارف ملّی است و عصارهٔ تجارب هزاران ساله قومی. هر شاخ و برگ از روایات اسطوره‌ای حاصل تجربیات تلخ و شیرین گذشتگان است، که لعاب افسانه‌ای بر آن کشیده شده است.

مردی که از فحوای کلام و اشعارش حکمت می‌تراود با تسلط اعجاب انگیزش بر معارف عصر خود مطمئناً می‌دانست که از دوش آدمیزاد مار نمی‌روید و می‌دانست که موجودی به اسم دیو و پری وجود خارجی ندارد. امّا این را هم می‌داند که می‌تواند حقایق تلخ را در لفاف افسانه‌ای شیرین بپیچد و در کام مردم زمانه نهد و در پناه افسانه سرایی پیام خود را به ذهن بیدار و اشارت شناس نسلهای آینده منتقل کند.

شاهنامه در طول عمر بیش از هزار ساله‌اش دمساز جاودانهٔ ملت ایران و شریک غمها و شادی هایش بوده است. ایرانیان در این هزارهٔ پُرفراز و نشیب بی‌هیچ تصنّعی و تبلیغی این شاهکار حماسی را سند افتخارات ملی خود دانسته‌اند و هرگونه و دسته‌ای فراخور فهم و اقتضای حالش آن را خوانده است. گروهی شبهای سرد و طولانی زمستان را با خواندن سرگذشت پهلوانان گرم و کوتاه کرده‌اند و جماعتی دیگر با نقل داستانهای باستان محفل قهوه خانه‌ها را حال و رونق بخشیده‌اند.

گاه ادبیات پُر هیمنه‌اش ضربه‌های تنبک مرشد را در گود زور خانه دلنشین کرده و زمانی نقش رستم و دیو سپید در و دیوارها را زینت داده است. از یکسو رجزهای پهلوانان خون شرف و حمیّت در عزوق جوانان این سرزمین جوشانده است و از سوی دیگر وصف قیام کاوه در ظلمات ستم، نور امیدی بر دلهای افسرده تابانده است. گاه تأملات حکیمانهٔ فردوسی در اثنای داستانسرایی طبع افسانه پسند خلایق را به تفکّری عبرت‌آموز کشانده است و گاه اندرزهای خردمندانه‌اش مددکار ذهن پندآموز پیران گشته است. گنجی که فردوسی برای ایران و ایرانی بر جای گذاشته تنها تاریخ و روایات داستانی و

---

1 - اسطوره از یک واقعیت پیدا می‌شود و گاه انعکاس واقعیت است. در واقع اسطوره گزاره‌ای است نمادین یا تجریدی از واقعیت. (ضحاک، ص ۱۹).

اساطیری ایران قدیم نیست، بلکه در حقیقت فرهنگ ایران از آغاز تا پایان قرن چهارم هجری با تمام مظاهرش می‌باشد.

تو این را دروغ و فسانه مدان | به یکسان روشن زمانه مدان
از و هر چه اندر خورد با خرد | دگر بر ره رمز معنی برد

حماسهٔ کاوهٔ آهنگر

پس از طهمورث [۱] دیوبند نوبت پادشاهی به فرزندش جمشید [۲] رسید. جمشید در مراسم تاجگذاری به شیوهٔ شاهان گذشته خطابه‌ای خواند:

منم - گفت - با فرّه ایزدی | همم شهریاری همم مؤبدی
بدان را ز بد دست کوته کنم | روان را سوی روشنی ره کنم [۳]

و با قبول دو منصب شهریاری و مؤبدی به سودای قدرتی مضاعف متحمّل مسئولیتی سنگین می‌شود که پیش از آن وظیفهٔ سرکوبی اشرار و دفع متجاوزان و حفظ امنیت به عهده شاهان بود. وی برای رفاه رعیت به اختراع و ترویج صنعت نسّاجی می‌پردازد و به مردم نخ ریسی و بافتن پارچه و دوختن لباس را می‌آموزد و کم کم به فکر تنظیم روابط اجتماعی می‌افتد و طبقات جامعه را مشخص می‌کند تا افراد هر گروه منحصراً به همان کار موروثی خود پرداخته و راه افزون‌طلبی‌ها برنامجویان بسته گردد. پس مردم جامعه را به چهار گروه تقسیم می‌کند [۴]: ۱ - گروه آثوریان یا پرستندگان ۲ - مردان جنگ و پاسداران

---

۱ - طهمورث دیوبند: پس از هوشنگ به پادشاهی رسید. رشتن پشم و دوختن جامه و اهلی کردن چهار پایان را به انسان آموخت و بر دیوان مسلّط شد. (حماسه سرایی در ایران؛ ص ۴۱۸).

۲ - جمشید: پسر طهمورث بود نخست آلات جنگ را ساخت. و ذوب آهن را آموخت. (حماسه سرایی در ایران؛ ص ۴۲۴).

۳ - کلّیهٔ ابیات از شاهنامه فردوسی (بر اساس چاپ مسکو) تصحیح سعید حمیدیان انتخاب شده است.

۴ - طبقات چهارگانه: ۱ - کاتوزیان (پرستندگان) ۲ - نیساریان (جنگجویان) ۳ - ونسودیان (کشاورزان)، ۴ - اهنو خوشی (دست ورزی). در حماسه سرایی در ایران، ص ۴۲۴. طبقات چهارگانه به این صورت ذکر شده‌اند.

تاج و تخت شهریاری ۳ - دهقانان صاحب آب و زمین که همّت والایی دارند و تن به خدمت دیگران نسپارند و به آزادی و آسایش زندگی گذارند. ۴ - طبقهٔ تهیدستان که برای گذران زندگی خدمت دیگران کنند، از پی روزی جان کندن و عرق ریختن شبانه روزی مشخّصه خاص اینهاست و اینگونه حد و مرز هر طبقه را معین و نظام طبقاتی تزلزل ناپذیری ایجاد می‌کند.

در پناه نظم نوین و به یاری قدرت مطلقی که به دست آورده شروع به سازندگی می‌کند به کمک نیروی دیوان به استخراج معادن می‌پردازد مملکت را توانگر و مردم را ثروتمند می‌کند و به زندگی مردم رنگ تازه‌ای می‌بخشد، پزشکی را می‌آموزد و پاسدار سلامت مردم می‌شود. شهرها را آباد می‌کند و رفاه رعیت را به عهده می‌گیرد و با ترویج صنعت کشتیرانی پهنهٔ دریاها را نیز به قلمرو قدرت خود می‌افزاید. زمین و اقیانوسها در دست اوست، پس به فکر آسمانها می‌افتد. نیروی مهار شده دیوان را چون باد سلیمانی در خدمت موکب شاهانه می‌گیرد.

همه کردنیها چو آمد به جای ز جای مهی برتر آورد پای
به فر کیانی یکی تخت ساخت چه مایه بدو گوهر اندر شناخت
چو خورشید تابان میان هوا نشسته برو شاه فرمان روا
جهان انجمن شد بر آن تخت او شگفتی فرومانده از بخت او
به جمشید بر، گوهر افشاندند مران روز را روز نو خواندند
چنین جشن فرخ ازآن روزگار به ما ماند ازآن خسروان یادگار

جمشید کشور را به آبادی و رعیّت را به رفاه کشانده است و آرامش و امنیّت در همه جا حاکم است. او در عین شاهی، آدمیزاده است و در نهاد آدمیزادگان غروری هم نهاده‌اند. غرور سلطنت کارش را به تکلّف و تجمّل می‌کشاند. مملکت آرام و روزگار بر وفق مراد جمشید می‌گذرد. دوران طولانی آرامش و اطاعت و رفاه و بی مرگی در دیاری که پیش از آن دستخوش آفتها بوده است، فرا می‌رسد.

چنین سال سیصد همی رفت کار ندیدند مرگ اندر آن روزگار
جهان سر به سر گشت او را رهی نشسته جهاندار با فرّهی

سران مملکت و مقرّبان سلطنت، کاری نداشتند جز مدح ذات مبارک و دعا به

دولت شهریاری کردن. فرمانروایی با آن قدرت و هوشمندی بازیچهٔ هوس و چاپلوسان درباری می‌شود، و خود را نماد دانایی و برتری انسانی آسمانی می‌پندارد و علاوه براینها خود رایگانهٔ روزگار در قدرت، شکوه، خرد و همهٔ خصلتهای برجسته می‌پندارد. پس گرفتار غرور و خود پسندی می‌شود و خود را به مقام خدایان منسوب می‌کند و خود را آفریدگار می‌خواند، جهان چنان شده است که او خواسته. نگاهی به تخت جواهر نشان و نگاهی به قامت خم شده چاپلوسان درباری ونگاهی به رعیت خاموش می‌افکند و واپسین قدم را به سوی پرتگاه سقوط برمی‌دارد و هوای خدایی به سر می‌زند و خود را یگانه شاه جهان می‌خواند پس بخت از او بر می‌گردد.

یکایک به تخت مهی بنگرید ‌ ‌ ‌ به گیتی جز از خویشتن را ندید
چنین گفت با سالخوردهٔ مهان ‌ ‌ ‌ که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید ‌ ‌ ‌ چو من نامور تخت شاهی ندید
بزرگی و دیهیم شاهی مراست ‌ ‌ ‌ که گوید که جز من کسی پادشاست؟

دعوی خدایی همان وسقوط قطعی همان؛ با ادعای خدایی، فرّه ایزدی[۱] (جز با قبول و حمایت ملّت نمی‌تواند باشد) از جمشید فاصله می‌گیرد و سنگ بنای پیدایش ضحاک، در حقیقت همان منیت جمشید است. پادشاهی که کشور را سامانی بخشیده است بر تخت غرور و خود پسندی می‌نشیند و ایران زمین دستخوش آشوب می‌شود. ترس و نفرت، هراس و بی اعتمادی سایهٔ خویش را بر مردم افکنده است و سقوط جمشید دیر یا زود یک واقعیت خواهد بود.

چو این گفته شد فر یزدان ازوی ‌ ‌ ‌ بگشت و جهان شد پر از گفت وگوی
منی چون بپیوست با کردگار ‌ ‌ ‌ شکست اندر آورد و برگشت کار
به جمشید بر تیره گون گشت روز ‌ ‌ ‌ همی کاست آن فر گیتی فروز

۱ - فرّه ایزدی:(عنایتی خدایی شاهان و دانایان دینی را) فرّ در اوستا خورنه در معنی نیروی جادویی شاهان. به نظر فردوسی: همان تأییدات الهی است که شامل حال رهبران عدالتخواه و خدمتگزار بشریت نظیر انبیاء و امیران آرمانی دادگر خدا ترس و وظیفه شناس می‌شود.(قلمرو ادبیات حماسی ص ۱۱۱).

در گوشه‌ای از قلمرو شاهنشاهی جمشید در آن سوی اروند رود در دیار تازیان شاهی عادل و مهربان به نام «مرداس» شاه قبیلهٔ خویش است.

یکی مرد بود اندر آن روزگار   ز دشت سواران نیزه‌گذار[1]

مرداس پسری داشت جهانجوی و جاه طلب به نام ضحاک،[2] ملقّب به بیوراسب که صاحب ده هزار اسب زرین ستام تکاور بود. ضحاک بر خلاف پدر از عواطف انسانی و فضایل رعیت پروری بی‌نصیب است و لبریز از غرور جوانیست، و شیطان که در کمین اوست در هیأت شخصی خیرخواه به سراغ او می‌رود:

چنان بد که ابلیس روزی پگاه   بیامد بسان یکی نیک خواه

دل مهتر از راه نیکی ببرد   جوان گوش گفتار او را سپرد

و او را برای رسیدن به تخت پادشاهی به وسوسهٔ قتل پدر دچار می‌کند.

چو ضحاک بشنید اندیشه کرد   ز خون پدر شد دلش پر ز درد

به ابلیس گفت: این سزاوار نیست   دگرگوی کین از در کار نیست

سرانجام ضحاک تسلیم وسوسهٔ شیطان می‌شود و به سودای مسند شاهی به مرگ پدر راضی می‌شود. پس شیطان در مسیر راه او چاهی می‌کَنَد و مرداس پیر، بی خبر از دامی که در راهش نهفته است در چاه سرنگون می‌شود و ابلیس با استفاده از سیاهی شب چاه را پر می‌کند و هیچکس از قضیه آگاه نمی‌شود و مرید سر سپرده‌اش به تاج و تخت می‌رسد و بر مسند پدر را به راحتی تکیه می‌زند:

پس ابلیس، وارونه آن ژرف چاه   به خاشاک پوشید و بسترد راه

به چاه اندر افتاد و بشکست پست   شد آن نیک دل مرد یزدان پرست

ضحاک که تازه مزهٔ قدرت شاهی را چشیده است آمادهٔ فداکاری وفرمانبری ابلیس است پس این بار ابلیس است پس این ابلیس در هیأتی تازه بر وی ظاهر می‌شود، در لباس آشپزی با سلیقه و خوش ترکیب و سخنور به قصر می‌آید و

---

۱ - دشت سواران نیزه گذار: سرزمین تازیان.

۲ - ضحاک: چون ده هزار اسب داشت او را به پهلوی بیوراسب می‌خواندند. نام ضحاک در اوستا اژی‌دهاک است. اژی در معنی مار و دهاک در معنی موجودی اهریمنی.

اختیار مطبخ [1] سلطنتی را در نقش سمبلیک آشپز ضحاک به دست می‌گیرد:

چو بشنید ضحاک بنواختش ز بهر خورش جایگه ساختش
کلید خورش خانهٔ پادشا بدو داد دستور فرمان روا

با اینکه مردم از گیاهخوارانند ابلیس با نقشهٔ سنجیده‌ای به تهیّهٔ خورشهای گوشتین [2] می‌پردازد و بر آن است که ضحاک را به گوشتخواری عادت دهد، پس به فراهم ساختن غذاهای گوناگون و خوشمزه از گوشت پرندگان و چرندگان می‌پردازد و با این کار ضحاک را به دایره گوشتخواران می‌کشاند تا لب و دندان جوان را با لذت کشتن و خوردن آشنا کند و در حقیقت این گونه رموز سرکوب زیردستان را به ضحاک می‌آموزد خدمات ابلیس اندک هم نبود او کباب را بر سفرهٔ شاهانه نهاده تا ضحاک به لذت کشتن و خوردن پی ببرد، تا دریابد چه حکومت بی‌دغدغه‌ای می‌توان با کشتن اندیشمندان آزاده و غارت رعایای ستم‌پذیر و درهم کوفتن اقتصاد مملکت، داشت.

سرانجام در مقابل خدمات خود افتخار بوسه زدن بر شانهٔ شاه را درخواست می‌کند. ضحاک ساده لوح سخن ابلیس را می‌پذیرد، پس با غرور شاهانه کتف خود را برهنه می‌کند و افتخاری بدان عظمت به چنین خدمتکار می‌دهد در حالیکه از افکار نهانی او چیزی نمی‌داند و نمی‌داند که چه نقشه‌ای برای او کشیده است و ابلیس که روزها به انتظار این لحظه است فرصت را غنیمت می‌شمرد:

ببوسید و شد بر زمین ناپدید کس اندر جهان این شگفتی ندید

بوسهٔ منحوس او ضحاک را گرفتار بلایی درمان‌ناپذیر و جاودانه می‌کند، از جای بوسه‌ها دو مار گرسنه می‌روید ابلیس وسوسهٔ قدرت را در جسم و جان ضحاک می‌کارد، ضحاک مارها را می‌برد تا از وسوسهٔ قدرت برهد اما آنها دوباره می‌رویند، او می‌خواهد به همان حکومت پدر و سواری و شکار و عشق و حال بسنده کند، اما بیهوده است:

---

۱ - آشپزخانه: در این سطوره رمز دستگاه امنیتی و تبلیغی است که دو بازوی پر قدرت حکومت را تشکیل می‌دهند. (فریدونیان... ص ۵۷)

۲ - تا این زمان خوردنیها از رستنیها بوده و گوشت خورده نمی‌شد.(قلمرو ادبیات... ص ۲۸).

چو شاخ درخت آن دو مار سیاه   بر آمد دگر باره از کتف شاه

طبیبان دارو تجویز می‌کنند بی اندک اثر و کمتر خاصیّتی و سرانجام می‌فهمد که ماران بر دوش او جاودانهٔ تاریخند. با همهٔ قدرت و توان، خود را در برابر این پدیدهٔ عجیب ناتوان می‌بیند زمان به سرعت می‌گذرد و ماران گرسنه غذامی‌خواهند و پزشکان در مقابل آنها ناتوان، عجیب این است که این ماران از درون ضحاک سر برداشته‌اند چیزی از درون او تبدیل به مارانی شده است [1] و این ماران چیزی می‌خواهند از جنس آدمی تا به ضحاک آسیبی نرسانند. وسوسهٔ قدرت را هیچ طبیبی نمی‌تواند معالجه کند وفقط قدرت می‌تواند آن را متوقف کند. این بار ابلیس در هیأت پزشکی متخصص و مسیحا نفس بر ضحاک ظاهر می‌شود و چاره و دوای درد ماران را به او می‌گوید:

خورش ساز و آرامشان ده بخورد   نباید جزین چاره‌ای نیز کرد

به جز مغز مردم مده شان خورش   مگر خود بمیرند ازین پرورش

و غذای ماران مزاحم را مغز سر آدمیان می‌داند و می‌گوید بریدن ماران راه چاره نیست باید آنها را غذای مخصوص خوراند و بلای ماران علاج‌ناپذیر است و مداوای او جنبهٔ تسکین دارد و مسکن آزارشان، مغز مردان جوان [2] است و بس.

چرا این ماران باید مغز جوانان را بخورند؟ می‌تواند اشاره‌ای به تبلیغات دستگاه حکومتی و شستشوی مغزی جوانان باشد. وکسانی که با این روش فریب نمی‌خورند مار دیگر با ترور و شکنجه و امثالهم به خدمتشان می‌رسد. مشخّص است که در ایران باستان هم چون روزگار ما نیروی تعقّل و قدرت خلّاقه بشر را از مغز می‌دانستند، و جباران زمانه برای تحکیم موقعیت و توسعهٔ قلمرو خود به مبارزه با مغزها و اندیشه‌ها می‌پرداخته‌اند.

دعوی خدایی، مردم را از جمشید آزرده خاطر کرده است و او را از مردم

---

۱ - مار در همیشه سمبل پلیدی و زشتی بوده است. در باره نقش سمبلیک ماران: چیزهایی از قبیل پاگون سرداران و واکسیل نظامیان، و تحت الحنک دستار و طاق شال رومی سخن می‌گویند، همهٔ این علامتها نشانهٔ قدرت است. (فریدونیان ص ۶۰).

۲ - مردان جوان: در واقع نیروی متفکر و مبارز و جنگجویی که می‌توانست مخالف هم باشد.

جدا. او دیگر خود را کسی از جنس آدمیان و برگزیده ملّت خود نمی‌داند. ملّت نیز پیوند مهر از او می‌گسلد و قدرت مرکزی متزلزل می‌شود. شاهان و فرمانروایان سرزمینهای تحت امر جمشید سر به طغیان بر می‌دارند و در جستجوی شاهی دیگر رو به سرزمین تازیان می‌نهند و ضحاک را به شاهی برمی‌گزینند و خود را از چاله می‌اندازند و از مار به افعی پناه می‌برند.

از آن پس بر آمد ز ایران خروش | پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
سیه گشت رخشندهٔ روز سپید | گسستند پیوند از جمشید
برو تیره شد فره ایزدی | به کژی گرایید و نابخردی

بزرگان ایران چون می‌شنوند در سرزمین تازیان پادشاهی اژدها پیکر است به سراغ او می‌روند، شستشوی مغزی مردم که «مارهای» تبلیغات چی ضحاک به راه انداخته‌اند سبب می‌شود تا این مظهر هراس و وحشت را بر جان و مال خود مسلّط کنند و مردم نیز که ظلم و استبداد جمشید را دیده بودند، می‌پذیرند زیرا که وصف مرداس خدا ترس مهربان را شنیده‌اند و با این فکر که پسر نیز چون پدر است در اوج ظلم و ستم زمانی که چشم به روشنایی افق فردا دارند از چالهٔ غرور جمشیدی برآمده و در چاه جنایت ضحاکی معلّق می‌مانند:

به شاهی برو آفرین خواندند | ورا شاه ایران زمین خواندند

ضحاک جوان با مارهای روییده بر شانه‌های خود، که در آرزوی پادشاهی جهان بود پایه‌های حاکمیت خویش را استوارتر می‌سازد، دعوت سران ایران را می‌پذیرد و به سوی ایران می‌آید تا ایران زمین را تحت فرمان خویش قرار دهد. پس سپاه عظیمی فراهم و به قرارگاه جمشید حمله می‌کند. جمشید در مقابل مخالفت مردم هر مقاومتی را بی حاصل می‌بیند و ترک تاج و تخت و مملکت می‌گوید و سرانجام به دست مأموران ضحاک گرفتار می‌شود وبی آنکه مجال سخن گفتن داشته باشد به حکم ضحاک، بدن با اره دو پاره شده‌اش بر خاک ذلّت می‌افتد و دفتر زندگی‌اش برای همیشه بسته می‌شود، و ضحاک مالک بلا منازع تاج و تخت ایران است و فرمانروای بی رقیبان جان و مال مردمی که با پای خود به سراغش رفته‌اند و با دست خود تاج شهریاری بر سرش نهاده‌اند، بر تخت شاهی می‌نشیند و با جلوس منحوس او همه چیز رنگ می‌بازد و همهٔ کارها وارونه می‌شود:

نهان گشت کردار فرزانگان / پراگنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز / به نیکی نرفتی سخن جز به راز

اساس حکومت ضحاک بر فریب خلایق است. در قلمرو چنین حکومتی چشمه هنر می‌خشکد، فرزانگان و آزاد اندیشان کنج عزلت می‌نشینند، دیوان بر اقتصاد کشور مسلّط می‌شوند و به بدی و ناپاکی مردم را غارت می‌کنند. شجاعت و دلاوری خوار است و فریب و ریا نقد رایج بازار می‌شود. حکومت وحشت با خونریزیهای بی دریغ مردم را می‌ترساند. و دروغ و ریا فرزندان خلق ترس و وحشتند. خاندانهای حکومتگر در رأس حکومت در اندک مدتی چنان ثروتهای افسانه‌ای می‌اندوزند که در هیچ دوره‌ای بر ایشان میسّر نبود. اکنون ضحاک مسلط است و کامروا و تنها مزاحم رامش و کامش وی، دو مار بر کتف رسته اویند. ضحاک همچنان به شستشوی مغزی و مخ خوری جوانان از طریق دستگاههای تبلیغاتی خود ادامه می‌دهد و آنها که تحت تأثیر تبلیغات او واقع نمی‌شدند و به مخلفت بارژیم اژدها فش می‌پردازند سر از آشپزخانه ابلیس در می‌آورند. مارانی که خوراکی جز مغز تازه جوانان نمی‌پسندند. مردم اسیر دست ضحاک هستند و ضحاک اسیر دست ماران بر دوش و به عبارت دیگر موکلان عذاب ابدی. در چنین حال است که فردوسی می‌گوید: «به نیکی نبودی سخن جز به راز»

خوراک روزانه ماران مغز دو جوان است. اشتهای سیری‌ناپذیر ماران ضحاک، روزگار مردم را سیاه کرده است. اما فریادی از مردم بر نمی‌خیزد. برای مبارزه با دو تبلیغاتچی و امنیتی ضحاک به دو فرد نیاز است. پس دو نجیب زادهٔ ایرانی به نام ارمایل وگرمایل در شمایل آشپز به قصر می‌آیند و از هر دو قربانی یکی را نجات می‌دهند، ارمایل وگرمایل، در حقیقت دستگاههای ضد تبلیغاتی و ضد اطلاعاتی و امنیتی را در بین مردم سازمان می‌دهند. این دو نجیب زاده که از شم آینده نگری خوبی هم برخوردارند باکار تبلیغی بر روی جوانان مأموریت خویش را انجام می‌دهند و جای چنین کاری هم همان آشپزخانه یعنی مرکز تبلیغات ایدئولوژیک و دستگاه امنیتی است. پس سعی می‌کنند با نفوذ در

سازمان اطلاعات و امنیت ضحاک از هر دو نفر یک نفر را از شر دستگاه تبلیغاتی و امنیتی ضحاک برهانند و اینگونه به جمع آوری نیرو می پردازند و همین جوانان از کام اجل جسته انبوه می‌شوند و سرانجام برای یاری ایران بر می‌خیزند.

ضحاک در شبی شومترین خواب زندگی خود را می‌بیند: جوانی با گرزی گاو سر به جنگ او آمده است. او را از کاخ شاهی بیرون می‌راند و در دماوند کوه به زنجیر می‌کشد. این کابوس نیمه شبی ضحاک را گرفتار ترسی جنون‌انگیز می‌کند سرآسیمه و پریشان از خواب بر می‌خیزد در حالی که چنگال مرگ برهستی اش چنگ انداخته، لحظه‌ها سیاه و سنگین شده‌اند قدرت و شکوه پادشاهی وی به پایان خود نزدیک می‌شود. با احضار مؤبدان و خوابگزاران، ابلهانه، کوس رسوایی خود را به صدا در می‌آورد و مژدهٔ سقوط خود را به گوش جهانیان می‌رساند. خوابگزاران نیز پیام آور زمزمه‌های دلنشینی برای او نیستند. از فریدونی سخن می‌گویند که می‌آید و تاج و تخت پادشاهی او را سرنگون می‌سازد. جنون قدرت و تلقین چاپلوسان درباری کار ضحاک را چنان ساخته است که خود را صاحب فره ایزدی می‌پندارد و آدمکشی‌های خود را اجرای فرمان الٰهی می‌داند و بالحن حق باجانب می‌گوید:

بدو گفت ضحاک ناپاک دین　　　چرا بندم از منش چیست کین

خواب ضحاک در حقیقت آرزوی افسانه پردازان وتصویر گران تاریخ است. ضحاک مدتها قبل از پایان پادشاهی خود توسط همین خواب فهمیده بود که دشمن اصلی او کیست و چگونه حکومت هزار ساله او را پایان می‌دهد.[۱]

مؤبد سبب قیام فریدون را شرح می دهد که به خونخواهی پدر است و به مناسبت کشته شدن گاوی که او را شیر خواهد داد، کشتار جوانان صاحب مغز سلب امنیت و آسایش رعیت، مسلط کردن دیوان بدکاره بر جان و مال مردم، نتیجهٔ مسلمش در هم ریختن کارها و تباهی اقتصاد مملکت است. گاو بر

۱ - تعیین سرنوشت ضحاک با تمسک به خواب و رؤیا برای او می‌تواند به سبب اعتقادات مردم آن دوران هم باشد. باور مردم به آسمان و تقدیر را فراتر از اراده انسانها ویا روند قانونمند زندگی و تاریخ به شمار آورد.

مایه‌ای[1] که هم بار می‌کشد و هم شیر می‌دهد مظهر مشخص برکات اهورایی است و جز اقتصاد و بنیهٔ مالی مملکت چه می‌تواند باشد؟

ضحاک برای تغییر سرنوشت به جستجوی فریدون می‌پردازد تا مثل همه ابلهان روزگار به جای رفع علت به دفع معلول بپردازد. سرانجام فریدون، سمبل دلهایی که مشتاق زندگی هستند و بر چهرهٔ مرگ مهر نفرت نشانده‌اند، متولّد می‌شود و از نیروی جادویی شاهان (فر) بهره‌مند می‌شود.

او متولد می‌شود، چون زندگی باید ادامه داشته باشد و تاریخ باید به حرکت خود ادامه بدهد و ضحاک نمی‌تواند جلوی این رود خروشان را بگیرد، و گاو بر مایه نیز قدم به عرصهٔ هستی می‌نهد. مأموران دژ خیم ضحاک در هر کوی و برزنی در جستجوی فریدون و گاو برمایه هستند.

پدر فریدون آبتین[2] آزاده ایرانی است که به کین ضحاک کمربسته است و جلادان مردم شکار در طلب او گرم جستجو. مرگ آبتین زندگی همسر و فرزندش فریدون را دستخوش تحولی هراس‌انگیز می‌کند و فریدون را از گذشته‌اش جدا می‌کند و در این جهان پر آشوب تنها و بی هویت رها می‌کند.

---

۱ - گاو برمایه: در فرهنگ هند و ایرانی از جمله معانی گاو «زمین» است که به کرات در ودا و بندرت در اوستا به کار رفته است. گاو برمایه استانی زرخیز از استانهای کشور است که از دیگر استانهای کشور آب و هوای بهتری دارد.

همان گاو کش نام بر مایه بود	ز گاوان ورا برترین پایه بود
زمادر جداشد چو طاووس‌نر	به هر موی بر تازه رنگی دگر

این ناحیهٔ مدتی پس از تولد فریدون از کشور جدا شد. و به عنوان مرکز مخالفین حکومت قرار گرفت. گاو بر مایه نامی است که مخالفین حکومت ضحاک به این بخش از کشور داده‌اند (فریدونیان... ص ۹۳).

۲ - آبتین: آنچه را فرزانگان با مغزشان از آغاز می‌فهمند تودهٔ مردم از طریق شکم گرسنه تجربه کرده و خیلی دیر درک می‌کنند، زمانیکه فقر و یاس و نکبت و فساد هستی شان را تباه کرده است. پس به سراغ مغز فرزانگان و روشنفکران و شکم گرسنه مردم می‌رود و این مسئولیت به عهده آشپزخانه یعنی سازمان امنیت گذاشته می‌شود. سازمان امنیت مغز کوب و دستگاه تبلیغات مغز خور که به جای نان وعده و وعید به خورد مردم می‌دهد. پس آبتین در حین مبارزه به دست افراد ضحاک کشته می‌شود.

در ازدحام بی عاطفه شهر بیم جان، ریشهٔ جوانمردی را خشکانیده است. اگر از مردانگی و صفا نشانی باقی مانده باشد در سینهٔ آرام روستاهای دور افتاده است. پس مادر کودک را در آغوش می‌گیرد و ترک شهر و دیار می‌کند. این گریز شاید کنایه‌ای باشد از نابسامانی زندگی شهریان و خفقان حاکم بر پایتخت ضحاک فریدون از شیر گاو برمایه (پایگاه ترویج تمدّن و فرهنگ ایرانی) رشد می‌کند و ضحاک در جستجوی فریدون و گاو برمایه است. و سرانجام گاو را یافته و می‌کشد.

بیامد از آن کینه چون پیل مست	مران گاو بر مایه را کرد پست
همه هرچه دید اندرو چارپای	بیفگند و زیشان بپرداخت جای
سبک سوی خان فریدون شتافت	فراوان پژوهید و کس را نیافت
به ایوان او آتش اندر فگند	ز پای اندر آورد کاخ بلند
فرانک بدو گفت کای نامجوی	بگویم ترا هر چه گفتی بگوی
تو بشناس کز مرز ایران زمین	یکی مرد بد نام او آبتین
ز تخم کیان بود وبیدار بود	خردمند و گرد بی آزار بود
پدر بد ترا، و مرا نیک شوی	نبد روز روشن مرا جز بدوی

ضحاک با تصرف کشور و در اختیار گرفتن خزانه و سپاه، کمر به کین ایرانیان بسته است مغز جوانان [1] را طعمهٔ ماران ساخته و ریشه تعقّل و تفکر را از بین برده است. با کشتن جوانان و آزادگان، قلمرو جمشید را به قبرستانی سرد و خاموش مبدّل کرده است و تخم خشم و غضب را در دل مردم می‌کارد.

با کشتن گاو برمایه و درهم شکستن خانه‌ها به جنگ سنّت و فرهنگ ایران رفته است و اکنون دم از فرّه ایزدی می‌زند. که آوازهٔ فریدون به گوشش رسیده است و از انفجار غضب ملت بردبار بیمناک است و تحقق کابوس وحشت‌انگیز خود را نزدیک می‌بیند، پس چاره جویی می‌کند و کار را به جایی می‌رساند که

---

۱ – در اینکه غذای ماران بر آمده از دوش او باید حتماً مغز جوانان باشد راز و رمزهایی وجود دارد که از جهتی نمادی است از رفتار حکام خود کامه و ستمگر تاریخ که به منظور هموار کردن راه سلطه‌جویی و استبداد و زورگویی خود نخست به سراغ جوانان می‌روندو موانع راه قدرت‌طلبی خود را با شستشوی مغزی و یا کشتن جوانان و از بین بردن مغزشان که کانون تفکّر و اندیشه‌های انقلابی و ظلم ستیز آنان است، هموار می‌سازند. (قلمرو ادبیات حماسی، ص ۱۱۱).

مخالفان خود را دیو مردم می‌خواند؛ در چنین شرایطی همه آرزومند سقوط او هستند حتی آنان که کارگزاران دستگاه او هستند. پس به این فکر می‌افتد که: محضری به امضای سران ملک و حافظان نظام برساند که جز راستی سخنی بر لب بر نیاورده است و از عدالت سر مویی فروگذار نکرده است و اینگونه می‌خواهد که رأی اعتماد دوباره بگیرد:

زبیم سپهبد همه راستان ... بر آن کار گشتند همداستان

بر آن محضر اژدها ناگزیر ... گواهی نوشتند برنا و پیر

و ناگهان ستم دیده‌ای زبان به اعتراض می‌گشاید:

خروشید و زد دست بر سر ز شاه ... که «شاها، منم کاوهٔ داد خواه

یکی بی زبان مرد آهنگرم ... ز شاه آتش آید همی بر سرم»

این خروش دادخواهی آهنگری است که حکومتیان، جوانش را گرفته تا مغزش را خوراک ماران کنند. پس سعی در جلب نظر کاوه [1] می‌کند. از این حرکت جسورانه، حیرت زده بر خود می‌لرزد. ضحاک از خطر شورش و توطئه آگاه شده است پس فرزند او را از کشتن معاف می‌کند و از کاوه به خاطر نفوذش در بین مردم دلجویی می‌کند. تا جلوه‌ای از عطوفت ضحاکی را به چشم خلایق کشانده باشد.

سپهبد به گفتار او بنگرید ... شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید

بدو باز دادند فرزند او ... بخوبی بجستند پیوند او

و از کاوه می‌خواهد تا سند را گواهی کند. کاوه محضر را می‌خواند:

چو بر خواند کاوه همه محضرش ... سبک سوی پیران آن کشورش

خروشید کای پای مردان دیو ... بریده دل از ترس گیهان خدیو

نباشم بدین محضر اندر گوا ... نه هرگز بر اندیشم از پادشا

خروشید و بر جست لرزان ز جای ... بدرید و بسپرد محضر به پای

کاوه خروشان و فریاد کنان از دربار ضحاک بیرون می‌رود در حالی که جمعیت عظیمی بیرون مجلس منتظر بازگشت کاوه هستند.

خروشان همی رفت نیزه به دست ... که: «ای نامداران یزدان پرست

---

۱ – کاوهٔ آهنگر: می‌تواند نمادی برای روح سازش‌ناپذیر یک ملّت در تاریخ باشد. او مظهر ملّتی است که ظلم و ستم را تحت هیچ شرایطی نمی‌پذیرد و سرانجام بر ظالم می‌آشوبد.

کسی کو هوای فریدون کند / دل از بند ضحاک بیرون کند

بپویید، کین مهتر آهرمن است / جهان آفرین را به دل دشمن است »

کاوه پیش بند چرمینش را بر سر نیزه می‌کند نمادی از رنج و درد مردم که بزودی به مظهر حکومت تبدیل خواهد شد. فریاد کاوه آب حیاتی است که بر گورستان خاموش مردگان پاشیده می‌شود و طلسم اهریمنی ضحاک در هم می‌شکند، دردمندان همدل می‌شوند و همدلی‌ها گسترش می‌یابد و مقاومتها را ایجاد و مقاومتها تنشها را در بین مردم می‌افزاید کینهٔ شدید مردم نسبت به ضحاک و دستگاه جهنّمی او سبب حمایت از فریدون می‌شود، و ضحاک در آتش نفرت مردم گرفتار می‌شود. سیل جمعیت از کوی وبرزن به سوی کاوه سرازیر می‌شود و در اطراف علم کاویانی حلقه می‌زنند و به همراه او به راه می‌افتند و به سراغ فریدون می‌روند. انبوه جمعیت و اهتزاز چرم پارهٔ آهنگری او را به قیام می‌خواند.

فریدون سبک ساز رفتن گرفت / سخن را ز هر کس نهفتن گرفت

برادر دو بودش دو فرخ همال / از و هر دو آزاده مهتر بسال

فریدون قبل از حرکت به برادران خود سفارش سلاح مخصوصی برای کشتن ضحاک می‌دهد و آنها برای تهیه گرز گاوسر به سراغ آهنگران می‌روند. گرز آهنینی که محصول بازوان هنرمند طبقه کارگر و گروه متخصصان است و این گرز به شکل سرگاو بود. به عبارتی شکل و شمایل این گرز در واقع نشانه گاو برمایه (همان ناحیه‌ای که مرکز قیام فریدون بود) گاو می‌تواند نمودار جامعهٔ کشاورزی و مظهر اقتصاد تولیدی کشور باشد. و این سلاح جدید در پیروزی نهایی تأثیرتعیین کننده دارد.

فریدون به همراه انبوه جمعیت به عبادتگاه می‌رود و به ستایش یزدان پاک می‌پردازد و از او یاری می‌خواهد و سحرگاه در غیاب ضحاک به کاخ او حمله و کاخ را تصرف می‌کند. قدرت مادی و نظامی مملکت را در دست می‌گیرد. مردم سالها جوز بیگانه کشیده، مشتاق هم وطنی نژاده و شهریاری آزاده‌اند.

ضحاک با سپاه گرانش به شهر می‌رسد و از بیراهه به کاخ شاهی می‌رود و با فریدون درگیر می‌شود و به جنگ تن به تن می‌پردازد و فریدون او را اسیر می‌کند و به فرمان سروش غیبی که می‌گوید بگیر و در بندش کش و بگذار تا خلایق پرچی‌کارش را و بطلان جادویش را ببینند و با شکنجه ماران گرسنه‌اش روزگار بگذارند – مارانی که دیگر نصیبی از مغز جوانان ندارند – و فریدون چنین می‌کند، سروش غیبی به او می‌گوید جز چند نفر امین با خود نبرد و به تاخت او

را ببرد تا کسی از مخفیگاه ضحاک آگاه نشود، و ضحاک را در غار تاریخ به میخ لعنت ابدی می‌آویزد.[1] چرا فریدون ضحاک را نکشت؟ اگر فریدون با فرود آوردن آخرین ضربه به زندگی شوم ضحاک خاتمه می‌داد بعید نبود که طرفدارانش بعدها از او قهرمان نسازند.

فریدون ضحاک را در غاری که بنش ناپیداست مخفیانه و دور از چشم مردم زندانی می‌کند. آیا این غار بی‌انتها، تونل زمان نیست؟ آیا این غار بی انتها تونل تاریخ نیست؟ ضحاک و نظام ضحاک در طول تاریخ باید زنده بماند و در بند کردنشان بیشتر جنبهٔ تبلیغی دارد و مخفیانه است. چه بسیار در طول تاریخ و در تونل زمان بند او را بگشایند و امثال او فردا و فرداها در نقطه دیگری به قدرت برسند و این سیستم جهنمی را بر مردم مسلط کنند. ضحاک و مارانش همواره زنده‌اند تا باز در جای دیگری علم شوند. هر چند که ضحاک در بند است امّا ابلیس آزاد است، در کنار هرکسی جا خوش می‌کند تا فرصتی بدست بیاورد و دوباره خود را نشان بدهد.

فریدون می‌داند که حال و هوای جنگ چه آشوبی در کشور ایجاد کرده است. تحریک ضحاکیان به یک تحرّک نظامی دیگر، به فریدون هشدار می‌دهد که جانب بزرگان و ضحاک سازان را نگه دارد و زیاد تند نرود و به ثمره چپاول آنها ومال و منالشان چشم ندوزد. سران سپاه به بهانه دفع دشمن چه اعمالی مرتکب می‌شوند وکسی یارای دم زدن ندارد که دشمن در برابر است و وطن در خطر. پس نخستین فرمانش خلع سلاح است، و بازگرداندن امنیت و قانون پس به جبر خاطر شکستگان می‌پردازد و دلجویی آزردگان.

بیا تا جهان را به بد نسپریم — به کوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار — همان بِهْ که نیکی بود یادگار
سخن ماند از تو همی یادگار — سخن را چنین خوار مایه مدار
فریدون فرخ فرشته نبود — ز مشک و ز عنبر سرشته بود
به داد و دهش یافت آن نیکویی — تو داد و دهش کن فریدون تویی[2]

۱- روزی که فریدون ضحاک را به بند کشید مردم مهر روز و مهرگان خواندند و آن روز را عید گرفتند و جشن برپای داشتند(تاریخ الامم و الملوک ص ۱۰۱ - ۹۸).

۲ - این ابیات در شاهنامه مسکو در (ج ۱ ص ۲۵۱ - ملحقات) قرار دارد.

منابع و مآخذ:

۱ - برگزیدهٔ داستانهای شاهنامه؛ احسان یار شاطر، انتشارات ارمغان، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.

۲ - پژوهشی در شاهنامه ؛ حسین کریمان، به کوشش علی میر انصاری، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.

۳ - تاریخ ادبیات ؛ ذبیح الله صفا، ج ۱، انتشارات فردوس، چاپ دهم، تهران، ۱۳۶۹.

۴ - جاذبه‌های فکری فردوسی ؛ احمد رنجبر، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، تهران۱۳۷۹.

۵ - حماسه سرایی در ایران ؛ ذبیح الله صفا، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۹.

۶ - زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه ؛ محمد علی اسلامی ندوشن، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

۷ - سیری در شاهنامه اندر کشف رمز ضحاک ؛ محسن فرزانه، چاپ گوته؛ چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.

۸ - شاهنامه (گزارش ابیات و واژگان دشوار)؛ عزیز الله جوینی، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۹ - شاهنامهٔ فردوسی (بر اساس چاپ مسکو) ؛ سعید حمیدیان، ج ۱، دفتر نشر داد، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۴.

۱۰ - ضحاک مار دوش ؛ سعیدی سیرجانی، چاپخانهٔ بهمن، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.

۱۱ - ضحاک ؛ علی حصوری، نشر چشمه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.

۱۲ - ضحاک در چشم انداز یک تعبیر ؛ اشکان آویشن، انتشارات نگاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.

۱۳ - فریدونیان، ضحاکیان و مردمیان ؛ جواد جوادی، چاپ بهمن، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰.

۱۴ - قلمرو ادبیات حماسی ایران ؛ حسین رزمجو، ۲ جلد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱.

۱۵ - کاوه و ضحاک ؛ بهداد، چاپ بهمن، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴.

۱۶ - گزند باد؛ عطاء الله مهاجرانی، انتشارات اطّلاعات، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.

*****

اندیشه

و

اندیشه مندان (۲)

ویژهٔ پیوستگی‌های ادب پشتو و فارسی

دکتر نصرت جهان*

تأثیر و نفوذ فارسی بر زبان پشتو

چکیده :
زبان فارسی بنا به استعداد ذاتی خود مردم شبه قاره هند و پاکستان را، چنان تحت تأثیر قرار داده که به نظر می‌رسد اصلاً زاییدهٔ همین سرزمین است. پشتو زبانان از لحاظ شیوهٔ زندگی، آداب و رسوم در زمرهٔ ملل آسیای میانه به شمار می‌روند. نفوذ فرهنگ ایران بر ملل آسیای میانه از قرنهای متمادی به چشم می‌خورد. دو زبان آریایی فارسی و سانسکریت دو عنصر اساسی در زبان پشتو محسوب می‌شود. ده‌ها ضرب‌المثل فارسی به همان کلمات اصلی فارسی در زبان پشتو مورد استفاده قرار می‌گیرند. آن گونه که در سطح شبه قاره علامه اقبال موجب ترویج زبان فارسی گردید در منطقهٔ شمال غربی مرزی شبه قاره پشتو سرایان نامی نظیر خوشحال خان ختک، اشرف خان هجری، عبدالقادر ختک و دهها نفر دیگر به فارسی سرایی نیز روی آوردند و در شعر فارسی از استادان ادب نظیر سعدی، حافظ، خسرو و دیگران تتبّعاتی کردند. اصناف گوناگون سخن غزل، رباعی، مثنوی و قصیده در پیروی از شعر فارسی در شعر پشتو مورد استفاده می‌باشد که در آن اغلب شعرا، اصطلاحات، تشبیهات و استعارات ویژهٔ فارسی را به کار می‌برند.

***

زبان شیرین فارسی میراث دیرپایی است از نیاکان و پیشینیان ساکن فلات پهناور ایران که در مسیر تحوّلات، فراز و نشیب‌ها و دگرگونی های زیادی را پشت سر نهاده و تطوّراتی در جهت تکامل یافته تا به شکل امروزی خود رسیده است. زبان فارسی در راستای حیات خویش بخصوص بعد از نفوذ فرهنگ اسلامی آثاری پُر ارجی در زمینه‌های ادب، هنر، فلسفه و عرفان و سایر شاخه‌های علمی، فلسفی، عرفانی پدید آورده که از نظر درجهٔ اهمیت در زمرهٔ ارزش‌های مهم مدنیّت بشری به شمار می‌آید.[1]

زبان فارسی در واقع مظهر بخشی از تاریخ درخشان مردم شبه قاره هند و

* - استادیار گروه فارسی دانشگاه پیشاور

پاکستان است که بنا به استعداد ذاتی و درونی خود آن دیار را آن چنان تحت تأثیر قرار داده که به نظر می‌رسد اصلاً زاییدهٔ آن آب و خاک می‌باشد. از طرفی چون فارسی زمانی زبان رسمی نیز بوده توجّه خاص اقشار مختلف آن سرزمین پهناور به آن امر طبیعی بود و فراگیری آن نیز برای پیشرفت مهم و ضروری تلقّی شده است.[۲]

به گفتهٔ یکی از صاحب نظران ایران و شبه قاره هند و پاکستان دارای فرهنگ مشترکی می‌باشند. بنابراین باید دارای روابط محکمی نیز باشند و همین وحدت و اشتراک فرهنگی است که سبب استوارترین دوستی‌ها در طول تاریخ بین کشورهای شبه قاره و ایران شده است. به طوری که همواره بهترین دوستان ایران نیز مردم شبه قاره بوده‌اند و هستند چه در حالی که خاک ما در طی قرون بارها از شمال و شمال غرب توسط قبائل زرد پوست و رومیان و اعراب و همسایگان شمالی مورد تاخت و تاز قرار گرفته است.

در لابه‌لای، تاریخ زبان فارسی در هند و پاکستان می‌بینیم که تا اکنون بیش از دویست و پنجاه (۲۵۰) جلد کتاب در این باره تدوین و تألیف شده است.

اهمّیت زبان فارسی در شبه قارهٔ هند و پاکستان پیدا است. همچنین نفوذ گستردهٔ زبان فارسی در جوامع مختلف شبه قاره هندو پاکستان به حدّی بوده است که اولین روزنامه فارسی به نام حبل المتین درکلکته به مدیریت سید جلال الدین کاشانی انتشار می‌یافت.

هم اکنون در اکثر دانشگاه های هندو پاکستان کرسی زبان و ادبیات فارسی وجود دارد مانند دانشگاه های علی گرہ، لکهنو، دهلی، بمبئی، زبان‌های نوین اسلام آباد، حیدرآباد، لاهور، پیشاور، کراچی و غیر آن.[۳]

برای زبان فارسی درگوشه وکنار صدها کتاب لغت نوشته‌اند و تقریباً هشتاد در صد آن در هند و پاکستان تألیف شده‌اند. زیرا که بیش از هفت صد سال زبان فارسی در شبه قاره زبان رسمی دربارهای مختلف آن سرزمین بوده که زبان یک دیگر را نمی‌دانسته‌اند. ناچار مردمی که زبان فارسی زبان مادری شان نبوده است، نیازمند به کتاب هایی بوده اندکه ما در نتیجهٔ غفلت، خویش را از آن بی نیاز می‌دانسته‌ایم. آشکار است که این کتابها حاجت ما فارسی زبانان ایران را تأمین نمی‌کند. زیرا به دست اشخاص محقق به همهٔ رموز و پیچ و خم‌های زبانی آشنا باشند فراهم نشده است و آنگاه درمیان فارسی دانان هند برخی از تعبیرات و ترکیبات و تلفیقات زبان فارسی رایج شده که در ایران معمول نبوده.[۴]

پشتو زبانان از لحاظ زندگی کردن و نشست و برخاست در زمرهٔ ملل آسیا میانه به شمار می‌روند. در آسیای میانه فرهنگ ایران خیلی قدیمی دانسته

می‌شود که اثرات آن بر همهٔ کشورهای همسایه نمایان می‌باشد. لذا پشتون ها تا قرن ها زیر سایهٔ دولت ایران مانده و زبان فارسی همواره برای پشتون‌ها به طور زبان رابطه بوده به خاطر این اثرات زبان و ادب فارسی بر فرهنگ پشتون ها بیشتر می‌باشند.

سانسکرت و فارسی دو عنصر اساسی زبان پشتو است. پشتو از هر دو استفاده کرده و این استفاده بدین سبب است که سانسکرت و فارسی هر دو وابستگی به گروه آریایی دارد و منابع فارسی و پشتو متجانس و متحد الاصل می‌باشند. زبان پشتو خودش هم یک شاخه ذیل زبان آریایی محسوب می‌شود. از این لحاظ استفاده از زبان فارسی برای پشتو از فهم و ادراک خالی نیست.

به حیث مجموعی رابطهٔ قلبی پشتو زبان ها با ایرانی‌ها همواره بوده، گاه به شکل روحانی گاه به شکل تجاری یا ادبی، به همین نسبت بر همه بخش زندگی ایشان، فرهنگ نفوذ عمیق دانسته است. ما در حدود زبان محبت و گفتگو بر چند امثال اکتفا می‌کنیم؛ مثلاً:

مدعی سست، گواه چست

غم نداری بُز بخر

یک نشد دو شد

عصای پیر به جای پیر

این ضرب المثل‌های فارسی در زبان پشتو رواج دارد. ۵

در مناطق مختلف شبه قاره خانواده هایی وجود دارد که افراد آن باهم به فارسی تکلم می‌کنند. جالب اینکه در چترال پاکستان زبان فارسی تا ۱۹۵۵م زبان اداری بوده.

زبان فارسی زبانی است که در هند و پاکستان باعث ترویج تعلیمات اسلامی گشته و بیشتر فلاسفهٔ اسلام و پیشوایان دین اسلام به زبان فارسی آثاری نوشته‌اند.

اقبال برای ملت ایران مفهومی خاص دارد. زمانی که استعمارگران خارجی برای گستردن سلطهٔ خویش کمربستند تا فارسی را از شبه قاره بزدایند و شبه قاره را به قول خودشان از وضع ارتجاعی رهایی بخشند، اقبال مصلح قدم در راه نهاد و ایران نادیده آثاری جاویدان به فارسی از خود به یادگار گذاشت. او عصارهٔ تلاش و کوشش هزار سالهٔ مسلمانان شبه قاره بود که بیش از هر جا از ایران الهام گرفت و به ایران عشق ورزید. در اشعار نغز و پُر مغز او بیش از هرکجای دنیا نام آشنای مناطق ایران چون تهران و تبریز و اصفهان و شیراز وغیره به چشم می‌خورد.

مرا بنگر که درهندوستان دیگر نمی‌بینی   برهمن زاده‌ای رمز آشنای روم وتبریز است

وی شیفتهٔ خداوندگاران شعر وادب فارسی است و جا به جا در کلمات موزونش از آنها یاد می‌کند.

گهی شعر عراقی را بخوانم　　گهی جامی زند آتش به جانم[۶]

این اعجاز زبان فارسی است که به هر جای که رسیده طبقات مختلف جامعهٔ آن سرزمین را تحت تأثیر خود قرار داده است و در نتیجه گواهی نامه شیرینی و همه‌گیزی لازوال خود را از آنها به دست آورده است. همچنین می‌بینیم که زبان فارسی کوه‌ها و تپه‌های سخت و سنگین و دورافتاده واقع در انتهای شمال غرب شبه قاره را نیز با ذوق زیباشناسی آشنا ساخته است. در این رابطه می‌توانیم از شعر فارسی شاعر معروف زبان پشتو خوشحال خان ختک نام ببریم که می‌گوید: ۷

چرا خوشحال را پُرسی که چونی　　مگر از چهرهٔ او مبرهن نیست

میدان اصلی خوشحال خان ختک زبان پشتو است و وی به عنون شاعر پشتو شهرت جهانی دارد ولی می‌بینیم سرچشمه بینش و دید و فکر خوشحال خان زبان و ادبیات فارسی است. بدین جهت وقتی دقیقاً به شعر پشتوی وی می‌نگریم به اثرات عمیق شعر فارسی بر شعر پشتوی آن شاعر شهیر پی می‌بریم. به طور مثال شیخ اجل سعدی می‌گوید :

گر نبیند به روز شپره چشم　　چشمهٔ آفتاب را چه گناه

و خوشحال می‌گوید:

بنا پیرک که خپنی تنبستی　　دتمز کوم خلال خطر دی

ترجمه: اگر خفاش از او فرار کند آفتاب چه خطا دارد.

شیخ سعدی :

دیوانه باش تا غم تو دیگران خورند　　کان را عقل بیش، غم روزگار بیش

خوشحال خان :

راشه لیونـ شه چی دَ نور خلق غم خورشیی

خوچی هوینیاری کمری غم به لادرباندی زورشی

ترجمه: دیوانه شو تا دیگران غم ترا بخورند و اگر بخواهید از عقل بیشتر استفاده بگیرید به غمت نیز بیشتر خواهد بود.

حافظ شیرازی :

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم　　اُی بی خبر ز لذت شرب مدام ما

خوشحال خان :

تل دپاره د صورت نقش پکینی کموره　　کـه دَ نـنه آئـنه دَ زره زنک نـه ده

ترجمه: اگر آیینه دل تو زنگ نخورده می‌توانید همواره در آن یار را ببینید.

عرفی:

عرفی اگر به گریه میسّر شدی وصال — صد سال می‌توان به تمنّا گریستن

خوشحال خان:

زه خوشحال که خپل مئن په ژلـا مومم — له ژلـا به پسی نکمرم سترکمی اوچی

ترجمه: اگر خوشحال بتواندمعشوق خود را با گریه کردن به دست بیاورد چشمان خود را هیچگاه پاک نخواهد کرد.

سعدی:

به نادان آن چنان روزی رساند — که دانا اندر آن حیران بماند

خوشحال خان:

نادان دَ ملک خبنتن کا دانا هسی ورته کوری — دغه پوهه دِ چانه ده پری سبحان پوهیزی بس

ترجمه: (خدا) نادان را صاحب ملک،و جایی داد می‌کند و دانا با حسرت نگاه می‌کند و این فقط خداست که می‌تواند این واقعیت‌ها را پی ببرد.

خسرو:

در محبت چون زن هندی کسی مردانه نیست — سوختن بر شمع مرده کار هر پروانه نیست

خوشحال:

چه په یار پسی روغ خان سیزی په اور کنبی — زه پـه دارسـم مـیئن یـم دَ هـندوانـو

ترجمه: اینکه جان خود را زنده با یار خود در آتش می‌اندازد و در نتیجه می‌سوزد من عاشق این رسم هندوان هستم.

از مطالعهٔ تاریخ ادبی و اجتماعی و سیاسی به نظر می‌رسد که زبان فارسی نه فقط یک زبان مقدس و دینی تلقی می‌گردد، بلکه برای به دست آوردن مقام دنیوی نیز وسیله‌ای بوده است. بدین جهت هرکس که به گونه و شکلی با علم و ادب و انشاء و شاعری رابطه‌ای داشته است، زبان فارسی را حتماً یاد می‌گرفت بلکه به وضوح می‌توان گفت که زبان فارسی سرچشمهٔ علم و دانش تلقی می‌گردید.

زبان فارسی در سر تا سر شبه قاره تا قرن ها منبع و سرچشمهٔ علوم متداول بوده و همچنین در فرهنگ آن دیار برای خود مقام شامخی به دست آورده بود. این واقعیت به اثبات می‌رسد که از نظر جغرافیایی، تاریخی، مذهبی و فرهنگی ایالت مرزی شمال غربی (سرحد) و ایران هزارها سال در یک رشته ناگسستنی با یک دیگر پیوند دارند. این پیوند بر زبان و ادب و فرهنگ و تمدّن ایالت سرحد اثراتی گذاشته است که محو نخواهد شد. همچنان که از هزارها سال پیش تا اکنون امواج وقایع گونه گون هم نتوانسته است آن را نابود سازد و می‌بینیم که زبان ایرانیان یعنی فارسی با پشتو آشناتر و نزدیک تر می‌باشد. و همچنین پشتو تأثیر شاعران زبان فارسی را بیشتر در خود دارد.

از نظر تاریخی از دیرباز پشتون ها با ملت ایران روابط گسترده‌ای دارند، به

ویژه از زمانی که قشون محمود غزنوی، شهاب الدین غوری، ظهیر الدین بابر، احمد شاه ابدالی و نادر شاه از تنگه خیبر تا درون کشور پاکستان وهند را جولانگاه خود ساختند. پشتون ها در بیشتر شئون زندگی شان تأثیری پذیرفتند که در لغات و کلمات زیر دلیل آن‌ها می‌باشد با اغلب مصادر زبان فارسی و ادامه افعالی که از آن ساخته می شود. از زبان پشتو با تغیر خیلی عادی و غیر مهمی به کار برده شده است.

مصادر فارسی	مصادر پشتو	امر ونهی فارسی و پشتو	
خوردن	خولمـل	بخور	نخور
خندیدن	خندل	بخند	مخند
شمردن	شمیرل	بشمر	مشمر
گشتن	گرخیدل	برس	مرس
رسیدن	رسیدل	بکار	مکار ۸
پختن	پخول		
گرفتن	گیرول		
کاشتن	کارل		

لغات دیگری

دیوار	دیوال	جلد	جلد
جای	حای	فنا	فنا
رنج	رنح	جفا	جفا
چادر	حادر	جور	جور
اسب	اس	ماهی	مهی
پهن	پلن	روزه	روژه
پدر	پلار	فقیر	پکیر
شب	شپه	جلسه	جلسه
نام	نوم	جسم	جسم
فهم	پام	جزا	جزا
آب	اوبه	جنس	جنس
خواهر	خور	جهاد	جهاد
زیاد	زیات	جهل	جهل
حاضر	حاضر		

این نتیجهٔ تأثیر زبان فارسی در ایالت مرزی شمالی غربی (سرحد) پاکستان بوده است که بیشتر شعرای زبان پشتو به زبان فارسی نیز شعر سروده‌اند. در این رابطه می‌توانیم از خوشحال خان ختک، اشرف خان هجری، عبدالقادر خان ختک، معز الله مهمند، مصری خان، قاسم علی خان آفریدی، میان نعیم، صفی الله، ارباب عبدالرحیم، محمد زمان خان ختک، دوست محمد کامل وغیر آنها اسم ببریم. همان طوری که ما سراغ داریم تعداد شعرای فارسی زبان در ایالت سرحد به پنجاه می‌رسد.

زبان پشتو که از هر نظر تحت تأثیر زبان فارسی در آمده در فن شعر این تأثیر به درجهٔ اعلی می‌رسد. غزل، رباعی، مثنوی و قصیده وغیر آن در پیروی از شعر فارسی به وجود آمد. و شعرا همان اصطلاحات، تشبیهات و استعارات در شعر به کار می‌بردند که خاصهٔ زبان فارسی می‌باشد.

شاعر شهیر زبان پشتو خوشحال خان ختک که در زبان فارسی نیز شعر سروده است، در شعر پشتوی خود ابتکار تازه‌ای را به وجود آورده است که در نتیجهٔ آن در دامن شعر فارسی به وجود آمده است. و آن ابتکار این است که ایشان قافیه‌ها و ردیف‌های پشتو را آن چنان با مهارت کامل و قشنگی در شعر فارسی خود در آورده که احساس می‌شود که اگر خوشحال خان این کار را نمی‌کرد از طرف وی یک نوع بی عدالتی با شعر فارسی تلقی می‌گردید.

بگرد کوی تو گشتن مراد زمادی (مال من است)
بود که روی تو بینم که کعبه مادی (من) است
من این جمال تراکی مثال دریابم
که خود مقابل تو از ماه و مهر پیداری (به وجود آمده است)
منم که غیر ترا در جهان نمی‌بینم
خلاف نیست خریدار حق تعالی دی (است) [۱۰]

در غزلی دیگر در آغاز و پایان هر بیت کلمات پشتو را به کار برده‌اند که حسن عجیبی به شعر فارسی بخشیده:

تا وئیل قند و نبات و شهد یک جا دیده ای
(تو می‌گفتی) آری آری آن دهان و آن لبان و آن وئیل (گفتن)
(همواره صبح تا شب) تل سبا بیگاه آه و ناله و فریاد ماست
بر دل سخت نشد تأثیر زاری و ژرل (زاری و گریه کردن)

نمونه اشعار اشرف خان هجری:

ساقی بده پیاله کنون موسم گل است	هنگام نو بهار هوای هوا گل است
بلبل هزار نغمه موزون دهد به گل	مطرب چرا خموش مگر چشم او گل است
آمد بتی به باغ بدو گفتم ای نگار	حقا که نزد روی تو ورد چمن تل است

گفتا شده نزار کجا نقطهٔ دلت — گفتم مکان او خم گیسوی کاکل است
گفتم گلی ز باغ رخت بر چینم مها — گفتا میار دست رخم معدن الست
گفتا غزل ز کیست، ختک گفتمش، دلا — در بند شاه هند یکی رشک بلبل است ۱۱

نمونه اشعار عبدالقادر خان ختک: ۱

چو زلف عنبرین را پیچ و خم کردی کرم کردی
دها را از سرنو بند غم کردی کرم کردی
چو بگشودی نقاب از رخ، نمودی عارض زیبا
شب اندوه ما را صبحدم کردی کرم کردی
بحمد الله که قتلم را به دیگر کس نفرمودی
سرم را چون به دست خود قلم کردی کرم کردی
به روی عاشقان زار عمرت در فزون بادا
جفاها گفتی و جور وستم کردی کرم کردی
سراسر محنت و غم بود در ملک وجود ما
چو بازم ساکن ملک عدم کردی کرم کردی ۱۲

پانوشته‌ها

۱ - پیش گفتار ضرب المثل های مشهور ایران گردآوری از غلام رضا آذری، ص ۱
۲ - دستور نویسی فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، از دکتر شفقت جهان ختک، مقدمه،ص ۱.
۳ - همان، ص ۷ و با اضافه.
۴ - فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید، مقدمهٔ استاد سعید نفیسی موسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۵ - پیش گفتار، ضرب المثل های مشهور ایران، گردآوری از غلام رضا آذری، ص ۱-۲.
۶ - مجلهٔ اقبالیات شمارهٔ فارسی، اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۸۷م.
۷ - پایان نامه دکتری میر غزن خان ختک، ص ۴۶.
۸ - همان، ص ۲۰
۹ - پایان نامه دکتری، سید قیوم سلیمانی، صص ۸-۹.
۱۰ - پایان نامه دکتری میر غزن خان ختک، ص۵۸
۱۱ - همان پایان نامه، صص ۷۲ - ۷۳.
۱۲ - همان، ص ۷۷.

*****

علی کمیل قزلباش [1]

شعر فارسی خوشحال خان ختک

چکیده:

خوشحال خان ختک به عنوان برجسته‌ترین شاعر پشتو زبان شناخته می‌شود، امّا به شعر فارسی هم آثاری گرانبها از خود باقی گذاشته است. او به پشتو خوشحال تخلّص می‌کرد اما به فارسی غیر از خوشحال گاهی کوهی و روهی هم تخلّص می‌کرد. وی در شعر فارسی به شعر فارسی سرایان سرشناس نظیر حافظ، سعدی، امیر خسرو، جامی، فیضی، و بیدل توجه کامل می‌نمود. همین تأثیر و نفوذ اشعار و افکار فارسی سرایان در شعر پشتوی خوشحال نیز باز تابی داشته است. با وصف کمیّت محدود شعر فارسی خوشحال، برخی از مضامین بکر و نوآوز را در شعر خود آورده که کم‌نظیر است، به طور مثال:

ـ چشم ظاهر بین مردم، مردم چشم سراست
عاقلان را در درونِ چشم، چشمِ دیگر است

ـ اعفوِ خُدا ز جرمِ منِ و تو زیادت است
«لا تقنطوا» از آیت قرآن شنیده‌ای

***

خوشحال خان ختک اگرچه شاعر پشتو زبان است و از مقامی ؛ که در ادبیات جهانی برخوردار است از شعر پشتویش است. ولی در کلّیاتش یک بخش مختصری از اشعار فارسی نیز دارد که باوجود شاعر ملّی گرا، و رهنمای آزادی خواه ونویسندهٔ متعصب پشتون بودن، علاقه‌اش، به فارسی فراوان بود و آبرو و آبداری شعر پشتوی او نیز به علّت مطالعه و آشنایی با شعر و شاعران توانمند فارسی بود. در دیوان پشتوی او بیت‌ها وموضوعاتی فراوانی است که از همین شعرای جهانی فارسی گرفته شده است و بیشتر کتابهای زیر مطالعهٔ ایشان

---

[1] - استادیار دانشکده دولتی - کویته

فارسی بوده است. به قول کامل مؤمند: «از مطالعۀ دیوانش اثرات ادب فارسی و خوشه چینی از اساتید فارسی به نظر می‌رسد.»[۱]

اگرچه شعر فارسی خوشحال به حد شعر پشتوی او نیست. ولی اشعارش نمایانگر آشنایی کامل او با زبان فارسی می‌باشد. شاید او به این نتیجه رسیده بود که اگر فقط به زبان فارسی شعر بنویسد مقام و مرتبه‌ای را نخواهد یافت لذا با کمک شعر فارسی به سروده‌ی پشتو دست یافته است. مثل میرزا اسد الله خان غالب، که گفته بود:

فارسی بین تا ببینی نقش‌های رنگ رنگ   بگذر، از مجموعۀ اردو که بی رنگ من است

ولی جایگاهی که امروز او در شعر اردو دارد در فارسی شاید دهمش[۲] را نداشته باشد. بر عکس این خوشحال خان به اشعار فارسی اش فاخر نیست بلکه بر شعر پشتو می‌نازد و می‌گوید:

بند به بندئی نظر وکره خوندئی اخله   د دانـا دخـلی کـلام لکـه کـنی د ـــ

ترجمه: نظر به هر بندش داشته[۳] باش و مزه‌اش بگیر / کلام دهن دانا مثل نی شکر است

زه خوشحال پشتون چی به پښتو فارسی کښی طاق یم

لا مـــی به پـــښتو ژ بـه کـښی ژ بـه در غـلیزی

ترجمه: من خوشحال پشتون[۴] که در پشتو و فارسی یکتا هستم / در پشتو زبانم بیشتر روان است.

از مطالعۀ اشعار فارسی خوشحال به نظر می‌رسد که در آن فرهنگ و هنر همه جانبۀ ایران و همچنین فلسفۀ اخلاق و عرفان و ادب و فنون آن کشور با آب‌وتاب کامل جلوه گر است، خوشحال در شعر فارسی از لب و لهجه مترنّم سعدی و حافظ تأثیری زیاده پذیرفته است.[۵]

و علیه شعر پشتو در شعر فارسی خوشحال خبری از فردوسی نیست. فقط دو بیتی که علیه اورنگ زیب سروده است دیگر کاری به حماسه و مبارزه ندارد. ولی با وجود شعرای مذکور تأثیر شاعران دیگر هم دیده می‌شود.

سبک وی در غزل (فارسی) همان عصاره و چکیده سبک‌های پیشین است در اشعار دری وی، چیزی تازه و نوی که در خور ذکر باشد موجود نیست با این همه آنچه در شعر مورد پسند همه می‌گردد شیرینی و روانی و موسیقی لطیف و خوش آهنگ اوست. باز در سادگی واژگان و زیبایی کلام و مغنی او را

امتیاز خاص بخشیده است... در انتخاب واژگان هم سبک شاعران سبک عراقی و از حیث معانی نیز لب ریز از چاشنی محبت و شور عشق است: ترکیبات بازاری ومیانه، تشبیهات دور از ذهن و استعارات مبالغه‌آمیز در شعرا و راه ندارد.[۶]

ولی در نظر نعیم نقوی: اگر او (خوشحال) توجه‌ای کاملی به شعر فارسی می‌داد به یقین می توان گفت که از شعرای معروف فارسی به شمار می‌آمد [۷]

ما نمی‌توانیم کلام فارسی او را با افتخار بیش پیش خواننده بگذاریم. اگرچه به جای خود خوب است ولی در برابر اساتید شعر فارسی جایگاهی خاصی ندارد.[۸]

اگر خوشحال خان به جای پشتو به شعر فارسی توجه می‌داد به همان عصر خودش یک شاعر بین المللی قرار می‌گرفت. چراکه فارسی در بعضی از کشورهای مسلمان مورد مطالعه و درک قرار می‌گرفت ولی او می‌دانست که برای احساسات مجاهدانه، مردانه و سرفروشانه‌اش دامن نرم و نازک فارسی ضعیف است، به زبان فارسی، سخنان عاشقانه، رندانه و متصوفانه گفته می‌شود، و متحمّل رزم و جهاد و شمشیر و تیر و تفنگ نمی‌توان شد.[۹]

ولی شاید آقای میر عبدالصمد خان از شاهنامه‌ی فردوسی بی بهره مانده است وگرنه این حرف را نمی‌زد ؛ که فارسی متحمل سخنهای رزم و جهاد و شمشیر و تیر نمی‌تواند بشود. وقتی کتابی را به نام خوشحال و اقبال می‌نوشت در شعر فارسی اقبال می‌توانست همین موضوعات را ببیند.

اگرچه تعداد اشعار فارسی او خیلی کم است ولی اشعار فارسی او در ادب فارسی مقامی را به دست آورده است که دانشمندان با نظر تحسین می‌نگرند.»[۱۰]

«بخش عمده ی شعر فارسی او غزلیات است که تحت تأثیر حافظ و سعدی قرارگرفته است، شیرینی، روانی و سادگی خاصه عمده‌ی او است.»[۱۱]

نظرات خوشحال شناسان راجع به شعر فارسی او باهم تفاوت دارد، که اینجا ملاحظه فرمودید ولی از نظر بنده درست است که شعر فارسی خوشحال به سطح شعر پشتوی او نیست. یا در برابر شعرای بزرگ فارسی ضعیف است ولی از عوامل عمده‌ی آن، کار نکردن به زبان فارسی است. اگر او مثل پشتو ابیات زیادی به زبان فارسی می‌سرود، حتماً جایگاهی را می‌یافت. ولی هنوز هم که شاید بیشتر از ۴۵۰ بیت فارسی نداشته باشد بیت‌های در او می‌بینیم که

دلیلی است برای قادر الکلامی او، و همان امید و رجا که در پشتو دارد اینجا نیز دیده می‌شود. اگرچه او زندگی را با مشکلات و سختی‌ها سپری کرد. ولی همّت و حوصله را از دست نداد و همیشه تلقین همّت و تلاش و جستجو می‌کند چرا که در نظر او مرد از دهن شیر هم رزق خود را در می‌آورد، و نه فقط به همّت خودش بلکه تکیه بر لطف خدا دارد و از رحمت او مایوس نیست.

برون بر ببین که جهان بر تو تنگ نیست — تا کی درون گوشه ی خلوت غنوده‌ای
عفو خدا ز جرم من و تو زیادت است — «لاتقنطو» از آیت قرآن شنوده‌ای [۱۲]

خوشحال خان همیشه ایمان به راست گویی داشت. مادر اشعار پشتوی او شاهد راست گویی او در مورد دیگران و خودش نیز می‌باشیم. حتی اگرچه گاهی از راست گویی شخصیت خودش نیز زیر سوال می‌رفت. او معتقد است که

راستی را پیشه کن وانگه دم مردی بزن — مرد گر می‌بود در عالم چو شاه خیبر است [۱۳]

همّت و مردانگی نزد خوشحال اصل کار است. او هیچ وقت دست طمع پیش کسی دراز نمی‌کند و می‌گوید:

من غلام همّت آن کو طمع را سد ببست — گرچه نان جو ندارد جان من اسکندر است [۱۴]

یا این بیت که :

شیوه جود و کرم هر کس که دارد حاتم است — آنکه نستاند، نخوهد او ز حاتم بهتر است [۱۵]

باز یا شهباز که نکته مهم شعر خوشحال است و علامت مردانگی، همّت و بلندپروازی است. مانند اشعار پشتو در اشعار فارسی هم دیده می‌شود.

شاهباز است که مر ساعد شه را شاید — گرچه بیهوده بهر گوشه پرید این دل من [۱۶]
بر فراز نُه فلک پرواز ماست — باش تا شهباز ما پروا کند [۱۷]

در توصیف باز می‌گوید:

شاه مرغان شکاری باز است — آنکه محبوب شماری باز است
آنکه بر دست شهان دارد جای — بو العجب صنعت باری باز است
دل به مرغان هوانسپاری — ای پسر گربه سپاری باز است [۱۸]

خوشحال خان مثل شاعران بلند پایهٔ فارسی هیچ وقت با ملا و شیخ و واعظ نساخت. او همیشه شورو مستی و عشق و رندی را دوست داشت و با مسلک پیر میکده هم رنگ بود. او می‌گوید:

ما را چو دل به عشق نگارینه شد گرو — ای ناصح! این چه درد سری می‌دهی برو
ما مست ساغر می‌عشقیم پیش ما — این وعظ و این نصیحت عالم به نیم جو [19]

***

با وجود وسعت کام و دل و جمع بتان
زاهد و افسرده دل، در کنج تنهایی غنود

ما زیان عاشقی بگزید، زاهد سود زهد
آن زیان را دوست می‌دارم ازین بیهوده سود [20]

یا این ابیات که جنبه ی بهاری را نیز در خود گنجانیده است.

نو بهار و می و معشوقه و جام است اینجا — زهد و پرهیز و ورع را چه مقام است اینجا
قصّه کوتاه که در مذهب ما ای ساقی — غیر می‌هر چه بود جمله حرام است اینجا

خوشحال خان شاعری است که در دیوان او بیت‌هایی که از همه بیشتر و زیادتر دیده می‌شود، عشقی و اشعار غنایی است. چون پیروی شاعران فارسی‌گوی بود و در زندگی اش آثار از تجربیات عشق و محبت دیده می‌شود.

عاشقی چیست غم و درد و بلا را بودن — سالها شد که ز روی تو کشید این دل ما [22]

و در مدح قد و بالا و حسن وزیبایی محبوب، این مرد شمشیر زن این گونه احساساتی دارد.

به پیش قامت دلجویی و پیش زلف شبرنگت — نگارینا درخت سرو سنبل را چه یاد آرم [23]
لبت مسیح صفت مرده را روان بخشد — عجب طبیب طبیعت شناس هر خویست
اگرچه تیر عدو جانستان بود خوشحال — مرا خدنگ بلا آن دو چشم جادویست [24]

خوشحال خان به زبان فارسی غزل، قصیده و رباعیات هم نوشته است. یک قصیده او که ۲۶ بیت دارد هم از لحاظ تفکّر و محتویٰ و هم از لحاظ هنر شعری قابل ستایش است؛ که به این مطلع آغاز می‌شود.

چشمِ ظاهر بینِ مردم، مردمِ چشم سر است
عاقلان را در درونِ چشم، چشمِ دیگر است [25]

و این قصیده بر وزن و بحری سروده شده است که قبل از او به قول هیواد مل امیرخسرو دهلوی «قصیدهٔ بحرالابرار» جامی هروی قصیده ی «لجة الاسرار» امیرعلی شیر نوایی قصیده‌ی «تحفة الافکار» و کلیم کاشانی قصیده «نسایم الاسحار» وابوالمعانی بیدل قصیدهٔ «سواد اعظم» را به همان بحر و وزن سروده بودند. [26]

چند غزلهای از شعر فارسی خوشحال نیز به بحوری سروده شده است که قبل از ایشان شعرای فارسی گوی معروف سروده بودند. مثل این غزل خوشحال که

هر که در کوچه آن ماه مکانی دارد — کفر محض است اگر میل جنانی دارد[۲۷]

به وزن غزل لسان الغیب شیراز است که می‌گوید

شاهد آن نیست که موی و میانی دارد — بنده‌ی طلعتی آن باش که آنی دارد [۲۸]

سعدی هم به همین بحر غزلی دارد:

آن شکر خنده که پُرنوش دهانی دارد — نه دل من که دل خلق جهانی دارد[۲۹]

غزلی را حافظ می‌سراید که:

ما زیاران چشم یاری داشتیم — خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم [۳۰]

به همین بحر غزلی را خوشحال با این مطلع چنین آغاز کرده است

چون نظر بر خال خوبان داشتیم — تخم غم را در دل خود کاشتیم[۳۱]

و غزلی را که خوشحال خان به این مطلع آغاز می‌کند:

نو بهار و می و معشوقه و جام بت اینجا — زهد و پرهیز و ورع را چه مقام است اینجا[۳۲]

به وزن و بحری است که جامی در آن این غزل را سروده است.

طرف باغ و لب جوی و لب بام است اینجا — ساقیا خیز که پرهیز حرام است اینجا[۳۳]

و به همین بحر: غزلی فیضی هم دارد که می‌گوید:

این چه مستی است که بی باده و جام است اینجا

باده گر خام بنوشیم حرام است اینجا[۳۴]

در این بحر از عرفی و نظیری هم غزلها داریم و غزلی را که خوشحال با شیرینی بسیار سروده است این است که:

به خط نو رسید آن نو رسیده — به قتل عاشقان خط برکشیده [۳۵]

به قول خانم گویا اعتمادی، واقف بتالوی، خاتم الشعرای ادبستان هند، به همین بحر دو غزلی را به مطلع‌های زیر سروده است:

- ز چشمم می‌رمد آن نور دیده — خدا داند که از مردم چه دیده
- مگر گل شب ترا در خواب دیده — که پیش از صبح پیراهن دریده[۳۶]

***

خوشحال خان ختک چند غزلی ملمّع هم دارد که در آن از فارسی و پشتو استفاده نموده و این علامت قادر الکلامی او می‌باشد، او می‌گوید:

تاویل قند و نبات و شهد یکجا دیده‌ای　　　آری آری آن دهان و آن‌لبان و آن ویل[37]

تاویل (تو گفتی) ویل (گفتن) کلمات پشتو است. وبیت دیگری که

گمان مبر که بگردد ز عشق تو خوشحال　　　چرا که بر رخ خوب تو دیر شیدا دی[38]

دیر شیدا دئـ (بسیار شیدا است) جمله پشتو است که به هنر و زیبایی به کار برده است.

دکتر جاوید می‌گوید: بسا موارد شاعر (خوشحال) موفق شده است تا کمال معنی را با جمال لفظ استادانه پیوند و آرایش دهد و عالیترین حال و عواطف بشر را در قالب زیباترین الفاظ به سبک فصیح و دلپذیر عراقی بیان کند[39] مانند این ابیات:

«کوهی» اگر زمانه فرستد هزار غم　　　از غم چه غم چو رطل گران را بیافرید[40]

«روهیا» یوسف عهد است نگار تو ولی　　　نیست آگه ز درد دل یعقوبی تو[41]

با داغ دل چو لاله درین باغ زاده‌یم　　　از ماست هر که زاویه در خون کند کسی[42]

مثل شعرای دیگر، در اشعار دری خوشحال تلمیح هم به نظر می‌آید که دلیل وسعت مطالعهٔ شاعر است. در بیتی می‌گوید:

آدم صفت ز روضهٔ رضوان بدر شوم　　　ما را اگر ز کوی تو بیرون کند کسی[43]

من مگر از حال خود آگاه نیم　　　شیخ صنعان را ز دین بیزار کرد[44]

و از آیات قرآنی هم اقتباس آورده است که ثمره ی آشنایی خوشحال با کلام الٰهی است.

عفو خدا ز جرم من و تو زیادت است　　　«لا تقنطو» ز آیت قرآن شنیده‌ای[45]

اینجا باید از نظر صور خیال هم به اشعار دری خوشحال یک نگاه بیاندازیم که از چه آرایه‌ها استفاده نموده.

واج آرایی:

یار من یار ز اغیار نمی‌داند حیف　　　قدر یاران وفا دار نمی‌داند حیف[46]

تجنیس یا جناس:

چشم ظاهر بین مردم مردم چشم سر است

عاقلان را در درون چشم چشم دیگر است[47]

مراعات النظیر یا تناسب:

چو «روهی» در حدیث آید نبات و شکر افشاند

در آندم طوطی خوشگوی و بلبل را چه یاد آرم[48]

حسن تعلیل:

سرو در باغ سر افکنده از آنست که او قامت راست ترا دیده و خوش اسلوبی تو ۴۹

طباق یا تضاد:

مشک سلطان است و من درویش او مهر شاهان هان بدرویشان خوش است ۵۰

ارسال المثل:

باران دیده را به تردد همی دهم خلقی بگشت باغ و مراپای در گل است ۵۱

تکرار و تصدیر:

قیمت گوهر نمی‌داند مگر گوهر شناس

از زبان مرد صاحبدل سخن چون گوهر است ۵۲

تضاد:

از غم و غصه هر ناکس و کس هیچ نشد هست از آهن و فولاد پدید این دل من ۵۳

ایهام:

شاه من تند بران رخش که بس مردم شهر بهر نظاره‌ی تو بر در و بام است اینجا۵۴

لف و نشر:

دلم ربوده آن زلف و خال و ابرویست

چه خوش هلال چه خوش دام و دانه دلجویست۵۵

خوشحال خان در شعر پشتو «خوشحال» تخلّص می‌کند. ولی در فارسی «خوشحال» «کوهی» و «روهی» آورده است.

چرا خوشحال را پرسی که چونی مگر از چهره ی او مبرهن نیست ۵۶

بکوی او که ره دارند روهی ز خیل آن سگان بودی چه بودی ۵۷

قتل کوهی را به تیغ غمزه خواهد آن نگار کاش باشد این کرم ایدوستان زانشوخ زود ۵۸

خوشحال به زبان فارسی تاریخهای ولادت و وفات افراد خانه‌اش را نیز در صورت شعر در آورده است اینجا بطور نمونه قطعهٔ ولادت پسر بزرگش اشرف خان هجری را می‌آوریم:

بسه زاو یای مه روزه پاس اول شب بزاد اشرف و اندر کنار دایه بنخفت

چسو بود وقت بهار و شگفتن گلها حساب سال وی آمد بهار «اهل شگفت» ۵۹

قبلاً یادآور شدیم که خوشحال برخلاف شعر پشتو، شعر فارسی‌اش به جای حماسه تقریباً همه به عشق و رندی و پند و نصایح و امید و رجا و همّت و بلند خیالی مشتمل است. ولی یک رباعی که در آن اظهار تاسّف بر همکاری با

مغولها است چنین است:

گفتم که مغل شوم به شمشیر زدن — افغان را بس بریدم گردن
آخر نشد همان افغانم — حیف است ز کوشش بی‌جا کردن [60]

یادداشتها

۱ - خوشحال خان ختک، ص ۲۲۵، مولف: دوست محمد کامل مومند، اداره اشاعت سرحد، پیشاور، ۱۹۵۱م.
۲ - کلیات غالب (فارسی) ج، ۱، ص ۱۶۱، مجلس ترقی ادب، لاهور، طبع اول، جون ۱۰۶۷م.
۳ - ارمغان خوشحال - ص ۸۷، مقدمه از: سید رسول رسا، یونیورستی بک ایجنسی، پیشاور، بار دوم، ۲۰۰۱م.
۴ - همان، ۶۵.
۵ - خوشحال نامه، «خوشحال کی فارسی شاعری» از دکتر سید مرتضی جعفری، ص ۵۹)، اباسین آرتس کونسل پیشاور، ۱۹۸۰م.
۶ - ننگیالے پشتون « اشعار دری خوشحال» از خانم گویا اعتمادی، ص ۲۷.
۷ - پشتو کا عظیم شاعر خوشحال خان ختک، ص ۹۱، از پرفسور نعیم تقوی، شعبه تصنیف و تالیف، وفاقی اردو کالج کراچی ۱۹۸۱م.
۸ - ارمغان خوشحال، ص ۱۴۵
۹ - اقبال و خوشحال، ص ۹۷، از: میر عبدالصمد خان، عظیم پبلشنگ هاوس، پیشاور، بار دوم ۱۹۸۲م.
۱۰ - احوال و آثار و شرح سروده‌های فارسی خوشحال خان، پایان نامهٔ کارشناسی ارشد خانم شازیه نذیر، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد
۱۱ - ننگیالی د زمانی، ص ۲۴۷، سر محقق زلمے هیوادمل، د افغانستان دکلتوری ودی تولنه، جرمنی، ۱۳۸۰
۱۲ - د خوشحال ختک کلیات، ج، ۱، ص ۵۱۹، مقدمه از: عبد الحی حبیبی، قندهار، چاپ اول ۱۳۱۷.
۱۳ - همان، ص ۵۰۹
۱۴ - همان، ص ۵۰۸
۱۵ - همان، همان
۱۶ - ارمغان خوشحال، ص ۷۹۴.
۱۷ - همان، ص ۷۸۹.
۱۸ - همان، ص ۷۸۸.
۱۹ - همان، ص ۷۹۴.
۲۰ - همان، ص ۵۱۲.
۲۱ - د خوشحال ختک کلیات، ج ۱، ص ۵۱۵
۲۲ - سر آب، خوشحال کی فارسی شاعری، از نجم الرشید، ص ۷۱

۲۳ - د خوشحال ختک کلیات، ج ۱، ص ۵۲۲
۲۴ - ارمغان خوشحال، ص ۷۸۸
۲۵ - همان، ص ۷۹۲
۲۶ - ننگیالی د زمانی، ص ۲۴۶
۲۷ - د خوشحال ختک کلیات، ج ۱، ص ۵۰۸
۲۸ - دیوان حافظ - ۸۳، به اهتمام: جهانگیر منصور، نشر دوران، تهران، چاپ ششم ۱۳۸۰.
۲۹ - کلیات سعدی - ص ۲۳۹، محمد علی فروغی، انتشارات ققنوس، تهران، زمستان ۱۳۶۶
۳۰ - دیوان حافظ - ص ۲۳۹
۳۱ - د خوشحال ختک کلیات: ج ۱، ص ۵۱۷
۳۲ - همان، ص ۵۰۵
۳۳ - دیوان جامی، ج ۱، ص ۲۳۳، جلد اول، مقدمه و تصحیح: اعلا خان افصح زاد، نشر مرکز مطالعات ایران، تهران، ۱۳۷۸
۳۴ - کلّیات فیضی - ص ۱۷۸، مرتّبه: ا.دی ارشد، اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۶۷م.
۳۵ - د خوشحال ختک کلیات، ج ۱، ص ۵۱۹
۳۶ - دیـوان واقف، ص ۷۱۱ - ۷۱۲، باهتمام: پرفسور غلام ربانی عزیز، پنجابی اکادمی،لاهور ۱۹۶۲م.
۳۷ - د خوشحال ختک کلیات، ج ۱، ص ۵۲۶
۳۸ - همان، ص ۵۲۸
۳۹ - نگاهی بر اشعار دری خوشحال خان ص ۱۵، تالیف: پوهاند دوکتور جاوید اکادمی علوم‌افغانستان، ۱۳۶۴.
۴۰ - د خوشحال ختک کلیات، ج ۱، ص ۵۱۱
۴۱ - همان، ص ۵۱۸
۴۲ - همان، ص ۵۱۱
۴۳ - همان، همان
۴۴ - ارمغان خوشحال، ص ۷۸۹.
۴۵ - د خوشحال ختک کلیات، ج ۱ ۷ ص ۵۱۹
۴۶ - ارمغان خوشحال - ص ۷۹۲
۴۷ - همان. همان.
۴۸ - همان، ص ۷۹۳
۴۹ - همان، ص ۷۹۴
۵۰ - همان، ص ۷۸
۵۱ - همان، ص ۷۸۷
۵۲ - همان، ص ۸۰۰
۵۳ - همان، ص ۷۹۴
۵۴ - همان، ص ۷۸۶
۵۵ - همان، ص ۷۸۸
۵۶ - همان، ص ۷۸۷
۵۷ - همان، ص ۷۹۴
۵۸ - همان، ص ۷۹۰
۵۹ - تاریخ مرصع، ص ۲۹۹، تألیف: افضل خان ختک، مقابله و تصحیح: دوست محمد کامل - یونیورستی بک ایجنسی پشاور.
۶۰ - همان - همان.

*****

دکتر میر غزن خان ختک*

دوست محمد خان کامل یثربی
نگاهی به احوال و آثار
(۱۹۱۵ - ۱۹۸۱ میلادی)

چکیده:
دوست محمد خان کامل یثربی (م ۱۹۸۱م) نویسنده، منتقد و سخنور سه زبان فارسی، پشتو واردو از شخصیت‌های علمی، ادبی و فرهنگی قرن بیستم به شمارمی‌رود. او در زمینهٔ تحقیق و پژوهش آثار متعدّدی به پشتو، اردو و انگلیسی چاپ شده و چاپ نشده از خود باقی گذاشته است. در شعر فارسی به موضوعات منقبت، وطن دوستی، تغزل گرایش صمیمانه نشان می‌داد. او دانش آموختهٔ رشته‌های فلسفه و حقوق از دانشگاه اسلامی علیگره بوده و در شغل وکالت دادگستری اشتغال داشت، اما در نهضت استقلال طلبی مسلمانان شبه قاره و در فعالیتهای انجمن نویسندگان پشتو زبان سهم شایانی داشته است. به اشعار و اندیشه‌های فارسی سرایان برجسته به حدّی متوجه بود که غیر از شعر فارسی در شعر اردو و پشتو هم از آن سرچشمهٔ فیاض بهره هایی برده است. غیر از ده‌ها مقاله علمی چهار کتاب به پشتو، یک کتاب به اردو و یک کتاب به انگلیسی در آثار چاپ شده‌اش می‌درخشد. متأسفانه مجموعه‌های شعری وی که «خمخانهٔ یثرب» (فارسی و اردو) و مجموعهٔ اشعار (پشتو) عنوان دارد، تاکنون به چاپ نرسیده است.

***

* - ساکن حیات آباد - پیشاور

شرح احوال [۱]

دوست محمد خان کامل یثربی که در تاریخ ۱۷ سپتامبر ماه ۱۹۱۵ میلادی در شهر پیشاور پا به عرصه وجود نهاد، پسر فوجون خان از قبیلهٔ مومند افغانها بود. نیاکان دوست محمد خان در روستای معروف ایل مومند به نام بده‌بیرکه در مجاورت شهر پیشاور می‌باشد، زندگی می‌کردند. که بعداً به شهرستان نوشار [نوشهره] کوچ کرده در یکی از دهکده توابع آن شهرستان به نام داگی سکنه گزیدند؛ ولی بعداً پدرش با خانوادهٔ خود به پیشاور آمده در سکندرپوره آن شهر اقامت گزید. وی (فوجون خان) به عنوان قاضی خدمت می‌کرد.

دوست محمد خان کامل تحصیلات ابتدایی را در یکی از دبستانهای پیشاور به پایان رسانید و درست در همین زمان بود که پدرش به هری پور، یکی دیگر از شهرهای ایالت سرحد شمال غربی انتقال یافت. چنانچه بعد از سه سال خدمت فوجون خان در سال ۱۹۲۹ میلادی به عنوان قاضی به شهرستان مردان منتقل گردید. دوست محمد خان کامل در همهٔ این مدت پدر خود را همراهی می‌کرد و همچنین در سایهٔ عطوفت و محبت پدری تحت نظارت و راهنمایی وی، رشد می‌یافت. در سال ۱۹۳۲ میلادی آقای دوست محمد خان کامل در شهر مردان دبیرستان خود را باموفقیت گذرانید و وارد دانشکدهٔ اسلامی پیشاور (Islamia College Peshawar) گردید. در همین ایام دانشجویی به مدیریت مجلّه خیبر برگزیده شد در سال ۱۹۳۴ میلادی از اسلامیه کالج پیشاور رفته وارد دانشکدهٔ ادوار پیشاور (Edward College Peshawar) شد. در همین ایام بود که دوست محمد خان کامل علاوه بر شعر پشتو به سرودن شعر فارسی و اردو نیز دست به کار شد. و در جلسات انجمن‌های ادبی شرکت می‌جست و هنگامی که در سال ۱۹۳۶ میلادی نایل به اخذ درجهٔ لیسانس گردید جهت ادامه تحصیلات

۱ - الف: د توری او در قلم خاوند (صاحب سیف و قلم) تألیف محمد نواز خان ختک - پیشاور سال ۱۹۶۱ میلادی ص ۸ - ۹.

ب: «خُم خانهٔ یثرب» دوست محمد خان کامل یثربی - نسخهٔ خطی با تشکر از همیش خلیل محقق معاصر پشتو.

خود عازم دانشگاه علیگر شد و دز آنجا بود که دوست محمد خان کامل اول در فلسفه فوق لیسانس گرفت و بعداً تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق به پایان رساند. در سال ۱۹۳۹م وی بعنوان وکیل دادگستری در پیشاور مشغول به کار گردید و دوش به دوش آن به فعالیت‌های سیاسی نیز پرداخت و تحت لوای حزب مسلم لیگ برای استقلال مسلمین هند دست به مبارزه زد و حتی برای مدّتی زندانی شد. در سال ۵۰-۱۹۴۹ وزیر ارشد ایالت سرحد شمال غربی به نام عبدالقیوم خان به کامل پیشنهاد کرد که سمت قاضی ارشد (Session Judge) را قبول کند ولی وی موافقت نکرد.

در سال ۱۹۵۱ میلادی وی به عنوان منشی عمومی (General Secretary) «اولسی ادبی جرگه» [انجمن ملی ادبی] که انجمن نمایندهٔ نویسندگان پشتوی ایالت سرحد شمال غربی پاکستان بود، انتخاب گردید و به طور متوالی در حدود هشت سال این مسئولیت سنگین را به عهده داشت. فعالیتهای اولسی ادبی جرگه [انجمن ملی ادبی] در تاریخ زبان و ادبیات پشتو از اهمّیت فراوانی برخوردار است و همچنین انجمنی است که به زبان پشتو شعرا و ادبایی مانند امیر حمزه شینواری، کاکاجی صنوبر حسین مومند، دوست محمد خان کامل، اجمل ختک، قلندر مومند، ولی محمد خان طوفان، میر مهدی شاه مهدی، حسین بخش کوثر، همیش خلیل، سیف الرحمن سلیم، عبداللطیف وهمی، سردار خان فنا، رضا همدانی و فارغ بخاری را پرورانده است.

در سال ۱۹۶۲ میلادی رئیس کل دادگستری و دیوان عالی کشور سمت قاضی دادگاه عالی را به دوست محمد خان کامل پینشهاد کرد ولی وی از قبول آن معذرت خواست و بالاخره در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۸۱ میلادی به روز دوشنبه دوست محمد خان کامل این دار فانی را وداع گفت و به رحمت ایزدی پیوست. مزار وی در پشتون گری از توابع شهرستان نوشاز [نوشهره] می‌باشد.

سبک و آثار

دوست محمد خان کامل عالم و دانشمند وفیلسوف و محقّق و ناطق و نویسنده و شاعر ارجمند به زبانهای پشتو، انگلیسی، فارسی، اردو، عربی و

سانسکریت بود و بر این زبانها تسلط کامل داشت و در بین این زبانها به سه زبان یعنی فارسی، پشتو و اردو شعر نیز می‌سرود ولی شعر هر سه زبان وی تحت تأثیر شعر فارسی بوده است به طوری که در مقطع یکی از غزلهای پشتو می‌گوید:

نن گمان په پیشور مـی‌د شیراز شـی　　　　په دا زمکه چی کامل سخن طراز دی

ترجمه:« امروز که کامل دارد در این بحر و وزن شعر مـی‌سرایـد، گمان می‌کنم که پیشاور به صورت شیراز در آمده است.»

دوست محمد خان کامل در فارسی کامل و یثربی هر دو تخلص را به کار می‌برد. اگرچه وی شعر سرودن را از غزل سرایی شروع کرد ولی ممکن نبود که قلب حسّاس و نگاه ژرف بین وی از تحوّلات سیاسی وطن اثر نپذیرد و نهضت‌های استقلال طلبانه و جنبش‌های ملی را نادیده بگیرد. لذا علیه استعمارگران قطعاتی گفته و از این راه افکار میهن پرستانه خود را ابراز داشته است. همچنین در آثار وی افکار ملّی و وطنی دیده می‌شود. کلامش ساده و روان و شیرین و خالی از ابهام و تعقید است از نظر سبک پیرو مکتب خاصی نیست و این واقعیت را خودش نیز اظهار داشته است:

مذاق شعر ندارم نه قدرت سـخن است　　　　فغان و ناله و فـریاد مـدّعای مـن است

آثار چاپ شده

۱ - خوشحال خان ختک به زبان اردو
۲ - کلیات خوشحال خان ختک تصحیح و تحشیه به زبان پشتو
۳ - دیوان سکندر خان ختک تصحیح و تحشیه به زبان پشتو
۴ - رحمان بابا بزبان پشتو
۵ - آن آفارن اپروچ تو خوشحال بزبان انگلیسی (On a Foreign Approach to Khushhal)
۶ - تاریخ مرصّع تصحیح و تحشیه به زبان پشتو

همچنین مقالات تحقیقی و علمی و ادبی در موضوعات مختلف نوشته و به چاپ رسانده است که بعضی از آنها به شرح ذیل است :

۱ - تحلیل و بررسی کتابی به نام «دقر آن ژرا»[گریهٔ قرآن] تالیف سمندر بدر شوی [مجله ماهنامه اسلم پیشاور مه ۱۹۵۱م]
۲ - گدیه گری کار مشکلی است [مجله ماهنامه اسلم پیشاور اوت ۱۹۵۲م]
۳ - رحمن، بابای عشق [مجله ماهنامه اسلم پیشاور مه ۱۹۵۲م]
۴ - نواز ختک [مجله ماهنامه اسلم پیشاور فوریه ۱۹۵۲م]
۵ - کاکاجی صنوبر حسین در جلسات ما [روزنامه الفلاح پیشاور فوریه ۱۹۵۵م]
۶ - شعور ملی در ادب خوشحال [سه روزه آزادی پیشاور آوریل ۱۹۵۵م]
۷ - ور بمیریم نیز می‌آئیم [مجله ماهنامه لار پیشاور نوامبر ۱۹۵۶م]
۸ - نذرانهٔ عقیدت طالب علمی [مجله ماهنامه لار پیشاور ژانویه ۱۹۵۷م]
۹ - یاد یوسف [هفت روزه رهبر پیشاور فوریه ۱۹۵۷م]
۱۰ - یک قربانی بزرگ و فراموش شده [مجله هفت روزه رهبر پیشاور مارس ۱۹۵۷م]
۱۱ - تاتره (قلهٔ کوه خیبر در ایالت سرحد) [مجله ماهنامه ننگیالی پیشاور مه ۱۹۵۷م]
۱۲ - عشیره و خانواده علی خان [مجله هفت روزه رهبر پیشاور ژوئن ۱۹۵۷م]
۱۳ - راجع به انتقاد رحمن بابا [مجله هفت روزه رهبر پیشاور ژوئیه ۱۹۵۷م]
۱۴ - پیام محرم [مجله هفت روزه رهبر پیشاور اوت ۱۹۵۷م]
۱۵ - مقامیّت و قومیت [مجله هفت روزه رهبر پیشاور ژوئن - ژوئیه ۱۹۵۸م]
۱۶ - راجع به انتقاد خوشحال بابا [مجله هفت روزه رهبر پیشاور اوت ۱۹۵۸م]
۱۷ - کتاب نوین راجع به رحمن بابا [مجله ماهنامه لار پیشاور سپتامبر ۱۹۵۸م]
۱۸ - خوشحال خان ختک [مجله هفت سنگ میل پیشاور ژانویه ۱۹۵۷م]

آثار چاپ نشده

۱ - مجموعهٔ اشعار پشتو
۲ - تاریخ ادبیات پشتو
۳ - انسان کامل
۴ - خُمخانهٔ یثرب مجموعه اشعار فارسی و اردو

نمونهٔ کلام:

خطاب به سالار شهیدان

ای حسین ای نور چشم قرة العین نبی
پور حیدر تو رسول‌الله «ص» را آمند وصی
در ولای آل پیغمبر دل و جان را قرار
احمد مختار مولایم مرا مولا علی
عشق تو سرمایه کونین ما را ای حسین
ما فدای نام تو روحی و امی و ابی
از تو باطل سرنگون شد وز تو حق شد سربلند
تا ابد حق را ز تو حاصل بلند آوازگی
کار کفر آمد به سر از همّت عالی تو
از تو دین پاینده، جان و ملّت بیضا تویی
جور و استبداد بر او پردهٔ اخفا کشید
نام انصاف است در عالم ز کار تو جلی
امّت جدّ ترا از تو سعادت شد نصیب
گرچه سردادی نه دادی دست در دست شقی
روی پر نور تو تاریکی ز عالم دور کرد
شد زفیض تو دل کامل سراپا روشنی

***

حسین ابن علی ای سوار دوش نبی«ص» فدای دین خداوند پاک لم یزلی
اگرچه کرده‌ای قربان جان خویش مگر نه کرده‌ای تو شهابیعت یزید شقی
نه گشت خم سر پاکت به پیش باطل و کفر به دین سایه فکن گشته‌ای چو سرو سهی
شها: بیا که شود گردِ راهِ تو کامل زهی نصیب مرا گر تفقدّی بکنی

***

به جوانان سرحد

پور خیبر ای جوان نامدار
راحت و بازی به پیشت کارزار

مرد میدان وغا فرخ نهاد
شیر صولت، شیر دل عالی نژاد

جان سپاری بهر ملّت کیش تو
ملک و ملّت بهتر از جان پیش تو

بهر شادابی گلزار وطن
خون خود را ریختی ای جان من

مال و جان از بهر دین کردی نثار
شأن تو از کار تو شد آشکار

آتش گلزار در پندار تو
فخر ما افغانیان ایثار تو

از تو ای شیدای دین در شش جهات
جذبهٔ ایثار می‌گردد ثبات

فاتحان ملک هند آبای تو
کامرانی در وغا لالای تو

شهسواران و دلیر و صف‌شکن
نام شان روشن چو مهر ضو فگن

دین حق به هندیان آموختند
شمع دین در کفر زار افروختند

کفر را از پای در انداختند
رایتش را بیخ برانداختند

نور ایمان در دل خود داشتند
رایت دین نبی افراشتند

بازخیز ای یادگار میرویس (۱)
تا که در جنّت بنازد بر تو قیس

همّت عالی تو چون خوشحال (۲) دار
در کمندش آسمان را باز آر

یثربی ای نور چشم غوریا (۳)
شو مثیل شیر شاه (۴) و ارسلا (۵)

****

ما همچو گرد در ره جانان نشسته ایم
وز روی بندگیش به افلاک جسته ایم

رخ را متاب رشتهٔ جانم نه بگسلد
کان را به رشتهٔ گل روی تو بسته ایم

چون بر رخ حبیب کشیدیم چشم را
زان روز ما ز هر دو جهان چشم بسته‌ایم

آرام جان ودل غم جان جهان مرا
ما ز امتیاز راحت و اندوه رسته ایم

---

۱ - آزادی خواه افغان از منطقهٔ قندهار.

۲ - خوشحال خان ختک شاعر و مبارز پشتون.

۳ - شهاب الدین غوری - شاه افغانستان که مناطقی از شبه قارهٔ هند را فتح کرده بود

۴ - حاکم شبه قاره هند معاصر همایون

۵ - سردار معروف قبیلهٔ یوسفزئی افغانیان .

واعظ مگر ز حال تو کامل خبر نداشت / با نیک و بد چه کار چو از خود گسسته‌ایـ

***

ز یاد زلف پریشان دلم پریشان است / منم فسرده و بی تاب و چشم گریان است
دلم چو ماهی بی آب و دیده‌ها پُر آب / خیال یار و جدایی چو برق سوزان است
صبا به خدمت سلطان گل پیام رسان / که بی خزان ز فراقت هزار نالان است
فدای عزم شکارت شوم بیا به شکار / ز زخم ناوک چشم تو دل گلستان است

***

مذاق شعر ندارم نه قدرت سخن است / فغان و ناله و فریاد مدّعای من است
به حیرتم که گهی شاد بوده‌ام در عمر / چنین دماغ و دل من گرفتهٔ محن است
دو صوت شیون قُمری و نالهٔ بلبل / مرا به گوش مدام آمده در این چمن است
صبا وزید بخندید غنچه و گل شد / چه خنده‌اش که ز حیرت هنوز وا دهن است
به لفظ خنده مرا خنده آید ای کامل / وگرنه گریهٔ شام و سحر نصیب من است

***

خوشحال خان ختک

رهنمای قوم ای خوشحال خان / رستم وفردوسی افغانیان
در دل تو حُب آزادی مکین / همّت و غیرت ز جان تو عجین
جنگ تو بُد بهر ناموس وطن / بهر ما برداشتی رنج و محن

***

دوبیتی

جان من گفت پرده داری چیست / قصهٔ درد خویش باز بگو
گفتمش از نگاه ناطق خود / می‌کنم از تو پرده داری تو

*****

ادب امروز ایران

مریم جمشیدی

علاج درد *

دیگر طاقتم طاق شده بود و نمی‌دانستم از دستشان چه کار کنم. هر چه عز و جز می‌زدم و می‌گفتم که «شما را چه به این جور چیز نوشتن‌ها» به خرجشان نمی رفت که نمی‌رفت. اصلاً انگار نه انگار که من معلّم انشایشان بودم و به دلائلی نمی‌خواستم که آنها این قدر راجع به جنگ چیز بنویسند! توی آن سوراخ دانی یکی هم پیدایش نمی‌شد که به آنها بگوید: «آخر نیم وجبی‌های الف بچه! شما را چه به انشاهای این چنینی.»

نصیحت پردازیهای خودم هم که شش دانگ بی‌فایده بود. حیف از آن همه دودِ چراغ خوردنهایم. عجیب اینکه درمیان آن همه کتابی هم که خوانده بودم، علاجی برای این درد پیدا نمی‌شد. اصلاً مگر غیر از این بود که می‌خواستم به دلیل همان چیزهایی که در لابلای همان کتابها آموخته بودم، عمل کنم؟

اول سال که کار را شروع کردم، این طور نبود خودم موضوع می‌دادم و مثلاً می‌گفتم بروید و راجع به تابستانی که گذرانیده‌اید انشا بنویسید. یا اینکه اگر دلتان می‌خواهد از آرزوهای بزرگتان بگویید. آنها هم می‌رفتند و نوشته یا ننوشته، با چند خط، سر و ته قضیه را هم می‌آوردند و نمره شان را هم می‌گرفتند، البته من ملاحظه شان را می‌کردم، وگرنه آن نوشته‌های بی سر و ته را که نمی‌شد گفت انشاء. یک چیزهایی می‌نوشتند که مرغ پخته اگر می‌شنید خنده‌اش می‌گرفت. اما به هر حال مثلاً دلم خوش بود که بچه‌ها را از دنیای خودشان بیرون نمی‌کشم.

امّا جنگ که شروع شد، دیگر اختیار موضوعهای انشا از دستم خارج شد! نه این که نتوانتنم به آنها موضوع دلخواه خودم را بدهم، اتفاقاً به این نتیجه رسیده بودم که باید روی این کار پافشاری کنم! اما خوب، بچه‌ها خودشان خودسرانه می‌رفتند و هرچه دلشان می‌خواست می‌نوشتند و می‌آوردند و هر

---

* - جمشیدی، مریم ؛ مجموعهٔ داستان (گزیدهٔ ادبیات معاصر)؛ تهران: نیستان ۱۳۷۸، ص ۸۳ - ۸۸،

موضوعی را به جنگ و بمباران و این جور چیزها ربط می‌دادند. به آنها می‌گفتم بروید و هر قدر که می خواهید با پوکه‌های خالی که جمع کرده‌اید، بازی کنید اما این قدر انشاء جنگی پشت انشاء جنگی تحویل من ندهید! آخر چار دیواری کلاس ما که اتاق جنگ نیس. اما مگر این حرفها فایده‌ای هم داشت؟! هر چه تذکّر می دادم، کلاه هیچ کدامشان قاضی نمی‌شد. این بود که من هم بالاخره یک روز تصمیم خودم را گرفتم.

آن روز وقتی وارد کلاس شدم، یک راست به طرف تخته سیاه رفتم و موضوع انشای مورد نظرم را نوشتم:« مدرسه و کلاسی را که در آن درس می‌خوانید توصیف کنید.» بعد هم برای این که مطمئن شوم بچه‌ها این بار حرفم را عملی خواهند کرد، سینه صاف کردم و گفتم:« موضوع انشای هفتهٔ آینده همین است که می‌بینید. هیچ کدام هم حق ندارید خلاف این موضوع چیزی بنویسید... یادتان باشد که نمره این انشاء وارد کارنامهٔ ثلث اول خواهد شد. پس خوب به حرفهایی که زدم گوش کنید.... یادتان باشد که باید راجع به مدرسه و کلاس، بنویسید نه چیزهای دیگر.» حرفم که تمام شد گرمای عجیبی را توی تنم احساس کردم. به طرف پنجره کلاس رفتم و توی دلم آرزو کردم که‌ای کاش تمام خط و نشان کشیدن هایم کارگر بیفتد.

و بالاخره دفتر زمان ورق خورد و روزی که انتظارش را می‌کشیدم فرارسید. موقر و سنگین وارد کلاس شدم و قبل از هر کاری پنجره‌ها را بازکردم و به وسط کلاس برگشتم. با دستپاچگی به چشمهای معصوم یک یکشان نگاه کردم و در آمدم:«خوب بچه‌ها! موضوع انشاء چی بود؟»

این را نه از آن جهت پرسیدم که همه چیز فراموشم شده بود. اتفاقاً خیلی هم خوب همه چیز را به خاطر داشتم، اما باید طوری رفتار می‌کردم که رویم حساب کنند و به حرفم گوش بدهند. اصلاً چه کسی گفته بود که من نمی‌توانم از پس یک عده خرده بچه بربیایم؟ همهمه بچه‌ها که کلاس را پر کرد، دل من از خوشحالی غنج رفت. این صداها نشان دهندهٔ آن بود که آنها موضوع را به خاطر داشتند. حالا باید کسی را که می‌دانستم جسورتر از آن است که به این زودیها دم به تله بدهد، برای خواندن انشاء انتخاب می‌کردم. احتیاج به فکر کردن نبود، قاسمی نژاد را خیلی خوب شناخته بودم. اهل خرمشهر بود و با پدر و مادرش در شهر ما - اهواز - زندگی می‌کرد. او بیشتر از هر کسی توی کلاس احساسات به خرج می‌داد و با هیجانی که خاص خودش بود، انشاهایش را می‌خواند، آنهم چه انشاهایی، انگار تازه از خط برگشته بود که می‌توانست این طور با آب و تاب از جنگ حرف بزند. در این مواقع می‌شد جوشش شتابان خون را در صورت تیزه رنگش حس کرد ونه آنکه تنها دید! برای این که همه چیز طبیعی جلوه کند،

دفتر کلاس را باز کردم و اسمش را از میان انبوه اسمها صدا زدم:
- مرتضی قاسمی نژاد!
صدایش از میان انبوه بچه‌ها به گوشم رسید:
- حاضر
کمی جا خوردم و با عصبانیت گفت:« من که حاضر غایب نمی‌کنم بچه! پاشو بیا انشایت را بخوان.»
و او به ناچار جثهٔ کوچکش را از میان نیمکت بیرون کشید و با ورق کاغذی که در دست داشت به طرفم آمد. وقتی کنارم رسید، وسوسه به جانم افتاد که کاغذش را از دستش بگیرم و از روی کنجکاوی نگاهی به آن بیندازم. عجیب مشتاق شده بودم که هرچه زودتر از محتوای نوشته‌اش باخبر شوم. حسّی ناشناخته به من گفت که به او اطمینان نکنم! با ناامیدی نگاهی به چشمان بزرگ میشی‌اش انداختم و گفتم:
- مگر دفتر انشاء نداری که توی ورق نوشتی؟
همان طور که مردّد ایستاده بود، گردنش را کمی خم کرد و مثل بچه گنجشک سرمازده‌ای، آرام به حرف آمد:
- اجازه... اجازه چرا... ولی آقا...
بی آنکه اجازهٔ دنبال کردن حرفش را به او بدهم، گفتم:
- خوب دیگر، شروع کن...
و او با کمی این پا و آن پا شدن شروع به خواندن انشایش کرد. موضوع انشاء را خواند کمی مکث کرد و بعد این طور ادامه داد:«مدرسه‌ای که من در آن درس می‌خوانم ده کلاس دارد. من و همکلاسهایم در یکی از این کلاسها جمع شده‌ایم. کلاس ما دو پنجره رو به بیرون دارد. من و همکلاسهایم روی هم ۴۷ نفر می‌شویم. معلم ما وقتی که می‌آید، قبل از هر کاری به طرف پنجره می‌رود...»
تازه سر کیف آمده بودم و داشتم لبهایم را از شوق می‌جویدم که آن اتفاق وحشتناک رخ داد. صدای مهیبی بلند شد و سقف آسمان گویی، به زمین افتاد! فریاد من و دانش آموزانم هنوز در نیمه راه گلوهایمان بود که سقف روی سرمان نشست و ما را در زیر خروارها خاک و سنگ محبوس کرد. در آن هنگام ناگهان همه چیز مثل نگاههای کز کرده چشمان میشی قاسمی نژاد برایم حقیقت پیدا. فریادی از وحشت کشیدم و لحظه‌ای بعد حس کردم که دستهایم مثل بالهای یک چارقد کهنه، در هم گره خورده است. تقلا کردم که تکانی به اندامم بدهم، اما با اولین تلاش به بیهودگی این عمل پی بردم. خفگی داشت کار خودش را می‌کرد. کم کم داشتم از تاب و توان می‌افتادم که نوشته بود:«کاشکی می‌توانستم با برادر رزمنده‌ام رضا به جنگ بروم نه آنکه مثل یک بچه با پوکه هایی که از کوچه

خیابانها جمع کرده‌ام برای معلم کاردستی ام قاب عکس دور طلایی بسازم...»
تکرار این جمله در آن وضع، چندین باز ذهنم را به آشوب کشید. مثل این بود که کسی با مشعلی نامریی، درونم را آتش زده بود. حس می‌کردم باید فریادی سر بدهم، خودم را یکباره از زیر آوار بیرون بکشم، با دستهای بی رمقم حجم خاکها را به کناری بزنم و یک یک عزیزانم را توی کلاس جنگ بنشانم. آنوقت دلم می‌خواست قاسمی نژاد را از میان انبوه بچه‌ها صدا بزنم و اگر شرم جلودارم نشود بالحن گرفته و خجالت زده‌ای به او بگویم:« عزیزم! از این به بعد هر چقدر دلت می‌خواهد از جنگ بنویس! دفترت را پر کن از خاطره‌ها... دشمن از نوشته‌های تو می‌ترسد... از خاطره هایی که در دفتر ذهن تو به یادگار بماند... بنویس قاسمی نژاد بنویسیدبچه‌های کلاس درس... رضا دیروز به جبهه رفت... دفتر مشق مجید امروز زیر بمباران سوخت... ظهر امروز یک قطار پُر از رزمنده می‌رسد...»

اما افسوس که زندگیم را تمام شده احساس می‌کردم. حالا دیگر جیغ و شیونهای بچه‌ها با صداهای مبهم و خفه‌ای که رو به ضعف می‌رفت، مغزم را مثل گله موریانه‌های سمج می‌جویدند. اینها بچه‌های من بودند... بچه‌های خوب کلاس من! از خدا آرزو کردم که‌ای کاش اگر خودم می‌میرم، آنها زنده بمانند.

نمی‌دانم چه مدت از آن لحظات بحرانی گذشت که به هوش آمدم! مردم شهر مرا از زیر آوار بیرون کشیده بودند و نگاههای دردمندشان حاکی از آن بود که حادثه‌ای هولناک به وقوع پیوسته است. مأیوسانه نگاه بی رمق و خسته‌ام را در اطراف گرداندم و اولین چیزی که توی چنبر چشمانم جای گرفت، جنازهٔ غرقه به خاک و خون قاسمی نژاد بود که چشمهای بزرگ میشی اش را آرام بر هم نهاده بود و در حالی که بر کنارهٔ لب پایین اش، خون دلمه بسته بود، روی دستان مدیر مدرسه به طرف برانکارد برده می‌شد! با همان حال نزاری که داشتم به زحمت مدیر مدرسه را صدا کردم. به طرفم آمد و گریه کنان قاسمی نژاد را نشانم داد که پارچه‌ای روی نیم تنه بالای بدنش کشیده بودند. اول به چشمان اندوهبارش نگاه کردم و بعد آرام و خزنده دستم را از زیر پارچه به طرف دستانش بردم. انتظار داشتم اگر ورقه انشای توصیف کلاس هنوز در میان دستانش باشد آن را بیرون بکشم، با شرم نگاهی به موضوعش بیندازم وسپس دردمندانه پاره پاره‌اش کنم. اما هر چه گشتم دستی بر شانه‌های کوچکش نبود. قلبم را آواری از درد می‌شکست.

*****

شعر

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی [1]

شبچراغ

گر چراغِ شعر، روشن در شبِ تارم نبود — رای رفتن، روی گفتن، چشم بیدارم نبود
گر نبود این شبچراغِ جاودانِ قرن‌ها — در ظلامِ این شبستان راه دیدارم نبود
گر نبود آن پرسشِ خیّام ز اسرارِ وجود — راه، بر هر یاوه‌ای، اکنون، جز اقرارم نبود
گر نوای نایِ رومی بر نمی‌شد در سماع — از چنین زَهرِ خموشی، هیچ، زنهارم نبود
مشعله در دستِ حافظ گر نبود، آن دورها — اندر اینجا، روشنایی، هیچ، در کارم نبود
راستی زندانْ سرایی بود آفاقِ وجود — گر چراغِ شعر روشن، در شبِ تارم نبود

***

نصرالله مردانی [2]

رازِ سر به مُهر

ما رازِ سر به مُهرِ یک آغازِ مبهمیم — یعنی در این سراچهٔ بازیچه آدمیم
شاید به شیبِ درهٔ این جنگلِ بزرگ — ما سایه‌ای ز شاخهٔ یک بید درهمیم
در پرتگاهِ صخرهٔ صحرای نیستی — گویا که ما نتیجهٔ لبخندِ یک دمیم
چون نقطه، کوچکیم، به پرگارِ روزگار — اما برون ز دایرهٔ هر دو عالمیم
در ما هزار عالمِ دیگر نهفته است — ما جامِ در غبارِ فرو رفتهٔ جمیم
از ما رُبوده دیوِ زمان خاتمِ روان — آنجا که ما تجلّیِ اسماءِ اعظمیم
سنگینیِ تمامیِ عالم به دوشِ ماست — ما در حریمِ عشقِ تو ای دوست! محرمیم
جوشیده از بلندیِ فریادِ ما زمان — گاهی چو دود آتش و گاهی چو شبنمیم
در ما بهشت و دوزخ، درهم تنیده است — اهریمن و فرشته، یک قصه باهمیم
آگه نشد ز سرِّ سُویدای ما کسی — ما قصهٔ شگفتِ مسیحا و مریمیم

***

---

۱ - شفیعی کدکنی، گزینه اشعار، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۷، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲ - قانون عشق (مجموعه شعر)، صدا، ۱۳۷۶.

سلمان هراتی (۱)

هوای باغ

سبزند که از هوای باغ آمده اند / سرخند که از کویر داغ آمده اند
در اوج تراکم شب ظلمانی / مردانه به یاری چراغ آمده اند

□

هزارهٔ عطش

بادرد، شب دروغ را سر کردند / در خون، دل باغ را شناور کردند
در ظهر هزارهٔ عطش باریدند / تا بوتهٔ خشک را صنوبر کردند

□

تا ظهر ظهور

چون تشنه به آب ناب دل می‌بندم / بر خندهٔ ماهتاب دل می‌بندم
ای روشنی تمام، تا ظهر ظهور / چون صبح به آفتاب دل می‌بندم

□

دکتر قیصر امین پور (۲)

راز زندگی

غنچه با دل گرفته گفت :
«زندگی ،
لب ز خنده بستن است
گوشه‌ای درون خود نشستن است.»
گل به خنده گفت :
«زندگی شکفتن است
با زبان سبز، راز گفتن است.»
گفتگوی غنچه و گل از درون باغچه
باز هم به گوش می‌رسد...
تو چه فکر می‌کنی؟
راستی کدام یک درست گفته‌اند؟
من که فکر می‌کنم
گل به راز زندگی اشاره کرده است
هرچه باشد او گل است
گل یکی دو پیرهن
بیشتر ز غنچه پاره کرده است!

❋❋❋

۱ - هراتی، سلمان؛ دری به خانه خورشید (مجموعه شعر) تهران: سیروس، چ دوم ۱۳۶۷؛ ص ۹۴.
۲ - امین پور، قیصر ؛ به قول پرستو ، تهران: نشر زمان، ۱۳۸۰، تهران.

یوسف علی میرشکاک [1]

ابر و باد

اگر درختی بودی
مگر جز آنکه به خورشید و ماه
مهر بورزی
واختران را
رها و زمزمه گر
در آب تماشا کنی
و باد را به سجودی در پای افتی
کاری می‌کردی!؟

□

اگر پرنده به جای تو بود
جز آنکه عشق بورزد
به جفت خویش و به پرواز خویش
چه می‌کرد؟

□

همیشه آدمیان
پرنده بودن خود را انکار کرده‌اند
همیشه، سایه‌ها به خواب دچارند
مخواه
ابرها پرنده بیارند و بادها
درخت بکارند!

□

کسی به جستجوی تو برخواهد خاست؟!
زبان زمزمهٔ خویش باش
ترا به یاد ندارند.

---

۱ - گزیدهٔ ادبیات معاصر، مجموعهٔ شعر یوسف علی میرشکاک تهران ۱۳۷۸، کتاب نیستان ص ۶۴ و ۶۵.

عمران صلاحی (۱)

آب‌های شیدایی

هرچه بیشتر می‌گریزم
به تو نزدیک‌تر می‌شوم
هر چه رو بر می‌گردانم
تو را بیشتر می‌بینم

□

جزیره‌ای هستم
در آب‌های شیدایی
از همه سو
به تو محدودم

□

هزار و یک آینه
تصویرت را می‌چرخانند

□

از تو آغاز می‌شوم
در تو پایان می‌گیرم.

علیرضا قزوه *

دریاب مرا، حضرت شمس الحق تبریز!

در شهر یکی نیست چو چشمان تو خون ریز
من شهر نشابورم و تو لشکر چنگیز
ای اشک تو ام باده وچشم تو پیاله
از زلف تو سرشارم و از چشم تو لبریز
پرهیز گران را چه نیازی ست به توبه
یا توبه گران را چه نیازی ست به پرهیز
هر روز یکی خشت می‌افتد به سر ما
ای سقف ترک خورده، به یک باره فرو ریز
ای آینه‌ی «لست علیهم بمسیطر»
دریاب مرا، حضرت شمس الحق تبریز!

محمد علی بهمنی *

دلم برای خودم تنگ می‌شود

۱

اگرچه نزد شما تشنه‌ی سخن بودم
کسی حرف دلش را نگفت من بودم
دلم برای خودم تنگ می‌شود آری:
همیشه بی خبر از حال خویشتن بودم
نشد جواب بگیرم سلام هایم را
هر آنچه شیفته‌تر از پی شدن بودم
چگونه شرح دهم عمق خستگی‌ها را
اشاره‌ای کنم، انگار کوه کن بودم
من آن زلال پرستم در آب گند زمان
که فکر صافی آبی چنین لجن بودم
غریب بودم، گشتم غریب‌تر اما:
دلم خوش است که در غربت وطن بودم

---

۱ - مرا به نام کوچکم صدا بزن (گزیدهٔ اشعار) ؛ عمران صلاحی ؛ هدف صالحین، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۹۲.

اقتباس از :

* - http://www.iranpoetry.com

فارسی شبہ قارہ

دکتر محمد بشیر انور[1]

خدمات بزرگ مولتانیان در راه گسترش زبان و ادب فارسی

چکیده:

در این گفتار نخست سابقهٔ باستانی مولتان که آن را مثل شهرهای بابل، نینوا و یزد از کهن‌ترین شهرهای جهان برشمرده، تبیین گردیده، آن گاه اوضاع تاریخی در اعصار وقرون متمادی تا عصر حاضر شرح داده شده است. آغاز نفوذ و ارتقای زبان و ادب فارسی طی سیزده قرن اخیر و نقش سرپرستی فرمانروایان، صوفیان و عرفا و تجّار و هنرمندان بازگو و از شعرهای سخنوران فارسی سرای ساکن مولتان از قرن پنجم هجری تا قرن حاضر نمونه‌هایی نقل شده است :

ابوعبدالله روزبه نکتی، عثمان مختاری غزنوی، فضلی مولتانی، ضیاءالدین سنجری، شیخ فخرالدین عراقی، میرسادات حسینی هروی، محمد سرفراز خان؛ ملا قادر، منشی شهید مولتانی. از فارسی سرایان قرن بیستم ملتان، پرفسور محمد اکبر منیر، محمد شاه بخش عاصی، حبیب احمد افق امروهوی، برق ملتانی، صابر ملتانی، اسد ملتانی، دکتر زبیده صدیقی، آقا حسین ارسطو جاهی، عطاء الله شاه بخاری ندیم، احوال و نمونه‌های شعری شان در این مقال آمده، که همهٔ آنان در همان قرن هم راهی ابدیّت گردیده‌اند. در آخر سه تن از شاعران فارسی گوی معاصر که در عین حال استادان شعر وادب فارسی و اردو نیز می‌باشند، پرفسور دکتر عاصی کرنالی، دکتر اسلم انصاری، دکتر خیال امروهوی مشروحاً معرفی گردیده‌اند. بدون تردید منطقهٔ مولتان با داشتن هزار سال سابقهٔ شعر و ادب فارسی از مراکز عمدهٔ فارسی سرایی و فارسی نویسی در شبه‌قارهٔ پاکستان و هند محسوب می‌شود. در پایان از چند اثر منثور هم که در این سرزمین به سلک نگارش در آمده، اسم برده شده است.

***

---

۱ - استاد باسابقهٔ زبان و ادب فارسی مقیم ملتان

چون وزی صبحدم نسیم سحر خبر من به مولتان برسان

(عراقی)

سابقهٔ تاریخی

مولتان این پیر کهن تاریخ مانند بابل و نینوا و یزد یکی از قدیم‌ترین شهرهای دنیا به شمار می‌رود. طبق نظر مورخین شهر مولتان ۲۰۰۵ سال قبل از مسیح هم وجود داشت. آریاها که از سرزمین های ایرانی آمده بودند در ۱۷۰۰ سال قبل از مسیح این شهر و نواحی آن را فتح نموده ساکن این جا شدند. در آن زمان قوم دراویدین در این جا زندگی می‌کردند و از ترس آریاها به دیگر جاهای سرزمین هند فرار کردند. آریاها درمیان سرزمین هایی رودخانهٔ سند و راوی و چناب سالها توقف کردند. مورخین هندو این امر را با سندها بیان می نمایند که کتاب معروف و مقدس هندوها یعنی رِگ ویدا در همین جا نوشته شده بود. بعداً آریاها به دیگر سرزمین های هند رفته آن جا ساکن گردیدند. آریاها در شهر مولتان بزرگترین و مقدس‌ترین معبد پر هلادبهگت را بنا کردند که تا تأسیس پاکستان مقدس‌ترین معبد تمام هندوان به شمار می‌رفت و آثار آن در نزدیکی خانقاه حضرت بهاء الدین زکریا سهروردی تا حالا موجود است. طبق اساطیر هندوها پسر برهما کیشپ این شهر را آباد ساخت و اسم آن کیشپ پوره نهاد. نزد هندوها کیشپ پدر دوازده افراد روحانی مذهب هندوها بود. این تمام افراد روحانی آفتاب پرست بودند و بنا به تبلیغات آنها پرستش آفتاب در سراسر هند رواج داشت. بطلیموس مورخ یونانی این امر را تصدیق می‌کند. کوچکترین پسر کیشپ برهلاد بود بعداً به مناسبت اسم یک شاه دیگری که سنبه نام داشت اسم این شهر عوض شده سنب پوره شد.

درکتاب هایی قدیم زبان سانسکریت اسمای هنس پوره و بهاگ پوره هم دیده می‌شود. ولی بعد از بنای معبد ادیته دیوتا این شهر به اسم مولی استهان پوره شد. اولین مورخی که در سال ۶۴۱ میلادی به این شهر آمد هیون تسانگ اهل چین بود که اسم این شهر را «مولوسان اپولو» ذکر کرده بود. بعضی‌ها مولااستهان پوره هم نوشته‌اند. مولا یعنی اصل و استهان یعنی جا و مراد از اصل قرص خورشید است. بعضی مورخین اسم مولتان را مالی استهان نوشته‌اند که یکی از شاخه هایی هندوان که مالی نام داشت ساکن این شهر بود.

اظهار موجودیت تاریخی تاریخ مولتان از زمان حکومت هخامنشیان آغاز می‌گردد. سلسلهٔ هخامنشیان (۵۵۹ - ۳۳۰ ق م) مربوط به یک دولت بزرگ ایران می‌باشد. شاهان هخامنشیان ایران سند و مولتان را هم زیر حکومت در

آورده بودند. مولتان بیستمین ساتراپ (استان) حکومت هخامنشیان و ثروت‌مندترین ساتراپ آنها بود. هخامنشیان تا زمان حکومت داریوش سوم روی مولتان حکومت داشتند و این سلسله بعد از فتح ایران از دست اسکندر به اتمام رسید. اسکندر از سال (۳۲۷ - ۳۲۵ قبل از میلاد) بعد از عبور از تنگهٔ معروف خیبر وارد شهر تاکسیلا شد و بعد از فتح نمودن تاکسیلا و عبور کردن از رودخانه جهلم وارد مولتان شد. در آن زمان قوم مالی یا ملوئی در شهر مولتان حاکم بود. می‌گویند که در این حمله جنگ شدیدی ما بین لشکر اسکندر و قوم مالی به وجود آمد. اگرچه اسکندر این شهر را فتح کرد ولی در نتیجهٔ این جنگ اسکندر از تیرزنی مالی‌ها شدیداً مجروح گردید. چون اسکندر به سبب مجروح شدن نتوانست سوار اسب شده برگردد مجبور شده از راه دریا به اسکندریه رفت و همان جا فوت گردید.

هرودت مورخ معروف یونانی که در این واقعه همراه اسکندر بود-این را درکتاب خود کاملاً شرح داده است. مورخین مولتان درکتابهای خود این حادثه را بیان کرده افتخار ورزیده‌اند که اسکندر از دست مولتانیان مجروح گشت و برگشت و بزودی مرد و آرزوی فتح کردن تمام دنیا بالاخص تمام هند را نتوانست به عمل بیاورد. بعد از فوت شدن اسکندر مولتان زیر نفوذ سردار وی که سلوکس نام داشت، در آمد. وی و سرداران وی چندین سال بر مولتان حکومت کردند تا آنکه بنا به ضعف سلطنت یکی از راجه های هند که چندرگپت موریا نام داشت یونانی‌ها را شکست داده مولتان را به تصرّف خود درآورد.

لازم به تذکر است که در زمان حکومت هخامنشیان ایران، دین زرتشت و زبان اوستایی در این ناحیه نفوذ پیداکرد. تعداد زیادی از زرتشتیان ایرانی در این شهر وارد شده رحل اقامت افکندند.

آنها طبق مذهب خویش در این شهر آتشکده‌ها هم بناکردند. چون مولتان در آن زمان در ضمن کشاورزی گندم، پنبه و رنگ نیل معروف بود. تجّار بزرگ مولتان که معمولاً زرتشتی بودند این کالاها را به سرزمین دور و دراز برده می‌فروختند. و دین و زبان خود را هم در سرزمین‌های دیگری توسعه می‌دادند.

فعلاً هم در نزدیکی شهر باکو، پای تخت کشور آذربایجان آتشکدهٔ بسیار قدیمی تحت اسم آتشکده مولتانیان موجود است. این در حدود نُه کیلومتر دور از شهرباکو است. و در نزدیک همین آتشکدهٔ مولتانیان، سرای مولتانیان هم وجود داردکه عالی‌ترین مهمانخانهٔ دولتی آذربایجان به حساب می‌رود. در زمان همین حکومت هخامنشیان روابط مابین مولتان و ایران گسترش یافت. دین و زبان و

ادب ایرانی هم در آن زمان مولتان را تحت تأثیر خود آورد. فعلاً هم در مولتان افراد زرتشتی که تاجران نام آور هستند زندگی می‌کنند و آتشکده‌ها هم دارند.

بعد از چندرگپت موریا پسرش اشوکا که پیروکار مذهب بودا بود بر ملتان حکومت کرد و در زمان حکومت وی مذهب بودایی و زبان پالی در این ناحیه گسترش پیدا کرد. افراد این خاندان تا دیر حکومت کردند، تا آنکه در سال ۶۲۱ میلادی راجه چچ که از خانوادهٔ برهمنان هندو بود قدرت را به دست آورده، سند و مولتان را زیر تصرف خود در آورد. در زمان حکومت این خانواده نور اسلام در جهان عرب و بیرون از آن سرزمین‌ها دنیا را داشت منوّر می‌کرد.

در سال ۴۴ هـ ابن مهلب یکی از ژنرال عربها تا مولتان رسیده بود ولی کاملاً موفق نشد. در سال ۶۵ هـ که راجهٔ داهر حاکم سند و مولتان بود محمد ابن قاسم بنا به دستور خلیفه ولید بن عبدالملک اموی راجه داهر را شکست داده سند و مولتان را زیر تصرف در آورد. چون لشکر محمد ابن قاسم برای فتح کردن سند و مولتان از شیراز عازم شده بود ایرانیان هم همراه او بودند که بعد از فتح این شهر در این شهر ساکن شدند. خانوادهٔ بنوامیه تا دویست سال بر این شهر حکومت کردند. بعداً بنو سامه قدرت یافته تا صد سال دیگر این جا حکمرانی کردند.

بنو سامه در زمان حکومت خلفای عباسی حکومت داشتند. در سال ۳۷۲ هـ ق. العزیز بالله امام مذهب اسماعیلیه و خلیفه حکومت/فاطمیه مصر جلم بن شیبان را با داعیان اسماعیلی به مولتان فرستاد و او در مولتان مستقر شد. و نهال مبادی این نهضت را غرس کرد. پیش از جلم بن شیبان یک داعی دیگری که ابن هیثم نام داشت به این ناحیه و سند آمده بود. طبق بعضی روایات خلیفهٔ فاطمی در سال ۳۷۵ هـ به جیلم قرمطی نوشته است که وی سعی کند به هر نحوی به قرمطیان سند را (اصل امامت بلا انقطاع) و صحت پیوند خود به امام محمد بن اسماعیل قانع کند و آنان را به اطاعت دربار مصر در آورد. این نامهٔ خلیفهٔ فاطمی حکایت می‌کند که قرمطیان مولتان محمد بن اسماعیل را (آخرین امام) می‌دانستند یعنی در عقیدهٔ جماعت (واقفه) بودند.

نویسندهٔ معروف برتلس در کتاب خود ناصر خسرو و اسماعیلیان (ترجمهٔ آریان پور) از عدم اطاعت مولتانیان نسبت به خلفای فاطمی یاد می‌کند. یک نویسندهٔ دیگر عارف تامر در کتاب خود القرامطه (به زبان عربی) چاپ بیروت ۱۳۹۰ هـ ق متذکّر می‌شود که «به سال ۳۷۵ هـ مقدسی داعی از طرف المعزالدین بالله خلیفهٔ فاطمی مصر به مولتان اعزام شد. او مدتی طولانی در آنجا مقیم بود و امور نهضت را سر وسامان داده، افکار مردم را آمادهٔ پذیرش

دعوت ساخت. چنانکه رسولی نزد المعز فرستاد که حامل این پیام بود. بیشتر مردم آزاد و نواحی دور دست آن شیعه‌اند و خطبه به نام خلیفهٔ فاطمی خوانده می‌شود. همهٔ مردم اینجا مشتاقند که او را ببینند و گوش به فرمان او بدهند»

ظاهراً مقدسی پس از چندی به مصر بازگشت و امور نهضت را به حمیدبن جلم شیبانی سپرد. حقیقت این است که قرامطی بودن یا اسماعیلی بودن این‌ها از هیچ راهی برای ما روشن نیست ولی این‌ها در حدود صد سال و اندی بر ملتان حکومت داشتند.

در سال ۳۹۶ هـ سلطان محمود غزنوی نخستین بار علیه حکمرانان مولتان لشکر کشی کرد. مولتان برای محمود طعمهٔ خوبی بود. ابوریحان بیرونی که همراه محمود بود دربارهٔ ثروت این شهر می‌گوید: یکی از بتهای معروف هند بت ملتان بود که به نام مهر برپا شده و بدین مناسبت (آدینپا) نام داشت این بت را از چوب تراشیده و روی آن چرم سرخ کشیده و به جای چشمان او دو یاقوت سرخ نهاده بودند. باید گفت مولتان را محمد بن القاسم بن المنبه فتح کرد و چون علت ثروتمندی شهر را به واسطه بت آن دانست که از همه جا به زیارت آن می‌آیند بهتر آن دید که بت را به جای خود گذارد و برای استهزاء پاره گوشتی به گردن آن بت آویخت». گنجینهٔ معبد مولتان ظاهراً پس از تصرف شهر به دست قرمطیان باقی بود. علت دیگر حملهٔ محمود به مولتان گذشته از هوس به دست آوردن غنائم آن بود که به وی گفته بودند ابو الفتوح حکمران آن جا ملحد شده و دچار فساد عقیده گردیده و مردم را به کیش خود در آورده است.

بار دگر محمود در سال ۴۰۱ هـ ق از غزنین قصد مولتان کرد و آنجا رفت و باقی سرزمینی که از ولایت مولتان مانده بود به تمامی بگرفت وقرامطه‌ای که آنجا بودند بیشتر از ایشان را بگرفت و بعضی را بکشت و دست بعضی را ببرید و نکال کرد. ازین به بعد مولتان از دست اعراب بیرون رفت و بعد از فتح مولتان از جانب محمود زبان دربار مولتان فارسی شد. از ۹۵ هـ الی ۴۰۱ هـ زبان دربار در مولتان عربی بود. در زمان حکومت اعراب سیاحان عرب که ازین سرزمین دیدن کردند به قرار زیر می‌باشند:

۱ - ابو زید سیرانی (۲۶۴ هـ - ۸۸۶م) صاحب کتاب الهندو الصین

۲ - ابن رسته (۲۹۰ هـ - ۹۰۲ م) صاحب کتاب الملاق النفیسه

۳ - ابوالقاسم ابن خرداذ به (۳۰۰ هـ - ۹۱۲م) صاحب کتاب الاقالیم.

۴ - مسعودی (۳۰۳ هـ) صاحب کتاب مروج الذهب

۵ - ابن مهلل (۳۳۱ هـ) در سفر نامهٔ خود

۶ - اصطخری (۳۴۰ هـ) در کتاب المسالک و الممالک

۷ - ابن حوقل (۳۷۰ هـ) درکتاب صورة الارض
۸ - بشاری مقدسی (۳۷۵ هـ) درکتاب احسن التقاسیم
۹ - ابن ندیم (۳۷۷ هـ) درکتاب الفهرست.

محمود غزنوی و اولادش تا سال ۱۲۰۲م بر مولتان حکومت کردند. در سال ۵۹۹ هـ شهاب الدین محمد غوری مّولتان را فتح کرد و مولتان به تبعیت تخت دهلی شد. در ۵۹۹ هـ الی ۶۲۴ هـ ناصر الدین قباچه که غلام سلطان محمد غوری بود، بر مولتان حکومت کرد. در سال ۶۶۹ هـ غیاث الدین بلبن حاکم دهلی گردید و محمد سلطان پسرش حاکم مولتان شد. امیر الشعراء امیر خسرو شاعر بزرگ فارسی همراه این حاکم به مولتان آمد و تا مدّت پنج سال در همین شهر زندگی می‌کرد. این خانواده در حدود ۶۲ سال بر مولتان حکومت کرد، آخرین آنها سلطان کیقباد بود. در سال ۶۹۰ هـ سلطان جلال الدین خلجی که از نسل خلج خان داماد چنگیز خان بود ملتان را فتح نمود. آخرین شاه این خانواده خسرو خان بود. بعد از خانوادهٔ خلجیان خانوادهٔ تغلق حاکم مولتان گردید بعد از خانوادهٔ تغلق خانواده لنگاه حاکم مولتان گردید. آن خاندان تا ۹۳۲ هـ حکومت داشت. در سال ۹۳۲ هـ میرزا احسن ارغون از جانب ظهیر الدین بابر پادشاه مغول مولتان را فتح کرد. شاهان خانوادهٔ مغول هند تا ۱۱۶۵ هـ بر مولتان حکومت کردند. بعد از آنها خانوادهٔ درانیان کابل که سر سلسله آن‌ها احمد شاه درانی بود تا سال ۱۸۱۸م بر مولتان حکومت کردند. از سال ۱۸۱۸م الی ۱۸۴۹م مولتان زیر تسلط انگلیس‌ها در آمد و انگلیس‌ها تا سال ۱۹۴۷م بر این ناحیه حکومت کردند. از ۹۵ هـ الی ۱۸۴۹ م مولتان همیشه مرکز استانداری بوده ولی در زمان حکومت انگلیس‌ها مقام استانداری را نداشته و فقط یک فرمانداری از استان پنجاب شد وفعلاً هم یک شهرستان است.

سابقهٔ تاریخی زبان فارسی

چنانکه در سابقهٔ تاریخی ذکر شده مولتان یکی از قدیم‌ترین شهرهای دنیا به شمار می‌رود. در زمان قدیم تجّار ایران و مولتان رابطهٔ تجارتیّ داشتند. در زمان حکومت هخامنشیان ایران، مولتان زیر تسلط آنها در آمد و تا زمان فتح ایران به دست اسکندر مولتان زیر قدرت آنها بوده بعداً اسکندر مولتان را هم فتح نمود. در زمان حکومت هخامنشیان دین و زبان ایرانیان در این ناحیه نفوذ کرد، بالاخص تجار مولتان با زبان ایرانی بیشتر آشنایی پیدا کردند. تحت تأثیر حکومت هخامنشیان بعضی واژه‌های زبان ایرانی آن زمان در این ناحیه هنوز متداول است. یکی از آنها واژهٔ پنجاب است. در نزدیکی مولتان از زمان هزاران

سال پنج رودخانهٔ بزرگ که از کوه‌های هیمالیا سرچشمه می‌گیرند با هم جمع می‌شوند آن جا را فعلا پنج ند (پنجند) می‌گویند.

قبل از آمدن ایرانیان در این سرزمین آن جا را به زبان سانسکریت پانچ ناد می‌گفتند. وقتی که ایرانیان در زمان حکومت هخامنشیان این جا را دیدند آن را پنج آب گفتند. آب یعنی رودخانه همین واژه پنج آب یا پنجاب برای سرزمینی که این رودخانه‌ها یعنی زاوی، چناب، ستلج، بیاس و جهلم آنجا را سیرآب می‌کند، مستعمل گردید. در زمان انگلیس‌ها پنجاب بزرگترین استان هند بوده که بعد از تأسیس پاکستان به دو بخش منقسم شده است. استان پنجاب شرقی (هند) و استان پنجاب غربی (پاکستان) لاهور فعلاً پای تخت استان پنجاب غربی می‌باشد. که مولتان فعلی یکی از شهرستان‌های وی است. پس واژهٔ پنجاب از راه ایرانیان به وجود آمد و واژهٔ زبان فارسی محسوب می‌شود. واژهٔ دیگری کاکا و کاکو است. کاکا یعنی پسر بچه و کاکو به معنی دختر بچه. همین طور که در زبان اوستایی سپاکا یعنی سگ و سپاکو یعنی ماده سگ. ظاهر است که زبان تحت تأثیر حکومت زمان گسترش پیدا می‌کند. همین طور در زمان حکومت هخامنشیان زبان ایرانی هم در این ناحیه تا حدی گسترش پیدا کرده بود.

از سال ۹۵ ه الی ۴۰۱ ه مولتان تحت سلطهٔ اعراب بوده و زبان عربی زبان دولتی شده بود. اگرچه عربی زبان دینی بود ولی درمیان مردم گسترش زیادی پیدا نکرد چون عربی ازگروه زبان سامی بود ومردم مولتان مربوط به گروه زبان آریایی بودند. ما می‌بینیم که در سرزمین‌هایی که مردم سامی النسل زندگی می‌کردند زبان عربی گسترش فوق العاده‌ای به دست آورد ولی در سرزمین‌هایی که مردم از نسل آریایی بودند کمتر رشد پیدا کرد.

در زمان حکومت اعراب بر مولتان، ما به اسم یک شاعر و نویسندهٔ معروف روبرو نمی‌شویم. اگرچه در زمان حکومت اعراب تعدادی ایرانیان هم در ناحیهٔ مولتان زندگی می‌کردند ولی زبان فارسی متداول نگردید. مورخان عرب هم موجود بودن زبان فارسی در مولتان را ذکر کرده‌اند ولی از سال ۴۰۱ ه به بعد که محمود غزنوی مولتان را از دست اعراب گرفت زبان فارسی زبان دربار شد و همین سال نقطهٔ آغاز و گسترش زبان و ادب فارسی به شمار می‌رود. بنابر فتح محمود غزنوی زبان فارسی در این دیار قدرت تازه‌ای به دست آورد هزاران خانواده‌های فارسی زبان از خراسان بزرگ و ماوراءالنهر به مولتان آمده جایگزین شدند و فارسی که زبان دربار هم بود ما بین مردم رواج پیدا کرد، و در نتیجه این مولتان اولین مرکز زبان فارسی در شبه قاره محسوب شد.

بعد از مولتان در سال‌های بعد زبان فارسی در سراسر هند تا دهلی گسترش یافت. دومین مرکز مهم فارسی لاهور بود. در زمان حکومت غزنویان لاهور یک شهر بسیار کوچکی به حساب می‌آمد. عارف نامدار لاهور شیخ ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی معروف به حضرت داتا گنج بخش در مقدمهٔ کتاب معروف خود «کشف المحجوب» لاهور را یکی از مضافات مولتان نوشته است. سومین مرکز بزرگ فارسی بعد از لاهور سرهند بوده است. دهلی و جاهای دیگر هند بعداً مراکز عمدهٔ زبان فارسی شدند.

راه‌های گسترش زبان فارسی در مولتان:

۱ - سرپرستی شاهان فارسی زبان؛
۲ - صوفیان و عرفای فارسی زبان؛
۳ - تجّار و هنرمندان ایرانی.

۱ - سرپرستی شاهان

از ۹۵ هـ الی ۴۰۱ هـ مولتان زیر نفوذ حکمرانان عرب بوده وزبان دربار هم عربی بود. از ۴۰۱ هـ یعنی بعد از فتح مولتان به دست محمود غزنوی زبان دربار فارسی گردید و افراد زیادی که فارسی زبان بودند در اداره‌های دولتی استخدام شدند، تمام کارهای دولتی به زبان فارسی آغاز شد. در حوزه‌های دینی هم که به سرپرستی سلاطین مسلمان باز شدند زبان فارسی تدریس می‌شد. به طور مثال مدرسهٔ فیروزیهٔ اُچ و مولتان را ذکر می‌نماییم که در سال ۵۶۹ هـ به سرپرستی ناصر الدین قباچه حاکم مولتان و اُچ باز شده و در اُچ قاضی منهاج الدین سراج صاحب کتاب فارسی طبقات ناصری در نثر و کتاب ناصر نامه در شعر فارسی ریاست این مدرسه را به عهده داشت. قاضی مذکور یکی از معروف‌ترین نویسندگان و شعرای زمان خود بود. از راه سرپرستی شاهان و حاکمان ناحیه، زبان فارسی خوب رشد پیدا کرد. آنها از نویسندگان و شعرا خوب سرپرستی و قدردانی می‌کردند. شعرای معروف فارسی زبان مانند امیر خسرو و حسن دهلوی تحت سرپرستی شاهزاده محمد در مولتان مدتی زندگی می‌کردند و آثار گرانبهای خود را در این شهر سرودند و وسیلهٔ گسترش زبان و ادب فارسی در این ناحیه شدند. در زمان حکومت شاه جهان پادشاه مغول هند، سعید قریشی مولتانی شاعر معروف زبان فارسی بود. دکتر معین نظامی رئیس فعلی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاهور دربارهٔ این شاعر طراز اول، پایان نامهٔ دکترای خود را ترتیب داد و به مدرک دکترا، در زبان و ادب فارسی نایل آمد.

از ۴۰۱ ه گرفته الی ۱۸۱۸م زبان وادب فارسی تحت سرپرستی شاهان مسلمان فارسی زبان خوب رونق گرفت. در سال ۱۸۱۸م سیک‌ها مولتان را تحت حکومت خود در آوردند ولی تا ۱۸۴۹م که سیک‌ها بر مولتان حکومت راندند زبان فارسی از حیث زبان رسمی ادامه یافت. در سال ۱۸۴۹م انگلیس‌ها سیک‌ها را شکست داده مولتان را شامل قلمروی خود گردانـدند، و بـه جـای فارسی، انگلیسی زبان اداره‌های دولتی شد.

۲- صوفیان و عرفا

از سال ۹۵ ه الی ۴۰۱ ه یعنی در زمان حکومت اعراب صوفیان و عرفا بالاخص صوفیان ایرانی به ندرت پا به این سرزمین‌ها نهادند زیرا که قرامطه و اسماعیلیان مولتان مخالف شدید اهل تصوف و عرفا بودند.
از سال ۴۰۱ ه به به بعد صوفیان ایرانی از خراسان بزرگ یواش یواش راه مولتان و لاهور را پیش گرفتند. چون در مولتان هنوز تأثیرات قرامطه و اسماعیلیان موجود بود صوفیان لاهور را مسکن خود قرار دادند. صوفی بزرگ قرن پنجم هجری حضرت عثمان هجویری هم به لاهور رفته آن جا ساکن شد.

ولی بعد از قرن پنجم هجری که حکومت سلاطین در ناحیهٔ مولتان محکم گردید صوفیان و عرفا هم راه مولتان را پیش گرفتند. زبان این همه صوفیان فارسی بود. اولین صوفی که به مولتان در قرن پنجم هجری آمد حضرت شاه یوسف گردیزی بود که از گردیزیه مولتان آمد. خانقاه وی در وسط شهر مولتان قرار دارد. بعد از وی عارف نام آور و مشهور حضرت شیخ بهاء الدین زکریا سهروردی به مولتان رسیده این شهر را مبدل به یک شهر صوفیان کرد. شیخ بهاء الدین زکریا در سال ۵۶۶ ه به دنیا آمد چندین سال در بخارا درس خُواند. بعداً به خدمت شیخ‌الشیوخ شیخ شهاب الدین ابو حفص عِمر سهروردی که سر سلسلهٔ مسلک سهروردی صوفیان بود در بغداد رسیده مرید وی شد. شیخ شهاب الدین سهروردی خرقه و سجادهٔ خود را به او داد و او بنابه دستور مرشد خود به مولتان رسید. شیخ بهاء الدین زکریا عارف زمانهٔ بود. او مولتان را مرکز ارشاد و هدایت خود انتخاب کرد. در آن زمان هم هنوز فتنهٔ قرمطیان به طور کلّی از بین نرفته بود. شیخ موصوف از راه تدریس و تبلیغ اسلام فتنهٔ قرمطیان را خاتمه داد. مردمان زیادی با هدایت و ارشاد او به دین اسلام مشرف شدند. ارشاد و هدایت شیخ برای خواص و عوام به زبان فارسی بود. در زمان شیخ یعنی در قرن هفتم تصوف و زبان فارسی در مولتان به اوج رسیده بودند شیخ و مریدان شیخ همه وقت در تبلیغات اسلامی سرگرم بودند. به همین مناسبت می‌گویند که دین

اسلام بر بالهای زبان فارسی به مولتان و از راه مولتان به شبه قاره رسید. شبه قاره در آن زمان کاملاً زیر نفوذ مسلمان‌ها در آمده بود. مریدان شیخ در نواحی سند، مولتان، گجرات (هند) و بنگاله و از بنگاله تا مالزی رسیده دین مبین اسلام و زبان و ادب فارسی گسترش دادند. در آن زمان شیخ فخر الدین عراقی و میر سادات حسینی هروی که مرید شیخ بهاء الدین زکریا بودند در مولتان سالها زندگی می‌کردند. بعد از شیخ افراد خانواده و مریدانش هم کار شیخ را ادامه دادند.

شیخ فریدُ الدین گنج شکر که معاصر و از خانوادهٔ شیخ بهاء الدین زکریا بود صوفی بزرگ و عارف نامدار مسلک چشتیه بود. وی در نزدیکی مولتان در شهر پاک پتن زندگی می‌کرد. شیخ نظام الدین اولیا صوفی معروف مسلک چشتیه مرید وی بود. این عارف نامدار و مریدانش هم در گسترش دین مبین اسلام و زبان و ادب فارسی کارهای بسیار عالی را انجام دادند.

بعد از عرفا و صوفیان این دو مسلک یعنی سهروردیه و چشتیه، صوفیان مسلک قادریه هم تا حالا در ترویج دین اسلام و زبان فارسی مشغول اند که ذکر آنها در باب شعر و ادب خواهد آمد.

۳ - تجّار و هنرمندان

باید دانست که تجار هم در نشر تمدن و فرهنگ و زبان همیشه نقش مهمی را انجام داده ند. ناحیهٔ مولتان که از دیر زمان در کشاورزی معروف بوده است مرکز تجارت هم بوده است. پنبه، توتون، رنگ نیل و اجناس دیگری همیشه ازین ناحیهٔ حاصلخیز به سرزمین‌های دیگری از راه تجّار محلی و خارجی صادر می‌شد. مولتان در زمان قدیم در ضمن ساختن محمل‌ها بسیار معروف بود. منوچهری دامغانی در یک قصیده خود مصرعی دارد که نمایانگر این کار می‌باشد، می‌گوید:

تو گویی یکی مخمل مولتانی

پارچه بافی مولتان از قدیم معروف بوده است. چون پنبه و صنایع پارچه‌بافی هم زیاد دارد. در زمان قدیم لُنگ (لنگی فعلی) بسیار معروف بود و از مولتان صادر می‌شد.

رنگ نیل که در قدیم از بوتهٔ نیل درست می‌شد هم صادر می‌شد. در شهر بخارا، دهلی، لاهور، باکو و امثال این‌ها کوچه‌های نیلگران مولتانی حالا هم وجود دارند. تجّار خراسانی اسب‌ها را آورده می‌فروختند. زعفران و دیگر ادویه هم فروخته می‌شد. هنرمندان ایرانی، کاشیکاری و کمان سازی و شانه سازی را معرفی کردند. در ملتان فعلی کوچه‌های شانه سازان، کمانگران و کاشیکاران

داریم. افراد این کوچه‌ها در زمان قدیم از ایران آمده ساکن این شهر شده بودند. این خانواده‌ها در پیشرفت فارسی هم بسیار کمک کردند. در تمام دهات مولتان حیوانات اهلی را از زمان قدیم گرفته تا حالا «گم دام» می‌گویند و این واژه دام اصل فارسی می‌باشد. بنابراین خدمات شاهان و صوفیان و عرفای بزرگ و تجار ایرانی در گسترش زبان و ادب فارسی فراموش کردنی نیست.

معرفی شعرای معروف مولتان از قرن پنجم الی حال حاضر

از سال ۴۰۱ هـ به بعد که زبان فارسی زبان دربار و اداره‌های دولتی و وسیلهٔ گسترش تعلیمات دین مبین اسلام شد شعر و ادب، هم پواش پواش روی به ترقی نهاد.

۱- ابوعبدالله روزبه نکتی

– در قرن پنجم هجری که مسعود بن محمود غزنوی حاکم مولتان بود. ابوعبدالله روزبه قصیده‌ای به مدح او در مولتان سرود.

روی آن ترک نه رویست و بر او نه برست   که برین نار به بارست وبرآن گل به برست
بـه طـراز قـد و فـرفری زلفـین دراز   رستخیز همه خوبان طراز و خزر است
ور بجای مـه و خورشید بود یار مرا   اندرین معنی هم جای حدیث و نظر است
ملک عادل مسعود خداونـد ملوک   که به فضل از ملکان بیشتر و پیشتر است

۲- عثمان بن محمد – مختاری غزنوی

در زمان حکومت غزنویان مولتان، عثمان مختاری از غزنین به مولتان رسید. آن زمان حاکم مولتان عثمان عبدالله بن اسماعیل بود. وی قصیده‌ای در مدح شلطان نوشته مطلعش این بود:

دی غلامی دیدم اندر راه چون مهر منیر
کز برون گل بود مشک و از درون می‌بود شیر

در حسن طلب این شعر گفت:

گرت باید آستین از بهر من پر زرکنی   دامن عثمان عبدالله اسمعیل گیر

۳- فضلی مولتانی

ناصر الدین قباچه حاکم مولتان و اُچ از سال ۶۰۱ هـ الی ۶۲۶ هـ در این ناحیه حکومت کرد. وی سرپرست بزرگ شعرا و ادبا بود.

فضلی مولتانی هم شاعر دربار وی بود. در مدح قباچه می‌گوید:

ای ظفر همدم ترا از بخت برنا آمده	نامهٔ تو چه توانا.فتح نامه آمده
بادهٔ جام تو ای اسکندر ثانی به بزم	چون زلال چشمهٔ حیوان مصفّا آمده
ای جهانگیری که بر اوج سزیر سلطنت	آفتاب منفعت مانند جوزا آمده

٤ - بفروش - اسم شاعر نامعلوم

شاعر دربار قباچه بود. قصیده‌ای در مدح عین الملک وزیر قباچه سروده بود.

گفتم بدان نگار که خورشید انوری	گفتا ز وی نکوترم ار نیک بنگری
گفتم که دل ربای جانان ز عاشقان	گفتا به زلف عنبری و چشم عبهری
گفتم که عین ملک جهان فخر دین حق	گفتا که آن حسین ابوبکر اشعری

۵ - ضیاء الدین سنجری

فخرالشعرا ضیاء الدین سنجری شاعر دربار قباچه بود. وی قصیده‌ای در مدح و زیر او عین الملک دارد، که این وزیر هم مرجع اهل علم بود.

قصیده

از گل سوری پدید آمد مگر سور چمن	ارغوان پرواز سوری عندلیب خوش نواست
رتبت صدر وزارت جاودان جاه تو باد	کز ترقّی جاه تو پیرایهٔ عزّ و بقاست

اگرچه زمان حکومت قباچه در ضمن گسترش شعر و ادب فارسی کم نظیر بود ولی بعد از اتمام یافتن حکومت او به دست شمس الدین التمش سلطان دهلی، اُچ و مولتان که زیر نفوذ قباچه بودند وجاهت علمی خود را از دست دادند.

ولی این شاید خواستهٔ خداوند عالم بود که درست در همین زمان مولتان از لحاظ شعر و ادب فارسی به اوج خود رسید. تشریف فرمایی حضرت بهاءالدین زکریا سهروردی -که صوفی و عارف نامدار عصر خود بود - مولتان را مرکز بزرگ علوم اسلامی و شعر و ادب فارسی گردانید حضرت بهاء الدین زکریا که سر سلسلهٔ مسلک سهروردیه در شبه قاره بود سرپرست بزرگ شعرا و ادبا هم بود در زمان وی یعنی در آغاز قرن هفتم هجری که قرن اوج کمال تصوف و شعر و ادب فارسی به شمار می‌رود شیخ فخر الدین عراقی، میر سادات حسینی هروی و دیگرانی به خدمت شیخ مذکور رسیده مرید وی شدند.

۱ - شیخ فخر الدین عراقی

وی یکی از مریدان معروف و خلفای نامدار شیخ بهاء الدین زکریا بود.

عراقی در حدود بیست و پنج سال در ملتان زندگی می‌کرد. وی داماد حضرت شیخ هم بود. بیشتر اشعار خودش را در این شهر بی مثال سرود.

عراقی وقتی که به مولتان رسیده غزل معروف خود را سروده، که مطلعش این است:

نخستین باده کاندر جام کردند　　ز چشم مست ساقی وام کردند

شیخ بهاء الدین زکریا از گوش دادن به این غزل، عراقی را مرید خود ساخت و بعداً خرقهٔ خود را به او بخشید. بعد از مرگ شیخ خود عراقی ملتان را ترک گفت ولی اولاد و احفاد او هنوز در مولتان زندگی می‌کنند.

او شیخ کامل و شاعری کم نظیر بوده و سخنان عارفانه‌اش یادی از تصوف و وجد و حال می‌دهد. او یکی از ده تا شاعر بزرگ فارسی به شمار می‌رود و این افتخار ما مولتانیان می‌باشد که عراقی در این شهر زندگی کرد و زبان و ادب فارسی را به اوج رسانید.

۲- میر سادات حسینی هروی

میر سادات حسینی هروی شاعر و نویسنده طراز اول ادب فارسی از هرات آمده مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریا شد و چندین سال در این شهر زندگی کرد.

علاوه بر این که او شاعر و نویسندهٔ زبردستی بود ۱۵ سؤال وی که به زبان شعر بود و آنها را به خدمت شیخ محمود شبستری در ایران فرستاده بود باعث به وجود آوردن مثنوی معروف زبان فارسی یعنی گلشن راز شد. باعث این مثنوی عرفانی هم میر سادات حسینی هروی می‌باشد.این هم افتخار بزرگی است که مولتانیان در گسترش زبان و ادب فارسی دارند .

۳- شیخ عثمان مروندی معروف به لعل شهباز قلندر

وی مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریا بود .عثمان مروندی علاوه بر این که عارف کامل بود شاعر فارسی زبان هم بود؛ نمونهٔ کلام:

ز عشق دوست هر ساعت درون نار می‌رقصم　　گهی بر خاک می‌غلطم گهی برخار می‌رقصم

بعد از حکومت سلطان التتمش غیاث الدین بلبن سلطان دهلی شد. وی در سال ۶۶۹ هـ پسر خودش محمد سلطان را حاکم مولتان کرد. شاهزاده محمد سلطان با اشهر مشاهیر هندامیر الشعرا امیر خسرو به مولتان آمد. در سال ۶۸۳هـ مغول مجدداً بر مولتان حمله کردند. شاهزادهٔ مذکور در این جنگ شهید شد امیر خسرو شاعر نامدار فارسی هم اسیر شده دو سال در زندان زندگی کرد. مرثیه‌ای

که او در شهادت شاهزاده گفت از حیث تأثیر و شکوه لفظی کم نظیر است. شعری از آن مرثیه به قرار زیر است:

بسکه آب چشم خلقی شد روان درچار سو — پنج آبی دیگر اندر مولتان آمد پدید

در مثنوی قران السعدین خود دربارهٔ اسارت خود شعری دارد:

من که بر سر نمی‌نهادم گل — بار بر سر نهاد گفتا چُل

چُل در زبان مولتانی به معنی برو است. قافیه گل و چُل را ملاحظه بفرمایید. اهل مولتان معمولاً این شعر را حفظ داوند. بعد از حکومت سلاطین دهلی، مولتان امنیّت خود را از دست داد. در سال ۸۰۰ ه امیر تیمور مولتان را تاراج کرد. بعد از وی خانواده‌های مختلف محلی چون سادات و قریشیان لنگاه و لودهیان بر مولتان حکومت کردند ولی مولتان در ضمن سرپرستی از علم و ادب محروم ماند. تا آنکه در سال ۹۳۳ ه ظهیر الدین بابر مولتان را فتح نمود مزا ارغون مغل را حاکم مولتان تعیین کرد. چندی بعد در زمان حکومت نصیرالدین همایون پسر بابر، مولتان زیر تصرف شیر شاه سوری در آمد. بعداً مجدداً که همایون با کمک لشکر صفویان ایران، هند را مجدداً فتح نمود مولتان زیر نفوذ شاهان مغول هند در آمد. جلال الدین محمد اکبر پسر همایون سراسر هند را زیر تصرف آورده آگره را که در وسط هند بود پای تخت خود کرد و در نتیجهٔ سرپرستی وی آگره مرکز علم و ادب فارسی شد. ابوالفضل و فیضی، که صاحبان علم و ادب بودند در دربار وی زندگی می‌کردند. تنها شاعر بزرگ زبان فارسی که مولتانی بود نواب سعید قریشی بود. وی شاعر نامدار دربار شهاب الدین محمد شاهجهان بود و در فی البدیهه‌گویی کم نظیر بود. نمونه کلام نواب سعید قریشی مولتانی.

تا آشنای خویشم با یار آشنا شد	پیوست هر که با او از خویشتن جدا شد
با او چو عهد بستم از خویشتن گسستم	پیوستن و گسستن بی جا نشد به جا شد
جز صورت خیالش هرگز نبست نقشی	تا معنی محبّت خاطر نشین ما شد
جولان قامت او جان برده از جهانی	جولان نشد اجل شد بالا نشد بلا شد
از بس که سجده کردم پیشش به هر زمینی	نقش خط جبینم چون نقش بوریا شد
کاری که بسته گردد از دوستان گشاید	در کار ما سعیدا مشکل گشا خدا شد

او یکی از بزرگترین و نامدارترین شعرای آن زمان به حساب می‌آمد.

بعد از شاهجهان حکومت به پسرش اورنگ زیب عالمگیر رسید. شاهجهان مربّی بزرگ شعرا و ادبا بود ولی اورنگ زیب عالمگیر برعکس او بود. وی تمام عمر خود را در جنگ‌ها به سر می‌برد و در نتیجه علم و ادب پیشرفت خود را از دست داد. بعد از اورنگ زیب عالمگیر قدرت مغول هند یواش یواش

ضعیف می‌شد. در عهد محمد شاه رنگیلا که از سال ۱۱۳۰ ه الی ۱۱۶۲ ه حکومت کرد. در سال ۱۱۵۱ ه نادر شاه افشار دهلی را فتح نمود. مولتان هم زیر نفوذ او در آمد. بعد از نادر شاه افشار، احمد شاه ابدالی افغان شاهنواز خان استاندار مولتان را شکست داده مولتان را به دست آورد و نایبان وی حاکم مولتان شدند. آخرین حاکم افغانان مظفرخان بود که در سال ۱۲۳۲ ه (۱۸۱۸م) به دست سیک‌ها شکست خورد و مولتان قلمروی سیک‌ها شد.
زبان فارسی در زمان حکومت افغانان هم زبان دربار و زبان علمی وادبی بود.

شعرای عهد افغانان در مولتان

۱- صفدر جنگ نواب محمد سرفراز خان

نواب محمد سرفراز خان پسر ارشد نواب مظفر خان شهید آخرین حاکم مسلمان مولتان بود که در سال ۱۸۱۸م سیک‌ها وی را در حملهٔ مولتان زندانی کرده به لاهور برده بودند که در آنجا هم فوت کرد. نواب مذکور شاعر طراز اول زبان فارسی و شاعر صاحب دیوان بود. دیوان او تا به حالا به چاپ نرسیده است. و نسخهٔ خطی اش در کتابخانه پبلک لائبریری مولتان موجود ست. او شاعر غزل‌گو بود. غزل هایش بسیار عالی می‌باشد. منتقدان عصر وی اشعار وی را هم پایه اشعار فردوسی و نظامی و هم سنگ سعدی و جامی قرار داده‌اند. زبان وی بسیار ساده، روان ورسا است نمونهٔ کلام غزل از نواب مذکور:

رویش کجا و لاله کجا نسترن کجا	زلفش کجا و نافهٔ مشک ختن کجا
کی آرزوی تشنه لب از شیر کم شود	کشمیر از کجا و هوای وطن کجا
تشبیه غنچه بادهنش کردن از چه روست	دندانش از کجا و زبان سخن کجا
یک را نگاردر بر ویک منتظر به در	آشفتهٔ خاطر ز کجا مطمئن کجا
صفدر شمر غنیمت امشب که تا سحر	ساقی کجا و باده کجا انجمن کجا

تخلّص وی صفدر بود.

۲- ملا نادر

ملا نادر قاضی القضاة مولتان در حکومت مظفر خان شهید بود. او یکی از شعرای نامدار زمان خود بود. مثنوی وی هم تا حالا به چاپ نرسیده است.
مثنوی ملا نادر ستایش خانوادهٔ شیخ فخر الدین عراقی می‌باشد که از زمان شیخ فخر الدین عراقی در مولتان زندگی می‌کنند. در این مثنوی از فخرالدین عراقی گرفته الی آخرین بزرگوار خانواده - که در زمان وی در حیات بود - ذکر نموده است.

۳ - منشی حسن شهید مولتانی

حسن شهید مولتانی که در زمان حکومت مظفرخان شهید وسیک‌ها هم زندگی می‌کرد یکی از شعرای طراز اول زبان فارسی در ناحیهٔ مولتان محسوب می‌شود. دیوانش در مولتان موجود است. وی مرید حضرت خواجه محمد جمال چشتی بود که صوفی نامدار زمان خود بود. وی در سال ۱۲۶۵ ه‍.ق. در مولتان فوت گردید. خانقاهش درکوچه آغا پوره بیرون دروازه دهلی مرجع عوام و خواص است. وی چندین کتاب به زبان فارسی نوشت که شرح آن‌ها به قرار زیر است : دیوان فارسی، مثنوی نورالهدایت، مثنوی نور الهدی، رسالهٔ بحر المواج، رسالهٔ رفیق الفقراء، فضائل حنفیه، شمائل حنفیه، خصائل حنفیه، انوار جمال، انشای گلزار معانی.

وی به زبان عربی، اردو و مولتانی هم شعر می‌گفت.

نمونهٔ کلام

۱ - در مدح رسول اکرم «ص»

محمّد «ص» روح عشق و جان عشق است — چه گویم جان که او جانان عشق است
محمد«ص» دُرّ دریای حقیقت — محمد«ص» گوهری از کان عشق است
محمد«ص» مخزن فیض وجود است — محمد«ص» مطلع دیوان عشق است
در آ در حلقهٔ رندان که در وی — محمد«ص» ساقی مستان عشق است
محمد«ص» قبلهٔ دل کعبهٔ جان — محمد«ص» دین و هم ایمان عشق است
محمد«ص» جمله عشق آمد ازین رو — دل و جان «حسن» قربان عشق است

۲ - غزل معزوف

قطره قطره ز سرشکم شده دریا دریا — داغ داغم همه گل گل شده صحرا صحرا
دی وامروز به امید وصال توگذشت — بعد ازین نیست مرا طاقت فردا فردا
دل جدا عقل جدا هوش جدا ای ظالم — گشته آواره به کویت همه تنها تنها
ترک دل گفتم ز بی دل ز تو دلبر نشوم — هرچه بادا به ره عشق تو بادا بادا
هست دل مفتی هر ناز تو راز پنهان — رمز رمزیست به هر غمزه و ایما ایما
بعد عمری ز حسن سر زده این تازه غزل — بی زبانی ز سر نو شده گویا گویا

۳ - مرثیهٔ امامین شریفین به صفت مربع:

در ماتم حسین«ع» که ارض و سما گریست
ماهی در آب و مرغ به اوج هوا گریست
تنها نه امت از غم آل عبا گریست
هم مرتضی«ع» فغان زد و هم مصطفی«ص» گریست

زیـن درد بـا هـم آدم و حـوا گـریستند
ایـوب و صـالح و زکـریا گـریستند

کـرّوبیان بـه عـرش مـعلّی گـریستند
دیـدند چـونکه پـیشرو انـبیا گـریست

چـون از شـهادتش خـبر آورد جـبریل
چشـم عـلی«ع» ز گـریهٔ خـون گشت رودنـیل

بگـریستند جـمله خـلایق بـه ایـن دلیل
کاین سخت مشکل است که مشکـل کشا گـریست

غـیر از رضـا «حسـن» نـبود چارهٔ دگـر
بـاید ز بـهر داد بـه پیش خـدا گـریست

در سال ۱۸۴۹ هم که انگلیس‌ها مولتان را فتح نمودند زبان فارسی از سرپرستی شاهان و حاکمان مسلمان محروم ماند. چون فارسی زبان اداره‌های دولتی و بالاخص دادگاه‌ها بود انگلیس‌ها بنا به سیاست و احتیاج خود نتوانستند فارسی را خاتمه بدهند. و بنا به خواستهٔ پروردگار عالم نه تنها فارسی از دست آنها محفوظ ماند و از دست آنها به جای زبان دربار زبان مردمی شد. انگلیس‌ها در سراسر هند هزاران دبیرستانها و دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها باز کردند و فارسی در همه جا تدریس می‌شد. چون عربی و سانسکریت زبانهای مشکلی از حیث دستوری بودند مردم چه هندوها چه سیک‌ها و چه مسلمانها در آموزش گاه‌ها فارسی را انتخاب کردند. اقبال لاهوری هم فارسی را در دبیرستان یاد گرفت. در زمان حکومت انگلیس‌ها تا ۱۹۴۷م میلیون‌ها نفر فارسی را یاد گرفتند. در زمان حکومت سابق پاکستان تدریس فارسی را در سطح دبیرستانها محدود کردند و فارسی آن رونق خود را از دست داد.

به هر حال در زمان انگلیس‌ها که دبیرستانها و دانشکده‌ها را در ناحیهٔ مولتان باز کرده بودند فارسی از حیث زبان علمی و ادبی زنده می‌بود. شعرایی که در زمان آنها خوب شعر می‌گفتند به قرار زیراند:

۱- پرفسور محمد اکبر منیر

شاعر و آفتاب بهار فارسی در مولتان شادروان پرفسور محمد اکبر منیر در سال ۱۹۲۴م در دانشکدهٔ دولتی ایمرسن مولتان استاد زبان فارسی بود. وی در سال ۱۹۱۹م از دانشگاه پنجاب مدرک کارشناسی ارشد فارسی را به دست آورد و در سال ۱۹۲۰م با خرج خود رهسپار ایران گردید. وی در مقدمهٔ دیوان شعر فارسی خود که «ماه نو» نام دارد و در سال ۱۹۳۸ در شهر اعظم گره هند به چاپ

رسیده بود می‌نویسد «دو سال به نیکوان آن خاک پاک یعنی شیراز به سر برده به اصفهان و از آنجا به تهران رفتم روی هم رفته سه سال در خاک ایران بودم و در اواخر سال ۱۹۲۳م به بغداد رسیدم. و در آخر اوت ماه ۱۹۲۴م به وطن مألوف خود مراجعت نمودم. در ایام سفر ایران اشعاری که گاه گاهی به زبان پارسی می‌سرودم در مجلاّت و روزنامجات آن سرزمین نشر می‌شد و دانش پژوهان آن خطه نه بر لطف آن سخنان بلکه بر حسن سیرت خودشان گواهی داده و بدین طریق بنده را همواره به تحصیل زبان وطنی شان تشویق می‌کردند».

در زمان توقف خود در شیراز با آقای میرزا ابراهیم خان قوام الملک هم صحبت‌ها می‌داشت.

در تهران با آقای ریحان مدیر مجله گل زرد و ملک الشعرا بهار و استاد رشید یاسمی صحبت‌ها داشت.

از بغداد که برگشت فوری از حیث استاد زبان فارسی در دانشکدهٔ دولتی مولتان استخدام شد. وی با علامه اقبال لاهوری هم روابط صمیمی داشت. وی در اشعار خود از پاکان شیراز، خوبان اصفهان و نیکوان تهران خوب تعریف می‌کند.

به نظر بنده او تنها استاد فارسی زبان بود که بنا به سه سال ماندن در تهران مقدمهٔ دیوان خود را به زبان ساده وروان نوشت و الا در آن زمان استادان فارسی زبان هند از زبان ایران آن زمان آشنایی بیشتری نداشتند. وی مانند علامه اقبال لاهوری هم خلاف استیلای فرنگ (غرب) بود.

نمونهٔ کلام

شده‌ای غلام ز سادگی رخ ساقی و می‌و جام را
یکی آ به محفل من ببین ره و رسم شرب مدام را

سخنم چو خنجر خون نشان بوده در نیام دلم نهان
شده وقت آن که برون ز غم دم تیغ آیینه فام را

دل من چو گنبد نیلگون بزند هلال سخن به خون
که از این شفق چو شود برون بدهند ماه تمام را

همه عشق شو همه حسن جو همه راه دل شدگان بپو
که نموده‌اند حیات ما غم عشق و حسن دوام را

تو بیا منیرا به انجمن، سخنی به پردهٔ ساز زن
که سرود و نغز تو می‌دهد دل شیر آهوی رام را

۲ - نسیم مصلیٰ (به حضرت لسان اللغیب خواجه شیراز)

بیا که فصل بهار است و خوش تماشایی است
جمال سبزه برد حزن ناشکیبا را

بیا که بر لب جوی به باغ بنشینیم
در آب صاف ببینیم سرو رعنا را

جمال لاله چو بینند اختران سحر
ز روی شرم بپوشند روی زیبا را

به یاد طلعت انور نمای تا بینم
چراغ انجمن رکنی و مصلی را

بیا که رفت ز شیراز فتنهٔ تیمور
که خود فساد گرفته است مر بخارا را

بیا که باز در آغوش روح آزادی
گرفته گلشن و وادی و کوه و صحرا را

ز طوطیان شکر خای هند هست منیر
سزد که جود کنی طوطی شکر خارا

سرودهٔ آوریل ۱۹۲۱م در شیراز

دربارهٔ اصفهان می‌گوید:

شتربانا بیا در اصفهان انداز محمل را
که خوبان صفاهان می‌برند از دست ما دل را

لب زاینده رود و چار باغ و مجمع خوبان
ندانی چون به در بردند از سر فکر منزل را

بیا در لجهٔ طوفان مثال نوح منزل کن
یکی دانند مردان خدا دریا و ساحل را

جمال روی آزادی بود از خال خود داری
به چشم دل ببین در باغ سرو پای در گل را

مسلمانم منیر از سینهٔ من شعله‌ای خیزد
که خاکستر کند سوزش خس و خاشاک باطل را

سرودهٔ نوامبر ۱۹۲۲م در اصفهان

دجلهٔ بغداد (شاعر)

این اشعار را دربارهٔ فتنهٔ فرنگ سرود

یکی از نمونه‌ها:

این فتنهٔ افرنگی با دور زمان گردد — گه شعله فشان گردد گه ریگ روان گردد

در دشت نهان ماند در شهر عیان گردد — با توپ و تفنگ آید با تیغ و سنان گردد

از بهر جهان سوزی از بهر ستم‌رانی

این دیو سیاه باطن اندام سحر دارد — در دست گهر دارد در سینه شرور دارد

یک دفتر آزادی همواره به بردارد — در شرق فرود آید پیوسته نظر دارد

بر کشور جمشیدی بر ملک سلیمانی

نیرنگ همی سازد دایم فلک گردان — همواره در آویزد اهریمن با یزدان

ناموس حیات آمد این کشمکش دوران — باید که یکی گردد در سایهٔ یک پیمان

افغانی و ایرانی تورانی و ژاپانی

۲ - پرفسور عبداللطیف تپش

این شاعر نامدار و استاد کم نظیر زبان و ادب فارسی سالها در مولتان زبان فارسی را تدریس کرد و در اواخر ۱۹۵۳م فوت گردید.

بعد از پرفسور محمد اکبر منیر، پرفسور عبداللطیف متخلص به تپش استاد زبان فارسی در دانشکدهٔ دولتی مولتان شد. وی هم شاعر طراز اول زبان و ادب فارسی بود و در نشر زبان و ادب فارسی در این ناحیه کارهای بزرگی انجام داد. شاگر دانش فعلاً هم در مولتان موجودند که بعضی از آنها صاحب مقام هستند.

نمونهٔ کلام - غزل

به شب گم شد دلم درگیسوی دلدار حیرانم

ندانم از که پرسم در سراغ آن پریشانم

نه از بویم نه از رنگم نه از نامم نه از ننگم

چه گویم راز پنهانی که من آنم که من دانم

نه من فرهاد و مجنونم نه من خرّم نه محزونم

نه از خود دور و بیرونم چه می‌گویم چه می‌خوانم

شده در شیشهٔ دل جلوه فرما آن پری پیکر

بکن ای زاهد خلوت نشین سیر پرستانم

رهین بی خودی هستم«تپش» از من چه می‌خواهی

نه من فرهاد کوهستان و نه مجنون بیابانم

غزل

غیرت عشق فزودند و فغانم دادند
طوطیم در پس آیینه زبانم دادند

قسمتم دست به وصل تو رسیدن ندهد
دامن سعی ته سنگ گرانم دادند

پای پر آبله رفتم ز شبستان فنا
روش سایه در این تیره شبانم دادند

خوش تماشاست دلا چشم من و جلوهٔ دوست
به کلیم آنچه ندادند چنانم دادند

امر حق است ولی فاش نگوییم «تپش»
شرح معنی اناالحق به زبانم دادند

وی در سال ۱۹۵۷م فوت کرد.

۳- محمد شاه بخش عاصی

محمد شاه بخش عاصی یکی از شعرای معاصر مولتان بود. وی از خانوادهٔ شیخ فخر الدین عراقی می‌باشد این خانواده یکی از معروف‌ترین خانواده‌های صوفیان مولتان به شمار می‌رود. محمد شاه بخش عاصی در سال ۱۹۰۲م به دنیا آمد و در سال ۱۹۷۰م فوت گردید.
وی شاعر هفت زبان بود ولی بیشتر کلامش به زبان فارسی موجود است.

نمونهٔ کلام **مناجات**

از شراب حبّ خویشم مست کن
با محبّان خویشتن پیوست کن

چشم بینا در تماشا خویش کن
مستی و تسکین و ذوقم بیش کن

دیده‌های ما گشا بر جلوه ها
دیده و دل از سوایت تاشنا

دست ما را مست در ایثار کن
روی دل را سوی روی یار کن

«شاه» حق آگاه باشد حق پناه
قرب خاصانش بود دربارگاه

***

اسیر در قفس هند زار می‌نالد
ز آه و سوز بُتان ابروار می‌نالد

ز درد صبح و مسا بی نوا به واویلا
غریق بحر غم بی‌قرار می‌نالد

به آه سرد، رخ زرد، دیدهٔ غمناک
اسیر عشق تو در انتظار می‌نالد

به «شاه عاصی» به لطف و کرم فراوان کن
ز جرم‌ها و خطا بی شمار می‌نالد

سخنور نامبرده چندین بار به ایران مسافرت کرده بود.

۴ – سید حبیب احمد آفق امروهوی

افق امروهوی برادر بزرگ حضرت علامه احمد سعید کاظمی بود. این خانواده از شهر امروهه (هند) هجرت کرده قبل از تأسیس پاکستان ساکن این شهر شده بودند. افق در عصر خویش معروف‌ترین و نامدارترین شاعر فارسی و اردو بود. علاوه بر غزل د رهنر تاریخ گویی بی مثل بود.

نمونهٔ کلام – در هنر تاریخ گویی

صوفی و مفتی،محدث نعت گو — مرشد کامل محمد شاه بخش

در ره تبلیغ حق ثابت قدم — قاطع باطل محمد شاه بخش

عابد و زاهد خلیق و بی ریا — ذاکر و شاغل محمد شاه بخش

سال ترحیلش افق امروهوی — گفت «دانا دل محمد شاه بخش»

۱۳۹۰ هـ ق

محمد شاه بخش در زمان خود عارفی کامل بود.

۵ – سید احمد علی شاه گردیزی متخلّص به برق مولتانی

سید احمد علی شاه گردیزی یکی از شعرای معروف فارسی مولتان و از خانوادهٔ معروف سادات گردیزیان بود. وی تا مدتی رئیس ادارهٔ راه آهن مولتان بود. درآن زمان سید حسن بخش گردیزی از اعاظم گردیزیان بود و بسیار صاحب مقام بود. وقتی که فوت شد در صحن خانقاه حضرت سید شاه یوسف گردیز مدفون شد. برق مولتانی ماده تاریخ وصالش را گفت که روی قبر خان بهادر کنده شده است.

قطعه تاریخ وفات حسرت آیات خان بهادر سید حسن بخش گردیزی از برق مولتانی

شد از جهان جناب حسن بخش نامور — سلطان ملک علم و ادب فاضل جلیل

شاه جهان امیر زمان فخر خاندان — عزت نشان بلند مکان سید نبیل

اهل یقین و سالک منهاج مرتضی — پرهیزگار و مؤمن دین دار بی عدیل

شد از دیار عزّ و جلال مراد شاه — چون ذات ذوالجلال عطا کردش این سبیل

فرزانهٔ یگانه و بینای دوررس — در حسن انتظام امورات بی مثیل

باب العلوم را چو بنا کرد آن سخی — از جیب خود مصارف او را شده کفیل

این مکتب جدید ز فیض نگاه او — الازهر دگر شده در مدّت قلیل

بس این تفاوت است میان دو درسگاه — این بر لب چناب بود او کنار نیل

بیستم شب از مه رمضان و به وقت شب — کرده به سوی باغ بهشت برین رحیل

تاریخ سال فوت بگو «برق» نغز گو — والا مقام شد سوی تسنیم و سلسبیل

خان بهادر در سال ۱۹۳۸م فوت گردید.
سیّد احمد علی شاه در سال ۱۹۶۵ فوت گردید.

در هفدهم آوریل سال ۱۹۵۶م خوشبختانه دانشمند و محقّق کم نظیر فارسی شاد روان استاد سعید نفیسی از مولتان دیدن کرد. سید احمد علی شاه برق مولتانی در مجلس خیر مقدمی اش -که تحت انجمن ادبی مولتان برگزار شده بود - این اشعار را سرود که به قرار زیر می باشد:

بلبلی از گلشن تهران به مولتان آمده — طوطیان مژده که مهمان غزل خوان آمده
میکش بیرون ز خلوت ناز را جذب نیاز — پیر میخانه ببین خود سوی مستان آمده
وسعت آفاق ذهنش را چه می‌پرسی که او — برفراز چرخ دانش مهر رخشان آمده
تا به یاد آید به طرز نو دبستان خرد — خاصهٔ عنبر شمامش گل به دامان آمده
شعر او در لطف و موسیقی چو تار ارغنون — نثر او در لطف و پاکی آب حیوان آمده
مصدر میم لغت گنجینهٔ فضل و هنر — تاجدار کشور تحقیق و تبیان آمده
کی فراموشند اهل دل شب قدر چنین — کاندرآن منشور می‌نوشی به رندان آمده
ناز باید می‌کند بریاری بخت «سعید» — برق ملتان کو «نفیسی» را ثنا خوان آمده
وصل او کرده ز پیرانه سری بازم جوان — کی شود حالم دگر چون روز هجران آمده

۶ - صابر مولتانی

یکی از شعرای معاصر صابر مولتانی بود که در سال ۱۹۵۱م فوت شد. دیوانش هم تا حالا به چاپ نرسیده است.

نمونهٔ کلام — **غزل**

فروغ حُسن آن مه پاره دیدن آرزو دارم
ازین بی تابی فرقت رهیدن آرزو دارم
به وقت گرمی بازار مصر حسن ای مالک
به جان آن رشک یوسف را خریدن آرزو دارم
پس از صد آرزو و التجا فصل بهار آمد
گلی از گلشن حسن تو چیدن آرزو دارم
چنان شد سینهٔ من مخزن اسرار یکتایی
ز وهم غیر هم دامن کشیدن آرزو دارم
ز دست قدرت خود ده مرا بال و پر ای قادر
که در شوق پری رویی پریدن آرزو دارم
ندارم ای شکر لب آرزوی دیگر اندر دل
فقط لبهای شیرین را میکدن آرزو دارم

دلم می‌خواهد ای «صابر» که از عالم شوم یک سو
به غیر دوست از هر کس بریدن آرزو دارم

۷ - سید آقا صادق حسین نقوی متخلّص به صادق

بعد از تأسیس پاکستان هجرت ازکپورتهله (هند) کرده در نزدیکی مولتان در شهر کوچکی کبیر والا ساکن گردید. بعد از اخذ مدرک کارشناسی ارشد از لاهور استاد زبان و ادب فارسی درکویته شد. در سال ۱۹۶۶م رئیس دانشکدهٔ دولتی مظفرگره شد و بعد از بازنشستگی در ناحیهٔ گلگشت شهر مولتان ساکن گردید.

وی شاعر طراز اول فارسی بود. در علم عروض هم کم نظیر بود. چندین کتاب ازو یادگار مانده است.

نمونهٔ کلام

به دشمن ملتفت بر من نگاه سرسری کرده
جفای بی وفا را بین چه طرفه داوری کرده

کسی آن ره نپیماید هر آن راهی که پیمودم
دل گمراه را نازم به عالم رهبری کرده

جهان انگشت حیرت در دهان شد از تضاد او
به ابرو کافری کرده به رخ پیغمبری کرده

متاع شاعر فطرت به بازار سخن آمد
اگر خالص وگر کاسد سپرد جوهری کرده

کسی گوید ز پنجابم کسی گوید ز ایرانم
عجب فتنه به پا «صادق» ز گفتار دری کرده

وی در سال ۱۹۷۶م فوت کرد.

۸ - اسد مولتانی

محمد اسد خان متخلص به اسد مولتانی یکی از معروف‌ترین وبزرگترین شعرای معاصر فارسی بود. وی در سال ۱۹۰۲م در ملتان به دنیا آمد و در ۱۹۵۹م فوت شد. در سال ۱۹۲۲م از دانشکدهٔ دولتی لاهور مدرک دیپلم (= کاردانی) راگرفت. در سال ۱۹۲۱م وقتی که در لاهور بود علامه اقبال لاهوری خودش اشعار اردو اسد مولتانی را اصلاح کرد. وی تا حین حیات علامه اقبال با او رابطهٔ ادبی داشت.

اسد مولتانی در سال ۱۹۲۶م به دهلی رفته در وزارت خانهٔ دولت انگلیس استخدام شد و تا سال ۱۹۴۷م در دهلی سکونت داشت. از ۱۹۲۶م الی ۱۹۴۷م اسد مولتانی در تمام مجالس ادبی دهلی شرکت می‌کرد. وی شاعر طراز اول زبان اردو هم بود.

دیوان فارسی اش تا حالا به صورت جداگانه‌ای چاپ نشده است.

نمونهٔ کلام

مولتان که ظاهراً به بیابان برابر است — از فیض اولیا به گلستان برابر است
این شهر وادی ایست پُر از گل که اندر آن — هر خار هم به تار رگ جان برابر است
هر ذره‌اش ز پرتو مهر است تابناک — هر کوچه‌اش به کوچهٔ جانان برابر است
مسکن بماند خسرو شرین کلام را — کان را سخن به قند فراوان برابر است
این قول حضرت زکریا شنیده ای — شعری است زنده‌ای که به دیوان برابر است
«آهسته پا بنه که ملک سجده می‌کند — ملتان ما به روضهٔ رضوان برابر است»

شاهکار فارسی اسد مولتانی شعری است تحت عنوان «نوحهٔ انگلیس» که در سال ۱۹۵۲م در مجلهٔ طلوع اسلام لاهور به چاپ رسیده بود. این نوحه از زبان یک نفر انگلیس می‌باشد که در نتیجهٔ ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۱م آبادان را ترک می‌گفت. انگلیس‌ها سال‌ها سال نفت ایران را زیر تسلط خود درآورده بودند.

نوحهٔ انگلیس

آه به آبادان آبادان نماند — آه این‌جا جای استادن نماند
چشم من روشن دلم شادان نه ماند
من پریشان خانه ویران می‌روم — می‌روم از خاک ایران می‌روم
این زمین از آتش ملی به تفت — نفت و هم ماشین من از دست رفت

این نظم که هفت بند دارد، بسیار عالی و نمایانگر عشق و محبت اسد مولتانی به سرزمین ایران می‌باشد.

تازه کردم جذبهٔ قوم و وطن

برق زن بر دین و ایمان می‌روم — می‌روم از خاک ایران می‌روم
ریختم در ملک طرح انقلاب — دخترانش را نمودم بی حجاب
کردمش بیگانه از علم کتاب
برفتوح خویش نازان می‌روم — می‌روم از خاک ایران می‌روم
آه اگر ایران دگر ایران شود — بی قرار از جذبهٔ ایمان شود
بهره مند از حکمت قرآن شود
من ازین اندیشه لرزان می‌روم — می‌روم از خاک ایران می‌روم
وای نفت ای وای نفت ای وای نفت
در فراق نفت گریان می‌روم — می‌روم از خاک ایران می‌روم
چون حق ایرانیان تحقیق شد — از مصدّق صدق شان تصدیق شد

ملت من سخت بی توفیق شد

خود ز دست خویش نالان می‌روم　　می‌روم از خاک ایران می‌روم

من ز ایران نفع‌ها اندوختم　　وندر این خاک آتشی افروختم

وای ناکامی که خود هم سوختم

زین سبب بی ساز و سامان می‌روم　　می‌روم از خاک ایران می‌روم

من به عذر جستجوی علم و فن　　بردم ایران را سوی عصر کهن

۹- دکتر زبیده صدیقی

اسمش زبیده و نام خانوادگی صدیقی بوذ وی یکی از شعرای معروف فارسی گوی پاکستان به حساب می‌آید. وی در سال ۱۹۴۰ در شهر پتیاله (هند) به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۷ همراه خانوادهٔ خود از هند هجرت کرده ساکن شهرستان بوری والا (ناحیهٔ مولتان) شد.

وی در سال ۱۹۶۱م از دانشگاه پنجاب مدرک کارشناسی ارشد در فارسی را اخذ نمود و در سال ۱۹۶۳م استاد زبان فارسی در دانشکدهٔ دخترانهٔ حیدرآباد سند شد. بعداً به مولتان رسید. در سال ۱۹۶۶م با استفاده از بورس وزارت فرهنگ و هنر ایران به دانشگاه تهران رسید.نامبرده در سال ۱۹۷۲م مدرک دکترای زبان وادب فارسی را اخذ نمود. بعد از مراجعت از تهران زبیده مجدداً استاد ادب فارسی در دانشکدهٔ دخترانه دولتی مولتان شد و تا سال ۱۹۹۲م که سال مرگ او می‌باشد تدریس را ادامه داد. وی چند سال آخر در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران هم در کلاس‌های کارشناسی ارشد تدریس می‌کرد.

او به شاعران برجستهٔ فارسی مانند حافظ و سعدی و مولوی علاقهٔ زیادی داشت. ولی با شاعران جدید ایران مانند نیما یوشیج، فریدون توللی و نادرنادرپور هم علاقه و شناسایی زیادی داشت. او راجع به شعرکهن و نونظری صریح و صاف داشت.

غزلهای وی پر از درد و سوز و گداز است. او گاهی شعرنو هم می‌سرود. شعر آزاد وی گاهی مصرع‌های کوتاه و بلند دارد، زبیده هم یکی از پارسی گویان پاکستانی است که در شعرهای خود زبان ایران امروزی را به کار می‌برند. تا مصداق «حدیث اهل دل با اهل دل گو» احساسات درونی خود را به ملت هم‌جوار و هم کیش خود هم بتوانند ابلاغ نمایند.

نمونهٔ کلام - غزل

جاودان زی ای جگر ای ساقی ومینای من
روزها من می‌خورم شب چشم خون پیمای من

الحذر ای دوستان از داستان من که نیست
هیچ کس را تاب سوز و شور جان فرسای من

ای خوشا دوشینه عشرت‌ها که بودم بردرت
وی دریغا بی تو این امروز و این فردای من

دوزخ واعراف و جنت می‌ندانم واعظا
از خدا خواهم که باشد کوی یارم جای من

دوش بر صحرا گذر کردم قضا را دیدمش
خاک بر سر ناله بر لب یار دل آرای من

گفتمش تا کی «زبیده» سر به صحرا لب به آه
گفت تا فرمان بفرماید جنون فرمای من

لاهور

لاهور ای الههٔ فرهنگ وزندگی
نیمه خدای عشقی و زیبایی و سرور
هر یادگار جاذب رشد و شباب من
در خاطرات دلکش حسن تو گمشده است
ای مرز و بوم آرزو و قلب زنده‌ام
آن روزهای ابروشبان سیاه باد
کز التهاب شوق
فرمان مرزه گردی و آوارگی بداد
زنده است در دلم
لاهور ای تو مایهٔ الهام و شعر من
می بینمت هنوز

۱۰- سید آقا حسین ارسطو جاهی

سید آقا حسین ارسطو جاهی بعد از تأسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷م از شهر جگراون (هند) هجرت کرده به مولتان آمد. وی در زمان انگلیس‌ها بخشدار بخش قاصلکا شهرستان فیروز پور هند بود. جد بزرگش شریف العلماء مولوی شریف از اکابر و اعاظم روحانیون و دانش پژوهان زمان خود بود. آقا حسین

ارسطو جاهی در سال ۱۹۷۸م در مولتان فوت گردید.
وی شاعر چیره دست زبان فارسی بود دیوانش از جانب دکتر عبدالله مظاهری رایزن فرهنگی وقت سفارت ایران به چاپ رسیده بود.
نامبرده از بن دل عاشق زبان فارسی و ملت شریف ایران بود. در حیات خود با مقامات و شعرا و ادبای ایران رابطهٔ صمیمی داشت.
چندین بار با دکتر تسبیحی هم ملاقات کرده بود. دیوانش نمایانگر این می‌باشد .دکتر محمد حسین تسبیحی دربارهٔ وی نوشته است «وقتی واردخانهٔ آقای سید آقا حسین ارسطو جاهی شدم. خود را با شاعری بلند پایه و ارجمند مقابل یافتم که بیانش شیرین و کلامش دلنشین و شعرش خوش و گفت و گویش دلکش بود.»

نمونهٔ کلام

قطعهٔ شعری که به تتبّع طالب آملی شاعر برجستهٔ ایران سروده است:

پیامی به ایران زمین می‌فرستم | سلامی به ایرانیان می‌رسانم
چو بلبل که مازندران را سرایم | که آنجا بود دوست پیوند جانم
به ملتان آید چه خوشوقت سازد | به طالب مگر این کلامی رسانم
به آمل رسم گلرخان را بگوئیم | که آرند ما را ز اوراق پانم
تعجب که ایران پانی ندارد | ز خال سیه هندوی برستانم
زبان مرا فارسی گر نبودی | نبودی مرا نرم نرمک زبانم
لب من لب یار را باز کرده | به لعل یمن سرخی گل فشانم
من ایران زمین را بسی دوست دارم | که از مرو و از مشهد و اصفهانم
سزد شاعری طالب آملی را | که من هم ز توفیق غالب بر آنم
ز ملتان او را فرستم سلامی | به نزد تو ای کاش خود را رسانم

۱۱- سید عطا الله شاه بخاری متخلّص به ندیم

سید عطا الله شاه بخاری یکی از معروف‌ترین سیاستمداران استقلال طلب شبه قاره بود.وی در زمان حکومت انگلیس‌ها در سراسر هند علیه انگلیس‌ها سخنرانی‌ها می‌کرد. و در نتیجه در حدود سی سال در زندان به سر برد. وی معاصر گاندی، محمد علی جناح و جواهر لعل نهرو بود. بعد از تأسیس پاکستان به مولتان رسید و در همین جا در سال ۱۹۶۰م فوت گردید. اسم عطاء الله شاه بخاری در نهضت استقلال شبه قاره جاویدان شده است. علاوه بر زبان اردو، وی شاعر طراز اول فارسی هم بود. دیوان فارسی وی تحت عنوان «سواطع الالهام» به چاپ رسیده است.

نمونهٔ کلام **قصیده در مدح خواجه غلام فرید**

گلخن عشق چشتیان بتپید — شعله‌اش خواجهٔ غلام فرید
هر که از عشق جرعه‌ای نچشید — او چه داند که چیست خواجه فرید
مرغ فکرم ز آشیان بپرید — ناله‌های فرید چون بشنید
رهبر عاشقان پاک سرشت — شاهد عاشقان بزم وحید
هر کسی سوی منزل است روان — کسی آنجا رسید و کس نرسید
سرمهٔ چشم شد «بخاری» را — خاکپای غلام خواجه فرید
حسرتی از دل «ندیم» نرفت — که نصیبش نشد نگاه فرید
هرکه بد گفت خواجهٔ ما را — هست او بی گمان یزید پلید

تا اینجا از سال ۴۰۱ ه الی ۱۹۶۰م شعرای فارسی زبان را ذکر کردیم که مولتانی بودند و راهی ملک عدم شدند.

***

اینک ذکرجمیل شعرای فارسی زبان که در حیات اند و شمع شعر فارسی را دارند روشن می‌کنند و شعر و ادب فارسی در مولتان و ناحیهٔ مولتان به برکت وجود مبارکشان زنده است.

۱- پرفسور دکتر محمد شریف عاصی کرنالی

دکتر عاصی کرنالی در شهر کرنال (هند) به دنیا آمد بعد از تأسیس پاکستان از کرنال هجرت نموده ساکن مولتان گردید. او اولین کسی بود که در مولتان اداره‌ای تحت عنون «دبستان» برای تدریس کلاس فاضل فارسی بازکرد و از آن مرکز علمی صدها نفر فارسی یاد گرفتند. بنده هم یکی از شاگردان وی است.

دکتر عاصی کرنالی سالها در دبیرستانها، دانشکده‌ها ودانشگاه، زبان اردو و فارسی را تدریس می‌کرد. بیست سال پیش از حیث رئیس دانشکدهٔ دولتی ملّت کالج باز نشسته شد. وی علاوه بر فارسی یکی از معروف‌ترین شعرای اردو زبان هم به شمار می‌رود. کلامش در سراسر دنیا به چاپ می‌رسد.

کلیات اشعاز اردو که در سال ۱۹۹۴م تحت عنوان **تمام و ناتمام** به چاپ رسیده است اشعار فارسی هم دارد.

نمونهٔ کلام **غزل**

ای بسا دلها که ویران کرده‌ای — صد گلستان را بیابان کرده‌ای
داده‌ای ما را متاع آه و اشک — اهتمام باد و باران کرده‌ای

آن چنان حُسنت تجلی آفرین | آیینه را چشم حیران کرده‌ای
یاد تو روشن کند شام فراق | شمع در جانم فروزان کرده ای
از خیالت خانه‌ام معمور باد | خویش را از من گریزان کرده‌ای
از جفایت مردنم دستور نیست | زنده باشی کارم آسان کرده‌ای
دست همّت را ز کشتن باز دار | شهر را گنج شهیدان کرده‌ای
حسن بی مثلت دلیل حق نماست | کافری بودم مسلمان کرده‌ای
در غزل «عاصی» ترا مدحت سراست | خامه‌اش ساز غزل خوان کرده‌ای

غزل

تاب از رُخت رنگ از لبت وز چشم سحر بی بدل
حل کرده این اجزای خوش ترکیب دادم این غزل
ای محفل ایرانیان ای دوستان مهربان
یک لحظه دیدار شما صد خلد را نعم البدل
جانان به دین عاشقی خیر العمل باشد وفا
گر دین ما و تو یکیست حی علی خیر العمل
بر توسن کبر و ادا روزی گذر از کوی ما
شاداب کن باغ دلم سرسبز کن کشت امل
تو حسن صورت یافتی ما حسن سیرت یافتیم
چون در جهان آدمی تقسیم شد حسن ازل
آخر چرا ناید حیا از این نفاق از این ریا
قرآن حق در دست ما اصنام باطل در بغل
از جنبش ابروی آن مرد فقیری در عجم
هر تاج شاهی در خطر هر تخت سلطان در خلل
«عاصی» نگنجد ظرف ما در کنج قصر و کوشکی
اقلیم ما دیوانگان دشت و بیابان و جبل

در مدح رومی

بشگفته در بنهار تو گلزار مثنوی | صد جلوه همچو گل دهد افکار معنوی
ادوار رفته است و روان است در عقب | تو مثل رهنما سر هر کاروان روی
شب‌ها گذشت و رونق میخانه کم نشد | هم باده ایست کهنه و هم نشئه‌ای نوی
نازل همی شود به ضمیر بشر هنوز | هر لحظه صد تجلّی قرآن پهلوی

در مدح سعدی

با اهل دل به خلوت و محفل نشسته‌ای	هر جا نظر کنم تو مقابل نشسته‌ای
دیگر کسان هنوز در دل همی زنند	تو آن قدر دخیل که در دل نشسته‌ای
در هر دماغ جلوهٔ دانش عطای تست	در هر سپهر چون مَهِ کامل نشسته‌ای
ما ترن ماست موج غبار ره فنا	تو جاده‌ها سپرده به منزل نشسته‌ای
ما دست و پا زنیم به گرداب‌ها هنوز	تو موجها شکسته به ساحل نشسته‌ای
سلطان تویی و سکه تو را و علم تو را	سعدی! به تخت مملکت دل نشسته‌ای

دکتر عاصی کرنالی در سال ۱۹۹۰م از دانشگاه بهاءالدین زکریا مولتان در زبان اردو مدرک دکترا به دست آورد. موضوع پایان نامهٔ وی «تأثیر سنت شعر فارسی بر حمد و نعت اردو» بود که در آن در حدود ۱۲۰ شاعر فارسی زبان را از فردوسی گرفته تا یغمای جندقی ذکر نموده است و دربارهٔ سنت شعر فارسی ۱۴۲ صفحه نوشته است. استاد دکتر عاصی کرنالی در آسمان علم و ادب مولتان مانند ستارهٔ درخشان می‌درخشد.

۲ - پرفسور سید اصغر علی شاه پرفسور سید اصغر علی شاه استاد بازنشستهٔ زبان عربی و رئیس دانشکدهٔ دولتی بوسن رود می‌باشد. نامبرده در زبان اردو، سرائیکی، عربی و فارسی خوب شعر می‌گوید و یکی از معروفترین شعرای پاکستان به شمار می‌آید. فعلاً در دانشگاه بهاء الدین زکریا عربی را دارد تدریس می‌کند. وی چندین بار از ایران هم دیدن کرده است.

نمونهٔ کلام **قصیده در وصف شهر مولتان**

ای مصاف تلاطم و طوفان	ای به حال تخلج و هیجان
ای مدار تبسم و تفریح	ای مزار تحزّن و حرمان
ای دلم تلب انقلاب مزاج	گاهی نازان شود گهی خجلان
گاهی مغرور بر تزئین جسم	گاهی در فکر زوح تو حیران
گاهی آباد شهر خندیدن	گاهی بر یاد قریهٔ ویران
یک طرف سند یک طرف سرحد	یکی پنجاب و یک بلوچستان
مرکز ملک وصف صوبه جات	وسط اطراف خطهٔ ملتان
شهرت او رهین چیز چهار	گرد و گرما گدا و گورستان
مدفن صد هجوم درویشان	ارض مولتان ارض گورستان
هنر این زمین کاشی گری	نیل گون خشت شد یگانه نشان
صدها اقسام خرما را بازار	صدها اشجار انبه را بستان

اهــل حــرفت را مــنبع فــیاض | اهــل دانش را چشــمهٔ حــیوان
فــخر شعر وسخن عراقی بود | غــرهٔ شــاعران خــوش الحــان
مسکــن حسن سیرت و صورت | خــانهٔ انس و فــرحت و احســان
چــمن اهــل ذوق شــعر و سخن | وطــن مــنفرد قــصیده خــوان

۳ - حافظ حبیب الله عظیمی شاه جمالی حافظ حبیب الله عظیمی در ناحیهٔ شاه جمال نزدیک به شهر مولتان زندگی می‌کند.
وی به زبان اردو، فارسی و سرایکی شعر می‌گوید.

نمونهٔ کلام

مرا حاصل نشد روشن ضمیری | نــه پیش مــاهرویان دلپذیری
هــمه عــمر عــزیزم رفت بیکار | نورزیدم بــه خــانه گــوشه گیری
شکایت چون شنید از من نگاری | مــرا گــفتا نــه تــنها تــو اسیری
هــزاران عــاشقان دردام زلف اند | نــمی‌پرسند مــیری یــا فــقیری
هــزاران واعــظان هــم شــاعران را | نــپرسد کس ســخنگوی دبیری
نه استاد غزل شد بس «عــظیمی» | غزل گو بــود حــافظ هــم نــظیری

٤ - پرفسور دکتر محمد اسلم انصاری

یکی از معروف‌ترین و پُرآوازه‌ترین شعرای معاصر فارسی نه تنها در مولتان بلکه در سراسر شبه قاره دکتر اسلم انصاری می‌باشد. وی از خانوادهٔ معروف انصاریان مولتان می‌باشد که در علم و ادب یگانهٔ روزگار است. برادر بزرگش مرحوم امید ملتانی هم شاعر طراز اول اردو زبان بود در سال ۱۹۶۰م پروفسور دکتر اسلم انصاری بعد از اخذ مدرک کارشناسی ارشد در زبان اردو و فارسی استاد اردو در دانشکده دولتی بوسن رود مولتان شد. و در سال ۱۹۹۹ م باز نشسته شد. وی تا حال چندین کتاب به اردو و انگلیسی دربارهٔ اقبال لاهوری و شعرای مولتان به چاپ رسانیده است. نام برده در سال ۱۹۹۷م مدرک دکترای زبان اردو از دانشگاه بهاء الدین زکریا مولتان دریافت نمود. موضوع رسالهٔ دکترای وی «تصورهای احزانی در شعر اردو از میر تا فانی» بود.
وی علاوه بر فارسی شاعر معروف زبان اردو هم به شمار می‌رود.
آثار چاپ شدهٔ او به زبان اردو
۱ - اقبال عهد آفرین
۲ - شعر و فکر اقبال
۳ - فیضان اقبال

فارسی

مثنوی فرخ نامه - به سبک کمدی الهی دانته و جاوید نامهٔ اقبال چاپ نشده، ۱۵۰۰ بیت دارد

۱ - چراغ لاله چاپ شده، ۶۰۰ بیت دارد

۲ - مثنوی اقبال نامه چاپ نشده، ۶۰۰ بیت دارد

۳ - نگار خاطر مثنوی چاپ نشده، ۱۱۰۰ بیت دارد

۴ - سروش عجم - چاپ نشده، ۱۰۰۰ بیت دارد

۵ - غزل‌هایی به زبان فارسی ۱۳۰ غزل جمعاً دارد، چاپ نشده

۶ - منظومه‌ها، قطعات، شعر سپید، شعر آزاد، چاپ نشده

۷ - مقاله‌ها دربارهٔ اقبال چاپ نشده

۸ - مثنوی میخانهٔ گل چاپ نشده

شایسته است که آثار این شاعر نامدار از جانب مقامات ذی ربط ایرانی که سرپرست بزرگ زبان فارسی می‌باشند بزودی به چاپ برسند.

دکتر اسلم انصاری با زبان شعر معاصر فارسی خوب آشنایی دارد.

نمونهٔ کلام

ای نام عزیز تو سخن بخش زبانها — ای یاد روان پرور تو جان جهانها

ای حسن دلاویز تو آیین بهاران — از عشق جنون خیز تو گلبانگ فغانها

ای چهرهٔ زیبای تو رنگینی عالم — ای نقش تمنای تو نزهتگه جانها

از لطف تو گویاست چه معنی چه تکلّم — از جود تو پیدا چه عبارت چه بیانها

سامان نمود است چه سوداو چه تمکین — کالای وجود است زر و سیم دکانها

از تشنه لبان است فروغ می و مینا — رودی چه رود گر نبود بند کرانها

از فضل تو هرداغ گمان مهر یقین گشت — از فیض تو صد سود به برداشت زیانها

من بندهٔ آن شاه شهانم که عطایش — دامان نگه پُرکند از دولت جانها

میخانهٔ گل

آیینه دار رخ خوب نگار است بهار — مژده‌ای غم زدگان قاصد یار است بهار

نشئهٔ رنگ چه رنگ دگری خواهد بست — گریه میخانهٔ گل نقش خمار است بهار

در طرب گاه که رقصان چو شرار است جنون — در گذرگاه که چون موج غبار است بهار

هر نفس آه نسیم است و سرشک شبنم — مگر ای دل زدگان قلب فگار است بهار

می‌توان گفت که طاووس خیال است چمن — می‌توان دید که آیین هزار است بهار

شوق نظاره و چشم نگران است جهان — نرگس و نسترن و سرو و چنار است بهار

ورق لاله و گل صرف غم انسان شد | سوی دلهای جهان نامه نگار است بهار
سالها هست که بی ساز و و نواییم «اسلم» | پی دل‌های حزین نغمه و تاراست بهار

گفتگوی دوست

گفتم به یاد روی توام بی قرار، گفت | آخر زمن چه خواهی، بگفتم قرار، گفت
صبر و قرار در ره عشق و وفا چه خوب | گفتم به دل مرا نبود اختیار، گفت
بی اختیار بودی و بی اختیار به
گفتم ولی نگاه به من یک دو بار، گفت | «دل را به کار خویش به سازی و شادزی»
گفتم که نیست کار مرا سازگار، گفت
«گر هیچ کار نیست ترا راه خویش رو» | گفتم که راه نیست به جز راه یار، گفت
«بر گرد ازین دیار و برو زین جهان غم» | گفتم جنون عشق بود استوار، گفت
«پیمان شکن نباشی اگر خوشترک بیا» | لطفی نمود وحرف کرم چندبار،گفت

قصیدهٔ بهاریهٔ انقلابیه

که به مناسبت شانزدهمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران روز یازدهم فوریه سال ۱۹۹۵م در سمینار انقلاب اسلامی در مولتان ارایه شد.

شکوفه‌ای سر شاخ چمن چه خوش خندید | که می‌توان به بهاری بهار عالم دید
چه نقش‌ها که به اوراق برگ و گل بستند | چه رنگ‌ها که ز آبی هوای تازه دمید
گل وستاره وبلبل به هم همی گفتند | چه لطف‌ها که هوای طرب به ما ورزید
نگار ما که به بخت رسا چو جمشید است | بساط ناز به اورنگ خوشدلی برچید
چه روزها که ببخشید قدرت فیّاض | چه مهرها که بنا کرد دولت جاوید
جمال گلشن گیتی فزود مهر نوین | فروغ صبح فزون شد چو روی لاله پدید
گمان مبرکه به پایان رسید کار بهار | هزار قافلهٔ رنگ و بو ز سر برسید
رسید مژدهٔ ایام انقلاب جهان | معاشران محبت سرشت جمع آیید
شکوه خسرویان زیر پرده رو بنهفت | چو نور وحدت ایمانیان ز نو رخشید
خوشا پیام سرافرازی نگون ساران | خوشا نوای بهاران که سرخ رو باشید
چه درس‌ها که به ما یاد داد صبح بهار | هزار رنگ چکید و هزار رنگ دمید
ستم گران جهان را مگو قوی بال اند | ببین ز دست تذروان عقاب رو پوشید
حسیات رخت بگیرد ز نعرهٔ تکبیر | زمانه زنده شود از عقیدهٔ توحید
ببین که باز روان گشت زنده رود یقین | ز موج خون شهیدان جلوهٔ جاوید
به آن دیار که هر ذره‌اش جهان دارد | به جهد زنده دلان صبح انقلاب دمید
دگر به فیض جنون خار زار گلشن شد | دگر زمین عجم رشک آسمان گردید
تغیّریست بزرگ و تحوّلیست عظیم | نوا گران چمن نغمه‌ای دگر آرید

دکتر محمد اسلم انصاری شاعر چیره دست می‌باشد که کلامش از لحاظ عاطفه، تخیّل، اسلوب و معنی بسیار توانا است. کلامش آسان ساده و رسا می‌باشد. وی یکی از پیروان صدیق علامه اقبال لاهوری به شمار می‌آید. آبروی شهر مولتان از حیث مرکز بزرگ زبان و ادب فارسی به کوشش وی درخشان و استوار است.

۵ - دکتر خیال امروهوی

آخرین شاعر معاصر زبان شیرین فارسی که در ناحیهٔ مولتان زندگی می‌کند پرفسور دکتر سید علی مهدی نقوی متخلص به خیال امروهوی می‌باشد وی یکی از شعرای نامدار معاصر زبان فارسی در شبه قارهٔ پاک وهند به شمار می‌آید.

دکتر خیال امروهوی در شهر امروهه (هند) به دنیا آمد. خانوادهٔ وی به مناسبت علم و فضل و کمال ودانش در سراسر هند معروف بود. تحصیلات خود را در شهر حیدرآباد دکن (هند) به پایان رسانید.

بعد از تأسیس پاکستان هجرت نموده به لاهور آمد و در ادارهٔ آموزش و پرورش پنجاب استخدام شد.بعداً از حیث استاد زبان و ادب فارسی دانشکدهٔ دولتی سیول لاین مولتان ساکن مولتان گردید. چندی بعد استادفارسی دانشکدهٔ دولتی شهر لیه (نزدیک به مولتان) شده مولتان را ترک گفت و در سال ۱۳۴۹ هـ ش. (۱۹۶۹ م) از همان شهر برای اخذ مدرک دکترا رهسپار تهران شد. وی پنج سال در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران درس خواند و مدرک دکترای فارسی را اخذ نمود. عنوان رساله دکترای وی «مزدک» بود که در تهران به چاپ رسیده است.

وی مقاله‌ای تحت عنوان «ابتکارات فلسفیانهٔ گروه اخوان الصفا و فرقهٔ اسماعیلیان در قرن چهارم هجری لغایت قرن دهم میلادی» تحت راهنمایی دکتر سید حسین نصر هم نوشت. این در سال سوم، ترم اول بود.

در سال ۱۳۵۵ هـ ش (۱۹۷۴م) که از تهران برگشت و مجدداً در دانشکدهٔ دولتی شهر لیه استاد زبان فارسی شد. وی در سال ۱۹۹۰م از دانشکده مزبور بازنشسته شد وفعلاً با خانواده خودش در شهر لیه زندگی می‌کند.

دکتر خیال امروهوی شاعر طراز اول زبان اردو هم می‌باشد وچندین مجموعهٔ اشعارش به چاپ رسیده است. ولی کلام فارسی اش تا حالا به صورت دیوان یا کلیات به چاپ نرسیده است.

در زمانی که در تهران بود اغلب در انجمنهای ادبی تهران اشعار خود را می‌سرود. شعرای نامدار تهران همیشه از وی قدردانی می‌کردند.

شعر فارسی دکتر خیال امروهوی پُر از عاطفه، تخیّل نو، اسالیب تازه و معنی می‌باشد. سبک وی بسیار نزدیک به شعرای معاصر ایرانی می‌باشد. مانند شعرای معاصر ایرانی شعر خیال امروهوی مربوط به حیات انسانی می‌باشد. اشعار وی نمایانگر درد و غم انسان معاصر است. شعر وی، شعر برای زندگی است نه شعر برای شعر. دکتر خیال امروهوی تذکره‌ای دربارهٔ شعرا، ادبا و علمای عهد کلهوره‌های سند هم به زبان اردو نوشته است.

نمونهٔ شعر

غزل(۱)

آنچه در گل ریختم اکنون از او بر می‌خورم — شکر یزدان می‌نمایم دُرد ساغر می‌خورم
خیر گل رابرگزیدم راستی اندوختم — بر همین تقصیر باشد لطمهٔ شرّ می‌خورم
هیچ چیزی بهر آسوده دلی پیدا نشد — آنچه این جا می‌خورم رزق مقرر می‌خورم
کس نمی‌گوید چرا در دوزخ آشفتگی — گاه شعله می‌چشیدم گاه اخگر می‌خورم
هرچه از دست ستم کاران رسد دارم قبول — مسلک شبیر دارم زخم بهتر می‌خورم

غزل(۲)

آن چنان ظاهر بشو تا هرکجا دیده شود
گل همان دم گل بود وقتی که بوییده شود
زلف بیش از مار باشد مار بیش از زلف نیست
شرط این است بر رخ گل فام ژولیده شود
نسبت ابلیسی در این دنیا فزون از آدمی
کاش از آدم چنین آدم نزاییده شود
مزد زحمت کش فزون‌تر کن که جز این راه نیست
گرسنه بالاخره یک روز شوریده شود
همچنان خود را ز مرگ ناگهان مخفی مکن
مرگ «گل چین است» گل یک بارگی چیده شود
زهر استبداد دانم حرف استعمار را
معنی‌اش را هر که پی می‌برد فهمیده شود

غزل(۳)

هرچه از غیبت در آمد من همان برداشتم — پا به گل بودم و لیکن آسمان برداشتم
زهرها خوردم که در دنیا جز این یغما نبود — سالها چون بردگان جور شهان برداشتم
چون به دور لا مکان کالای بی ارزش رسید — من برای خویشتن قید زمان برداشتم
گل به شبنم گفت ما اینجا همیشه نیستیم — صحبتش را درک کردم مغزآن برداشتم
درمیان شب عجب انگیزه‌ها وارد شدند — بهر ترقیمش، قلم پیش از اذان برداشتم

بانهایت اختصار ذکر شعرای معاصر که در حیات اند به اتمام رسید.
دکتر محمد شریف عاصی کرنالی، دکتر محمد اسلم انصاری و دکتر سید علی مهدی نقوی خیال امروهوی هر سه شعرای نامدار و چیرده دست هستند که مدرک کارشناسی ارشد زبان فارسی و مدرک دکتری در فارسی یا اردو دارند این هر سه عاشق صادق زبان معجزه گر فارسی کار خود را ادامه می‌دهند و فارسی از راه ایشان در این ناحیه زنده هست ولی بعد از این‌ها....

در شعر سه تن پیمبرانند | هر چند که لا نبی بعدی
ابیات و قصیده و غزل را | انصاری و خیال و عاصی

باید که کلام فارسی این شعرای عظام با سلیقهٔ خاصی از همت و کوشش سرپرستان محترم زبان فارسی به چاپ برسد. این‌ها در حیات اند و می توانند در این کار کمک لازمی در استواری زبان فارسی به جا بیاورند.

خدمات مولتانیان دربارهٔ گسترش آثار منثور

علاوه بر شعر مولتان در آثار نثر هم خدمات شایانی انجام داده و در این مورد ده ها کتاب به زبان فارسی نوشته شده است.
ذکر بعضی ازکتابهای معروف که ما مولتانیان دربارهٔ آن‌ها افتخار می ورزیم به قرار زیر می‌باشد.

۱-لباب الالباب این کتاب را سدید الدین محمد عوفی در قرن ششم هجری در زمان حکومت ناصر الدین قباچه حاکم مولتان و اُچه نوشت. این اولین تذکرهٔ شعرای فارسی زبان می‌باشد که مشتمل بر شرح حال شعرا و ادبای ایران از ابتدای شعر فارسی تا زمان مؤلف است.
۲ - تاریخ اسلام: در زمان حکومت ناصر الدین قباچه در قرن ششم هجری، قاضی منهاج الدین سراج به زبان فارسی تاریخ اسلام را نوشت.
۳ - خلاصهٔ جواهر القرآن: در قرن هشتم هجری قاضی ابوبکر مولتانی در قاهره نشسته کتاب معروف خلاصهٔ جواهر القرآن را نوشت و واژه‌های عربی را به فارسی ترجمه کرد. این کتاب را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد به چاپ رسانیده است.
٤ - اصول فارسی این کتاب یکی از کهن‌ترین کتب دستور فارسی به شمار می‌رود. این را عبدالصمد مولتانی در سال ۱۱۱۱ هـ.ق. در مولتان نوشت. نسخهٔ خطی اش در مولتان موجود است.
طبق اطلاع بنده این دومین کتاب دستور فارسی در جهان فارسی می باشد

دکتر سید حسن صدر الدین حاج سید جوادی در پایان نامهٔ دکترای خود که دستور نویسی فارسی در شبه قاره نام دارد ذکر نموده است. این کتاب هم از جانب مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد به چاپ رسیده است. علاوه بر این‌ها صدها رساله از جانب مسلک‌های صوفیان نوشته شده است که در کتابخانه‌های شخصی موجوداند.

منابع

۱ - دستور نویسی فارسی در شبه قاره (فارسی) - دکتر سید حسن صدرالدین حاج سید جوادی، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۲م.

۲ - شعر العجم فی الهند - شیخ اکرام الحق (اردو) چاپ الاکرام -ملتان- ۱۹۶۱م

۳ - دیوان حسن شهید مولتانی - سجاده نشین نذر حسین - ملتان ۱۹۵۲م

۴ - اسد ملتانی - شخص و فن (اردو) عبدالباقی ملتانی - چاپ بزم ثقافت ملتان، ۲۰۰۴م

۵ - دیوان سعید خان مولتانی - فارسی - نسخهٔ تصحیح شده از دکتر معین نظامی - دانشگاه پنجاب لاهور

۶ - جزوهٔ چاپ نشده در ضمن سابقهٔ شعری به مناسبت یازدهمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران روز ۱۱ فوریه ۱۹۹۰م در خانهٔ فرهنگ ج.ا.ا - مولتان.

۷ - دیوان عبداللطیف تپش، فارسی - چاپ لاهور - ۱۹۵۱م

۸ - کان پارسی از ابوذر غفاری، چاپ ملتان ۱۹۷۱م

۹ - ملتان ا زحیث مرکز ادبی فارسی، دکتر رفیع الدین احمد کاظمی - چاپ لکهنؤ (هند) (اردو) ۱۹۷۰م، این پایان نامهٔ دکتر رفیع الدین احمد کاظمی می‌باشد که دربارهٔ شعرای فارسی زبان ملتان از ۹۵ هالی ۶۵۰ هـ.

۱۰ - دیوان اشعار اردو فارسی - دکتر محمد شریف عاصی کرنالی، چاپ ملتان ۱۹۹۲م.

۱۱ - اشعار متفرقهٔ دکتر محمد اسلم انصاری - ملتان

۱۲ - اشعار متفرقهٔ دکتر خیال امروهوی - لیه

۱۳ - ماه منیر - مجموعهٔ اشعار استاد منیر اکبر - چاپ هند ۱۹۴۹م

۱۴ - مجموعهٔ کوچکی اشعار غلام شاه بخش عاصی، ملتان ۱۹۷۳م

۱۵ - احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بانو دکتر شمیم محمود زیدی - چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد، ۱۹۷۴م

******

شعر فارسی امروز شبه قاره

دکتر سید وحید اشرف[1]

مناجات

شوق خوی احمد «ص» مختار ده باری دگر
رنگ و بوی حیدر کرّار ده باری دگر

ای خدا ما را بده عشق رسول«ص» هاشمی
چشم گریان و دلِ سرشار ده باری دگر

پیرویِ جعفر طیّار ما را باز ده
این زبان را خوبیِ گفتار ده باری دگر

اسوهٔ ختم الرسل«ص» اندر جهان روشن شود
خیرِاُمّت را همان کردار ده باری دگر

در نگاه مابده تأثیر ایمان کمال
روشناییِ دلِ هشیار دِه باری دگر

بر زمین شد پنجهٔ فرعون بالا دست باز
زورِ موسی «ع» حکمتِ پیکار ده باری دگر

بشکنند آیین دیوار نفاق و تفرقه
قرن اولی را همان ایثار ده باری دگر

در بَرَد تاریکی ظلم و جهالت از زمین
در روان ما همان انوار ده باری دگر

---

۱ - فارسی گوی ساکن برودہ، استان گجرات هند

پاک گرداند دلان را روح را روشن کند
ای خدا آن سیرت ضوبار ده باری دگر

از متاعِ رفته چون محروم و در ماندم ما
بهر جاه حیدرکرار ده باری دگر

باز این امت شود تا با سعادت باوقار
ذوق و شوق و مستی کردار ده باری دگر

سوز دل باید که «اشرف» زان دهد تاب وتپش
سینه‌ام را آه شعله بار ده باری دگر

دکتر محمود احمد غازی[۱]

جمال خواجهٔ یثرب

«دو عالم را توان دیدن به مینایی که من دارم»[۲]
کرا باشد میّسر چشم بینایی که من دارم

کند پروردگارم راز دان «علّم الاسماء»
زهی تابانی دانش به طیبایی که من دارم

شبم روشن ز نور جان فزا، روزم نشاط افزا
کجا طور کلیمی پیش سینایی که من دارم

به چشم ظاهر تو مصطفی«ص»در روضه‌اش پنهان
به هر سو جلوه‌اش تابان به پهنایی که من دارم

جمال خواجهٔ یثرب دو عالم را کند روشن
نگوید «لن ترانی» کس به سینایی که من دارم

مقام مصطفی«ص» بینی اگر بادیدهٔ دل بین
ندارد کس چنان چشمی به دنیایی که من دارم

مه تابان مه انور اگر خواهی که می‌بینی
بیا بین آن مه کامل به صحرایی که من دارم

---

۱ - رئیس دانشگاه بین المللی اسلامیّ - اسلام آباد

۲ - این مصرع از علامه اقبال است (زبور عجم)

دلم چون کهکشان روشن شود از دیده‌ام ریزد
زهی تابش، خوشا نوری بدنیایی که من دارم

بقای جاودان یابم جمال مصطفی«ص»بینم
عبیر افشان همین آیم ز خضرایی که من دارم

ابوالحسن واحد رضوی[1]

صلی الله علیه وآله وسلم

- مجموعهٔ زیبایی!
- قربان شوم هردم ای پیکر رعنایی!
- از یاد تو می‌گیرم
تفریح دل و شوق و تسکین و شکیبایی
- در دست تو درمانم
کن چشم کرم بر من! یک جلوه بفرمایی!
- از لطف نگاهم کن
من بندهٔ درگاهت، من بندهٔ شیدایی
- این «واحد» بی‌چاره
از روز ازل هستت دیوانه و سودایی

دکتر اسلم انصاری[2]

ای نام عزیز تو

ای نام عزیز تو سخن بخش زبان‌ها — ای یاد روان پرور تو جان جهان‌ها
ای حسن دلاویز تو آیین بهاران — از عشق جنون خیز تو گلبانگ فغان‌ها
ای چهرهٔ زیبای تو رنگینی عالم — ای نقش تمنای تو نزهتگه جان ها
آزرده نهان هاست ز پنهانی بزمت — آشفتهٔ پیدایی نور تو عیان‌ها
از لطف تو گویاست، چه معنی چه تکلّم — از جود تو پیدا، چه عبارت چه بیان‌ها

---

۱ - سخن سرای ساکن فیض آباد محمد نگر بخش اتک - پنجاب.

۲ - فارسی‌گوی با سابقه ساکن مولتان.

سامانِ نموده است چه سودا و چه تمکین ... کالای وجود است زر وسیم دکان‌ها
ویرانیِ صحراست ز گم کردنِ راهت ... حیرانیِ دلهاست که باوصف نشان‌ها!
از تشنه لبان است فروغِ می و مینا ... رودی چه رود گر نبود بندِ گران‌ها
از فضل تو هر داغ گمان مهرِ یقین گشت ... از فیض تو صد سود به برداشت زیان‌ها
من بندهٔ آن شاهِ شهانم که عطایش ... دامان نگه پُر کند از دولتِ جان‌ها

سید سلمان رضوی (۱)

دلبری داند

رمُوز بیخودی سِرّ سخنوری داند ... درود بر صنم من که دلبری داند
نقوش پای دگر کی بود چراغ سفر ... هر آنکه راه تراشید رهبری داند
به هیأتم منگر گوش کن چه می‌گویم ... مقطّعات حروفم پیمبری داند
بگیر دامن جهل گران به آب نرو ... مگر که کوه صحاری شناوری داند
خدا خداست خدا را نه متّهم سازد ... که عقل و عشق مقامات داوری داند
قلم به دست قلمرو ز شرق و غرب به پا ... قلندر شه مردان سکندری داند
قطار ناقه دهد، تربت علی(ع) ندهد ... علی شناس کمالات قنبری داند
سرشک درد موفق، زلطف بنت نبی(ص) ... که قدر گوهر ناسفته جوهری داند
موّحدم و همین امت اصل ایمانم ... فقیر وحده رموز توانگری داند
رود به منزل تطهیر می‌شود «سلمان» ... غریب شهر که آداب چاکری داند

فائزه زهرا میرزا (۲)

به بزرگداشت از مولوی

کاشفِ کلِّ حقیقت شد بیان مولوی ... نکته‌های اهل ایمان در زبان مولوی
تاج جمله اهل عرفان و طریقت او بود ... ذکر حال وقال مردم شد نشان مولوی
گشته او شیدای شمس عهد خود در آسمان ... عشق شمس‌الحق بود جان و توانِ مولوی
نالهٔ نی از نیستان وجودش شد عیان ... از نفیرش بلبل و گل ترجمان مولوی
رازدان عشق حق الفاظ ناب مثنوی ... هم توکّل هم تعهد در روان مولوی

---

۱ – فارسی سرای ساکن اسلام آباد

۲ – استادیار گروه فارسی دانشکدهٔ دخترانه فدرال مارگلا F-7/4 – اسلام آباد

هر که خواهد مقصد عرفان بجوید در وفا
هم وفا و هم صفا شد آستان مولوی

جملگی ای عاشقان از نی نوازان بشنوید
مردمان خُرد و کلان از پیروان مولوی

خاک پاک درگه آن عارف والا مقام
توتیای دیدهٔ پیر و جوان مولوی

مثنوی معنوی تفسیر قرآن آمده
وحی منزل آمده صدق العیان مولوی

جستجوی مرد کامل هر کسی دارد به دل
این بود روشنگر خورشید سان مولوی

مفتخر گشته زمین اهل عرفان و ادب
از شعاع پرتو علم اللسان مولوی

«فائزه» شد تا ابد مداح آن فخر علوم
هر کجا و هر زمان شد گل نشان مولوی

دکتر سرفراز ظفر[1]

از تنگی و فراخی

موج‌های عاشقانه به دست من و تو نیست
تازه‌های دلبرانه به دست من و تو نیست

دل می‌تپد به دوری آن یار نازنین
داروی دیوانه به دست من و تو نیست

بسمل شوند از نگه یار صد هزار
وین تیر دو کمانه به دست من و تو نیست

رو سیاه رقیب عشق مرا داد انتشار
پایان این فسانه به دست من و تو نیست

هرچه ز روزگار رسد با خوشی پذیر
کاختیار این زمانه به دست من و تو نیست

خرص است خوب و میوهٔ آن تلخ‌تر ولی
بحریست آن کرانه به دست من و تو نیست

از تنگی و فراخی ثروت مکن گله
«توفیر آب و دانه به دست من و تو نیست»[2]

تند است و کند راه برو سوی منزلت
اشهب و تازیانه به دست من و تو نیست

در صبحگاهی اشک ندامت «ظفر» بریز
کاین عمر جاودانه به دست من و تو نیست

دکتر محمد حسین تسبیحی

ظهور الدین احمد نامه

به مناسبت نیکو داشت و بزرگداشت خدمات علمی و فرهنگی و تاریخی جناب آقای
پرفسور دکتر ظهور الدین احمد سلمه الله تعالی

شدم دل بستهٔ افکار آن استاد ربانی
مرا یاد آمد از گوهر فشانی‌های انسانی

---

۱ - مدیر گروه آموزشی فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

۲ - مصرع غزلی از ملک الشعراء بهار

ظهورالدین امیر و رهنمای دانشی مردان
تویی احمد نگین ملک فارسی را سلیمانی
کمال کار تو خدمت به فرهنگ و هنر آمد
نشان راه تو پیوسته با آداب ایمانی
تو در اندیشه هستی گوهر دُرج محبت ها
قلم در دست تو گویندهٔ الطاف رحمانی
منم شاگرد تو در کشف الفاظ ادیبانه
تو استاد گرانمایه، حقیقت را نمایانی
دلم پیوستهٔ راه کتاب و درس و بحث تو
به تعلیم و تعلّم ماهر گل در گلستانی
لب خندان و دل شادان هماره در کلاس درس
به تحقیق و تتبّع آیت و الفاظ قرآنی
صفات نیک تو استاد دانایم ظهور الدین
ز پاکستان به ایران آمده چون ماه رخشانی
همه جا نام نیک تو شده ورد زبان و دل
ظهور دین و فرهنگ احمد عشق خدا دانی
بزرگ استاد دانایی به دنیای سخنگویان
شده «اکرام شاه» ما، یکی مردان مردانی
بسی مایه گرفتم از وجود نازنین تو
همان شد ارتقای من به میدان ادب دانی
امید من هماره این بود دیدار روی تو
که هستی روشنی بخش جهان و قلب ایرانی
صراط مستقیم اینک شده کشف حقیقت ها
همان باشد به درگاه ظهور روح ریحانی
همه آثار تو فرهنگ و دانش را شناسا شد
به پاکستان و ایرانی، محبت را ثنا خوانی
شده فارسی ادب از تو چمنزار گل خوشبو
یکی تاریخ ایرانی، ادب گشته گل افشانی

قلم در دست تو گوهر فشان بر صفحهٔ کاغذ
همان تفسیر قرآنی زده نقش مسلمانی
ز کشمیر و ز هندوستان رسد آواز نیکویی
جهان حکمت و دانش ز تو گشته چراغانی
پیام حق رسد از مکتب اقبال دانایی
که در گلزار اقبالی ظهور الدین شده بانی
جمال کار دانشجو ز تو برجسته و نیکو
تو بودی رهنمای هر کسی با لطف و احسانی
سخن‌های تو باشد روشنی در راه دانشجو
به هر مجلس به هر محفل تو هستی شمع سوزانی
دلم خواهد که بینم روی تو در مکتب اقبال
همان مکتب که دارد رونق اخلاق روحانی
به «نسبت رود» رسیدم من که بینم درگه احمد
همان احمد که باشد با ظهور الدین همسانی
شدم من ناامید آن دم که در خانه نبود استاد
و لیکن لطف او در من دمید انوار ماهانی
کنون یادش به دل دارم که باشد سالم وشادان ..
به دانشگاه پنجاب او بود مهر جهاندانی
بود او هم نشین حضرت اکرام لاهوری
خوشا آن دم که باشم همره استاد شادانی
صفای درگه تو ای ظهور الدین بود زیبا
تویی زننده دل لاهور و دانای خدادانی
شدم من خوشه چین دانش و «فرهنگ اقبالی
«رها» یم من همراه بلبل باغ سخندانی

***

فتانه محبوب[۱]

چهرهٔ رخشان فردوسی

به استقبال فردوسی نویسم شان فردوسی
گزارم صفحهٔ چند از مقام و جان فردوسی
تو گویی لفظ خندیده چه زیبا بسته مصرع‌ها
فدای یک یک آن جملهٔ پیمان فردوسی
جهان تابید چون نوری محبت گشت چون شوری
چو ایزد گشت سر آغازی برای شان فردوسی
چنان حماسهٔ ملی تخوانی جان من عالی
که رستم گشت غالب بر دماغ و جان فردوسی
چو اسفندیار رویین تن کشید آن خنجر بی رنگ
نگون بخت آمده دیو سپید در خوان فردوسی
چو رستم خنجر خونین به نامردی بکرد بیرون
هزاران وای بر سهراب و هر افغان فردوسی
ز چهر دژ خم افراسیاب تو نکته‌یی دریاب
نگر نفرت بین آیات سرد و مصرع شایان فردوسی
زمان رقصید و ماه خندید وفا بر خویش می‌بالید
چو دیدند رخش پر عهد و وفا رخشان فردوسی
چو محمود آن یل غزنی بکرد باوی دغابازی
دریغ و درد برباران اشک و قلب‌پرطوفان‌فردوسی
به طول چار فصل عشق بیابید باز یک عاشق
مگرهرگز نیاید شاعر شیرین زبان‌هم‌سان فردوسی
همان رستم که شد ما مش دل کابل زمین جایش
همان رودابهٔ زیبا مه افغان فردوسی
گل بسرخ محبت‌ها ببین در غزنهٔ زیبا
تو گویی روشنی بخشیده است مرجان فردوسی

---

۱ - مربی زبان دری در دانشگاه ملّی زبانهای نوین - اسلام آباد

در آخر این قدر گویم مقام رزم راجویم
در آن تک تک شعار و آیت و دستان فردوسی

شب و روزم شده همدم گل شاهنامه هردم
منم «فتّانهٔ کابل» نشان از آن فردوسی

جاوید اقبال قزلباش [1]

بزم آرامش

بسی رنج بردم درین سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی

بگفته همین است حکیم عجم
بباید که حکمت شود بررسی

نوشته چو شاهنامه در فارسی
گرفتم همان را بجان توی

ز رستم به سهراب و بیژن همه
نوشته چو قصه به صد دلبری

به درهم و دینار نسنج این را
به یاقوت و نقره به این کی رسی؟

چنان نام پیدا بکرده همو
به مانند هومر* ادب محوری

به وصفش غزل خوان هستم همی
بیاراستیم بزم آرامشی

ز امثال و حکمت بیاورد او
هزاران بیت اندرین فارسی

ز فردوس آمد به فردوس رفت
سخن گفت آنچه بود جنّتی!

کیفی جامپوری [2]

افشان

بهارا! گل سر میخانه افشان
گلاب و مشک در پیمانه افشان

حضور پیر میخانه ز دامن
عیار کعبه و بتخانه افشان

غم ایام را در خاک انداز
به سر خاک در میخانه افشان

به گلگشت چمن اوراق گل را
بیادگوشهٔ ویرانه افشان

چو یاد آری ندیمان وطن را
به غربت اشک بی تابانه افشان

---

۱ - فارسی گوی با سابقهٔ اسلام آباد

* - Homer

۲ - سخن سرای فارسی معاصر اهل ملتان (م ۱۹۷۱م)

ببار ای ابر نیسان آنچه داری — به گور «کیفی» دیوانه افشان

علی کمیل قزلباش[1]

اما نشدم

«در دلم بود که آدم شوم، اما نشدم[2] — فارغ از بیش و غم کم شوم، اما نشدم
عمرها از ره محراب توسّل جستم — تا ازین راه، مکرّم شوم اما نشدم
خالی از خود شوم و خال لب تو باشم — خواستم هرچه، که زمزم شوم اما نشدم
دست دلدار بدستم و من از دست دلم — خواستم وای که محرم شوم، اما نشدم
ره هجران بگرفتم و به هجرت بستم — حرف «من» را، که ز خود کم شوم، اما نشدم
شور و غوغا ز دل خانه خراب برکندم — تا به آوای تو ملهم شوم، اما نشدم
عشق می‌گفت که تو خامی و خامی بشناس — سوختم سر، که مسلّم شوم، اما نشدم
غم هر غرق خریدم که غم تو یابم — تا زهر غم، دمی بی غم شوم، اما نشدم
افتخارم به چه باشد که امام می‌گوید! — «در دلم بود که آدم شوم، اما نشدم»

سمن عزیز[3]

به ایران آمدم

به ایران آمدم از ملک پاکان — شدم مهمان به ملک پاک ایران
همه ایرانیان مهمان نوازند — به درس فارسی شیرین زبانان
منم پیوستهٔ دانش فزایی — منم گل چین در این گلزار خوبان
همیشه می‌روم راه صداقت — کلام حافظ و سعدی نواخان
به شعر مثنوی دل بسته هستم — مثال شمس حق گشتم غزل خوان
به عشق فارسی هر دم شب و روز — منم کوشش گر الفاظ عرفان
«عزیزم» من «سمن» بوی خوش من — چمن زار محبت گل به دامان
ستاره روشن و ماه دل افروز — به جان من زده نقش گلستان
بسا از یادگار مردم نیک — بود پند و کلام اوستادان

---

۱ - استادیار دانشکدهٔ دولتی - کویته

۲ - مصرع از حضرت امام خمینی (رح)

۳ - فارسی سرای ساکن اسلام‌آباد

شده مسؤول من «واعظ» در اینجا — همه برنامهٔ خوب و گل افشان

یکی «دانشگر» است استاد دانا — سخن هایش نشیند بر دل و جان

شده دستور من دستور فارسی — که «منشی زاده» اش دستور گویان

سرود جام «جمشیدی» دلم برد — همان «فاضل» امیر نغمه گویان

همواره شاعران را دوست دارم — به لطف «شکری» او از آشنایان

مشاهیر ادب را میشناسم — چو فردوسی حماسه گوی ایران

شده در آزمایشگاه تدریس — کلید درس ما «غفاری» آسان

که نامش «مهبد» و شیرین زبان است — مثال باغ گلها در گلستان

مرا خواندن شده آسان و شیوا — به لطف «صُلصُله خانم» نواخان

همان «آزاده» و «یاسر» مددکار — دلم همواره پیش راهنمایان

همه تهران و گردش گاه زیبا — بدیدم موزهٔ کاخ گلستان

شدم من عاشق کوه دماوند — همان کوهی که باشد برف پوشان

خمینی رهبر جمهوری عشق — به آرامگاه او گشتم دعا خوان

بهشت عاشقان دارد خمینی — شهیدان لاله‌های سرخ خندان

امید من، گل من، ملک ایران — که پیوسته شده با ملک پاکان

همیشه خدمت فارسی نماید — «سمن» بوی خوش گلهای نازان

..

شیدا زیدی[(۱)]

بربساط طلبت

تو مپندار که افلاک و زمین ساخته اند — مشت خاک است که در چشم تو انداخته اند

دشت تحقیق چه تنگ است که صاحب نظران — همه از وهم یقین تا به گمان تاخته اند!

گفت «عکسی است که از آیینه بیرون نه فتاد» — گفتمش «راز دل آیینه نشناخته اند!!

نور خورشید کجا؟ سایه و مهتاب کدام؟ — تیغ وهمی است که بر چهرهٔ ما آخته اند!

دل و جان چیست، که از این پیش تهی دستانت — بر بساط طلبت کون و مکان باخته اند!!

***

---

۱ - سخن سرای ساکن کویته

بشیر سیتائی [۱]

در یادِ دوست

مرد شو، مهر آفرین شو، مردم آزاری مکن — گر نکویی، صلح جویی، این ستمکاری مکن
دل همان بهتر که دور از عشرت دنیا بود — تو برای عشرت دنیا طلبکاری مکن
در تلاش آب و نان هرگز مشو عزت فروش — کاسهٔ حاجات بشکن زشت کرداری مکن
سبحه گردانی بکن با اشکها در یاد دوست — خاطر خود مایل تسبیح و زنّاری مکن
صحبتی با یار بازاری نگردد کامیاب — یار آفاقی بجوی، این عشق بازاری مکن
خارزاری است این دنیا «بشیر» آهسته رو — تاختن بی راهه تاکی، تیز رفتاری مکن

محمد اقبال جسکانی [۲]

مردیگانه

بیا کن مدد ای خسروی زمانه — سلطنت داری، تو بی کرانه
فرو شده است حجاب زمانه — تو چرا ماندهٔ هنوز حجابانه
نگویم حجابت را تو یکسر بدرکن — بیا این طرف هم باری عاشقانه
خودت گفته‌ای آرزویم کن جذابی — بیا زود آرزویت دارم صادقانه
مکان است خالی در انتظارت — نیست پیدا جزو تو مردیگانه
فکر اقبال فروماند است و تاریک — روشن سازش به یک نظر عاشقانه.

دکتر معین نظامی [۳]

چرا خوابم نمی‌آید

چرا روزم شب تار
و شبم روز سیاه است
چرا اندوه بی پایان
و رنجم بی پناه است
چرا از خواب‌های بی هویّت ترسناکم

۱ - سخن سرای ساکن دادو (سند)
۲ - استاد یار دانشکده دولتی راجن پور (پنجاب)
۳ - مدیر گروه آموزشی فارسی، دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاهور.

چرا از سایه‌های دشمنان نامشخّص در هراسم
چرا در بالش من
اختلالی لانه‌ای کرده
چرا نجوای بی مهری
به مغزم خانه‌ای کرده
گل دل تنگی ام
در رختخوابم با هزاران رنگ بشکفته است
و بوی نرگس بیداری ای دارد
چرا خوبم نمی‌آید!

صدیق تأثیر [(۱)]

رنج و راحت بر طرف

بی دلم من بی زبانم رنج و راحت بـرطرف — فارغ از سود و زیانم رنج و راحت برطرف
گر کسی آید نیاید، گر نمی‌سوزد چراغ — یک مزار بی نشانم رنج و راحت بـرطرف
گاه بر سدرئ نشینم گاه بر عرش برین — بی نیاز از آشیانم رنج و راحت بـرطرف
منزلی ناپید آواز جرس کو! راه گم!! — راهرو نی کاروانم رنج و راحت بـرطرف
چیست این عقل و جنون اندیشه و این فکر چیست! — هیچ چیزی را ندانم رنج و راحت بـرطرف
بر دل من هر چه تابد لذّتی دارد دگر! — من حزین نی شادمانم رنج و راحت برطرف
دسترس دارم نگر «تأثیر» بر لوح و قلم — چون نگویم با زبانم رنج و راحت بـرطرف

دکتر رشیده حسن [(۲)]

غزل

درازی‌های شب را بین، به چشم زنده‌دار من — شنو این سوزناله‌ها، ز قلب بی قرار من
ستاره‌چشم بر بسته، و ماه هم چهره پوشانده — بـه‌امیدی، به‌سر شاید رسد این انتظار من
چسان مفتون و دلبند و گرویده به سر بردیم — خوشا آن روزهای عمر، تو بودی درکنار من

---

۱ – فارسی گوی ساکن شیخوپوره – پنجاب پاکستان

۲ – استادیار گروه فارسی دانشگاه ملّی زبان‌های نوین – اسلام آباد

نه‌سوی‌کس‌نظر دارم، نه کس اینجا گذر دارد
صبا را نیز راهی نیست، در کوی و دیار من

نه بختم‌می‌کند یاری، نه از تو حرف دلداری
چسان آخر به سرآید، بدینسان روزگار من

جفا از حد فزون رفته، دمی بنشین به بالینم
دوای درد لازم هست به قلب داغدار من

نبودی بی وفا جانا! ز پهلویم چرا رفتی
امید لطف‌ها دارد، دل امیدوار من

تویی گلزار عشق من، «رشیده» ناز تو دارد
چرا پیوسته می‌نازی، تو هستی تاجدار من

دکتر الیاس عشقی (۱)

غزل

با الهام و تتبّع کلام قلندر شاهباز خواجه عثمان مروندی سیوهانی در بحر و ردیف اصل و به تبدیل قافیه سرودم و به پیش گاه آن صوفی جلیل القدر و بزرگ روحانی تقدیم دارم.

۱

ایام نوبهار شب و روز و روز و شب
نزدیک جویبار شب وروز و روز و شب

باشم‌خراب‌وخوار شب و روز و روز و شب
در جستجوی یارشب و روز روز وشب

دارد مرا مسافر بی سمت و بی مقام
بخت زبون وزار شب وروز و روز و شب

همواره دیدم این دل مهجور بی مراد
غم های بی شمار شب و روز و روز و شب

از بسکه بوده‌ام به جهان امید و بیم
گم کرده رهگذار شب و روز و روز و شب

دیدم به خواب و هیچ ندیدم به چشم باز
پنهان و آشکار شب و روز و روز وشب

هوشم ربود نغمهٔ طوطی و عندلیب
در یادهای یار شب وروزه روز و شب

ای وای من به جیب و گریبان نمی‌رسد
این دست نابکار شب و روز و روز و شب

از نور بوده‌اند تهی ماه و آفتاب
بی لیل و بی نهار شب و روز و روز و شب

از چشم مست ساقی دل دار بوده ام
بی‌هوش و هوشیار شب و روز و روز و شب

در کشمکش گذاشت مرا بخت واژگون
بی جبر و اختیار شب و روز و روز و شب

نی صبح دید یار نه شام امیدوار
یک لخت و زینهار شب و روز و روز و شب

چون من نمانده است کسی در تمام عمر
برگشته روزگار شب و روز و روز و شب

بادیگران چه شکوه که درمانده بوده ام
باخویشتن دوچار شب و روز و روز وشب

الهام تازه یافتم «عشقی» ز شاهباز
این شعر یادگار شب و روز و روز و شب

۱ - فارسی سرای با سابقه ساکن حیدرآباد - سند

گزارش
و
پژوهش

اخبار پژوهشی

● عطف به درخواست جناب آقای دکتر احمد مجاهد از نسخهٔ خطی ۷۷۳ قرآن کریم با ترجمه و تفسیر کوتاه و اختلاف قراءت و تجوید به فارسی، از کاتب قرن دهم هجری علي اکبر بن محمد الحسینی الاصفهانی در ۵۵۵ صفحه لوح فشرده تهیهٔ و برای تحویل به محقّق گرانمایه به تهران ایفاد گردید.

استاد ارجمند نیز با ارسال و اهدای هفت نسخه از دیوان حافظ برمبنای نسخهٔ تیموری ، مشتاقان فرهنگ و ادب فارسی و اسلامی را از فضل و دانش خویش برخوردار ساختند.

● بر اساس درخواست مسئول محترم نمایندگی فرهنگی ج.ا.ایران در کراچی از نسخه‌های خطی شماره ۱۸۴۹ (رقعات منیر لاهوری) و ۲۲۲۸ و ۵۷۲۳ (انشای منیر) لوح فشرده تهیّه و جهت بهره برداری سرکار خانم دکتر شهلا سلیم نوری ارسال گردید.

■ شایان یادآوری است در قبال تهیّه لوح فشرده یا میکروفیلم، پژوهشگران محترم به صورت مبادله، لوح فشرده یا کتابهای مورد نیاز مرکز را تأمین می‌کنند.

توفیق بیش از پیش پژوهشگران گرامی را خواهانیم.

اخبار فرهنگی

۱

۱ - دورهٔ دانش افزایی معلّمان و مروّجان فارسی راولپندی / اسلام آباد و حومه، به کوشش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران در راولپندی

دورهٔ دانش افزایی ده روزه برای معلّمان و مروّجان فارسی دانشکده‌های راولپندی / اسلام آباد و حومه به کوشش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و همکاری خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران از تاریخ ۷ تیر تا ۱۸ تیر ۱۳۸۴ هـ ش برابر با ۲۹ ژوئن تا ۸ ژوئیه درخانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران راولپندی تشکیل گردید.

جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در پاکستان ریاست جلسهٔ افتتاحیهٔ دورهٔ دانش افزایی را به عهده داشتند. جناب آقای طاهریان در سخنانی بر تشئید مناسبات و علایق در زمینه‌های مختلف میان ملتین ایران و پاکستان تأکید و در این راستا کوششهای مثمری راکه در زمینهٔ فرهنگی، پژوهشی و ادبی از ناحیهٔ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران در راولپندی مشهود است، در خورستایش قلمداد کردند و تشکیل دوره‌های دانش افزایی را با اهمیت دانستند. آقای علی اورسجی رایزن محترم فرهنگی، دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، دکتر مهرداد رخشنده وابستهٔ فرهنگی و مسؤول خانهٔ فرهنگ پیرامون چگونگی و تدارکات و برنامه ریزی های دورهٔ دانش افزایی، سخنانی ایراد کردند. آن گاه آقای دکتر صدیق شبلی استاد اقبال‌شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال از طرف استادان پاکستانی دورهٔ دانش افزایی سخنانی ایراد کرد. دکتر شبلی به شرکت کنندگان دورهٔ دانش افزایی توصیه کرد در فراگیری دانش فرهنگ فارسی پشت کار داشته باشند. دکتر

شبلی یادآور شد که میراث زبان فارسی برای ملت مسلمان پاکستان افتخارآمیز است. غیر از ۲۲ نفر معلم و مدرس فارسی شرکت کننده از دانشکده‌های راولپندی، اسلام آباد، اتک، مندی بهاء الدین وگوجرانواله، فرهیختگان و پژوهشگران برجستهٔ شهروند راولپندی / اسلام آباد در این مراسم حضور داشتند، از جمله: دکتر سید علی رضا نقوی، دکتر محمد حسین تسبیحی، آقای سید مرتضی موسوی، دکتر بندری، دکتر عارف نوشاهی، دکتر محمد سرفراز ظفر و دکتر نور محمد خان مهر.

عناوین درس ها، تعداد ساعات و اسامی استادان این دوره به قرار زیر بوده است:

ردیف	عنوان	تعداد ساعات	استاد
۱ -	آیین نگارش	۸ ساعت	دکترنعمت الله ایران زاده
۲ -	دستور زبان فارسی	۱۰ ساعت	دکتر محمد سرفراز
۳ -	ادبیات معاصر	۸ ساعت	دکتر نعمت الله ایران زاده
۴ -	نظم فارسی	۸ ساعت	دکتر محمد صدیق شبلی
۵ -	نثر فارسی	۸ ساعت	دکتر مهرنور محمد خان
۶ -	فارسی امروز	۸ ساعت	دکتر مهرداد رخشنده

برخی کتابهای درسی و جزوات آموزشی این دوره دانش افزایی عبارت بودند از: با کاروان حله (دکتر عبدالحسین زرین کوب)، جزوهٔ فارسی امروز ایران (دکتر محمد صادق بصیری)، دستور خط فارسی (فرهنگستان زبان و ادب ایران) شعر امروز ایران (ساعد باقری / محمد رضا محمدی نیکو)، درسنامه دستور زبان فارسی (دکتر محمد سرفراز ظفر) غلط ننویسیم (ابوالحسن نجفی) جزوهٔ دگرگونیهای آوایی در فارسی گفتاری امروز (دکتر نعمت الله ایران زاده). تصاویر

ایران‌شناسی، نوار درسی، لوح فشرده نیز جزو مواد درسی بود. دستگاه‌های رایانه و اینترنت و تلویزیون نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در برنامه‌های جنبی دورهٔ دانش افزایی از شرکت کنندگان جهت دیدار از سفارت و حضور در ضیافت ناهار از طرف سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران دعوت به عمل آمد. در این دیدار مسایل و مشکلات دانشجویان مقاطع کارشناسی ارشد، پیش دکتری و دکتری زبان فارسی در سطح دانشگاه‌ها مورد بررسی قرار گرفت. شرکت کنندگان دوره از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دیدن کردند و از بخشهای مختلف مرکز بازدید کرده، با نقش و سهم مرکز تحقیقات در ترویج زبان و ادب فارسی در پاکستان دقیق‌تر آشنا شدند. در آخرین روز دوره نیز شرکت کنندگان گردش دسته جمعی ادبی از کوههای مری داشتند که جنبهٔ سرگرمی هم داشت ؛ در مراسم پایانی دورهٔ دانش افزایی به شاگردان اول و دوم و سوم لوح تقدیر و کتاب اهدا شد. چند تن از شرکت کنندهٔ دورهٔ دانش افزایی طی سخنانی از تشکیل دورهٔ دانش سپاسگزاری نموده، بهره‌های سودمندی که نصیب آنها گردیده را در انشاهای مختصری منعکس ساختند. به کلیهٔ شرکت کنندگان در حین دیدار از مرکز و در مراسم پایانی کتابهایی از انتشارات مرکز و دوره‌های فصلنامهٔ دانش و همچنین کتابهای تازه نشر یافته در ایران اهدا گردید.

۲ - برگزاری چهارمین همایش دو سالانهٔ انجمن فارسی بنگلادش

چهارمین همایش انجمن فارسی بنگلادش در سالن اجتماعات رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران در داکا در دو نشست پیش از ظهر و بعد از ظهر، با حضور استادان زبان فارسی دانشگاه‌های مختلف کشور، دانشجویان گروه فارسی دانشگاه داکا و اعضای انجمن فارسی بنگلادش تشکیل گردید. آقای دکتر اسدالزمان رئیس کمسیون تخصیص اعتبار دانشگاه‌های بنگلادش میهمان ویژهٔ این همایش بود، در حالیکه آقای اکمل غنی سفیر افغانستان در داکا، دکتر هاشمی رایزن فرهنگی سفارت ج.ا.ایران، دکتر سیف الاسلام خان، دکتر کلثوم ابوالبشر، دکتر شمیم بانو، آقای مهدی آبادی به نمایندگی سفیر ج.ا.ایران اعضای هیأت رئیسه را تشکیل می‌دادند.

آقای دکتر اسدالزمان در سخنان خود توجّه حاضران را به این نکته معطوف داشت که زبان فارسی بخش جدایی‌ناپذیر فرهنگ و میراث بنگلادش است. در ضمن تبیین اشتراکات فرهنگی ایران و بنگلادش، ناطق مشاهدات وتجربات سفر اخیر خود به ایران را بازگفت. او حمایت خویش را از گسترش زبان فارسی در سطح کلیه دانشگاه‌های بنگلادش اعلام نمود. آقای دکتر هاشمی رایزن فرهنگی ج.ا.ایران با اشاره به میراث گران سنگ وپیشینهٔ غنی بنگلادش در زمینهٔ فارسی گفت: استخراج این کان غنی جز باهمکاری نیروهای بومی و به ویژه متخصّصان و فارسی دانان میسّر نیست. وی هشدار داد دیگران برای احیای میراث آبا و اجدادی به شما دلسوزی نخواهند کرد؛ عوامل استعمارکوشیده‌اند این گنج غنی ناگشوده بماند. رایزن فرهنگی با اشاره به لزوم انجام تحقیق وتألیف دربارهٔ اسناد ومدارک به زبان فارسی پیشنهاد داد که کمیتهٔ پژوهشی و تألیف به بخش هیأت اجرایی انجمن افزوده شود. این پیشنهاد مورد استقبال مجمع عمومی قرارگرفت وبه تصویب رسید.

سفیر افغانستان در نشست قبل از ظهر از بابت دعوت در همایش، قدردانی نموده، پیرامون مناسبات حسنه ایران وافغانستان و علایق ریشه‌دار دو کشور با کشورهای شبه قاره سخن گفت. آقای مهدی آبادی دربارهٔ خدمات پژوهشگران بنگلادش در ارتباط با ادب غنی فارسی از بیست و سه کتاب که تاکنون دربارهٔ شاهنامهٔ و فردوسی به زبان بنگالی به رشتهٔ تحریر درآمده، تمجید وتقدیر نمود. آقای عبدالصبور خان استادیار گروه فارسی دانشگاه داکا در مورد پیشینهٔ زبان وادب فارسی در بنگلادش و اقدامات گوناگون انجمن فارسی را در سالهای اخیر برشمرد. آقای عیسی شاهدی مدرس دانشگاه جهانگیر نگیر هم برخی از نکات ناطق قبلی را مورد بحث قرار داد. آخرین سخنران اجلاسیهٔ اول خانم دکتر کلثوم ابوالبشر بود که با توجه به اهمیت زبان فارسی از مسئولان آموزشی خواست تا زبان فارسی را در امتحانات استخدام کارکنان دولتی و دانشگاه ملّی بگنجانند.

در نشست بعد از ظهر دبیر کل انجمن فارسی گزارش امور انجمن طی دو سال و نیم اخیر را عرضه داشت. آنگاه برخی از اصلاحیه‌ها در اساسنامه به تصویب رسید. سپس با بحث و مشاوره، افراد ذیل به عنوان اعضای هیأت

اجرایی جدید انجمن فارسی بنگلادش انتخاب گردیدند:

رئیس: دکتر سیف الاسلام خان. نایب رئیس: دکتر شمیم بانو دبیر کل: آقای طارق سراجی، انتشارات: آقای ظهیر الدین محمود، روابط عمومی و تبلیغات: آقای ممیت الرشید، پژوهش و تألیف: آقای عیسی شاهدی، حسابداری: آقای ابوالبشر.

۳ - تشکیل سومین دورهٔ دانش افزایی زبان فارسی در بنگلادش

دورهٔ دانش افزایی دو هفته‌ای در دو سطح میانه و پیشرفته به همّت رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران در داکا تشکیل گردید. در مراسم افتتاح پرفسور اسد الزمان مسئول طرح برنامه و بودجه دانشگاه‌های بنگلادش، پرفسور هارون الرشید رئیس سابق فرهنگستان بنگلا، استادان میهمان از طرف سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی آقایان دکتر موحدی، نوذری و دکتر فاطمی استاد اعزامی ج.ا.ایران به دانشگاه داکا، دکتر هاشمی رایزن فرهنگی، هیأت رئیسه را تشکیل می‌دادند. پرفسور هارون الرشید طی سخنانی از تشکیل سومین دورهٔ دانش افزایی اظهار خُرسندی نمود و با اشاره به پیشینهٔ تاریخی زبان فارسی ارتباطات و اشتراکات دو کشور ایران و بنگلادش برلزوم استمرار و ادامهٔ این گونه دوره‌ها تأکید ورزید.

۵۲ نفر از دانشجویان و ۱۲ نفر از استادان از سراسر بنگلادش دراین دوره حضور داشتند: در سطح پیشرفته استادان و مدرّسان زبان فارسی در دانشگاه‌ها و در سطح «میانی» دانشجویان کارشناسی ارشد، پیش دکتری و دکتری زبان فارسی شرکت کردند.

٤ - بزرگداشت از شهریار و روز شعر و ادب فارسی در بنگلادش

به مناسبت روز شهریار و روز شعر و ادب فارسی مراسمی در سالن اجتماعات رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در داکا (بنگلادش) برگزار گردید. هیأت رئیسهٔ این نشست علمی عبارت بودند از: پرفسور ابوالکلام منظور مرشد رئیس فرهنگستان بنگلا و میهمان ویژهٔ مراسم، دکتر موحدی استاد مهمان از ج.ا.ایران، آقای ریحان الامین استاد زبان فارسی از دانشگاه کُوشتیا، دکتر سیف

الاسلام خان رئیس گروه فارسی دانشگاه داکا و دکتر هاشمی رایزن فرهنگی سفارت ج.ا.ایران این اجلاسیه با تلاوت آیاتی از قرآن مجید و قرائت پیام آقای محمدی عراقی رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی آغاز شد، سخنرانان این مراسم عبارت بودند از: آقای شاه حسینی کارشناس فرهنگی رایزنی، دکتر هاشمی رایزن فرهنگی، آقای ریحان الامین، دکتر محمد رضا موحدی، پرفسور ابوالکلام منظور مرشد و دکتر سیف الاسلام خان.

سخنرانان دربارهٔ جایگاه شهریار و مقام رفیع فکر و اندیشه او، موضوعات و قالب شعری اش، بحثهایی مطرح کردند. آنان محبت، عشق الهی شیدایی و مهربانی را از خصائص شعری شهریار قلمداد کردند.

۵ - برگزاری سمینار بزرگداشت فارسی گوی قرن بیستم گل محمد خان زیب مگسی درخانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران در کویته

به همّت خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران در کویته و با همکاری مجلس اقبال سمینار یک روزه جهت بزرگداشت ازگل محمد خان زیب مگسی فارسی سرای بزرگ بلوچستان طی قرن بیستم برگزار گردید که در آن شخصیّت، آثار و شعر فارسی زیب مگسی مورد بررسی و پژوهش قرار گرفت. رئیس دانشگاه بلوچستان، آقای غلام محمد تاج ریاست اجلاسیه را به عهده داشت. در حالی که خانم پروین مگسی وزیر رفاه عمومی ایالت بلوچستان میهمان ویژه بود. از سخنرانان ومقاله خوانان این سمینار آقایان علی بابا تاج، علی کمیل قزلباش، دکتر سلطان الطاف علی، دکتر انعام الحق کوثر، طاهر محمد خان و فرزند سخنور نامی آقای نور الله مگسی و سایران بودند. خانم پروین مگسی در سخنان خود اهمّیت آثار زیب مگسی را بر شمرد و ابراز داشت که آثار زیب در کشورهای دیگر آسیایی نیز مورد توجه حوزه‌های علمی می‌باشد. آقای غلام محمد تاج اعلام داشت که اگر محقّقان زبان و ادب فارسی مایل باشند موضوع زیب مگسی را می‌توانند برای پایان نامهٔ دورهٔ دکتری انتخاب کنند. شایستهٔ تذکر است که زیب مگسی شاعر هشت زبان شناخته می‌شود و شعر فارسی وی در کمیّت و کیفیّت بر شعر سایر زبانهای وی رجحان دارد.

******

راهی ابدیّت
استاد غلام مصطفی به لقای حق شتافت

آقای پرفسور دکتر غلام مصطفی خان، استاد ممتاز زبان و ادب دانشگاه سند در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۵ در حیدرآباد سند بدرود حیات گفت. آقای پرفسور غلام مصطفی خان از نژاد استادان پیش از استقلال کشور، آخرین کسی بود که در زبان و ادب فارسی، اردو، اسلام‌شناسی، نقد، تحقیق و پژوهش دارای دهها اثر به اردو، فارسی، انگلیسی بوده‌اند. او در ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۲م در جبل‌پور (استان مرکزی سابق) متولّد گردید و تحصیلات دبستان و دورهٔ راهنمایی در موطن و دیپلم اول و دوم را از دانشگاه علی گره به دست آورد، لیسانس (در۱۹۳۳م) فوق لیسانس فارسی (در ۱۹۳۵م) فوق لیسانس اردو (در ۱۹۳۶م) و پایان نامهٔ دکتری زبان و ادب فارسی پیرامون احوال و اشعار سید حسن غزنوی وی در ۱۹۴۷م پذیرفته شد و دکتر در ادبیات فارسی شناخته شد.

در ۱۹۵۹م دانشگاه ناگپور بر مبنای ۳ مقالهٔ علمی مولّفه و مطبوعهٔ او دانشنامهٔ فوق دکترا را به ایشان اعطا کرد. موضوع ۳ مقاله عبارتند از: ۱ - نفوذ اردو به فارسی، ۲ - ارتقای ذهنی الطاف حسین حالی، ۳ - نقوش علمی.

در حین اقامت در برار و ناگپور باسمت استاد ادب در دانشکدهٔ کنگ ادوارد امراوتی، دانشکده مارس ناگپور و دانشگاه ناگپور به مدّت ده سال تدریس نمود. پس از تأسیس پاکستان در نوامبر ۱۹۴۷م به کراچی منتقل شد و مدت ۳ سال در دانشکدهٔ اسلامیه، شش سال در دانشکدهٔ اردو - که به سرپرستی دکتر مولوی عبدالحق بابای اردو فعالیت می‌کرد - و مدّتِ بیست سال در دانشگاه سند حیدرآباد به آموزش و پژوهش اشتغال داشت. ایشان در حدود ۳۰ سال به عنوان رئیس گروه آموزشی ادب فعالیت کرد. ترجمهٔ عناوین برخی از آثار منتشر شدهٔ وی بدین قرار است:

سیرت النبی «ص» (انگلیسی) حیات خلفای راشد در چهار جلد جداگانه به انگلیسی، اسلام‌شناسی (فارسی) هدایت الطالبین، نفوذ اردو به فارسی، دیوان روشن سرهندی، تفسیر مولانا عبیدالله سندهی، لغت سندهی - اردو، لغت اردو - سندهی، انتخاب امیر کلان بخاری، مسائل اربعین، عربیِ قرآنی، ادبِ فارسی شبه قاره، معارفِ اقبال، مطالب القرآن، قرآن در شأنِ محمد «ص»، علم و ادبِ ما، وقایعِ تاریخی، بدایع و صنایع در قرآن و حدیث نبوی «ص» چند سخنورِ فارسی، وقایعِ تاریخی، سفرنامه، سراجِ منیر، اوراقِ گم گشته، علی گرهِ من، و دهها آثار دیگر.

شایستهٔ تذکر است اغلب آثار دکتر غلام مصطفی خان به اردوتألیف و نشرگردید اما آثاری که به فارسی و انگلیسی به سلک نگارش در آمد، نیز متعدّد است. بی مناسبت نیست که از استادان سرشناس فارسی، عربی و اردوی استاد مرحوم غلام مصطفی خان در علیگره، این جا اسمی ببریم: استاد ضیاء الدین بدایونی، دکتر محمد شفیع، مولانا سید سلیمان ندوی، مولوی احسن مارهروی، پرفسور رشید احمد صدیقی، پرفسور ضیاء الدین اله‌آبادی، دکتر عبدالستار صدیقی.

یکی از ویژگیهای استاد غلام مصطفی خان این بود که تشنگان علم و ادب را در سطح دانشگاهی راهنمایی‌های خالصانه و مخلصانه می‌نمود تا این که دانشنامه‌های پژوهشی را به دست بیاورند. فقید سعید منشأارشاد به سلسلهٔ نقشبندیه و دارای منزلتی ارفع و هزاران «مرید» بوده است. در صحن مسجدی که ۳ سال پیش بنا کرده بود، به خاک سپرده شد:

خدا رحمت کناد این عاشقان پاک طینت را

ما ضایعهٔ درگذشت استاد دکتر غلام مصطفی خان را به خانوادهٔ فقید سعید، شاگردان عزیز ایشان و قاطبهٔ استادان فارسی و اردوی کشورهای منطقه که از فیض حضوری، آموزشی و یا پژوهشی آن مرحوم بهره هایی برده‌اند، صمیمانه تسلیّت می‌گوییم.

مدیر فصلنامهٔ دانش

دکتر محمد نور الهدی [1]

کرسی فارسی در دانشگاه راجشاهی

مقدمه

تاریخ زبان فارسی در بنگلادش بسیار طولانی است. در دورهٔ مغول (تا ۱۲۰۴ ه - ۱۸۳۵ م) زبان فارسی، زبان دولتی بنگال بود. وقتی که انگلیسی‌ها حکومت بنگال را به دست گرفتند، زبان فارسی رفته رفته در بنگال بی‌اهمیت می‌شد، ولی زبان فارسی در زبان بنگالی و در فرهنگ وتمدن مردم بنگال بسیار اثر می‌داشت، زیراکه مردم بنگال نمی‌توانستند زبان فارسی را فراموش کنند. در حال حاضر هم مردم بنگال به زبان فارسی علاقه دارند. به همین دلیل زبان و ادبیات فارسی در مدارس عالی و در سطح دانشگاه‌های بنگلادش تدریس می‌شود. فعلاً در شش دانشگاه بنگلادش کرسی زبان فارسی وجود دارد: در چهار دانشگاه فقط دورهٔ گواهینامهٔ زبان فارسی و در دو دانشگاه لیسانس و فوق لیسانس، پیش دکترا و درجهٔ دکتری درس داده می‌شود. تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه داکا از سال ۱۹۲۱م و در دانشگاه راجشاهی از سال ۱۹۶۲م شروع شده بود. در حال حاضر در دانشگاه داکا و دانشگاه راجشاهی تعداد بیشتر دانشجو در زبان و ادبیات فارسی درس می‌خوانند.

دانشگاه راجشاهی

دانشگاه راجشاهی دومین بزرگترین دانشگاه بنگلادش است که بعد از دانشگاه داکا در ۳۱ مارس سال ۱۹۵۳م در شهر راجشاهی تأسیس شد. اولین رئیس دانشگاه راجشاهی پرفسور دکتر عترت حسین جبیری بود. از سال

---

۱ - رئیس گروه زبانها دانشگاه راجشاهی، بنگلادش

تحصیلی ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵م درجهٔ لیسانس رشتهٔ ادبیات بنگاله، انگلیسی، علوم اقتصادی، تاریخ، فلسفه، ریاضیات، جغرافیا و حقوق ایجاد شد.

فعلاً در دانشگاه راجشاهی هشت دانشکده و چهل و شش بخش و رشته وجود دارد. اسم دانشکده‌ها:

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشکدهٔ علوم، دانشکدهٔ حقوق، دانشکدهٔ مطالعات مدیریت، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشکدهٔ زیست‌شناسی و زمین‌شناسی، دانشکدهٔ کشاورزی، دانشکدهٔ پزشکی.

علاوه بر این دانشکده‌ها دانشگاه پنج انستیتیوی هم دارد. دانشکدهٔ پزشکی خارج از محیط دانشگاه واقع است. در دانشگاه راجشاهی شانزده خوابگاه وجود دارد، یازده برای پسران و پنج تا برای دختران است. نزدیک یک هزار نفر مربّی و استاد در دانشگاه راجشاهی در رشته‌های گوناگون تدریس می‌کنند. در این دانشگاه ۴۴۵ افسر و ۱۴۶۴ کارمند کار می‌کنند. نزدیک ۲۵ هزار دانشجو در دانشگاه راجشاهی درس می‌خوانند. شهرک دانشگاه راجشاهی خیلی بزرگ و سرسبز و قشنگ است.

بخش زبان و ادبیات فارسی در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی قرار دارد.

تاریخچهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه راجشاهی:

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی در سال ۱۹۵۳م تأسیس گردیده است. اولین رشته‌هایی که در این دانشکده دایر شد زبان و ادبیات انگلیسی، فلسفه و تاریخ بود که از سال تحصیلی ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ میلادی به فعالیت پرداخت. پس از یک سال دیگر رشته زبان و ادبیات بنگالی ایجاد شد. در سال بعدی رشتهٔ تاریخ اسلام و فرهنگ آغاز کار نمود. پس از آن رشتهٔ زبانها در سال ۱۹۶۲ میلادی فعالیت خود را آغاز نمود. بعداً گروه عربی و سایر گروه علوم انسانی وغیره آغاز به کار نمود. فعلاً در این دانشکده یازده رشته دارد. اولین رئیس این دانشکده دکتر محمد شهیدالله بود. و فعلاً هم دکتر محمد شافعی رئیس است. کرسی فارسی یعنی بخش فارسی درمیان گروه زبانها است.

تاریخچهٔ گروه زبانها

گروه زبانها یکی از قدیم‌ترین گروه‌های دانشگاه راجشاهی است. در سال ۱۹۶۲ میلادی گروه زبانها تأسیس شد. در گروه زبانها از سال ۱۹۶۲م تدریس

زبان فارسی، زبان عربی، زبان اردو و زبان سنسکرت شروع شده بود. اولین استاد فارسی و اردو دکتر کلیم سهسرامی بود و دکتر آفتاب احمد رحمنی استاد عربی بود. در سال ۱۹۷۹م زبان عربی از گروه زبانها جدا شد و رشتهٔ عربی تأسیس شد. و از طرف دیگر با زبان فارسی، اردو و سنسکریت در گروه زبانها قدم به قدم پیش رفت کرده است. در سال ۱۹۷۵ م در گروه زبانها زبان فارسی جدید، زبان فرانسه، زبان آلمانی و زبان روسی اضافه شد. بعد از آن زبان ژاپونی و هندی هم اضافه شد.

اولین رئیس گروه زبانها دکتر محمد عبدالباری بود. فعلاً رئیس گروه زبانها خود نگارنده دکتر محمد نور الهدی هستم. از آغاز گروه زبانها تا حال آنهایی که رئیس بودند و با کوشش ایشان ترقی و توسعهٔ گروه زبانها شده است، اسم و زمان فعالیت ایشان به شرح زیر است. اینجا ذکر می‌شود که زمان فعالیت رئیس گروه زبانها از سال ۱۹۶۲م تا ۱۹۷۲م یک سالی بود. بعد از سال ۱۹۷۲م مدّت فعالیت رئیس گروه زبانها سه سالی شد. آنهایی که سه سال رئیس بودند حسب ذیل می‌باشند:

ردیف	اسم	مدّت فعالیت
۱ -	دکتر آفتاب احمد رحمنی (استاد عربی)	اول اوت ۱۹۷۳ تا سوم سپتامبر ۱۹۷۶م.
۲ -	دکتر محمد کلیم سهسرامی (فارسی)	اول اوت ۱۹۷۶ تا سوم سپتامبر ۱۹۷۹م.
۳ -	جناب ای.ایم.بی وهاب(اردو)	اول اوت ۱۹۷۹ تا سوم سپتامبر ۱۹۸۲م.
۴ -	کنی لال رای(استاد سنسکریت)	اول اوت ۱۹۸۲ تا سوم سپتامبر ۱۹۸۵م.
۵ -	پرفسور محمد کلیم سهسرامی (فارسی)	اول اوت ۱۹۸۵ تا سوم سپتامبر ۱۹۸۸م.
۶ -	جناب محمد شمیم خان (اردو و فارسی)	اول اوت ۱۹۸۸ تا سوم سپتامبر ۱۹۹۱م.
۷ -	کنی لال رای (سنسکریت)	اول اوت ۱۹۹۱ تا سوم سپتامبر ۱۹۹۴م.

۸ -	دکتر منجوله چودوری(سنسکریت)	اول اوت ۱۹۹۴ تـا سوم سپتامبر ۱۹۹۷م.
۹ -	دکـــتر نـتحیل رنـجن بـیشواس (سنسکریت)	اول اوت ۱۹۹۷ تـا سوم سپتامبر ۲۰۰۰م.
۱۰ -	جناب لطیف احمد(اردو)	اول اوت ۲۰۰۰ تـا سوم سپتامبر ۲۰۰۳م.
۱۱ -	دکتر محمد نور الهدی(فارسی)	اول اوت ۲۰۰۳ تـا سوم سپتامبر ۲۰۰۶م.

در گروه زبانها از سال ۱۹۸۷م فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی و اردو شروع شد. سپس در سال ۱۹۹۳م فوق لیسانس در سنسکریت باز شد. بعد از آن از سال تحصیلی ۱۹۹۷ - ۱۹۹۶ لیسانس در زبان اردو و سنسکریت افتتاح شد. در سال بعد یعنی از سال تحصیلی ۱۹۹۸ - ۱۹۹۷م با کوشش من بنده لیسانس در زبان و ادبیات فارسی دایر گردید.

در همان سال دانشجویان در لیسانس سال اول فارسی ثبت نام کردند. فعلاً در گروه زبانها دوره‌های آموزشی هشت زبان آموزشی به شرح زیر وجود دارد:

ردیف	زبانهای آموزشی	مقاطع تحصیلی موجود
۱ -	زبان و ادبیات فارسی	کورس مقدماتی، کورس متوسطه، لیسانس، فوق لیسانس، پیش دکترا، دکترا
۲ -	زبان و ادبیات اردو	کورس مقدماتی، لیسانس، فوق لیسانس، پیش دکترا، دکترا
۳ -	زبان و ادبیات سنسکریت	کورس مقدماتی، لیسانس، فوق لیسانس، پیش دکترا، دکترا
۴ -	زبان آلمانی	کورس مقدماتی، کورس متوسطه
۵ -	زبان فرانسه	کورس مقدماتی (یک سالی)
۶ -	زبان ژاپونی	کورس مقدماتی (یک سالی)
۷ -	زبان روسی	کورس مقدماتی (یک سالی)
۸ -	زبان هندی	کورس مقدماتی (یک سالی)

در گروه زبانها ۲۱ استاد دائمی و پنج استاد موقتی می‌باشند. یک افسر و شش کارمند در این گروه کار می‌کنند. نزدیک هفت صد دانشجو در زبانهای مختلف درس می‌خوانند.

بخش زبان و ادبیات فارسی در گروه زبانها

بخش زبان و ادبیات فارسی از آغاز گروه زبانها تا حال حاضر جاری است و روز به روز فعالیت زبان و ادبیات فارسی پیش رفت می‌شود. اولین استاد فارسی دکتر کلیم سهسرامی بود. او فعلاً باز نشسته است. حال حاضر شش استاد فارسی تدریس می‌کنند و هم استاد دائمی هستند. اسم استادهای فارسی، مرتبه دانشگاهی و آخرین مدرک تحصیلی اعضای هیأت علمی بخش زبان و ادبیات فارسی حسب ذیل اند:

ردیف	اسم استادان	مرتبه دانشگاهی	آخرین مدرک تحصیلی	محل اخذ مدرک
۱ -	دکتر محمد شمیم خان	پرفسور (استاد فارسی و اردو)	دکترای ادبیات فارسی	دانشگاه تهران
۲ -	دکتر محمد نور الهدی	دانشیار (فارسی)	دکترای ادبیات فارسی	دانشگاه راجشاهی
۳ -	محمد کمال الدین	استادیار (فارسی)	فوق لیسانس	دانشگاه داکا
۴ -	محمد عطا الله	مربی (فارسی)	فوق لیسانس	دانشگاه داکا
۵ -	محمد عثمان غنی	مربی (فارسی)	فوق لیسانس	دانشگاه راجشاهی
۶ -	محمد شفیع الله	مربی (فارسی)	فوق لیسانس	دانشگاه راجشاهی

دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس و پیش دکترا

بخش زبان و ادبیات فارسی دارای صد نفر دانشجوی لیسانس و ۹ نفر دانشجوی فوق لیسانس و ۱۰ نفر دانشجوی پیش دکترا است. علاوه بر آن دورهٔ مقدماتی ۱۲ نفر و دورهٔ متوسطه ۴ نفر دانشجو درس می‌خوانند. جمعاً ۱۳۶ نفر

دانشجو در گروه زبان و ادبیات فارسی درس می‌خوانند.

طول دوره و شکل نظام

طول دوره تحصیلی لیسانس در زبان و ادبیات فارسی چهار سال است که کلیه دروس آن در ۲۲کورس برابر ۲۲۰۰ نمره برنامه ریزی شده است. طول دورهٔ تحصیلی فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی یک سال است که کلیه دروس آن پنج کورس برابر ۵۰۰ نمره برنامه ریزی شده است. علاوه بر این طول دورهٔ تحصیلی مقدماتی و متوسطه زبان فارسی کورس یک سالی است.

برنامهٔ تحصیلی دوره لیسانس در زبان و ادبیات فارسی

لیسانس سال اول تحصیلی

تعداد کورس	عنوان کورس	نمره‌های کورس
۱۰۱	آموزش زبان فارسی	۱۰۰
۱۰۲	تاریخ زبان فارسی و علم بدیع و علم عروض و اقسام مصطلحات شعر	۱۰۰
۱۰۳	دستور زبان فارسی	۱۰۰
۱۰۴	زبان انگلیسی	۱۰۰
	امتحان شفاهی و مربوط به معلمی (۲۵ + ۲۵)	۵۰

جمعاً = ۴۵۰ نمره

لیسانس سال دوم تحصیلی

تعداد کورس	عنوان کورس	نمره‌های کورس
۲۰۱	آموزش زبان فارسی پیش رفته	۱۰۰
۲۰۲	تاریخ ادبیات فارسی در ایران(از سامانی تا سلجوقی)	۱۰۰
۲۰۳	نظم کلاسیک	۱۰۰
۲۰۴	نثر کلاسیک	۱۰۰

۲۰۵	ادبیات بنگالی	۱۰۰
	امتحان شفاهی و مربوط به معلمی (۲۵ + ۲۵)	۵۰

جمعاً ۵۵۰ نمره

لیسانس سال سوم تحصیلی

تعداد کورس	عنوان کورس	نمره‌های کورس
۳۰۱	تاریخ ادبیات فارسی در ایران (از مغول تا قاجار)	۱۰۰
۳۰۲	نظم مشروطیت	۱۰۰
۳۰۳	نثر مشروطیت	۱۰۰
۳۰۴	تاریخ سیاسی در ایران (از مغول تا حال حاضر)	۱۰۰
۳۰۵	تاریخ اسلام و فرهنگ	۱۰۰
	امتحان شفاهی و مربوط به معلمی (۲۵ + ۲۵)	۵۰

جمعاً ۵۵۰ نمره

لیسانس سال چهارم تحصیلی

تعداد کورس	عنوان کورس	نمره‌های کورس
۴۰۱	تاریخ ادبیات فارسی در ایران(از قاچاری تا حال حاضر)	۱۰۰
۴۰۲	تاریخ ادبیات فارسی در بنگلادش	۱۰۰
۴۰۳	تاریخ ادبیات فارسی در هند و پاکستان	۱۰۰
۴۰۴	نظم جدید فارسی	۱۰۰
۴۰۵	نثر جدید فارسی	۱۰۰
۴۰۶	امتحان از جامع کورس	۱۰۰
	امتحان شفاهی و مربوط به معلمی (۲۵ + ۲۵)	۵۰

جمعاً ۶۵۰ نمره

در لیسانس از جمع کل ۲۲۰۰ نمره است .

برنامه تحصیلی دوره فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی

فوق لیسانس یک سالی است

تعداد کورس	عنوان کورس	نمره‌های کورس
۵۰۱	نظم فارسی	۱۰۰
۵۰۲	نثر فارسی	۱۰۰
۵۰۳	تاریخ ادبیات نظم و نثر فارسی جدید در ایران (قرن بیستم میلادی	۱۰۰
۵۰۴	روش تحقیق و انشاء فارسی	۱۰۰
۵۰۵	مربوط به معلمی ۵۰ نمره کلاس تیست ۲۵ نمره، امتحان شفاهی ۲۵	۱۰۰

جمع کل = ۵۰۰ نمره

هدف تدریس فارسی

هدف تدریس زبان و ادبیات فارسی در سطح دانشگاه‌های بنگلادش و مدارس عالی، آشنا ساختن دانشجویان با جلوه‌های مختلف آثار نظم و نثر زبان فارسی و ایجاد مهارتهای لازم برای فارغ التحصیلان این رشته و بهره مندی از این مهارتها است در بخشهای فرهنگی، علمی، دینی که با زبان و ادبیات فارسی سروکار دارند. هدف دیگر این است که بیش از پانصد سال زبان فارسی زبان دولتی بنگال بود. به همین سبب بسیاری از لغات فارسی مستقیماً در زبان بنگالی وارد شد و تأثیر ادبا و شعرای فارسی بر زبان بنگالی صورت گرفت. اگر دانشجویان با زبان فارسی آشنا بشوند می‌توانند بدانند تأثیر فارسی در زبان بنگالی چه میزان است.

آخر کلام

بالاخر امیدوارم که فعالیت بخش زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه راجشاهی در آینده هم ترقی خواهد کرد. بنده خودم سعی می‌کنم که بخش فارسی ازگروه زبانها جدا بشود و زبان فارسی در منطقهٔ راجشاهی گسترش پیدا کند. من امیدوارم که باهمکاری استادان فارسی دوباره زبان فارسی در بنگلادش احیا خواهد شد.

سید مرتضی موسوی

گزارش جلسات انجمن ادبی فارسی
۱- هم اندیشی نقش دکتر علی شریعتی در ترویج اندیشه‌های اسلامی علامه اقبال

روز یکشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۴ هـ‌ش برابر با ۱۹ ژوئن ۲۰۰۵م سمینار هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی در موضوع «**نقش دکتر علی شریعتی در ترویج اندیشه‌های اسلامی علامه اقبال**» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز در اسلام آباد (پاکستان) برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن و مجری برنامه آقای سید مرتضی موسوی به ریاست محترم جلسه، اعضای هیأت رئیسه و عموم حضار گرامی خیر مقدم گفت. وی با وصف هوای گرم تابستانی، حضور دعوت شدگان را به علاقه‌مند بودن بسیار ایشان به زبان و ادب فارسی و علامه اقبال و دکتر شریعتی قلمداد نمود. سخنرانان و مقاله خوانان این هم اندیشی، پژوهشگران و صاحبنظران ایرانی و پاکستانی و تاجیکستانی بودند؛ از جمله: **سید مرتضی موسوی**، مدیر فصلنامهٔ دانش و سرپرست انجمن، آقای **محمد سفیر** کارمند کتابخانهٔ گنج بخش، خانم **دکتر نکهت فردوس** مسئول کتابخانهٔ گنج بخش، آقای **فریدون اکبری شلده‌ای** معاون و دبیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) در اسلام آباد، آقای **سعدی وارثوف** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه بین المللی اسلامی (اسلام آباد) از کشور تاجیکستان، آقای دکتر **محمد حسین تسبیحی** پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، آقای دکتر **محمد معزّالدین** رئیس اسبق آکادمی اقبال پاکستان، آقای دکتر **نعمت الله ایران زاده** رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و جناب آقای **روحی‌صفت** کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران.

در قسمت اول سمینار سخن رانان در موضوعات گوناگون به زبان فارسی سخنرانی نمودند و البته یک مقاله به زبان اردو خوانده شد. در همهٔ سخنرانی‌ها، هم سانی‌ها و هم اندیشی‌های علامه اقبال و دکتر علی شریعتی و احوال و آثار آن دو بزرگوار، مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

در قسمت دوم برنامه، سخنوران فارسی گوی پاکستانی و ایرانی سروده‌های خود را دربارهٔ موضوع سمینار و مطالب اسلام شناسانه عرضه داشتند. شاعران شرکت کنند، عبارت بودند از آقایان: سید قلب عباس نفیس خوارزمی، سید حسن سلمان رضوی و دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) و فریدون اکبری شلدره‌ای.

آقای سید مرتضی موسوی با ارائه مقالهٔ پژوهشی خود باعنوان **«آغاز و ارتقای اقبال‌شناسی در ایران ونقش دکتر شریعتی»** مراحل مختلف آغاز و ترویج اقبال‌شناسی را در ایران از دهـهٔ ۱۹۳۰م / ۱۳۰۸ هـ ش -کـه علامه اقبال در قیدحیات بود - تبیین کرد. اولین استادان و منتقدان ایرانی که در حین حیات اقبال به سروده‌های وی توجه داشتند: **استاد مجتبی مینوی، استاد سعید نفیسی و استاد محیط طباطبایی** بودند. گامهای بعدی برای شناساندن اقبال به دوایر علمی و عمومی ایران، به همّت **دکتر مقتدری، استاد غلام رضا سعیدی** و **آقای احمد سروش** برداشته شد. **حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای** در ۱۳۴۷ کتاب **«سهم مسلمانان در آزادی هندوستان»** را تألیف و منتشر ساختند که در آن فصلی پیرامون اقبال باعنون **«اولین نغمهٔ پاکستان»** می‌باشد. این اثر در روشن ساختن اذهان عموم ایرانیان در باب فکر و فلسفهٔ اقبال و ایدهٔ تأسیس کشور اسلامی پاکستان در شبه قاره کمک مؤثری نمود. مقاله نویس بااقتباس از آثار مختلف دکتر شریعتی نقش دکتر شریعتی را در ترویج اندیشه‌های اسلامی مشروحاً روشن نمود.

آقای محمد سفیر در مقالهٔ **«نگاهی به زندگانی و نفوذ دکتر علی شریعتی»** به دورهٔ کودکی، دانش آموزی تا تحصیلات عالی دکتر شریعتی در فرانسه و همچنین پس از مراجعت به ایران و نفوذی که در جامعهٔ روشنفکر ایران و جهان به دست آورد، اشاره کرد.

خانم دکتر نکهت فردوس دربارهٔ **«پیروی و تتبّع دکتر شریعتی از افکار و**

اندیشه‌های اقبال» با آوردن شواهد از آثار مختلف وی از جمله **بازگشت، فاطمه فاطمه است و ما و اقبال** سخن گفت.

آقای دکتر محمد معزّالدین پیرامون **«همسانی‌های افکار اقبال و شریعتی»** با استفاده از منابع چاپ شده در پاکستان و کشمیر و به خصوص به زبان اردو نمونه‌هایی از دیدگاههای مشابه در شعر اقبال و آثار شریعتی را ارایه کرد. این امر نشانگر گسترهٔ انعکاس اقبال‌شناسی در ایران و کارهای ابتکارآمیز شریعتی در پیشبرد اندیشهٔ اقبال در آثار تألیف و ترجمه شده به اردو می‌باشد.

آقای دکتر محمد حسین تسبیحی تحت عنوان **«مطالعه‌ای کوتاه دربارهٔ دکتر شریعتی در پاکستان»** سخنرانی کرد و تاریخچهٔ مطالعه کنندگان و جویندگان آثار دکتر شریعتی و همسانی و هم اندیشی او با علامه اقبال را بیان نمود و به کسانی که پایان نامهٔ کارشناسی ارشد یا دکتری در موضوع شریعتی و اقبال نوشته‌اند و یا در حال نوشتن رسالهٔ دکتری هستند، اشاره کرد.

آقای فریدون اکبری شلدره‌ای به برخی از عبارتها در آثار شریعتی نظر **حسین وارث آدم** اشارتهای پژوهشگرانه و هشدار کننده کرد که روشنی بخش اذهان حضّار بود.

آقای سعدی وارثوف دانشجوی تاجیکستانی دانشگاه بین‌المللی اسلام‌آباد پیرامون حیطهٔ کار پژوهشی رسالهٔ کارشناسی ارشد خودش دربارهٔ شریعتی که به زبان انگلیسی دردست تکمیل دارد، آگاهی‌های لازم را در اختیار شرکت کنندگان سمینار گذارد.

آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به کوشش اجتماعی سیاسی و فرهنگی اسلامی دکتر شریعتی در ایران اشاره کرد و دانشمندان و متفکّران ایران را نام برد که اندیشه‌های علامه‌اقبال را در ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند. سخنران به سیر اقبال پژوهی در ایران اشاره و بر ضرورت مطالعات جدّی دربارهٔ آرای اقبال تأکید کرد. رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان فعالیتهای مستمر انجمن ادبی فارسی را در برگزاری هم اندیشی‌های پژوهشی - علمی در موضوعات متنوّع و نو آور ستود و از کوششهای سرپرست انجمن تقدیر شایسته‌ای به عمل آورد.

جناب آقای روحی صفت معاون محترم سفارت ج.ا.ایران در ضمن ایراد

خطابهٔ ریاست سمینار، خاطر نشان ساخت: نسلهای جوان ایرانی طی دهه‌های اخیر، فلسفه و فکر اقبال را از دریچهٔ شریعتی نگریسته و بهره برداری کرده‌اند. آقای روحی‌صفت نیاز به مطالعات بیشتر در تعیین همسانی‌های فکری و نوآوری‌های اندیشه‌ای دو دانشمند و اندیشمند دورهٔ حاضر را خواستار گردید. در عین حال از سطح مقالات علمی ارایه شده تمجید نمود و ابراز داشت که این امر بر علاقه‌مندی استادان و پژوهشگران پاکستانی به آثار اقبال‌شناسی ایرانی از جمله دکتر شریعتی دلالت می‌کند.

در قسمت دوم سمینار شاعران سروده‌های والهانهٔ خود را مثل همیشه به فارسی قرائت کردند که در حضّار حسنِ اثر داشت. مخصوصاً شاعرانی که به آواز یا ترنّم اشعار خود را خواندند.

پیش از پایان سمینار به عنوان پاداش به دو تن از دانش پژوهان پاکستانی و افغانی به پاس همکاری با انجمن ادبی فارسی در پیشبرد فعالیتهای پژوهشی در کتابخانهٔ گنج به هر یک، نسخه‌ای از مجموعهٔ نقاشی‌های ارزندهٔ استاد محمود فرشچیان اهدا گردید:

۱ - آقای دکتر محمد معزّالدین (رئیس سابق آکادمی علامه اقبال)

۲ - آقای لعل محمد تیموری دانش آموختهٔ کارشناسی ارشد دانشگاه بین‌المللی که رساله‌ای در موضوع آیین زرتشت به روایت الملل و النحل شهرستانی تهیّه کرده است.

آنگاه نظر به پایان رسیدن مأموریت تدریسی آقای فریدون اکبر شلدره‌ای ادیب و منتقد محترم و دبیر مجتمع آموزشی امام حسنین (ع) در اسلام آباد - که صمیمانه با انجمن ادبی فارسی همکاری داشت و در اغلب جلسات مقالات علمی و سخنان و اشعاری قرائت می‌کرد - لوحهٔ تقدیری به همراه لوح فشردهٔ شروح مخزن الاسرار و دیوان حافظ نسخهٔ تیموریان اهدا گردید که ایشان از این اقدام مشوقانهٔ مرکز و انجمن صمیمانه تشکر نمود.

در پایان مراسم سرپرست انجمن موضوع اجلاسیه آیندهٔ انجمن را چنین اعلام داشت: **«سهم سید علی همدانی در انتقال فرهنگ اسلامی و شعر و ادب فارسی به شبه قاره»**.

تعداد شایان توجه از ایرانیان مقیم اسلام آباد همچنین چند نفر از دبیران

مدرسهٔ جمهوری اسلامی ایران در پیشاور، استادان و دانشجویان پاکستانی، تاجیکی و افغانی دانشگاه ملی زبانهای نوین ودانشگاه بین المللی اسلامی، مؤلفان ونویسندگان فارسی دان شهروند راولپندی و اسلام آباد در این سمینار هم اندیشی علمی حضور داشتند.

از خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد آقای قریشی و مسئول محترم آن آقای شیرآلیلو در این اجلاسیه حضور داشتند. این هم اندیشی علمی در ساعت ۱۵: ۱۸ پایان یافت و آن گاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

در کتابخانه گنج بخش نمایشگاه کتاب از آثار علامه اقبال و شریعتی تدارک دیده شده بود که با استقبال مراجعه کنندگان مواجه شد.

شایان ذکر است: نسخه‌ای از کتاب **«اقبال مشرق کا بلند ستاره»** اثر **حضرت آیت الله خامنه‌ای** با ترجمهٔ **دکتر سید محمد اکرم** به شرکت کنندگان اهدا شد.

۲ - هم اندیشی
سهم سید علی همدانی در انتقال فرهنگ اسلامی و شعر و ادب فارسی به شبه قاره

روز یکشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۸۴ ه ش برابر با ۷ اوت ۲۰۰۵م هم اندیشی علمی سهم سید علی همدانی در انتقال فرهنگ اسلامی و شعر و ادب فارسی به شبه قاره با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید بالحن آقای عامر علی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن و مجری برنامه به ریاست جلسه و میهمان ویژه و مقاله خوانان، سخنوران و عموم حضار ارجمند خیر مقدم عرض کرد. سخنرانان و مقاله خوانان این هم اندیشی علمی شامل پژوهشگران و محققان ایرانی و پاکستانی از جمله سرپرست انجمن فارسی سید مرتضی موسوی، مسئول کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات دکتر نکهت فردوس، مدرس فارسی خانهٔ فرهنگ ج. ا. ایران راولپندی دکتر سیده چاند بی بی، دانشجوی دورهٔ دکتری دانشگاه ملی زبانهای نوین آقای حسین احمد، استادیار گروه زبان فارسی

دانشکدهٔ دخترانهٔ مارگلا اسلام آباد، خانم فایزه زهرا میرزا، استاد یار گروه زبان فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین دکتر رشیده حسن هاشمی، پژوهشگر مرکز دکتر محمد حسین تسبیحی، رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آقای دکتر نعمت الله ایران زاده ومعاون محترم رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران جناب آقای احمد موسوی بوده‌اند. فارسی گویان پاکستانی و ایرانی خانم فایزه زهرا میرزا، آقای نفیس خوارزمی، آقای جاوید اقبال قزلباش، سید سلمان رضوی و دکتر تسبیحی (زها) سروده‌های خود را بیشتر پیرامون موضوع سمینار عرضه داشتند. خانم شگفته یسین عباسی هم غزلی از مجموعهٔ چهل اسرار همدانی را ارایه نمود.

سید مرتضی موسوی با ارایه مقاله باعنوان **گسترهٔ سهم همدنی در انتقال فرهنگ اسلامی و شعر و ادب فارسی به شبه قاره** چگونگی محیط و اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقهٔ جامو وکشمیر را پیش از ورود و فعالیتهای سید علی همدنی و همکارانش در ربع سوم قرن هشتم هجری قمری و همچنین خدمات اسلامی، فرهنگی تربیتی و اخلاقی میر همدانی را در حین اقامت در خطّهٔ مزبور تبیین نمود. وی یادآور گردید که بر اثر کوششهای پیگیر همدانی بود که هنرهای اسلامی و ایرانی در این سامان به طور عموم و در کشمیر، بلتستان و ختلان که هم اکنون در تاجیکستان به نام کولاب وجود دارد به طور خصوص گسترش یافت از جمله قالی بافی، ابریشم بافی، سنگتراشی، و فنون مربوط به معماری ترویج یافت. کتاب ذخیرة الملوک همدانی نیز تا قرنها جزو مواد درسی مدارس شبه قاره بوده است.

خانم دکتر نکهت فردوس در مقاله‌ای پیرامون معرفی **میراث مکتوب از میر سید علی همدانی موجود در کتابخانهٔ گنج بخش** فاش ساخت که حداقل ۳۵ مجموعهٔ نسخ خطی حاوی رسایل و آثار علمی و ادبی همدانی درکتابخانهٔ گنج بخش موجود است که در واقع گنجینه‌ای محسوب است. در ضمن او یک مجموعهٔ نسخ خطی که دارای ۱۷ رساله همدانی است را مشروحاً معرفی نمود.

خانم دکتر سیده چاند بی بی دربارهٔ **شمه‌ای از احوال همدانی** بازگفت و آن گاه به موضوع **نقش تعلیمات میر سید علی همدانی در انتقال فرهنگ اسلامی به شبه قاره** با آوردن شواهد گونه گون از آثار همدانی پرداخت.

آقای حسین احمد که در گروه علوم اسلامی دانشگاه ملّی زبانهای نوین به پژوهش باارتباط به امیر کبیر همدانی اشتغال دارد، مدّعی گردید که تاکنون فقط ۳ نفر در این منطقه از دنیا دربارهٔ سید علی همدانی پژوهشهایی انجام داده، دانشنامهٔ دکتری دریافت نموده‌اند و او می‌خواهد یک تحقیق ابتکارآمیزی عرضه نماید.

خانم فایزه زهرا میرزا در مقالهٔ پژوهشی دربارهٔ گسترهٔ جوانمردی و فتّوت به وسیلهٔ میر سید علی همدانی در کشمیر تاریخچهٔ آغاز و ارتقای فکر فتّوت و جوانمردی را در ادبیات اسلامی پیش از همدانی و نقش همدانی را در ترویج فتّوت در حین حیات و ادامهٔ فکر فتّوت باعنوان طرز تفکّر جامعهٔ اسلامی بازگفت.

خانم دکتر رشیده حسن در مقالهٔ خود **سهم میر سید علی همدانی در انتقال فرهنگ اسلامی و شعر و ادب فارسی به شبه قاره** از تحوّلات فرهنگی و ادبی و اجتماعی که بر اثر مساعی جامعه ساز همدانی، مریدانش و همکارانش در شبه قاره بویژه در کشمیر و ختلان پدید آمد را بشمرد.

دکتر محمد حسین تسبیحی در موضوع **خواجه مستان شاه کابلی، مخمس چهل اسرار ش در پیروی چهل اسرار همدانی** چگونگی مسافرت خواجه مستان شاه ازکابل به کشمیر راکه درست پنج قرن پس از سید همدانی می‌زیست تبیین داشته، به چاپ کتاب آتشکدهٔ وحدت او در جامو توسط ناشری باسم راتبیرسینگ که مخمس چهل اسرار نیز به آن منضم است برخی از مخمس‌های منتخب را قرائت نمود.

آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان یادآور گردید که در مقایسه با آثار منثور همدانی، آثار منظوم وی خیلی محدود است. تعداد غزلهای همدانی نیز جز به تعداد مختصری در نسخ خطی و چاپی در دست نیست اما در حین قرائت غزلهای همدانی خواننده متوجّه می‌گردد که همان غزلهای معدود وی صبغهٔ مضامین قصیده در پند و اندرز و تمثیل را در بردارد. این ویژگی در واقع در آثار شعری آن دسته از سخنوران که خواستند افکار بلندشان را پای بند نکرده شعر هدف‌آمیزی به سرایند یک خصیصهٔ مشترک به شمار است.

جناب آقای احمد موسوی وابسته محترم فرهنگی در اسلام آباد از زحماتی که رئیس مرکز آقای دکتر نعمت الله ایران زاده و سرپرست انجمن در تشکیل مرتّب چنین سیمینارهای علمی متحمّل می‌شوند تمجید نمود و اذعان داشت که مقاله‌های ارایه شده در سطح عالی پژوهشی علمی بوده و گفتنی‌ها نیز بحدّ کافی و وافی عنوان گردیده است. ایشان با ابراز سپاس ضرورت برنامه‌ریزی و چاپ و نشر آموزشها و تعلیمات میر سید علی همدانی را از سوی نمایندگیهای فرهنگی ایران را برای استفادهٔ عموم علاقه‌مندان به ویژه جوانان به زبان‌های، اردو، انگلیسی یا هر زبان دیگر به زبان ساده و عام فهم متذکر گردید. او علاوه کرد سمینار و هم اندیشی ارزش ویژه‌ای دارد اما ترویج افکار همدانی از طریق جزوه و مقاله نیز مزیتهایی دارد.

در قسمت سروده‌های فارسی آقای جاوید اقبال قزلباش و دکتر تسبیحی «رها» قطعات شعری در تجلیل از شخصیت چند بُعدی میر سید علی همدانی عرضه داشتند. آقای حسن سلمان رضوی دربارهٔ مناسبات و علایق گسستنی‌ناپذیر ایران و پاکستان شعری قرائت کرد. خانم فایزه زهرا میرزا و آقای نفیس خوارزمی شعر فارسی خود را خواندند و خانم شگفته یسین عباسی غزلی از مجموعهٔ چهل اسرار را عرضه نمود.

برخی از ایرانیان مقیم اسلام آباد، استادان و دانشجویان افغانی، تاجیکی و پاکستانی دانشگاه‌ها و دانشکده‌های اسلام آباد، مولّفان و نویسندگان فارسی‌دان پاکستانی شهروند اسلام آباد و راولپندی در این همایش علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیمای مرکز اسلام آباد و خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران جهت تهیّه فیلم و خبر از این جلسه اقداماتی معمول داشتند. در پایان از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

*****

سید مرتضی موسوی

کتابها ونشریات تازه

کتابها

۱- احمد شاملو مجموعهٔ آثار

(دفتر دوم همچون کوچه‌یی بی انتها - گزینه‌ای از اشعار شاعران بزرگ جهان) موسسهٔ انتشارات نگاه تهران ۱۳۸۲، ۶۲۰ صفحه.

این دفتر مجموعهٔ آثار احمد شاملو به ترجمهٔ اشعار سخنوران خارجی به فارسی مشتمل است، در مقدمهٔ احمد شاملو می‌نویسد:« شعر امروز ما شعری آگاه و بلند است، شعری دلپذیر و تپنده که دیری است تا از مرزهای تأثیر پذیری گذشته به دورهٔ اثر بخشی پا نهاده است. اما از حق نباید گذشت که این شعر، پس از آن همه تکرارهای بی حاصل، بیداری و آگاهی خود را به مقدار زیاد مدیون شاعران بزرگ دیگر کشورها و زبان‌هاست.» در این مجموعه بالغ بر سیصد قطعه شعری منتخب از ۳۲ شاعر باختری که میان ۱۹۴۴ و ۱۹۹۹ سروده شده به فارسی ترجمه و نشر گردیده است.

شایستهٔ تذکر است که از اواخر قرن نوزدهم میلادی طی ۱۳۰ سال اخیر در ایران توجه به نشر ترجمه‌های آثار باختریان مبذول گردیده. اگرچه آمار دقیق در دست نیست اما در حال حاضر اگر به آثار چاپ شده به فارسی در ایران دقّت کنیم، اغلب آثار منتشر شده تراجم آثار خارجی است. در اشاره در بدو آغاز این کتاب مترجم محترم تصریح نموده است :

«تذکار این نکته را لازم می‌دانم که چون ترجمهٔ بسیاری از این اشعار از متنی جز زبان اصلی به فارسی در آمده و حدود اصالت شان مشخص نبوده ناگزیر به باز سازی آن‌ها شده‌ام، اصولاً مقایسهٔ برگردان اشعار با متن اصلی کاری بی مورد است» از جمله سخنوران خارجی که ترجمهٔ آثارشان در این مجموعه آمده شامل لنگستون هیوز، گابریل ماریاتو، اویویو مارتینس، اکتاویوپاز، ویلیام فاکز، و ده ها نفر دیگر می‌باشند.

۲ - تاریخ و تذکرهٔ خانقاه احمدیه سعیدیه

موسی زیی شریف (دیره اسماعیل خان) اردو مرتب محمد نذیر رانجها
صص ۱ - ۷۰۲ ؛ لاهور، ۲۰۰۵م، بها ۳۰۰ روپیه

این تذکره معرفی مفصلی از نقش خانقاه احمدیه سعیدیه در ترویج و اشاعت تعلیمات سلسلهٔ سهروردیه در این آب و خاک می‌باشد. در دیباچهٔ ناشر گفته شده:«نظام خانقاهی در ترویج و اشاعهٔ اسلام در شبه قاره نقش اساسی داشته و هر چهار سلسلهٔ سلوک نقشبندیه، قادریه، چشتیه و سهروردیه در تاریخ این سرزمین می‌درخشند. تاریخ و تذکره خانقاه احمدیه، سعیدیه موسی زئی شریف دیره اسماعیل خان در میراث تاریخی سلسلهٔ نقشبندیه یک اضافه قابل توجهی است.» مؤلف در مقدمه تبیین می‌کند:«مؤسس خانقاه احمدیه سعیدیه حاجی دوست محمد قندهاری رح (م ۱۲۸۴ هـ / ۱۸۶۷م) بوده‌اند و احوال شخصیت هایی که به خلافت آن جناب رسیدند همه شان را در این کتاب آورده‌ام.» این اثر شامل شرح حال و خدمات رُشد و هدایت ده‌ها نفر وابسته به سلسلهٔ نقشبندیه می‌باشد. به همین سبب فهرست مطالب آن سی و دو صفحه (صص ۱۱ - ۴۳) را در بر می‌گیرد.

۳ - خط کی کهانی تصویرون کی زبانی (قصهٔ خط به زبان تصاویر)

تألیف سید احمد رامپوری (هنرمند وخطاط) ناشر دکتر وقار الحسن صدیقی، رامپور رضا لائبریری (کتابخانهٔ رضای رامپور) مطبع اسلامک وندرس بیورو دهلی نو۲ ، ۱۹۹۷م
خطاط معروف سید احمدرامپوری چندین کتاب در تاریخ خط تهیه کرده بود که یکی از آنها تاریخ الخط عربی است که کتاب «قصه خط به زبان تصاویر» را می توان دیباچهٔ آن قلمداد کرد.

چند خط که در این کتاب معرفی و تصاویر آن چاپ شده شامل خط تمثال، هیروگلیفی، فنیقی، آرامی، نبطی، خط کوفی و دهها خط دیگر می‌باشد. پیش گفتار توسط ناشر و معرفی مولّف به قلم دکتر سید حسن عباس است. کتاب در قطع بزرگ و در ۱۳۸ صفحه دارای اطلاعات جامعی در زمینهٔ تاریخ خط می‌باشد.

٤ - دو قرن با مطبوعات فارسی زبان خارج از کشور در قارهٔ آسیا

تهیّه و تدوین: مهدی جعفری خانقاه، ناشر: سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها (جلد اول)، ۱۷۸۰ - ۱۹۹۹، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، تاریخ انتشار ۱۳۸۳ ش، قیمت ۱۸۰۰۰ ریال؛ فهرست مطالب به

اجمال درج شده: در آمد (مقدمه) صص ۱۷ - ۷ معرفی نشریات (نشریه هفتگی تا سالنامه‌ها صص ۲۳۱ - ۱۸ معرفی بولتن‌ها ۲۴۰ - ۲۳۲، فهرست اعلام ۲۶۱ - ۲۴۱).

در «درآمد» تاریخچهٔ مختصری از نشریه‌های فارسی زبان در کشورهای آسیا فراهم آمده و «بنابر برخی از منابع اخبار هندوستانی که به سال ۱۸۱۰م در کلکته انتشار یافت و ناشر آن فردی به نام مولوی اکرام علی بود را نخستین روزنامه مستقل فارسی هند معرفی کرده‌اند. با این عقب نما ۱۹۵ سال از چاپ و نشر روزنامه فارسی زبان در شبه قاره سپری شده است.» همچنین گفته شده که بعد از هند، در گرجستان (قفقاز) ایران و افغانستان به تدریج روزنامه نگاری فارسی ظهور و بروز یافت.

در این کتاب ۷۱۵ نشریه اعم از هفت روزه، دو هفتگی، ماهنامه، دو ماهه، فصلنامه و ادواری دیگر معرفی شده و شیوهٔ تدوین هم الفبایی و بدین قرار است:

۱ - عنوان نشریه و در پرانتز (سال تأسیس).

۲ - به ترتیب محل انتشار، صاحب امتیاز، مدیر مسئول، سردبیر، ناشر، ترتیب انتشار، زبان، روش، قطع، تعداد صفحات وقیمت

۳ - موجودی: این بخش معرف محل نگهداری نشریه (در ایران) است با این توضیح که یا توسط نگارنده دیده شده و یا محل نگهداری آن از منابع مورد استفاده استخراج شده است.

برای خوانندگان محترم فصلنامهٔ دانش ما مطلبی که در مورد معرفی دانش در این اثر آمده است، را اقتباس می‌کنیم تا سطح پژوهش انجام شده روشن گردد:

چنانکه قبلاً گفته شد از ۷۱۵ نشریه تذکری به میان آمده که ۶۹۱ را در بخش نشریه و ۲۴ را در بخش بولتن گنجانده شده است. متأسفانه فصلنامه دانش در بولتن‌ها جای داده شد. اینک برخی مشخصات مندرج این گونه آمده:

«۷۱۰ - دانش

محل انتشار: پاکستان - اسلام آباد / صاحب امتیاز: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، مدیر مسئول: سید سبط حسن رضوی، ناشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد، ترتیب انتشار: فصلنامه، روش: فرهنگی - ادبی، تعداد صفحات ۲۶۹ ص موجودی: کتابخانهٔ ملی ایران ش ۱۹ (پاییز ۱۳۶۸)».

این کتاب در اواخر ۱۳۸۳ ش گردآوری و منتشر شده و تا آن تاریخ ۷۹ شماره از فصلنامهٔ دانش در بیست سال اخیر منتشر شده بود ولی گردآورنده فقط یک شماره آن هم چاپ ۱۶ سال پیش را رویت کرده در حالیکه کتابخانهٔ ملی ایران یکی از گیرندگان قدیمی فصلنامهٔ

دانش می‌باشد. جای بسی شگفتی است، در سالهای اخیر صفحات هر شماره حتی از ۳۱۶ صفحه بالغ بوده است. آیا نشریه‌ای که ۲۶۹ صفحه در یک شماره و« در بر گیرندهٔ مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی، اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره» باشد را می‌توان «بولتن» به مفهوم عادّی قلمداد کرد؟

همین گونه تسامحات در مشخّصات نشریه‌های معتبر و موقّر دیگر نیز دیده شده که امیدواریم در چاپهای بعدی اصلاح شود.

۵ - دیوان ناصر علی سرهندی (فارسی)

به تصحیح دکتر رشیده حسن هاشمی، ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۳۸۴ ش / ۲۰۰۵م. این کتاب در واقع رسالهٔ دکتری مصحح محترم است که طی دههٔ پیش به دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ارایه گردیده است. مطالب کتاب: سخن مدیر (دکتر نعمت الله ایران زاده)، سخن‌های گفتنی از مصحح ، مقدّمه پیرامون زمینهٔ تاریخی، سیاسی و ادبی سرهند و احوال و آثار ناصر علی سرهندی (صص ۱ - ۲۸)، متن دیوان: مناجات ص ۲۹ غزلیات (صص ۲۹ - ۲۲۷)، رباعیات (صص ۲۲۸ - ۲۴۲) قصیده (صص ۲۴۳ - ۲۴۸) تلمیحات (ص ۲۴۹ - ۲۵۷) فهارس پنجگانه (صص ۲۵۷ - ۲۷۴).

در سخن مدیر می‌خوانیم:« مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تا به‌حال چندین پایان نامهٔ دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی را در زمینهٔ تذکره‌نویسی و تصحیح متون ادبی بر بنیاد مشترکات فرهنگی چاپ و نشر کرده است. امید است با نشر دیوان ناصر علی سرهندی - که پیشتر به صورت پایان نامه تدوین شده بود و اکنون باویرایش و حک و اصلاح به صورت کتاب آراسته شده است. این خدمت ادبی و پژوهشی، پسند خاطر احباب و ادب دوستان و نکته سنجان و شعر شناسان قرار گیرد.» مصحح گرامی در پیشگفتار دو نکتهٔ ضروری را عنوان کرده یکی «پیش از ارایه متن اصلی، اطلاعاتی در خصوص ناحیهٔ سرهند و احوال و آثار ناصر علی سرهندی در فصلی مجزا اضافه شده است تا زمینه‌ای مناسب برای آشنایی بیشتر با فضای شعری ناصر علی به وجود آید؛ دوم، اشاره به روش تصحیح و نسخه‌های مورد استفاده» این کتاب در شمارگان ۵۰۰ نسخه با کاغذ و صحافی مرغوب به بهای ۳۵۰ روپیه در اختیار علاقه‌مندان شعر وادب قرار دارد.

۶ - رحمان بابا پیرو خواجه حافظ (اردو)

تصنیف پرفسور جمیل یوسفزیی ناشر: مرکز مطالعات و تحقیقات فارسی پیشاور، سال چاپ ندارد. صص ۱ - ۱۵۸ بها ۱۰۰ روپیه

کتاب دارای دو پیش لفظ (پیش گفتار)-یکی به قلم آقای ایمانی سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در پیشاور، دومی از خود گردآورنده است. همچنین شامل دو «حصه» (بخش) است بخش نخست دربارهٔ نفوذ شعر حافظ به طور کلی در شعر پشتو و بخش دوم در موضوع پیروی رحمان بابا از شعر حافظ. در کتاب شناسی غیر از دواوین حافظ و رحمن بابا تنها مآخذ فصلنامه دانش شماره ۶۵-۶۴ که دارای مقاله‌ای پیرامون همین موضوع بوده، درج گردیده است.

۷ - ریاض الشعرا (جلد اول)

تألیف علی قلی خان واله داغستانی با مقدمه، تصحیح و ترتیب پرفسور شریف حسین قاسمی. ناشر کتابخانه رضا رامپور (هند) ۲۰۰۱ م با کاغذ خوب و جلد زیبا بها ۹۵۰ روپیه، در خارج ۶۰ دلار پنجاه و شش + ۱۰ + ۴۸ + ۹۲۲ صفحه. تذکره نویسی در شبه قاره دارای قدمت هفت قرنی است. واله داغستانی در قرن دوازدهم هجری قمری با استفاده از ۲۷ کتب تاریخ، تذکره و دواوین توانسته یک تذکرهٔ قطور به سلک نگارش در آورد که به همّت دکتر وقارالحسن نمایندهٔ دولتی کتابخانهٔ رضا و باکوشش و پژوهش دکتر شریف حسین قاسمی در ۱۰۳۶ صفحه جلد اول آن در اختیار پژوهشگران گذاشته شده است.

فهرست مندرجات این کتاب (در پنجاه و شش صفحه) بدین شرح است:

مقدمهٔ ناشر ۲ صفحه

مقدمهٔ مصحح از الف تا ش ش ص

مقدمهٔ مؤلف از ۱ تا ۶ ص

متن تذکره از ۷ تا ۸۰۸ ص

فهرست ۳ گانه اعلام از ۸۰۹ تا ۹۱۰

فهرست آیات قرآنی

احادیث و عبارات قرآنی از ۹۱۱ تا ۹۲۱

واله داغستانی برمبنای ترتیب الفبایی بالغ بر ۴ هزار شخصیّت ادبی، علمی، هنری و فرهنگی را در این تذکره معرفی نموده که تذکار هر یک از آن از یک دو جمله تا در الی سه صفحه به میان آمده و چاپ و نشر گردیده است. مصحح و ناشر محترم با نشر این تذکره خدمت

برجستهٔ ادبی انجام داده‌اند.

۸ - زاد الامین لاهل الیقین (فارسی، عربی، اردو، پنجابی).

تصنیف حافظ محمد امین مستالوی اهل مستاله (روپر) در منطقهٔ اسلام‌آباد، موضوعات عرفانی، اخلاقی، فقهی و طبّی، ناشر حافظ محمد مظهر علی مستالوی، سکتر H-10، مستال شریف اسلام آباد با تقریظ دکتر نعمت الله ایران‌زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد با مقدمهٔ محمد رفیق ملک، چاپ راولپندی آگست ۲۰۰۵م.

نویسنده (م ۱۹۰۱م) که محدث و صوفی بنام روزگار خویش بوده این کتاب را با خط خود جهت ترویج آگاهیهای عرفانی بی دغدغه، اطلاّعات فقهی عمومی و آموزشهای طبّی خوانندگان به روش پُرسش و پاسخ تهیّه وتدوین نموده بود که اینک با همّت نوهٔ وی به طبع رسیده است.

متن کتاب در ۴۹۰ صفحه به خط نستعلیق خوش خوانا با حواشی مفید برای روشن ساختن اذهان تهیّه شده بود و اینک در دسترس علاقه‌مندان قرار دارد. غیر از پیشگفتارهای فوق الذکر فهرست ۱۰۳ سؤال که پاسخهای آن در این کتاب درج است در ۱۲ + ۱۲ صفحه آمده است.

وسعت نگرش نویسنده را جهت قانع ساختن جامعهٔ معاصر وی با پاسخهایی داده شده می‌توان درک کرد. خلاصهٔ یک سوال و جواب به طور نمونه ملاحظه شود:

سوال: علم لدنّی به کدام چیز حاصل شود؟ جواب چون انسان را به ریاضات و مجاهدات قوت‌های حسیّه وخیالیّه ضعیف شوند، قوت عقلیه قوی گردد پس در ذات عقل انوار الهیه و معارف یزدانیه طلوع نمایند و علوم کمالیت گیرند به غیر واسطهٔ سعی و طلب در تفکّر و تامّل این را علم لدنّی نامند.

از این که نویسنده اهل علم بوده از دهها کتاب علمی دینی و فقهی و طبّی استفاده نموده است. اما ۲۴ صفحه افزوده شده به عنوان مقدمهٔ فارسی و اردو دهها اشتباهات املایی دارد، مثلاً: شجرهٔ نسب با ص نوشته شده. امید است در چاپهای بعدی، تصحیح گردد. با نشر این متن یکی از آثار چند زبانه از جملهٔ فارسی و عربی و اردو که در یکی از نقاط دور دست شبهٔ قاره وقت - پوتوهار- تألیف گردیده بود، پس از ۱۰۴ سال از بدرود حیات گفتن نویسندهٔ صاحبنظر احیاء گردیده است.

۹ - شعور وفا:

مجموعهٔ اشعار سید علی حسنین نقوی شیدا اردو /.فارسی

مرتّبه کنیز زینب عابدنگین، ناشر سید ولی حسنین نقوی، B-913 صادق منزل ستلایت تاون راولپندی ۲۰۰۴

این مجموعهٔ شعری شیدا (م ۱۹۷۶م) بیشتر به سروده‌های نعتیه، منقبتی و سلام به حضور امام عالی مقام و سایر اشعار او إشتمال دارد. حرف آغاز از مرتّب و پیش گفتار به قلم دکتر هلال نقوی است. در معرفی شخصیّت شیدا مقاله‌هایی به قلم استادان فارسی سید فیضی، سید صفی حیدر دانش ودکتر سید سبط حسن رضوی و نیسان اکبرآبادی در اول کتاب آمده. جمعاً ۱۹ نعت، ۴۷ منقبت، ۳۵ سلام، ۴ نوحه و ۴ قطعه شعر به تجلیل از مرثیه سرایان بزرگ زبان اردو میر انیس و میرزا دبیر و چند غزل فارسی نیز زینت بخش این مجموعه می‌باشد. به گفتهٔ دکتر سبط حسن شیدا در قصیده سرایی تتبّع عزیز لکهنوی و در سرودن سلام از آل رضا پیروی می‌کرد.در آخر کتاب عکس های مهم اجتماعی شیدا و عکس برخی از نامه‌هاکه از طرف سازمان های ادبی و اجتماعی به وی ارسال شده بود نیز، منتشر گردیده است.

۱۰- فارسی امروزه (فارسی اردو بول چال «مکالمه»)

مولفان: دکتر محمد اشرف و خانم عائشه اشرف بخش فارسی دانشکدهٔ دولتی دخترانه گجرات (پاکستان) ناشر (عبدالحفیظ تریشی) مکتبه القریش قذافی مارکیت اردو بازار لاهور، شمارگان ۶۰۰، ۲۰۰۴م بها ۶۰ روپیه مندرجات کتاب بدین ترتیب آمده است:

پیشگفتار ص ۴ - ۵، جمله‌های متفرق فارسی / اردو صص ۶ - ۳۶، رباعیات منتخب عمر خیام با ترجمه منظوم اردو صص ۳۷ - ۵۷، دستور فارسی صص ۵۸ - ۸۷، متن ارمغان حجاز با ترجمه منظوم به اردو صص ۸۸ - ۹۷ آشنایی با زبان اوستایی صص ۹۸ - ۱۰۳ فرهنگ لغات مورد نیاز سه زبانه انگلیسی - اردو - فارسی صص ۱۰۴ - ۱۴۸ کوشش مولّفان محترم در خور تمجید است.

۱۱ - فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ج ۵

تألیف: استاد احمد منزوی، گردآوری و تجدید نظر: دکتر عارف نوشاهی ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سال چاپ ۱۳۸۴ ش/ ۲۰۰۵م / ۱۴۲۶ هـ ق صص شانزده +

از ۲۵۱۷ تا ۲۸۵۶ (۳۳۹ صفحه) البتّه شماره گزاری صفحات با ۴ جلد چاپ شده قبلی به طور مسلسل درج شده، بها ۴۰۰ روپیه.

باهمّت استاد احمد منزوی در طی بیست و هفت سال گذشته چهار جلد اول ،دوم ،سوم، چهارم فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش تدوین و منتشر گردیده بود. استاد منزوی پنجمین جلد را هم در دست فهرست نگاری داشت که به موطن عزیز مراجعت کرد. از مدتی قبل نُسخه شناس و فهرست نگار همکار آقای دکتر عارف نوشاهی کمر همّت بست تا کار ناتمام جلد پنجم را به تکمیل رساند و بحمد سبحانه تعالی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بهار امسال توانسته که آن را چاپ و در اختیار دوایر پژوهشی جهان فارسی قرار دهد. فهرست مطالب باعنوان «راهنما» بدین قرار است.

سخن مدیر نه - ده، یادداشت مولف یازده - دوازده، پیشگفتار گردآورنده سیزده - شانزده، فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه گنج بخش چنددانشی صص ۲۵۱۷ - ۲۵۲۱ ، فلسفه ۲۳ - ۲۵۲۲، منطق ۲۶ - ۲۵۲۴، فلسفهٔ عملی (اخلاق) ۴۷ - ۲۵۲۷، ملل و نحل ۴۹ - ۲۵۴۸، هندویی ۲۵۵۰، مسیحیت ۲۵۵۱، اسلام ۲۶۸۹ - ۲۵۵۲، علوم و آداب اجتماعی ۲۶۹۰، فرهنگنامه‌ها ۹۸ - ۲۶۹۱، دستور زبان ۲۶۹۹، ریاضی ۲۷۰۰، ستاره‌شناسی، اختربینی ۲۷۱۶ - ۲۷۰۸، بازداری، جانورداری، دامپزشکی، آداب شکار ۲۲ - ۲۷۱۸، علوم طبیعی ۲۴ - ۲۷۲۳، هنرها آشپزی کشاورزی، موسیقی ۷۱ - ۲۷۷۰، ادبیات ۲۸۱۴ - ۲۷۷۲، تاریخ (تاریخ سیاسی و سرزمینها) ۲۸۲۴ - ۲۸۱۵) نمایه‌های دوگانه ۲۸۵۴ - ۲۸۲۵، راهنمای جلدهای منتشر شده فهرست نسخه‌های خطی فارسی ۵۶ - ۲۸۵۵ در سخن مدیر (دکتر نعمت الله ایران زاده) می‌خوانیم: «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از جمله سازمان‌های موفق و پُرکار در فهرست نگاری متون مکتوب به شمار می‌رود. از جمله وظایف اساسی مرکز تحقیقات اهتمام جدّی به شناسایی نسخه‌های خطّی بویژه میراث مشترک کشورهای منطقه در حوزهٔ زبان و ادب فارسی بوده است.» همچنین در سخن مدیر علاوه شده «تدوین و انتشار این فهرستها هر یک گستره کار و ارزش متون ادبی و تاریخی و میراث مکتوب و آثار جاودان فارسی را در این دیار فرهنگ پرور و ادب دوست نمایان ساخته است...... پس از وقفه‌ای که در نشر جلدهای بعدی فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ گنج بخش پدید آمده بود اینک به کوشش و پیگیری آقای دکتر عارف نوشاهی یادداشتهای استاد احمد منزوی در معرفی نسخه‌های خطّی کتابخانه گنج بخش (از شماره ۸۱۰۱ تا ۱۴۰۹۵) به سامان آمد و تدوین یافت.» در یادداشت مؤلف (استاد احمد منزوی) خطاب به گردآورنده چنین آمده «دربارهٔ چاپ

مجلّد پنجم فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ گنج بخش پرسیده بودید، طبعاً مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان حق تقدّم را در چاپ دارند... و سپاس از دکتر نعمت الله ایران زاده که سخن مدیر را خواهند نوشت وشما فهرستهای راهنما را فراهم خواهید کرد.» نحوهٔ تدوین و بازنویسی این فهرست در پیشگفتار گردآورنده بدین ترتیب شرح گردیده: «پس از تحویل گرفتن برگه‌ها، دو کار فوری انجام دادم، یکی همهٔ برگه‌ها را به ترتیب موضوعی در آوردم و بازنویسی کردم، دیگر یک یک برگه‌های را با «فهرست مشترک» مطابقت دادم و نسخه‌هایی را که در «فهرست مشترک» رفته بود، جدا کردم باقی ماندهٔ آن یعنی نسخه هایی که در دورهٔ چهار جلدی «فهرست گنج بخش» و دورهٔ ۱۴ جلدی فهرست وارد نشده بود در حدّی بود که اینک در تداوم کار استاد منزوی به عنوان جلد پنجم «فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ گنج بخش ارایه می‌گردد.»

در پایان پیشگفتار جهت تشویق هایی که در تدوین از ناحیهٔ بزرگواران استاد احمد منزوی، دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم پیشین و آقای دکتر نعمت الله ایران زاده به عمل آمده اظهار سپاس و خرسندی شده است.

ما توفیق بیش از پیش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را در نشر آثاری ارزشمند پیرامون میراث مکتوب و گردآورنده که در سالهای اخیر آثار ارزنده تألیف و نشر کرده از درگاه احدیت خواستاریم.

۱۲-کتاب‌شناسی توصیفی فهرست نسخه‌های خطی پاکستان (وبنگلادش)

تألیف عارف نوشاهی، ویرایش و ساخت نمایه‌ها احمد رضا رحیمی ریسه، ناشر: کتابخانهٔ بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) گنجینهٔ جهانی مخطوطات اسلامی - قم ایران ۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۵م، ۱۲۸ ص.

این کتاب دارای یک مقدمه (صص ۹ - ۱۸) و شش بخش به شرح زیر است: منبع شناسی: کتاب‌شناسی فهرست‌های نسخه‌های خطی شبه قاره (صص ۱۹ - ۲۴)، فهرست‌های مشترک نسخه‌های خطی زبان‌های مختلف (صص ۲۵ - ۴۶) ؛ کتاب‌شناسی‌های منفرد (صص ۴۷ - ۵۲) ؛ فهرست‌های نمایشگاه‌ها (صص ۵۳ - ۶۰)؛ فهرست‌های منفرد کتابخانه‌ها و مجموعه‌ها (صص ۶۱ - ۹۴) ؛ فهرست‌های نسخه‌های کشورهای خارج چاپ پاکستان (صص ۹۵ - ۱۰۲) پیوست کتاب‌شناسی فهرست‌های نسخه‌های خطی بنگلادش (صص ۱۰۳ - ۱۰۶) استدراک ص ۱۰۶ نمایه‌های چهارگانه (صص ۱۰۷ - ۱۲۷).

مؤلف محترم در مقدمه با تبیین مراکز نسخ خطی، مراکز فهرست برداری در پاکستان، روش های فهرست نویسی، انگیزه‌هایی فهرست نویسی، تجربهٔ فهرست نویسی مشترک در پاکستان، آیندهٔ فهرست نویسی در پاکستان، مجلّه‌هایی دربارهٔ نسخه خطّی، کتاب‌شناسی حاضر یادآور شده است «اگر در آثار جاودانی کتاب شناختی دانشمندانی همچون بروکلمان، استوری، گارسن دو تا سی و سزگین یادی از نسخه‌های خطی پاکستان شده است به برکت فهارس این کشور است والاّ هیچ کدام از دانشمندان مذکور در پاکستان نبوده و نسخه‌های این جا را ندیده است پس نهارس بهترین سفیران فرهنگی یک کشور است».

۱۳-کلّیات ظهور (فارسی / اردو)

سراینده: حافظ محمد ظهور الحق ظهور، گردآورنده: رؤف امیر ناشر: معاذ پبلی کیشنز اسلام آباد، بها ۳۰۰ روپیه

حافظ محمد ظهور الحق علاوه بر تدریس زبانهای عربی وفارسی در سطح دبیرستانهای اسلام آباد، از شاعران چیره دست بدو زبان فارسی و اردو در اسلام آباد و راولپندی می‌باشد. با علاقهٔ مفرطی که بزبان فارسی جدید داشت در دوره‌های خانهٔ فرهنگ حضور بهم رسانید و در چندین امتحان موفّقیت بدست آورد. حتی در ایران یک دورهٔ دانش افزایی چهار ماهه را در دانشگاه سپاهیان انقلاب گذراند. سفری دیگر نیز بدعوت یکی از دوستان ایرانی به ایران داشت و سفرنامه‌اش را جداگانه به اردو و فارسی (ره آورد سفر ایران) منتشر ساخت. کلّیات فعلی در واقع مجموعهٔ دو زبانه و شامل چهار اثر است. که از آنها ۳ تا قبلاً جداگانه نشر یافته بود. بنام زمزمهٔ حق (اردو)، مجموعهٔ غزلیات، (اردو)حرف محبّت (فارسی) نقش خیال (فارسی) مندرجات کلیات نیز بدینگونه است. [ترجمه] شمه‌ای دربارهٔ مصنف: دکتر رحیم بخش شاهین صص ۱۳ - ۱۹، ظهور نوین شعر ملی، پرفسور روف امیر (صص ۲۰ - ۴۳) زمزمهٔ حق حصّه اول لا اله الا الله (در حمد و مناجات) صص ۵۳ - ۸۰، حصّه دوم محمد رسول الله (نعت حضرت رسول مقبول «ص») صص ۸۳ - ۱۱۰، حصّه سوم اصحابی کالنجوم صص ۱۱۳ - ۱۲۰، حصّه چهارم ان الدین عندالله الاسلام افکار اسلامی -(مدح اصحاب و منقبت سید الشهداء امام حسین (ع)، صص ۱۲۳ - ۱۴۵. حصّه پنجم ارض پاکستان (پاکستان دوستی و اقبال‌شناسی)شخصیات «قطعات» شعر اردو برای شخصیتهای برجسته صص ۱۷۸ - ۲۲۶، غزلیات صص ۲۲۸ - ۲۷۰ متفرقات ۲۷۳ - ۲۹۹.

حرف محبّت (فارسی) صص ۳۰۰ - ۳۶۰ دیباچه و پیشگفتار هایی که در چاپ اول

آقای عبدالله مظاهری رایزن فرهنگی وقت ایران و آقای دکتر سید علی رضا نقوی نوشته بودند در این مجموعه نیز درج گردید. ۲۶ قطعه فارسی به موضوعات حمد، نعت، مناسبات برادرانه ایران و پاکستان، نقش خانه‌های فرهنگ و قصاید و مراثی دراین مجموعه آمده است.

نقش خیال (فارسی) ۳۴ قطعه شعر فارسی پیرامون موضوعات اسلامی، دیدارهای رسمی سران وقت، مناسبات ملی گرایانه با جهان اسلامی. در این مجموعه نیز مقدّمه ایکه آقای دکتر محمد جعفر محجوب رایزن فرهنگی وقت ایران نوشته بود در آغاز درج گردیده.

در قسمت آخر کتاب ۳ تن از نزدیکان حافظ ظهور آقای محمد عبدالله، آقای اختر عالم صدیقی و آقای اظهار الحق، فرزند گرامی حافظ ظهور که از صاحب منصبان ادارهٔ کل ذیحساب کشور است دربارهٔ ویژگیهای اخلاقی اجتماعی و خصائل پسندیدهٔ حافظ ظهور به اردو درج کرده‌اند که خواندنی است چند بیت بطور تبرّک و تیمّن درج می‌شود.

توحید:

ای آنکه ذرّه ذرّه به توحید توگواه　　　وی آنکه عالم است پُر ازها و هوی تو

نعت:

رونق بزم دو عالم زینت دوران تویی　　　محفل کون و مکان را شمع نور افشان تویی

اقبال‌شناسی:

نکته پرداز و نی نواز خودی　　　مطرب خوش نوای ساز خودی

رونق افزای بزم ناز خودی　　　ساقی بادهٔ وفا اقبال

روابط ایران و پاکستان:

ایران و پاک هر دو بهم دوست اند ویار　　　پیوسته باد دوستی هر دو برقرار

ما را خدا یکی و پیمبر یکی و ما　　　هر دو به یک کتاب بداریم افتخار

تجلیل از فارغ التحصیلان پاکستانی دانشگاه تهران:

مرحبا ای بلبلان گلستان فارسی　　　مرحبا ای طوطیان خوش زبان فارسی

مرحبا ای شمعهای ضوفشان فارسی　　　مرحبا ای اختران آسمان فارسی

۱۴ـ مسألهٔ تمثیل در ادبیات فارسی (ازعهد قدیم تا عصر جدید)

مؤلف دکتر اخلاق احمد آهن ناشر علی سنز پبلی کیشن دهلی ـ ۶، توزیع کننده دفتر روابط فرهنگی سفارت کبرای دولت اسلامی افغانستان دهلی نو ـ ۲۱، ۲۰۰۰ م، بها ۱۰۰ روپیه.

در فهرست مطالب غیر از پیش گفتار و مقدمه موضوعات زیر به چشم می‌خورد:

تمثیل یعنی چه، تعریف (انواع و هدف تمثیل و مشخّصات آن) کتاب های نمایانگر تمثیل ارتباط تمثیل به سبک هندی، قهرمانان سبک هندی صائب، بیدل، تمثیل در ادبیات معاصر خلیلی، سپهری، رهنورد. نمونه‌های تمثیل در نثر، نمونه‌های تمثیل در شعر، منابع برگزیده، در پیش گفتار باعنوان «تنها یک نکتهٔ کوتاه دربارهٔ این اثر» پرفسور عبدالخالق رشید می‌نویسد:

«از شه کارهای ادبی گذشته تا دور ادبیات معاصر شاعران ارجمند زبان فارسی - دری در آثار گران بهای شان از تمثیلات کار گرفته‌اند و به حیثت یکی از جالب‌ترین ارزش هنری حتی در ایجاد گری های شاعران و ایجاد کردن معاصر زبان فارسی از نظر نیفتاده و توجه بیشتر شان را به این اصل پُر اهمیت در آثارشان معطوف داشته‌اند.» دکتر صبرهو والا استاد بخش مطالعات زبان فارسی و آسیای میانه در مقدمه چنین می‌نگارد:

«ایرانیان اهل قلم به وسیلهٔ تمثیلات عمیق‌ترین رازهای دل خود را باهوش و فراست تمام بر اهل نظر فاش کرده‌اند. نثر کلاسیک زبان پارسی زیر نفوذ «پنج تنترا» قرار گرفته است و نمونه‌های بارز تمثیلات را نشان داده است. نثر جدید نیز با آثاری مانند «سگ ولگرد» داستان کوتاهی از صادق هدایت و «دیکته» نمایشنامه‌ای از گوهر مراد از دلپذیرترین تمثیلات آراسته گردیده است». تعریف تمثیل که در نقد الشّعر آمده بدین گونه است: «تمثیل عبارت از این است که شاعر خواسته باشد به معنای دیگر دلالت کند اما آن معنای دیگر سخن او مقصود و منظور اصلی وی را نیز نشان می‌دهد.»

مؤلّف که به تدریس زبان وادب فارسی در سطح دانشگاه اشتغال دارد، اطلاعات جالبی در موضوع تمثیل در ادب فارسی در کتاب ۱۲۸ صفحه‌ای گردآورده که شایستهٔ تقدیر است.

۱۵- معدن الدّرر (سیرت نامهٔ حاجی ناصر الدین عمر مرشدی)

تألیف شمس الدین محمد بن سلیمان عمری مرشدی، پژوهش دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی ناشر: نشر کارونیه تهران چاپ نخست ۱۳۸۳ شمارگان ۲۰۰۰ قیمت ۲۱۷۰ تومان

در یادداشت استاد ایرج افشار که به جای مقدمه مندرج است می‌خوانیم:

«کتاب معادن الدّرر که عارف نوشاهی معرفی کنندهٔ تفصیلی و به چاپ رسانندهٔ متن آن است و عارف دیگری را به ما می‌شناساند که نامی و ذکری از او برای ما مشخّص نبود. این کتاب به اصطلاح سرگذشت نامه و در برگیرندهٔ حالات و مقالات و کرامات و شطحیّات اوست و از زمرهٔ متونی است مانند سیرت ابن خفیف شیرازی و فردوس المرشدیه در مقامات شیخ مرشد ابواسحاق که هم از لحاظ تاریخ تصوف واجد اهمیت است و هم از اسناد محلی بسیار مفید برای کسب اطلاعات جغرافیایی تاریخی و تاریخ اجتماعی فارس می‌باشد».

دکتر عارف نوشاهی مصحح محترم در پیشگفتار چگونگی تدوین را این گونه خلاصه کرده است:

چاپ حاضر عمدتاً مشتمل بر چهار بخش به شرح زیر است:

یک: مقدمه انتقادی دربارهٔ مولّف و کتاب و صاحب سیرة.

دو: متن مصحح معدن الدّرر

سه: پاره‌ای تعلیقات و یادداشت‌ها درباره برخی کسان و اعلام جغرافیایی و وقایع تاریخی و اصطلاحات و... که در معدن الدّرر آمده است.

چهار: فهارس تحلیلی کتاب.

تتبع در متنی چون معدن الدُّرر و تحقیق دربارهٔ شخصیّتی مانند شیخ حاجی عمر که هیچکدام از آنها در تاریخ و مآثر ایران ردّ پای ندارد و کاملاً ناشناخته است. کاری بس دشوار بود... پس بهمین بسنده کردیم که کتابی را از گوشهٔ گمنامی بیرون بیاوریم که بسیار از زاویه‌های تاریک تاریخ فارس در قرن هشتم و نهم هجری را روشن می‌کند»

سه بخش اول از ص نه تا ۴۳ پیوستها از ص چهل و چهار تا چهل و هشت و متن معدن الدرر از ص ۱ تا ۱۳۲، تعلیقات ونمایه‌های نُه گانه از ص ۱۳۳ تا ۲۰۰. این کتاب به دانشمند معاصر آقای نجیب مایل هروی تقدیم گردیده است.

۱۶- نوای رومی (فارسی / اردو، ترجمهٔ منظوم منتخباتی از مثنوی معنوی) ج دو

باهمّت آقای محمد یونس سیتهی وفا ناشر لیو بکس اسلام آباد، ۲۰۰۵م بها ۲۵۰ روپیه نشانی مترجم محترم خانه شماره ۲، سیونته ایونیو، جی سیون فور اسلام‌آباد. در این ترجمهٔ منظوم حکایتهای منتخب مولانا درباره ۱۷۹ عنوان به فارسی و اردو درج گردیده. مترجم محترم یک مقدمهٔ ۳۲ صفحه‌ای به اردو دربارهٔ افکار و آموزشهای مولانا اضافه کرده که به مزایای معنوی ترجمهٔ منظوم منتخبات مثنوی می‌افزاید. مدتی نگذشته که جلد اول نوای رومی با همین ویژگیها را آقای سیتهی متخلّص به وفا تحویل جامعهٔ مولوی دوستان نموده بود. توفیق بیش از پیش ایشان آرزوی قلبی مثنوی خوانان است.

نشریات تازه

۱- خدابخش لائبریری جرنل

(مجلهٔ کتابخانهٔ خدابخش پتنه (هند) اردو / انگلیسی / هندی شماره ۱۳۹ ژانویه - مارس ۲۰۰۵م مدیر دکتر امتیاز احمد مدیر کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش. برخی از مقالات مندرج در این شماره:(ترجمه)

جهاد شاملی ۱۸۵۷م و بزرگان دارالعلوم دیوبند دکتر ابو سلمان شاهجهانپوری صص ۱۱ - ۱۰۴، شعر نعتیهٔ لچهمی نارایِن سخا دکتر محمد سلطان شاه صص ۱۰۵ - ۱۱۸، شعر من نظرات من دکتر کلیم عاجز صص ۱۱۹ - ۱۳۸، رمان نویسی غضنفر: مطالعهٔ تکنیکی موضوعی و سبک‌شناسی نسیم احمد نسیم صص ۱۳۹ - ۱۴۸، مطالعه رسالهٔ محة الطبیب رازی عیار درست ارزیابی مهارت طبیب، محمدرضی الاسلام ندوی صص ۱۲۲ - ۱۶۸، سبک نثر سردار جعفری باارتباط به پنج شب لکهنؤ دکتر ممتاز احمد خان صص ۱۶۹ - ۱۸۰.

در ۱۰۸ صفحه بخش انگلیسی و هندی، مجلّه دارای شش مقالهٔ علمی و اظهار نظر بر سه کتاب است. مقالهٔ علمی «عناصر ایرانی در سبک هندی دورهٔ شاهجهانی» به انگلیسی نوشتهٔ آصف نعیم صدیقی دانشیار بخش فارسی دانشگاه علیگر می‌باشد.

۲- سخن عشق (فارسی)

سال ششم شماره ۴ پاییز ۱۳۸۳ شماره پیاپی ۲۳ تازه‌های زبان و ادبیات فارسی ویژهٔ فراگیری دانشجویان و محققان کشورهای مختلف، صاحب امتیاز: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، مدیر مسئول دکتر مهدی سنایی، مدیر داخلی آزیتا همدانی، مطالب این شماره علاوه بر سخن سردبیر گفتگو با دکتر محمد اللوزی (آزیتا همدانی)، گفتگو با دکتر حسین باغبان (آزیتا همدانی) میز گرد پیرامون بررسی کتب آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان (شرکت کنندگان آقایان علی اصغر محمد خانی، دکتر احمد تمیم داری، دکترسعید حمیدیان، دکتر حسن

ذوالفقاری، دکتر جلیل باتان صادقیان و دکتر احمد صفار مقدم)

دو مقاله: استاد، شاگرد همکار ایران شناس / به یاد جروم وایت کلینتون دکتر کامران تلطف،

کتاب‌شناسی آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان دکتر حسن ذوالفقاری،

متن سخنرانی: خیام از نگاهی دیگر / دکتر تقی پورنامداریان،

گزارش: شهر تبریز کوی دلیران / علی کمیل قزلباش،

معرفی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلجوق قونیه،

مطالبی دیگر شامل خلاصه مقالات که در آن سه مقاله منتشر شده در فصلنامه دانش نیز معرفی شده است. معرفی پایان نامه‌ها و سایت‌ها، تازه‌های کتاب و نشریه و خبرها را در بر می‌گیرد.

۳ - مجموعه مقالات مطالعات ایرانی (فارسی / انگلیسی)

مدیر مسئول: دکتر مهدی سنایی، سردبیر: فاطمه اسماعیلی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، معاونت پژوهشی و آموزشی، مرکز مطالعات فرهنگی - بین‌المللی ناشر: انتشارات بین المللی الهدی، سال ۱۳۸۳، نشانی تهران صندوق پستی ۳۵۱۶ - ۱۵۸۱۵، موضوعات مورد توجه نشریه ادبیات و عرفان، هنر و باستان شناسی، جامعه و تاریخ، تاریخ علم و تکنولوژی، مردم و سرزمین، اعلام شده است. فهرست مطالب شامل مقدمه و مقالات به شرح ذیل است:

۶ - عنصرشناسی تطبیقی در منبت صفوی - دکتر محمد رضا پور جعفر قباکیانمهر ۲۱۳ - ۲۴۸

۷ - تأثیر سامانیان در بقای زبان پارسی و شکوفایی استعدادها - دکتر محمد رضا راشد محصل ۲۴۹ - ۲۶۴

۸ - بررسی ضریب اهمیت انرژی در تولید بخش کشاورزی ایران، دکتر کامبیز هژبرکیانی، سپیده شایسته واردی ۲۶۵ - ۲۹۸

مجموعهٔ حاضر گزینشی است از مقالاتی که در تابستان و پاییز ۱۳۷۹ در نشریات ایرانی منتشر شده است. ترجمهٔ همین مقالات به انگلیسی که توسط مترجمانی مختلف برگردان شده در همین مجموعه از صص ۱ - ۲۳۴ منتشر شده است. نکاتی چند برای جذل توجه مسئولان محترم:

الف: شایسته می‌بود که دربارهٔ هر یک از مقاله‌های مندرج مشخّصات چاپ نخست با اسم نشریه، شماره و تاریخ چاپ در پانوشته منعکس می‌شد.

ب: نشر متن فارسی و انگلیسی در یک مجلد هزینهٔ چاپ و توزیع را تقریباً دو برابر می‌کند بنابر این، نشریهٔ Iranian Studies به انگلیسی اگر به طور جداگانه چاپ و میان گیرندگان انگلیسی زبان و انگلیسی دان توزیع شود مقرون به مصلحت خواهد بود.

ج - حدود چهار سال پس از نشر اول مقالات علمی، زمان نسبتاً طولانی است و از ارزش کار علمی دست اندرکاران می‌کاهد و همین کار اگر در ۶ الی ۱۲ بُرج صورت گیرد در سطح علمی جهانی بیشتر مورد استقبال قرار خواهد گرفت.

با این همه سطح پژوهشی که در مقالات منتخب ملاحظه می‌شود بسیار ارزنده و در محافل ایران‌شناسی و جهان فارسی مورد استفادهٔ بسیار است.

*****

نامه‌ها

پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های متعدّدی از خوانندگان محترم فصلنامه به دفتر دانش واصل گردید. دوستان گرامی به مطالب مندرج در شماره‌های مختلف مجلّه توجّه شایانی نموده، به ارزیابی مقاله‌ها و نوشته‌ها می‌پردازند، که این نشانگر علاقهٔ عمیق آنان به میراث مشترک علمی وادبی کشورهای منطقه می‌باشد. همین امر در بهبود و بالا بُرد سطح مطالب در شماره‌های در دست تدوین تأثیر می‌گذارد. اینک اقتباساتی چند از چنین نامه‌های محبّت‌آمیز و پاسخ کوتاهی به هریک از آنها:

۱ - آقای دکتر محمود احمد غازی، رئیس معظم دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد طی نامه پُرمحبت مرقوم فرموده‌اند:

«از لطف و مهربانی جناب عالی مجلّه عالی قدر دانش از چندین سالهای گذشته واصل می‌گردد. چند روز پیش آخرین شماره که نمره هشتادم هست وصول شد. به خدمت جناب عالی خیلی شکرگزارم که ازین هدیهٔ علمی و ادبی مشرف می‌فرمایند. امیدوارم که این کرم را ادامه خواهید داد.

برای مطالعه جناب عالی قطعه شعری در فارسی شکسته به خدمت گرامی تقدیم می‌کنم. پارسال به زیارت مدینهٔ منوره رفته بودم. در حرم نبوی «ص» این چند ابیات پریشان نوشته بودم».

از ابراز عنایت جنابعالی نسبت به آخرین شماره فصلنامه کمال امتنان را داریم. کلمات تمجیدآمیز در نامه‌های مختلف برای ما دلگرم کننده بوده است و از ناحیهٔ شخصیّت علم پرور و دانش گستری مثل آن جناب تشویق‌آمیز می‌باشد. نعت حضرت رسول اکرم «ص» که در حرم نبوی سروده‌اید زینت بخش همین شماره می‌باشد. امیدواریم در آینده هم خوانندگان دانش را از آثار اندیشمندانهٔ خود بهره‌مند بفرمایید.

۲ - آقای دکتر معین نظامی مدیر گروه آموزشی فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب طی نامهٔ مشروحی مطالب منتشر شده در شمارهٔ اخیر فصلنامه ارزیابی فرموده‌اند:

«دانش شمارهٔ ۸۰ بهار ۱۳۸۴ ش نیز مثل شماره‌های قبلی سر موعد رسید و موجب خوشحالی اینجانب و دوستان دیگر گردید. این بهترین ثمرهٔ زحمات دست اندرکاران دانش است که این مجلهٔ ارزشمند فصل به فصل مرتب چاپ و منتشر می‌شود و در رفع تشنگی‌های علمی و ادبی اهل قلب ونظر نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند.

در سر ورق شمارهٔ حاضر اسامی ۲۳ نفر از جهان فارسی به عنوان شورای علمی دانش مندرج بود. اینجانب با دیدن نام بنده در این جمع اساتید بزرگ و دانشمندان راستین دُچار شگفتی خوشایند شدم و آن را برای آیندهٔ خود به فال نیک گرفتم که این نوع تشویق خالصانه مایهٔ دلگرمی امثال بنده و موجب ادامهٔ دقّت و جدّیت هرچه بیشتر آنان در زمینهٔ خدمت به ادب و فرهنگ فارسی می‌شود. می‌خواستم احساسات سرشار سپاسگزاری ام را ابراز کنم امّا به یقین می‌دانم که این لطف و عنایت محض، بزرگتر از آن است که در ادای سپاس آن موفق شوم، و افزون بر آن پرداختن به چنین تعارفات و رسمیات از صفا و زیبایی آن می‌کاهد.

متن منتشر نشدهٔ شجرهٔ طیّبهٔ صداقت کنجاهی بهترین نمونهٔ نثر مصنوع دورهٔ تیموریان متأخر در شبه قاره است و بدون هیچ تردید از آثار ماندگار یکی از نویسندگان چیره دست این نواحی است. چاپ شایستهٔ آن لزومی داشت و حالا این متن مهجور توسط دانش معرفی شده و به دست همگنان رسیده است.

ویژه نامهٔ امیر خسرو که در بردارندهٔ پنج مقالهٔ بسیار ارزنده از محقّقان و نویسندگان بنام پاکستان است، در واقع باید حاصل این شماره به شمار آید. امسال به شمار تقویم هجری قمری هفتصدمین سالگرد وفات حضرت امیر خسرو بوده است وفکر می‌کنم در تمام جهان فارسی -اعم از ایران و افغانستان و پاکستان و هند- بدین مناسبت بزرگ تاریخی، مقالاتی در خور پایهٔ آن نابغهٔ ادب و شعر و فرهنگ فارسی در شبه قاره مطرح نشده است و هیچ مجلّه‌ای بجز «دانش»، در این کشورها به چاپ ویژه نامهٔ امیر خسرو نپرداخته است. اعتنای ویژهٔ ارباب دانش به ادای این دَین باعث سرافرازی ملّت ما شده است و از شما به حق باید سپاسگزاری مفصّل و مجلّلی انجام بگیرد.

«نگاهی به شارحان دیوان حافظ شیرازی در شبه قاره» نوشتهٔ دکتر رشیده حسن مقالهٔ خوبی از حیث جمع آوری اطلاعات پراکنده و دارای اهمیت منبعی است. نکته‌ای از جهت تکمیل آن باید عرض شود که اینجانب هم پاره‌ای از غزلهای خواجهٔ شیراز را به نثر ادبی روان اردو برگردانده‌ام که با متن غزلها مرتب در فصلنامهٔ «السدید» در لاهور چاپ می‌شود و اگر توفیق

اتمام آن یافتم، به صورت کتاب هم چاپ می‌شود.

مقالهٔ پروفسور عبدالغنی میرزایف که روابط ادبی ماوراء النهر و سند را به شرح وبسط بازگو می‌کند، مقاله‌ای است ارزنده وبسیار سودمند. ادبیات فارسی ورا رودیان باید بیشتر مورد توجه دانش قرار بگیرد و آثار شاعران و نویسندگان و محققان آن سرزمین باید مرتب معرفی شود.

بخش ادب امروز ایران و بخش گزارش و پژوهش در این مجلّه چشمگیر است و باید ادامه یابد. فعالیت‌های مرتّب و متنوّع انجمن ادبی فارسی در اسلام آباد / راولپندی برای همهٔ ما خیلی رشک برانگیز است و جای آن دارد که سرمشقی برای همهٔ مراکز دیگر قرار بگیرد. موفقیت هرچه بیشتر آن را از خداوند متعال آرزو می‌نمایم.

در پایان تبریک صمیمانه‌ای به ریاست محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد تقدیم می‌نمایم که این مؤسسه این دو سه سال اخیر به صورت مرکزی زندهٔ پویا و سرگرم در آمده است و سرپرستی و همکاری آن با دانشجویان، استادان، دانشمندان، محقّقان و فرهنگیان بیشتر شده است. این همه مدیون زحمات ایشان و نشانگر شیفتگی و علاقهٔ ایشان به ادب و فرهنگ پاکستان و ایران است. در واقع مهمترین وظیفهٔ مراکز فرهنگی ایران در پاکستان همین است. خوشا به حال کسی که با صمیمیت و تعهّد از اهمیت این کار بزرگ آگاه باشد و پرداختن به آن را در رأس برنامه هایش جای بدهد.»

از حُسنِ عنایت همیشگی جناب عالی سپاسگزاریم. ویژه نامهٔ امیرخسرو، دَینی بود که فصلنامهٔ دانش نسبت به برجسته‌ترین ادیب و سخنور فارسی زبان شبه قاره به عهده داشته زیرا در ۱۹۷۵م موقعی که دولت‌های کشورهای شبه قارّه هفتصدّمین سال تولّد امیر خسرو را به احتساب شمسی برگزار نموده بودند، فصلنامهٔ دانش آغاز به انتشار نکرده بود. البتّه مجلّه پاکستان مصور (فارسی) چاپ اسلام آباد به همین مناسبت مطالبی را منتشر نموده بود. بنابر این از آغاز سال ۱۳۲۴ هـ ق برنامه ریزی جهت نشر ویژه نامه امیرخسرو انجام می‌گرفت و الحمدلله در بهار امسال صورت تحقق به خودگرفت. از استادان فارسی نویس محترمی که در این راستا همکاری فرمودند، صمیمانه ابراز تشکر می‌نماییم. با سابقهٔ پژوهش و انتشاراتی در حدود دو دهه، همکاری جنابعالی در شورای علمی دانش برای کلّیهٔ مسئولان و همکاران فصلنامهٔ پژوهشی دانش که الحمدللّه تعالیٰ در سال جاری با برطرف شدن پس‌اُفت در هر فصل به طور مرتب چاپ و نشر خواهد شد، مایهٔ سرفرازی و سپاسگزاری خواهد بود. در آخرین شمارهٔ فصلنامه (۸۰) در تهیّه و تدوین «متن منتشر نشده» اهتمام و مشارکت داشته‌اید که موجب مزید امتنان است.

۳ - دکتر سید وحید اشرف رئیس اسبق گروه آموزشی فارسی، عربی، اردوی دانشگاه مدراس (هند) مقیم برووده نوشته‌اند:

«گزارش می‌شود که مجلهٔ دانش شماره ۷۹-۷۸ و پس از آن شمارهٔ ۸۰ دریافت کردم. همین که شماره ۷۹-۷۸ به دستم رسید و پاسخ نامه از شما خواندم دو هفته دیگر یک مقاله و یک کلام منظوم نوشته به وسیلهٔ پست هوایی ارسال کردم ولی در شماره ۸۰ دربارهٔ تحریر من اشارتی ندیدم و اطلاع ندارم که آیا به شما واصل شد؟ خیلی متشکرم که جنابعالی با کمال لطف و کرم مجلهٔ دانش برای من می‌فرستید.»

باعرض سپاس به دلیل این که زمان نسبتاً کمتری میان نشر و چاپ دو شمارهٔ اخیر فصلنامه بوده اعلام وصول مطلب ارسالی امکان‌پذیر نگردیده. به خواست خداوند در شماره‌های آتی مورد استفاده قرار خواهد گرفت، امّا «مناجات» را در همین شماره ملاحظه می‌کنید. انتظار ما از استادان معظّمی که عمری را در تدریس و نگارش فارسی به سر برده‌اند این است که برای معلّمان و مروّجان جوان فارسی امروزی به طور نمونه و الگو فعالانه در صحنهٔ علمی فرهنگی و ادبی بدرخشند. پاسخ مثبت و فوری آن جناب مایهٔ دلگرمی است.

۴ - آقای دکتر الیاس عشقی از حیدرآباد سند طی دو نامهٔ پُر مهری نوشتند:

الف: «عرض پردازم که مجلّهٔ دانش شماره ۸۰ دریافت کردم و از توجّه جنابعالی متشکرم و با آدرس نوین هم اطلاع یافتم. مجلّهٔ دانش از نمرهٔ یک تا ۸۰ مسلسل دارم و هر سال مجلّد (صحافی) کرده در کتابخانه حفظ کرده‌ام و ادب دوستان از مجلّه دانش استفاده می‌کنند. امیدوارم که این توجه وکرم جنابعالی ادامه خواهد داشت.»

ب: «به وسیلهٔ این نامه یک غزل تقدیم دارم امیدوارم قبول فرمایند.»

از الطاف جنابعالی متشکّریم. حفظ و نگهداری کلّیه شمارهای بیست سال اخیر - (از یک تا هشتاد) فصلنامهٔ دانش نشانگر علاقهٔ قلبی جناب عالی است به میراث مشترک فرهنگی که زبان و ادب فارسی بهترین مظهر آن است. غزل مرحمتی در بخش شعر فارسی همین شماره منتشر شده. شعر در تتبّع عثمان مروندی در ایامی به دست ما رسید که مراسم سالگرد عارف نامی قرار است به زودی در سهون برپا شود.

۵ - آقای محمد غضنفر علی ورایچ استادیار و مدیر گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی ریلوی رود لاهور طی نامه‌ای نوشته‌اند:

«بعد از تعطیلات تابستانی به دانشکدهٔ خویش رفتم. مجلّهٔ علمی و ادبی دانش شمارهٔ ۸۰

دریافتم. از لطف بی نهایت جنابعالی شکرگزار هستم که خاکسار را از یاد فراموش نکرده‌اید. این هم موجب تشکر و سپاس هست که در همین شماره مقالهٔ بنده هم چاپ شده است.»

با ابراز مراتب امتنان جهت همکاری، باید اذعان داشت که به علّت تراکم مطالب ما ناچاریم که مقاله‌های ارسالی از کلّیه کشورهای منطقه را به نوبه منتشر نماییم. به همین سبب گاهی دوستان همکار گمان می‌کنند که مطلب ارسالی از لحاظ پذیرش در شورای علمی فصلنامه کم وکسری داشته، در حالی که اغلب این طور نیست. مقالهٔ اشاره شده جنابعالی نیز بهمین سبب مدّتی طول کشید تا چاپ شود.

۶ - آقای سید انوار الحسن شیرازی مدیر گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی اسلامیه گوجرانواله بذل عنایت کرده مرقوم داشتند :

«بسیار تشکر و سپاسگزاری می‌کنم که مجلّهٔ دانش (شماره ۸۰) به کتابخانهٔ قائم ارسال گردید. خیلی خوشحال هستم. که مجله پُر از زیبایی صوری و معنوی است. واقعاً مدیریت محترم و سایر کارمندان مجلّه سزاوار ستایش هستند که این مجلّه را با دانش و خرد و فرهنگ وادب پُر می‌کنند. شماره‌های این مجلّه مثل کتابهای مرجع می‌باشند که دانشمندان و پژوهشگران از این استفاده می‌کنند.»

باعرض سپاس جهت اظهار نظر وبویژه برای اعلام وصول مرتّب شماره‌های مختلف فصلنامه، شایسته است سایر گیرندگان عزیز مجلّه هم سروقت اعلام وصول فرمایند تا ما از بابت ارسال مرتب دانش، مطمئن باشیم که اداره‌های پست داخل و خارج کشور تا چه حد در این مساعی با ما همراهی و همکاری کرده‌اند. البتّه استادان و مروّجان زبان و ادب فارسی در کشورهای منطقه که غیر از اعلام وصول در مورد مطالب منتشر شده در شماره‌های مختلف ابراز نظر می‌فرمایند، بی‌گمان به شکوفایی ذهن نویسندگان مدد می‌رسانند. چراغ دانش این عزیزان پُرفروغ تر باد.

۷ - آقای شاهد اسرار از صوابی استان مرزی شمالغربی طی نامه‌ای نگاشته‌اند :

«باکمال امتنان و تشکر بسیار نمره ۸۰ فصلنامهٔ دانش و شماره پیش از این را وصول کردم. چندین مقاله هایی را مطالعه کردم. همهٔ مقاله ها را بسیار خواندنی و پُر از معنی یافتم (آنچه برای ما مهم است این فصلنامه در آموزش زبان فارسی و ادبیات عالیهٔ آن به ما کمک می‌رساند. من که امروز فارسی می‌خوانم و می‌نویسم همه از مهربانی‌های دانش و شماهاست. برای فرستادن پیاپی دانش خیلی متشکر هستم.»

شما که یکی از جوانترین علاقه‌مندان «دانش» هستید که از چند سال پیش در این ردیف

قرار دارید، امّا برای ما موجب خوشحالی است که طی چهار پنج سال اخیر شما توانسته‌اید در نوشتن نامه به فارسی پیشرفت قابل توجّهی به دست بیاورید. امیدواریم در آینده هم با استفاده از نوشتارهای گوناگون به فارسی و تمرین نگارش بهتر بتوانید مدّعای خود را بازگو کنید.

۸ - آقای دکتر سلطان الطاف علی استاد بازنشستهٔ زبان و ادب فارسی دانشکدهٔ دولتی کویته در نامه محبّت‌آمیزی نوشته‌اند:

«فصلنامهٔ دانش شماره ۸۰ (بهار ۱۳۸۴) ثبت نام بنده در شورای علمی دانش را در بردارد. اگرچه این هیچمدان و عاجز لایق مجلس شورای علمی نبوده ولی از شمولیت در صف آنان افتخار می‌کنم و به دوستان می‌توانم گفت که:

با من خاک نشین خیز و سوی میکده آ تا ببینی که در آن حلقه چه صاحب جاهم»

باسپاس فراوان از اعلام وصول، جنابعالی به روش علما و فضلا شکسته نفسی می‌فرمایید. الحمدلله اعضای محترم شورای علمی اغلب شان کسانی هستند که در حدود یک ربع قرن و حتی بیشتر در امر تدریس و پژوهش و تحقیق در زمینهٔ زبان و ادب و فرهنگ فارسی اشتغال داشتند که جنابعالی هم یکی از آنان هستید. برای نخستین دفعه هست که شورای علمی فصلنامه بازتاب نقشی را که طی سالهای اخیر در سطح کشورهای منطقه دارد بازی می‌کند، منعکس می‌نماید و ما از این بابت از کلّیهٔ اعضای محترم قلباً سپاسگزاریم.

۹ - آقای دکتر حسن بندری سرپرست گروه فارسی دانشگاه بین‌المللی اسلامی - اسلام آباد طی نامه‌ای اظهار لطف کرده نوشته‌اند:

«با یک دنیا تشکر و امتنان رسیدن مجلهٔ ارزشمند «دانش» شماره ۸۰ به بخش فارسی دانشکده لغات و ادب - دانشگاه بین‌المللی اسلامی - اسلام آباد اعلام می‌گردد. این مجلّه ارزشمند در دسترس دانشجویان این شعبه قرار خواهد گرفت.»

باکمال امتنان جهت آگاهی عموم دانشجویان گروه فارسی، کتابخانهٔ مرکزیِ دانشگاه بین‌المللی اسلامی شماره‌های قبلی را از شماره ۴۴ فصلنامه دانش نگهداری می‌کند و در گیرندگان دانش نیز هست. مضافاً براین از جنابعالی صمیمانه دعوت به همکاری می کنیم.

۱۰ - استاد دکتر مهدی محقّق رییس محترم هیأت مدیرهٔ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی از تهران عنایتی فرموده مرقوم داشتند:

«ضمن تشکر وقدردانی وصول یک نسخه از فصلنامه ارزشمند مجلّة دانش شمارة ۷۹-۷۸

را به کتابخانهٔ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی اعلام می‌دارد.»

با سپاس بی حد از اعلام وصولهای سر وقت استاد گرامی، گفتنی است شمارهٔ ۸۰ نیز ارسال شده و مطمئناً از لحاظ آن جناب گذشته است. در صورت امکان از انتشارات جدید انجمن آثار ومفاخر فرهنگی نیز کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را بهره‌مند فرمایند، سپاسگزاریم.

۱۱ - دکتر سید قاسم جلال دبیر «ادارهٔ تعمیر فکر» از بهاولپور عنایتی نموده، مرقوم فرموده‌اند:

«با سلام عرض می‌شود که فصلنامهٔ دانش ۷۷-۷۶ با نوازشنامهٔ شما دریافت گردید، خیلی ممنون و سپاس گزارم که نه تنها مجلّه ارسال کرده‌اید بلکه «کلام» من هم در این شماره چاپ شده است. مطالعهٔ دانش برای من موجب معلومات فراوان شده است. دعای من این است که مساعی شما در بارگاه خداوند بزرگ قبول شوند.»

توجّهاتی که به مندرجات فصلنامه دارید مایهٔ بسی خوش وقتی است. مثل همیشه از فارسی‌دانان منطقه انتظار همکاری داریم؛ از کسانی که به فارسی نویسی تسلّط کافی دارند می‌خواهیم حوصله‌ای به خرج دهند و مقاله‌های علمی و پژوهشی تدوین کنند.

۱۲ - آقای غلام رسول آصف از فیصل آباد نامهٔ بلندی در هشت صفحه و در عین حال با احساسات صمیمانهٔ شان نسبت به زبان و ادب فارسی و نخبگان آن تحریر و ارسال فرموده‌اند. به طور نمونه جمله‌ای برای استفادهٔ خوانندگان ارجمند درج می‌کنیم:

«کیف و سُرور سرمدی که از کلام حضرات فغانی، صائب، نظیری در قلب من چنان سرایت کرده است که تصویر تأثیر کلام این شاعران قشنگ و نظیف را نمی توان کشید و از حوصلهٔ صریر خامه‌ام بیرون است. این حضرات گرامی قدر خوشه چینان حُسن طبیعت می‌باشند. وجدان این شعرا خزینه‌های لطافت را شکار می‌کند:

عنقای خیالش که شکار نظر ماست — صیدی است که بی بند زبالش نتوان یافت»

«فغانی»

در نثر گیرا و قلم شیوای شما شور و عشق موج می‌زند. از حُسن توجّه شما سپاسگزاریم. نشانی شما در فهرست گیرندگان دانش درج گردیده و شمارهٔ مشترک ۷۹-۷۸ و شمارهٔ ۸۰ به موقع ارسال شده است که امیدواریم دست پُر مهرتان را بوسیده باشد.

۱۳ - آقای دکتر غزن خنک از پیشاور بذل لطف نموده نوشته‌اند:

«از مدّتی مجلهٔ دانش به دستم نرسیده است. ارادتی که به آن جناب و مجلهٔ دانش دارم مرا وادار می‌کند که آدرس جدید خودم را نیز به عرض تان برسانم.»

آخرین شمارهٔ مشترک ۷۹-۷۸ و شمارهٔ ۸۰ به نشانی جدید پست شده است. اگر اعلام وصول بفرمایند موجب تشکّر است. همکاری های شما مایهٔ خوش وقتی است. چنانچه برخی از شماره‌های قبلی را به علّت تغییر نشانی دریافت نکرده اید شماره هایش را مرقوم فرمایند تا خدمتتان بفرستیم.

۱۴ - آقای محمد اقبال خان جسکانی استادیار فارسی دانشکدهٔ دولتی راجن پور (پنجاب) طی نامه‌ای ابراز التفات فرموده نوشته‌اند :

«پیشتر از این پاسخ رسید دانش شمارهٔ ۷۷-۷۶ داده شده. عرض دیگر این که من کتاب‌هایی از فارسی به اردو ترجمه کردم که چاپ شده‌اند برای ملاحظه و نقد ونظر به حضور جناب‌عالی ارسال می‌شوند. بنده شعر برای چاپ در دانش ارسال داشته بودم ولی متأسفانه تاکنون در فصلنامه جای داده نشده.»

چندی پیش شماره‌های ۷۹-۷۸ و ۸۰ فصلنامهٔ دانش توزیع شده که در آن شعر جناب عالی منتشر گردیده. توجه بیشتر ما به معرفی کتابها و نشریات تازه به متون فارسی است. فعالیت‌های نوشتاری و گفتاری معلّمان و مروّجان فارسی در سطح منطقه همواره توجّهات ما را جلب می‌نماید و از این بابت به همّت شما آفرین می‌گوییم.

۱۵ - آقای عبدالهادی توحیدی از کوت ادّو (پنجاب) نگاشته‌اند:

«اخیراً برایم فصلنامهٔ دانش رسید بسیار خُرسند شدم آن را مطالعه کردم. در ابتدای آن مناظرهٔ (شانه و آیینه) بسیار دلکش و خوب درج است. التماس دارم که در شماره‌های بعد مناظرهٔ تیغ و قلم یا مناظرهٔ عاشق و معشوق چاپ نمایند.»

خوشحالیم که شما به نوع ادبی مناظره تا این حد علاقه دارید. شاید شما هم با ما هم‌داستان باشید که در شماره‌های مختلف به انواع موضوعات دلنشین و مباحث شوق برانگیز بپردازیم تاملالتی حاصل نشود. از دانشمند سرشناس پاکستانی پُرسیدند شما که فیزیکدان برجسته در سطح جهان هستید، چگونه است که به آثار ادبی بزرگان شعر هم توجه زیادی دارید؟ او در پاسخ گفت «علوم طبیعی و ریاضی، دانشجو را به کارشناس علمی مبدّل می‌کند اما این شعر وادب است که آدم را انسان می‌سازد.»

۱۶ - پرفسور عطا محمد از شکر گره (ناروال پنجاب) مرقوم فرموده‌اند:

«مجلهٔ دانش شماره ۷۷-۷۶ مرسله به این جانب به دستم رسید برای این کرم فرمایی خیلی متشکرم، امیدوارم این مکرمت علی الدوام باشد.»

جناب عالی اغلب ابراز عنایت کرده اعلام وصول می‌کنید که روش بسیار پسندیده است. از عموم گیرندگان دانش که از استادان، معلّمان و مروجّان فارسی می‌باشند، انتظار داریم نظریات صایب خود را دربارهٔ مطالب منتشر شده در شماره‌های مختلف ابلاغ نمایند تا دست اندرکاران و همکاران ما بتوانند در شماره‌های بعد نکات یادآور شده را مطمح نظر داشته، در بالا بُرد سطح مندرجاتِ فصلنامه سعی و کوشش بیشتری بنمایند. با این وصف مراتب امتنان مان را پذیرا باشید.

۱۷ - آقای سید نور الله نوری افغانی از کراچی طی پیام الکترونیک نوشته است:

«باسلام گزارش این که فصلنامهٔ دانش شماره ۷۹-۷۸ دریافت گردید خیلی ممنون ومتشکرم. این فصلنامه نه فقط جهت ارتقای ادبیات فارسی خیلی مؤثر می‌باشد بلکه برای استادان و پژوهشگران بخصوص برای دانشجویان مخزن علم و آگاهی فراهم می‌کند و بسیار ارزنده و جالب است.»

از محبت بی شائبهٔ جناب عالی سپاس گزازیم.

۱۸ - آقای محمد عبدالحکیم شرف قادری از لاهور مرقوم داشته‌اند:

«چند روز پیش دو کتاب مطبوعه مکتبهٔ قادریه و مکتبهٔ رضویه دستی فرستاده بودم امیدوارم که از لحاظ تان گذشته. هم اکنون شمارهٔ ۸۰ دانش دریافت داشتم از این بابت متشکرم.»

وقتیکه نامه به دستمان رسید دو کتاب مزبور را دریافت نداشته بودیم البته بعداً زیارت گردیده. از این بابت سپاسگزاریم.

۱۹ - آقای دکتر دبلیو ایچ صدیقی افسرمسئولیتهای ویژه‌ای در کتابخانهٔ رضا رامپور هند طی نامه‌ای نوشته‌اند (ترجمه):

«از ارسال یک نسخه از آخرین شمارهٔ (۸۰) فصلنامهٔ دانش که مطالب در سطح عالی دارد دارای مقاله هایی نظیر «مثنوی نگاری امیر خسرو» از دکتر ظهور الدین احمد و «احوال و آثار امیر خسرو» از سید مرتضی موسوی و مقاله‌های ارزشمند دیگری است کمال امتنان را دارد. ما مایلیم با انستیتوی جناب عالی مبادلات مرتّب انتشاراتی داشته باشیم.»

از این که به مطالب منتشر شده در فصلنامه توجه دارید مایهٔ دلگرمی است. باید یادآور شویم از سالها قبل کتابخانهٔ رضاامپور در گیرندگان دانش قرار دارد و در سالهای اخیر انتشارات مرکز درکتابها و نشریات تازه در فصلنامه مرتباً معرفی گردیده است. تاکنون ۱۸۳ کتاب در ۳۴ سال اخیر (غیر از فصلنامهٔ دانش) مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ ومنتشر کرده است، بهتر است عناوین مورد نیاز و علاقه را اعلام فرمایند تا امتثال امر شود، مشروط بر این که نایاب نباشد.

۲۰ - آقای محمد منشا تابش قصوری از مریدکی (بخش شیخوپوره) مرقوم داشته‌اند(ترجمه):

«مجلّهٔ موقّر دانش از بدو آغاز «باصره نواز» می‌شود. ما از مقاله‌های گوناگون تاریخی، پژوهشی، کلامی، ادبی بهره‌های فراوانی می‌بریم. چنین مرقّع محاسن صوری و معنوی - دانش - موجب آرامش قلب و نگاه صاحبان علم ودانش می‌باشد. در این ضمن در شماره‌های مختلف مقاله‌هایی که در موضوع «اقبال‌شناسی» منتشر می‌فرمایید، مظهرّ ارادت و محبّت میان ملّتین ایران و پاکستان می‌باشد. هدیهٔ تهنیت و تبریک به حضورتان و همکاران ارجمند تقدیم می‌دارم. در ضمن دو کتاب «نور سےظهور تک» و اغثنی یا رسول الله» ارسال است تقبّل فرمایید.»

برای کلمات مهرآمیز صمیمانه سپاسگزاریم. خود جنابعالی در خدمت دین و دانش کوشا و پویا هستید از کتابهای تقدیمی در کتابخانهٔ گنج بخش استفاده خواهیم کرد از این بابت هم مراتب امتنان ما راپذیر باشید.

۲۱ - آقای م.س.نقوی کتابدار محترم جامعهٔ امامیه تنظیم المکاتب از لکهنو (هند) نوشته‌اند:

«وصول شمارهٔ ۸۰ فصلنامهٔ دانش باسپاس فراوان اعلام می‌گردد. این مجلّه برای دانشجویان جامعهٔ ما مورد استفادهٔ بسیار است و در بخش مجموعهٔ مجلّه‌های کتابخانه در دست بهره برداری است. امیدوارم این عنایت در آینده هم دامه یابد.»

با تشکر از ابراز علاقه به فصلنامه، شایستهٔ تذکّر است که در هر شماره کوشش می‌شود که مطالب پژوهشی متنوّعی که باب ذوق خوانندگان فارسی دان رشته‌های مختلف در جامعه‌ها و دانشگاه‌ها باشد، گنجانده شود. امیدواریم که کلّیه شماره‌ها به طور مرتّب به کتابخانهٔ شما واصل می‌شود. اگر کسری داشته باشید به ما بنویسید در صورت نایاب نبودن جهت تکمیل دوره‌های دانش اقدام می‌کنیم.

۲۲ - آقای دکتر س. م. رحمن دبیر کل فریندز از راولپندی بذل لطف فرموده در دو نامهٔ مختلف نوشته‌اند:(ترجمه):

«با کمال سپاس وصول شماره‌های ۷۹-۷۸ و ۸۰ فصلنامهٔ دانش اعلام می‌نماید که ما همواره به طور مرتّب دریافت می‌کنیم. هر شماره نمایانگر مساعی شایستهٔ تمجید مدیریت و سطح بسیار بلند مقاله‌ها صلاحیتهای علمی نویسندگان را باز می‌گوید. ژنرال بیگ رئیس «فریندز» مراتب امتنان خود را جهت ارسال چنین مجلّهٔ عالی قدر ابلاغ می‌نماید. مجلّهٔ دانش کتابخانه پژوهشی سازمان ما را غنی‌تر می‌سازد و مطمئناً مراجعان ما از جمله دانشجویان دانشگاه‌ها از مفاد آن بهره هایی بر می‌دارند.»

از کلمات تشویق‌آمیز ابراز تشکر نموده، امیدواریم که از انتشارات سازمان به صورت مبادله، کتابخانهٔ ما را بهره‌مند بفرمایید.

۲۳ - آقای دکتر اکرام اعظم رئیس انستیتو مطالعات آتیه‌ای از اسلام آباد عنایتی نموده مرقوم فرمودند:(ترجمه):

«وصول آخرین شمارهٔ فصلنامهٔ دانش ۷۹-۷۸ اعلام می‌گردد. سه کتاب از انتشارات اخیر خود را به طور مبادله برای کتابخانهٔ مرکز ارسال می‌نماید.»

با ملاحظهٔ آثار ارسالی از کتابهایی که در موضوعات ابتکاری تدوین و منتشر می‌نمایید باخبر می‌شویم و از این بابت سپاس گزاریم که طی سال‌های اخیر مرتباً نسخه هایی از انتشارات انستیتو را اهدا فرموده‌اید.

همچنین باابراز سپاس فراوان پیام‌های الکترونیک و نامه‌های محبّت‌آمیز و حتی مکرر برخی از خوانندگان محترم به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

انگلستان :

آقای فرهاد دفتری معاون مدیر انستیتو مطالعات اسمعیلی - لندن

ایران :

تهران: دکتر منوچهر جعفری گُهر، مدیر کتابخانهٔ مرکزی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، دکتر

رضا خانی پور مدیر کل پردازش، آقای کیانوش کیانی سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی، آقای مهران آشوری سرپرست بخش نشریات ادواری کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

زاهدان: سرکار خانم صادقه مسئول کتابخانهٔ اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، استان سیستان و بلوچستان

پاکستان:

اکوره ختک: عبدالناصر بدخشانی

پنوعاقل: فضل الله مهیسر

دیره اسماعیل خان: محمد نواز خان کتابدار دانشگاه گومل

سرگودها: دکتر اعزاز الحسن شاه، محمد حسن قاضی

شیخوپوره جهندیر: محمد طیب بیداری

کراچی: قاری هلال احمد ربانی نایب رئیس کتابخانهٔ تالار خالقدینا، دکتر ریاض الاسلام هدایت علی معاون کتابخانهٔ یادگاری لیاقت

گانچه: بلتستان مسئول کتابخانه یادگاری ابوچو فقیر

لاهور: ضیاء ملک، محمد رضوان ناظم اقبال ریویو اکادمی اقبال، عاشق خواجه جهانگرد

هری پور هزاره: حافظ صفوان محمد چوهان

ترکیه:

بنیاد مذهبی ترکیه، مرکز مطالعات اسلامی ISAM استانبول

هند:

امرتسر: دکتر عزیز عباس استادیار گروه فارسی و اردو دانشگاه گورونانک دیو

پتنه: مسئول بخش مجلّه‌ها، کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش

علیگر: دکتر رئیس احمد نعمانی

*****

چکیده مطالب به انگلیسی

Abstracts of contents in English

the historical events upto present age has been described. The beginning and development of Persian Language and Literature during last 13 Centuries and role played by Rulers, Mystics, Traders and Artists has also been discussed and extracts from poetry of Persian poets belonging to Multan from 5th Century A.H. to present era have been quoted:

Abu Abdullah Roozbeh Nokti, Osman Mokhtari Ghaznavi, Fazli Multani,Ziauddin Sanjari, Sheikh Fakhruddin Iraqi, Mir Sadaat Hussaini Heravi, Muhammad Sarfaraz Khan,Mulla Qader, Munshi Shaheed Multani and from Persian poets of twentieth Century A.D. Prof. Akbar Moneer, Mohammad Shah Bakhsh Aassi, Habib Ahmed Ofaq Amrohavi, Burq Multani, Saber Multani, Asad Multani, Dr. Zobaideh Siddiqui , Agha Hosain Arastujahi, Attaullah Shah Bokhari Nadeem. Life and Specimens of their poetry have been given, they all have lived and died in the past century. Then three Contemporary poets who also happen to be professors of Persian and Urdu Literatures, Prof. Dr. Aassi Kernali, Dr. Aslam Ansari and Dr. Kheyaal Amrohavi have been introduced in detail. Surely Multan's region with a thousand years back ground of producing Persian Poetic and Prose works is considered one of important seats of Persian in the Sub-Continent of Pakistan and India. Before concluding , few prose works written in these regions have also been named.

Syed Murtaza Moosvi

10 - Dost Mohammad Khan Kamil Yasrabi: A peep into his life and works

Dr. Mir Ghazan Khattak

Dost Mohammad Khan Kamil Yasrabi (D. 1981 AD) was a Writer, Critic and Poet of three languages i.e Persian, Pushto and Urdu and was considered a prominent literary and Cultural figure of 20th Century A.D . He has left a number of research works both published and unpublished in Pushto, Urdu and Persian.

In Persian poetry he has a special inclination towards ***manqabat***, patriotism and ***ghazal*** . He had postgraduation studies in the field of philosophy and law from Muslim University Aligarh and worked as a professional lawyer. But he also contributed in Sub-continent's Muslim Struggle for independence and in activities of Pushto Writers Society for long years. He had vast studies of poetic works of Persian, So much so, that it has a vast impact not only on his Persian but also on his Urdu and Pushto Poetry. In addition to a number of research articles, four books in Pushto , One in Urdu and also one in English have already been published. Sorrowly his collection of Persian and Urdu poetry titled ***Khomkhaneh-e-Yasrab*** and Collection of Pushto poetry has not been published till now.

11 - Vast Contribution of Poets and Writers of Multan in promotion of Persian Languages and Literature.

Dr. Mohammad Bashir Anwar

At the outset Multan's ancient history has been narrated and termed it a city as old as Babol, Nainava and Yazd. Then

traditions are considered part of Central Asian People. Iran's Culture had influenced them . Two Aryan Languages Sanskirat and Persian are two basic elements contributing in Pushto. A number of Persian proverbs are currently used in this language. Like Allama Iqbal who was instrumental in revival of Persian in the Sub-Continent , Khushhal Khan Khattak, Ashraf Hijri, Abdul Qadir Khattak have same role in N.W.F.P, by composing Persian poetry, by imitating great masters like Saadi, Khusrau and Hafiz. Even various forms of Persian poetry like ***ghazal***, quatrains, ***masnavi*** and ***Qasida*** are composed in Pushto specially with Persian diction , vocabulary and similies.

9 - *Persian Poetry of Khushhal Khan Khattak*

Ali Komail Qizilbash

Khushhal Khan Khattak is considered most prominent poet of Pushto Language but he has also valuable Persian Poetry to his credit . His nom de plume in Pushto is Khushhal, but in Persian poetry in addition to Khushhal he also brings ***Kohi*** and ***Roohi*** as nom de plume . In his Persian poetry he followed the style of great masters like Hafiz, Saadi, Amir Khusrau , Jami, Faizi and Bedil . The same influence in poetry and thought of Persian Poets is also reflected in his Pushto Poetry. Inspite of limited volume of his Persian poetry , he has brought out new ideas and points , which are innovative and rare, for example;

چشمِ ظاهر بین مردم، مردمِ چشمِ سراست — عاقلان را در درون چشم، چشمِ دیگر است

***

عفوِ خدا ز جرمِ من و تو زیادت است — «لا تقنطو از آیتِ قرآن شنیده‌ای »

Transoxiana a just ruler by the name of "Mordaas" had an ambitious son Zohhak who conspired and killed his father, to become ruler . Due to Satan's kissing his shoulders, two hungry serpants appeared there who demand brains of two young persons as food daily. Jamsheed's claim to godship had made the people disturbed.After Jamsheed's fall Zohhak was able to hold Iran's throne . Two Iranian youngmen by the name of Armayel and Garmayel came in the guise of chef. One night Zohhak has seen worst dream . Priest describes Fareedoon's revolt, who is a son of Aabteen, an Iranian freeman. Simultenously a blacksmith-petitioner, whose young Son was abducted by the officials, so that his brain be given to these serpants as food , due to Kaveh's influence among the people encourages him. But Kaveh holds spear by heralding his apron's leather, manifesting people's problems and plight and an indicator to the change of ruler.Fareedoon places order for special arms to kill Zohhak. He goes to prayer hall and Fareedoon hangs Zohhak to curse nail in history's cave. The day when Fareedoon captured Zohhak, people named it ***Mehrrooz*** or ***Mehrgaan***. This old story has particularly been interpreted analytically in the field of public psychology of those times.

8 - The Influence of Persian on Pushto Language

Dr. Nusrat Jehan

Persian Language has such a vast impact on the people of Pakistan - India Sub-Continent that some times, It is felt that the language originally belonged to this land, People, whose mother tongue is Pushto due to their way of living, manners and

6 - *Life and Services of Tipu Sultan: Last of the Muslim Rulers in South India.*

Dr. Mohammad Mehdi Tavassoli

Tipu Sultan, Ruler of Mysore (Deccan) took reigns of Kingdom on passing away of his famous father - Sultan Hyder Ali. Tipu was a ardent freedom fighter and an able statesman in 18th Century A.D, when British Colonial Power started taking roots in the land and he tirelessly worked for driving British forces out exerting own military might and political wisdom . He appointed envoys in the Courts of Iran , Osmani and France. He held in high esteem Islamic thoughts and nationalistic traits. He loved literature and himself was a well cultured person. He had full command on Persian, Arabic , English and French languages. Inspite of his Islamic leanings, he had an enlightened outlook and had appointed Hindus, to large number of key posts including Prime Minister. The historians have widely praised his civil administration, military conquests and socail reforms. Tipu Sultan's library had a number of precious manuscripts, which were transferred to Britain and Calcutta after his martyrdom.

7 - *Role of Kaveh-the Blacksmith- in Ferdausi's Shahnameh*

Narges Jaberi Nasab

In 4th Century A.H. rulers of independent Samanid State in Khorasan and Transoxiana, used to keep scholars and Poets in high esteem . Hence Rudaki had termed "Bokhara" at Scholastic pedastal equal to Baghdad. Ferdausi's Shahnameh in last one thousand years had always been by the side of Iranians in their joys and sorrows. Contemporary to Jamsheed's rule, in

But at the same time a number of Centres of Persian teaching, translation, editing, Compilation and printing of Persian texts came into being throughout the Sub-Continent, most prominent like Royal Asiatic Society of Bengal and Fort William College at Calcutta and establishment of Oriental College of Punjab University at Lahore, which has played a pivotal role in teaching of Oriental languages, including Persian. Launching of Navilkishore Printing Press at Lucknow and later on branches in many other cities resulted in printing of hundreds of prose and poetry works of Persian within a short span of time. Iranology and services rendered by prominent Iranologists of Pakistan during 20th Century have to be analysed in this backdrop. Life, scholastic stature and major works of 17 senior Iranologists has briefly been discussed in this paper. They are Mirza Khaleej Beg (D.1929) Prof. Dr. Sheikh Mohammed Iqbal (D.1945) Prof. Hafiz Mahmood Khan Sheerani (D.1946) Prof. Dr. Maulvi Mohammad.Shafi (D. 1963) Prof. Syed Wazir ul Hassan Abedi, Pir Hussam uddin Rashidi(D. 1982). Dr. Mohammad Bashir Hussain (D. 1983) Prof. Dr. Syed Mohammad Abdullah (D. 1986) Dr. Khawaja Abdul Hameed Irfani (D. 1990) Prof. Ferozuddin Raazi, Dr. Haromal Sadarangani (D. 1992), Prof. Mirza Maqbool Beg Badakhshani (D.1993), Prof.Dr. Mohammad Baqir (D. 1993), Dr. Mohammed Riaz (D. 1995) Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi (D.1997), Prof. Dr. Ghulam Sarwar (D.1998), Prof. Dr. Syed Motiul Imam (D. 1999) in chronological order. A large number of living Iranologists have also been suitably referred and named.

amalgamated for the benefit of lovers of classical literature of Persian particularly with special taste for mystic poetry.

4 - Research and Literary Contribution of Prof. Dr. Abdul Shakoor Ahsan

Dr. Qasim Saafi

Prof. Dr. Abdul Shakoor Ahsan, Prof. emiratus, Punjab University, Lahore, has wide contribution of teaching, research and studies of Persian Language and Literature during last six decades : He is considered Senior most living Persian Scholar at University level. He believes that creative guidance's real focus in scholastic, cultural, historical, social and religious spheres initiates from Iranian sources. Prof. Ahsan guages the deep influence of Islamic Iran's civilisation and culture on the Sub-Continent and makes sincere plea for wide spread studies of Iranology and relevent subjects . His research and literary works are available in Persian, English and Urdu and have been of immense importance in University and scholarly circles. For many years he was Professor and Chairman of Persian Deptt. at University Oriental College . Since his Superannuation , he continues to head Punjab University's Research Society of Pakistan, which brings out valuable books with research oriented substance.

5 - Iranology and Prominent Iranologists of Pakistan during 20th Century A.D.

Syed Murtaza Moosvi

Persian Language lost its status as official language in the Sub-Continent in 19th Century A.D and was replaced by English.

Travel to East, Roodalzeh, Sedarta and others and Iqbal both have widely expressed, similarities of thoughts in their various works . Their high ideals are based on love and affection .Both attach great importance to youths and their well being. Both of them reject ■ society of materialistic-cum- industrial backdrop but void of human values of high esteem. They uphold high spiritual standards devoid of any geographical considerations . Both are desirous of understanding and comprehending the set structures of power , governance , art, education and training , religious and social matters. Hence they can be considered founders of the post modernism.

3 - A Review and Criticism of Life, Divan, Masnaviat & Qasaid of Senaie Ghaznavi. ***Prof. Dr. Ghulam Sarwar***

All the Scholars having good mastery over Maulana Rumi's poetry remember his famous couplet (translation) .

Attar was face and Senaie his two eyes. We have come while following Senaie and Attar!

In the domain of Persian literature among mystic poets of repute most of the attention is being paid to Maulana - by writing books, dessertations, translations and by contributing articles. Some contribution is also made towards life and works of Attar in scholastic circles. But researchers have made very limited efforts to evaluate Senaie Ghaznavi's contribution to mystic literature . Whatever factors have been instrumental in it, we leave its analysis to some other time. Late Prof.Dr.Ghulam Sarwar (D.1998) had compiled this article in four parts dealing Senaie's Life, ***Divan, Masnaviat and Qasaid***, which have been

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

1 - Manuscript of Treatise of "MOSHTIYEH" by Mir Syed Ali Hamadani. ***Ed.Dr.Neamatollah Iranzadeh***

Ganjbaksh Library of Iran Pakistan Institute of Persian Studies has three manuscripts of Mir Syed Ali Hamadani's treatise titled ***"MOSHTIYEH"*** numbering 14092 , 4409 and 5417. The learned Editor has discussed in detail the actual title of the treatise ,which has been recorded in various forms by different Cataloguers and Authors in their books . The most popular title has been "Mashiyyat". The present title has been analysed and suggested in line with Mir Syed Ali Hamadani's way for according titles to a large number of treatises written by him in Persian and Arabic . The first MSS (No 14092) has been treated as basic text and other two MSS have been compared and alternate words and vocabularies have been given in footnotes - although there are very brief differences - as A & B . The author has taken up additional research for explaining various terms, idioms and dictions not so common in use to facilitate the interested readers. "Danesh" had earlier published 3 treatises of Hamadani in Issue No 16, One in Issue No 17-18 and also 63-64 and two in Issue No 36.

2 - Iqbal and Hesse: Loveland's Mendicants.

Dr. M. Baqaie Makan

Herman Hesse, reputed German writer with works like

NOTE

*On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

resident & Editor-in-Chief : Dr. Neamatollah Iranzadeh

Editor : Syed Murtaza Moosvi
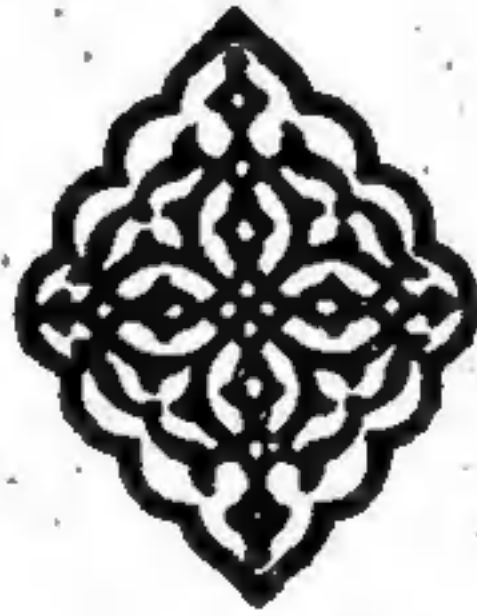
Address:
IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
House No.4, Street 47, Sector F-8/1
Islamabad 44000, PAKISTAN.
Ph : 2263191-92 , Fax : 2263193
Email: daneshper@yahoo.com
daneshper@gmail.com

شعر علاّمه اقبال از جاوید نامه
به خطّ آقای جبّاری خوشنویس معاصر ایران